

# عبدالحمید اشراق خاوری

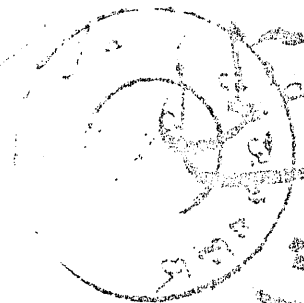
درج لثالی ہمدایت  
گوہر دوم

۱۱

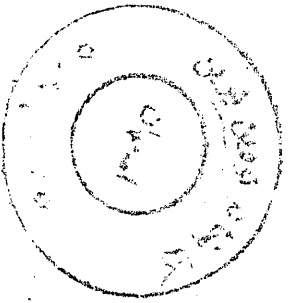
این مجسمہ با اجازہ محفل مکتب روحانی ملی ایران  
شید اللہ ارکانہ بتعداد محدود بمنظور حفظ تکثیر  
شدہ است و ان انتشارات مجسمہ امری نمیشد  
شهر الطک ۱۳۲ بدیع



مكتب التفتيش  
الرياض



مكتب التفتيش  
الرياض



مكتب التفتيش  
الرياض

# کوه درو سیر

بجز از درج کمال هدایت

در کیفیت سید لال معجزات و موضوع آیات قرآنی و  
کتاب و وحی اسمانی مشتمل بر هفتاد شعاع است  
شعاع اولک جمع پیروان ادیان متعدد و حقایق پیغمبر خود را  
به سید نقل ظهور امور عجیبه ثابت میکنند و معجزاتی برای آنها در کتب خود  
نوشته اند و چون موعود کتاب هر یک که بشارت ظهورش از قبل با آنها داده شده

ظاهر

ظاهر شود ایمان خود را موعود منور موعول بظهور مطالب عجیب به مشاهده معجزات  
اقرآنیه میدارند -  $\text{ﷻ}$

ابوالفضائل در رساله ایوتیه میفرماید قولن آنچه عموم اهل عالم دلیل و برهان  
پیمبران داشته اند معجزات است بدون آنکه تصور وقت مکر نموده باشند در  
اینکه آیا معجزات ممکن الصدور است یا بر فرض امکان مفید فائده در تکمیل روح  
و تحسین حیات جاوید هست یا مفید نیست و آیا کتب مقدسه تصدیق بر حجیت  
آن نموده یا ننموده است - آنسلی -  $\text{ﷻ}$

مروج مرخاچی صدک الصدور کلماتی در استدلالیه خویش میفرماید قولهم  
از جمله شرایع معطره عالم که عرب اسلام نیز اعتراف به من عند الله بودن آنها دارند  
و کتب آنها موجود است شریعت حضرت موسی و طریقه حضرت عیسی و امر خاتم انبیا  
روح الوجود لهم الفداء است در هر یک از این سه است بزرگ حقانیت پیمبر خود را  
بظهور و صد در اموری از آیات معروفه فیما بین خود موعول و مصلوق نموده اند  
چنانچنین یهود نبوت حضرت کلیم را بدلیل عصا و دید بیضا و آیات سبع موسی اثبات  
میکند -  $\text{ﷻ}$

و ملک نصالی باجیت سوتی و ابراء که و ابرص و امثال ذلک استدلال  
حقانیت حضرت مسیح مینماید -  $\text{ﷻ}$

و اهل اسلام بشق القمر و انطاق شجر و حجر تثبت میجویند -  $\text{ﷻ}$   
ولی چون بظفر تمس و تدبیر در کتاب آسمانی هر کدام بگرم مشهود میگردد که هیچ یک  
از این

از این پیمبران اولی العزم نص کتاب حقانیت خود را موعول بظهور این آیات  
نفرموده اند بلکه مناظر صحت و سقم داعیه مدعی را کلمات و آیات و ثبات و استقرار  
آنهاست در داده اند آنستهی - این قبیل مطالب ابا سامی مختلفه  
از قبیل خوارق عادات و آیات اقرآنیه و معجزات غیر با  
نامیده اند بعضی از علماء برای آن طول و  
تفضیلی قائل شده و تمام مختلفه  
ذکر کرده اند

بجز ششایق و آفت من

در اینکه انبیا باید دارای حجة حقین باشند یعنی با امری قیام کنند که دیگران از امتیاز بش  
آن عاجز باشند چنانکه در حدیث آمده که در لوح حق تعالی میفرماید قول خدا تعالی و اینها  
کیسوفات مشرکه از صبح احدی را بجمعی ظاهر فرموده که در آن گویانند مشرکه مرسلان را ایمان  
بمثل آن عاجز و قاصر بود و اما احدی را مجال عرض و عرض نماید چه که می بود و بخت محض  
و برهان لایح حجت الحق و برهان و محصلانی بر همه کل انسانی تمام نموده و نخواهد بود انشاء الله  
از این قبیل آیات و الراجح بسیار که بسیار نازل گردید است جناب صاحب کرامت سرور عالم  
خود میفرماید قولید و چون مشاهیر امر الحق کل حجت ظاهر در حد و بشری و قند و کبریا انما  
کثیر شایکم ناطق و فقط رتبه که اظهار میدارند و از برون پیغام وحی بانی عالم میفرماید  
جناب اول الله تعالی قل انما انا بشر مثکم لکن اوحی الی انما کان انزل الی انما  
امری بسیار صفت مشکل است عینا بجهت تمام حجت لازم است که مختار و دعوی ای از  
ایشان ظاهر شود لکن با صبح الحجة و یوم الکفر من سلك عن یومئذ و یومئذ من یومئذ یومئذ  
انشاء الله پس از مطالب مزبوره عرض میدارم که حجة انبیا که با آن تکدی میفرمایند دارای حجت  
و خصایص است که خون با استجماع شرایط مزبوره حجة از روند ظاهر شود و بخت بر عالمیان باطن  
و کالی گردی در انشاء الله کتبت جناب عالی صدر راجع بر این شرط مذکور چنین معلوم است قولید  
در ذکر

در ذکر شرایط معجزه متفق علیه حکمای هر عصری است که چون مظاهر احدیه دارای دو وجه لاهوتی  
و مابقی آنکه بوجه ربوبی و لاهوتی اند فیض از فیاض حقیقی مینمایند و بوجه بشریه اجاضه  
فیض عامه افراد بشر مینمایند و زنده ربوبی و جنبه لاهوتی امریت سر و سریت مستر و عامیه  
در فهم این سه راه طلبند و در کشف حقیقت غیر میسر است لهذا باید سلطان ظهور مقرون بجهت  
آینی ظاهر فرماید که خارق عادت بشریه باشد و عجز کل من علی الارض از ایتیان بمشش ثابت محقق  
شود تا صدق از کذب حق از بطل نماز گردین آیت را معجزه نامند و باید موقوف بالآیات او است  
ظاهر و کتب نباشد و از برای آن حکما شرایطی ذکر کرده اند شرط اولی آنست که باید آیت ظاهره  
از مشرق حق و مطالع الهام الهی در مقام اثبات و مقارن اجیه و مقرون بتجدی باشد چنانکه حکما  
در خصوص برونات ظاهره از اشخاص کامل روحانی خرق گذشته اند فیما بین که بهت و خرافات  
عادت و احوال معجزه آنچه که مثبت دعا و دلیل بر صدق و حویت معجزه است نه ذکر است ایشان  
زیرا که صدق این گونه امور با از اشخاصی است که مدعی مقام رسالت و شریعت و نبوت است و یا  
از نفسی که دعوی عیسو چگونگی مقامی ندارند چون زبا و دعوات و صلحا و بر فرض ثانی که شخصی مدعی  
مقامی نباشد آنچه از او ظاهر شود آنرا که است نماند اگر آن نفس مدعی امریت و اقبال او عازل بود و در  
ظاهر شود آثار ارماس گویند و اگر بعد از نبشست اظهار ظاهر شود ولی دعوی خود را منوط  
موقوف بظهور آن نماید آنرا خارق عادت گویند و اگر بعد از اتمام دعوت و دعوی مقام شریعت  
امری از شخص مدعی بظهور رسد آنرا مناط حقیقت خود قرار دهد معجزه اش خوانند و بنیه کافی در او است  
تصدیق حقیقت مظاهر ظهور همچو آیتی است از آنها مقارن دعوی و مقرون بتجدی -  
شرط دوم آنست که باید عجز کل من علی الارض از عالم و جاهل و حکیم و عارف عالی و دانی و غیر

و غنی از ایتیان بمشش نیست محقق گردد و شرط سوم آنست که باید معجزه از برای عموم خلق از هر  
طبقه و طایفه در یک باشد یعنی همه کس با اندازه استعداد خود بتواند ادراک معجزه بدون آنرا نباشد  
و عجز خود و من علی الارض از ایتیان بمشش مشاهده نماید و ادراک مخصوص بیک طایفه و بیک  
طایفه نباشد مثلاً اگر یکی از مظاهر امر معجزه خود را امری قرار دهد که ادراک و تشخیص آن مخصوص  
مخصوص باشد و دیگران نتوانند تشخیص صحت و عدم آنرا و هذیان معجزه بنیه کافی نخواهد بود و حجت  
است بر کل من علی الارض بالغ نخواهد گردید مثل اینکه نبی معجزه خود را کشف یکی از مسائل حکمتیه یا  
ریاضیه قرار دهد مدعی شود که تمام حکما و علما علم ریاضی از حل این مسئله و اشکال عاجزند همچو  
آینی بر فرض صدق و تحقق از برای ما دون معجزه نخواهد بود چه که اشخاص عموم و غیر حکما و علما  
این فن ادراک آن امر را نتوانند فرضاً از اینکه عجز کل بشر را از ایتیان بمشش تشخیص دهند گمانیکه  
سالمات تحصیل مقدمات آن علم کوشش نمایند و تتبع کافی در کتب علمای این علم نمایند تا درین  
فن ماهر و خبر و مآخذی بصیر شوند آنگاه بتوانند صحت و عدم آنرا درک کنند و حقیقت و بطلان  
مدعی را تشخیص دهند و طریق حق شناسی در هیچ عصر و زمانی با این اشکال نبوده بلکه راه از برای  
طالبین و اختر از این است و محتاج علمی مقدمات صعبه اینگونه تکلفات و تمهلات نبوده و نیست  
بشرط چه دم آنست معجزه باید لایفک از منظر امر است باشد و اظهارش مخصوص بزمانی دون  
یا بجهت قومی دون قومی نباشد تا بجهت آنست تمام اشخاص در تمام ازمه و اوقات  
بالغ و کامل گردند زیرا چنان که تکلیف الهی عام است و تیرین بدین حقه اختصاص بقوی و ذواتی  
ندارد و باید بسته و جهت هم نسبت تمام اوقات تعمیم داشته باشد مثلاً اگر نفسی از پیغمبری  
طلب آیتی کند و آن نبی گوید امر روز مقتضی اخبار معجزه من نیست بایستی سال قبل حاضر شده باشی

یاد و ماه بعد میانی و غیره مراد شاهد و گوی مختار ابتدا تصدیق میجو مدعی را تا سینه زردار این  
 زمان که اتیان بنیاده شده بجهت ما حاضر نخواهد بود و بحکم عقل و نقل کتب ما و در جهت القیه بید  
 در تمام اوقات نسبت تمام اشخاص بالغ و کامل باشد شرط نمی آید که مجربه باید ببقا شریعت  
 مسلمانان خود باقی و برقرار باشد زیرا چنانکه در روزیوم شراق شمس حقیقت خلق و کفایت با اینها  
 بستند پس از غروب شمس در لیل نیز تا یوم ظهور نظر بعد کل مکلف مجاهد و تحقیق و ادراک شرف  
 ایمان هستند و باید خبره از برای کل در زمان خودشان از روی حقیقت منتهی شود و گرنه بجهت  
 القیه بالغ و کامل نخواهد بود شرط هشتم آنست که باید دلیل اصل مدعا توافقی و ارتباطی داشته  
 باشد تا تنقیح بتواند از دلیل صحیح مدعیانی بر آنچه که سایرین از میان حکایت نمودند و مثلاً  
 اگر نفسی مدعی جهالت و عقل طلب شود و بنیة صدق عوی خود را تالیف کتابی در علم نخواهد  
 یا حساب قرار دهد این دلیل مثبت مدعی او نخواهد بود چه که ارتباطی فیما بین طلب این علم  
 نیست و اشخاص غیر ابتدا تصدیق عوی نکنند چنانچه است و کامل حکیم هر در کتاب  
 انقش فی الحجر این بجهت بیانی کافی مرقوم داشته از آن جمله از حجة الاسلام خراسانی کلامی  
 نقل کرده که میگوید اگر نفسی مدعی شود که حد عشره کمتر از ثلاثه است و گوید من بر صحت قول خود آگاه  
 برهان میبایم با انقلاب عصا بر خیزه در صورت وقوع من در حیرت و حشت خودم بود و از جمله شخص  
 عالی ولی با وجود این قاطع هستم باینکه ثلاثه که از عشره است و مدعی مقام شاریعت چون عوی  
 پیغمبر بری و اخبار از جانب حق تعالی بخلق میفرماید باید اتیان آتی نماید که مناسب شأن پیغمبری  
 و مطابق با دعوی شاریعت باشد و گرنه مثبت مطلوب نخواهد بود.

بجز شعاع سوره بیان

در بیان اینکه ظاهر مقدور بآیات کتاب تحدی کرده و آنرا معجزه نمود و قرار داد که  
 در کتاب بآیات اینها که بنیفر فایند صحت بحیثیه انصاف قلب ظاهر و نفس کسبه  
 ما حفظ فرماید که کتاب خدا که مسلمین طرفین است از عاقله و فاسده چه راحت برای معرفت بنا  
 قرار فرموده باید بنده و شما و کل من علی الارض نور آن تمکک جستجوی را از باطل و منسالت  
 از حدت تیز و حیم و فرقی گذاریم زیرا که بجهت مختصر شد و هیچ کتاب دیگر عزت عزت کار می  
 زنده پس مختصر شد کتاب اول کتاب میفرماید **الذکر لک الکتاب لا یتبین فی حد الا یقین**  
 در عروف مقله فرقان اسرار حویه مستور گشته و الهامی احدیه در صد فاین عروف مخزون شد  
 که این مقام مجال ذکر آن نه و لیکن بر حسب ظاهر مقصود خود مختصر است که با خطاب میفرماید تا چنانکه  
 این کتاب منزل از سوره احدیه نیست بری و شکی در آن هدایتی است برای پر خیز کاران و تالیف  
 فرماید که همین فرقان را معزز و مقدر فرموده برای هدایت کل من فی السموات الارض و بعد از آن  
 احدیه و غیب حویه شهادت اده بر آنکه شک بر شبنه آن نیست که بادی عباد استالی یوم معا  
 آیا انصاف هست عقل اعظم را که خدا شهادت بر حقیقت آن اده و حکم بر حقیقت آن فرموده این جهان  
 در آن شک نمایند و یا شبنه کنند و یا امری را که او سبب هدایت و وصول به خارج معرفت قرار فرمود  
 از آن اعراض نمایند و امر دیگر طلب نمایند و یا بحرف من حرف نامس تشکیک نمایند که فلان حسین گفته  
 و فلان امر مظاهر شده و حال آنکه اگر امری و یا احدی غیر کتاب الهی علت و دلیل برای هدایت  
 خلق بود البته در آیه مذکور میشد با و باید از هر مبرم الهی از تقدیر مقرر صحتی که در آیه ذکر نیست  
 تجاوزه نمیگیم و کتب بدیعه را صدق شویم چه اگر تصدیق این کتاب آنها تصدیق این کتاب است که  
 نشده چنانچه این وصحت که هر کس تصدیق فرقان نمودنی و محققه مصدق کتب قبل از فرقان هم بود  
 و این معانی

۱۲  
 و این معانی از ظاهر آیه مستفاد میشود و اگر معانی مستوره آن ذکر شود و هر را مکتوب آن بیان  
 گردد بسته زمان باختر زمانه و کون محل نماید و کان الله علیها اقول شهیدا و همچنین  
 در جای دیگر میفرماید و ان کنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا فاتوا بسورة من مثله  
 فادعوا شهدائکم من دون الله ان کنتم ضالین که ترجمه ظاهر آن این است که  
 بگوید شما در شک و شبهه آنچه ما نازل فرمودیم بر عبد خود محمد پس بیارید سوره مثل این نور نازل  
 بخوانید شهدای خود یعنی علمای خود را تا اعانت نمایند شما را در انزال سوره اگر هتدایت گویان  
 حال ملاحظه فرمایید چه مقدار عظیم است شان آیت و بزرگ است قدر آن که حجت بالغه و برهان کامل  
 و قدرت قاهره و مشیت نافذ را بان ختم فرموده و هیچ شیئی را آن سلطان احدیه در اظهار حجت خود  
 بان شریک نفرموده چه میان هر حج و لال آیت نزله شمس است و سولای آن نزله نجوم و استخ  
 باقیه و برهان ثابت نور منی از جانب سلطان حسیقی در میان عباد هیچ فضلی بان نرسد و هیچ  
 امری بر آن بسست گیرد و کزنالی الهیه است و مخزن امر احدیه و است خیط حکم و حل مستحکم  
 و عروه و ثقی و نور لایظنی شریع معارف الهیه از آن در جریان است و تار حکمت بالغه صمد است  
 از آن در قرآن این ناری است که در یک صحن و اثر از آن ظاهر است در مقبلین حرارت حیات  
 نماید و در بعضین بودت غفلت آورد ای فبق باید از امر الهی نگذیریم و با آنچه حجت خود قرار فرمود  
 راضی شویم و سر بنیم خلاصه حجت و برهان این آیه نزله عظم از است که این علیل تواند اما  
 ویل نماید و الله یقول الحق و هو یتهدی الی التیبل و هو القاهر فوق عباده و  
 هو العزیز العجیب و همچنین میفرماید نیک آیات الله نزلوها علیک بالحق فی آیه  
 حذیث بعد الله و آیات یؤمنون میفرماید این است آیت نزل از سما هویه میخونیم بر

(سوره الجاثیه)

۱۳  
 شاپس کبد هم سخن بعد از ظهور حق و نزول آیات و ایمان میآوردند اگر توبیح این آیه مقصبت  
 شوی میبندی که هر که منطری اکبر از انبیاء نبوده و حتی هم اکبر و عظم از آیات نزل در حق  
 ظاهر شده بلکه عظم از این حجت حجتی ممکن نه الا هان شاء ربک و در جای دیگر میفرماید  
 و نزل کل آفان ایشیم یجمع آیات الله تتلی علیه ثم یصیر مستکبرا کما  
 که یجمعها فلیشره بعد ایل کیم یعنی وای برافک کننده گنه کار که میشود  
 آیات نازل از سما مشیت الهیه را که خوانده میشود بر او پس استکبار رینماید که گویند  
 آنرا پس شارت ه او را بعد از این در و ناک اشارت همین آیه کل من فی السموات و الارض  
 کفایت میکند لو کان الناس فی آیات ربهم یتقرنون چنانچه الیوم میشود که  
 اگر از آیات الهیه قرأت شود احدی اعتنا نذارد که گویا است ترین امر نازل در شان آیت  
 الهیه است و حال آنکه عظم از آیات امری نبوده و نخواهد بود بگو با ایشان ای بخیران بگویند  
 آنچه ر قبل پدران شما گفتند اگر ایشان شری از شجره عرض خود دیدند شما هم خواهید دید  
 و عنقریب ابای خود در نار مقرر خواهید یافت فالتار مشوهم فیس شوی الظالمز  
 و در جای دیگر میفرماید و اذ اعلم من آیاتنا شیئا اتخذها هزوا اولیک لهم  
 عذاب مهین یعنی در وقتیکه عالم شود از آیات الهیه را اخذ نمیدارند از روی استهزا  
 از برای ایشان است عذابی خوار کننده از جمله استهزا این بود که میگفتند معجزه دیگر ظاهر  
 ما و برهان دیگر بیاور آن یکی فاسقط علینا کفنا من السماء میگفت و دیگران کانز  
 هذا هو الحق من عندک فامطر علینا حجارة من السماء و ذکر میرد است مثل همین  
 عذموی که تبدیل نمودند ماده ساینه را با شیا حلیه سیر یا از آن قوم هم طلب تبدیل نمودند

در جای دیگر

سوره الجاثیه

در سوره انفال

آیت



آیات منزله را بطنونات سنجیده خیا پنجه ایوم مشاهده میشود که ماده معنوی از ساحت  
 الهیه و غام مکرمت سبحان نازل است و بحر حیوان در رضوان جهان با مرفاق کنی کفان  
 در موج و جریان و جمع چون کلاب بر اجساد میسته مجتمع آمده و بر که شور کرم طح ابلج است  
 قانع گشته اند سبحان الله کمال تحیر حاصل است از عبادی که بعد از ارتقا اعلام بدلول  
 طلب دلیل بیابند و بعد از ظهور شمس معلوم با اشارات علم تنگ جسته اند مثل آنست که از آفتاب  
 در اثبات نور او حجت طلبند یا از باران نیسان در اثبات فیضش بریان جویند حجت آفتاب  
 نور او است که اشراق نموده و عالم را فرا گرفته و بران نیسان جو او است که عالم را بردای  
 جدید تازه فرموده بلی که از آفتاب بحر گرمی حاصلی نماند و ارض جز از رحمت نیسانی فضلها  
 نماید عجب بود که از قرآن ضمیمی نیست جز نقشی که از خورشید بحر گرمی نیاید چشم نیابند  
 و در جای دیگر میفرماید **وَإِذَا نُنَادِيكُمْ عَلَيْهِمْ إِيَّا تَنَا بَيْنَاتٍ مَا كَانَ جَحْتَمُ إِلَّا أَنْ**  
**قَالُوا السُّؤَابَا بَأَيْنَا أَنْ كَسْتُمْ ضَادٍ بَيْنَ بِنِي** یعنی در وقتیکه تلاوت کرد و میشود بر ایشان  
 آیات نایت حجت ایشان مگر آنکه بگویند بیا و رید پدای ما را اگر حستید است گویان ساید  
 نما که چه حجتها بر آن رحمتای کامله و اسم میگفتند بایاتی که حرفی از آن اعظم است از خلق است  
 و ارض و مردگان وادی نفس و هوای ابروح ایمان زنده میفرماید استغرا می نمودند و میگفتند  
 پدای ما را از قبر بیرون آر این بود عرض استسکار قوم و هر کدام از این آیات برای کل  
 علی الارض حجتی است حکم و برهانی است معظم که جمیع ارض را کفایت میکند **لَوْ أَنَّم فِي آيَاتِ اللَّهِ**  
**تَفْخُكْرُونَ** و در همین آیه مذکوره لای اسرار کمون است اگر فی الجمله دردی یافت شود و او اسرار  
 کوش بحر فهای منزه خداید و عید که میگویند کتاب آیات از برای عوم حجت میشود زیرا که منفذ

(سوره  
الاحقافه)

و احسا میکنند با اینکه این قرآن جملات بر مشرق و مغرب عالم اگر قوه ادراک آن در عوم  
 نبود چگونه حجت بر کل واقع میشد از این قرار بر معرفت الهیه هم نفسی مکلف نیست و لازم نه زیرا  
 که عرفان او اعظم از عرفان کتاب است و عوم استعدا ادراک آن ندارند با در این سخن  
 بغایت لغو و غیر مقبول است همه از روی کبر و غور گفته میشود که مردم را از ریاض رضای الهی دور  
 کنند و نام آنها را محکم حفظ نمایند با اینکه نزد حق این عوم از علمای ایشان که از حق اعراض  
 نموده اند بغایت مقبولتر و پسندیده ترند و فهم کلمات الهیه و در کلمات بیانات حلمات معنوی هیچ  
 دخلی بعلم ظاهری ندارد و این منوط بصفتای قلبی تر که نفس قراحت روح است چنانچه  
 حال عبادی چند موجودند که حرفی از ان سووم هلم ندیدند و بر کفر علم جاسند و از سبحان  
 الهی ریاض قلوبشان بکلهای حکمت و لاله های معرفت ترین یافته **فَطُوبَى لِلْخَالِصِينَ**

عَنْ أَقْوَابِ يَوْمٍ عَظِيمٍ

**أَبُو الْفَضْلِ** در رساله ایوبیه میفرماید اهل تحقیق دستها اند که بران هر غیر می منحصر است  
 است که خداوند با وعظا فرماید و هر بر با نیک خداوند بر سول خود خطا فرمود آن کل اهل عالم را  
 عاجز خواهند نمود که توانند مثل آن اسیا و زرد و مانع غلبه امر او گردند و ما چون در کتاب مقدس  
 تورات سایر کتب مقدسه نظر کنیم تو انیم دست که حجت هر غیر می کلام الهی و وحی آسمانی بود  
 و بیان معجزه بزرگ و بران قوی خداوند و این او را غالب نموده استی -

جناب **خواجه صدک** در استدلالیه خود فرموده اند **مقدمه** ما نیند در بیان انحصار معجزه  
 هر عصری بآیات بیان معجزه بودن آیات - فحلی نماید که از جمله شرایع معظم عالم که حرف  
 اسلام نیز اعتراف بن خداوند بودن آنها دارند و کتب آنها موجود است شریعت حضرت موسی

و طریقه حضرت عیسی و امر خاتم انبیا روح الوجود لکم الفداء است در هر یک از این سه است  
 بزرگ حقانیت پیغمبر خود را بطور و ضد راهی از آیات معروضه فیما بین خود موکول و معنی  
 نموده اند چنانچه نبوت حضرت کلیم را بدلیل عصا وید بینه و آیات مع موی اثبات میکند  
 و ملت نصاری با جبار موتی و ابراهیم که در برص امثال ذلک استدلال بر حقانیت حضرت  
 مسیح مینماید و اهل اسلام ثقی القرد و انطاق شجر و حجر نشست میجویند ولی چون بنظر تعمق و تدبر  
 در کتاب آسمانی هر که هم نگریم مشهور میگردد که هیچ یک از این پیغمبران اولی اعظم نبی کتاب  
 حقانیت خود را موکول بظواهر این آیات نفرموده اند بلکه مناط صحت و عدم و عینه مدعی را کلمات  
 و آیات ثبات استقرار آنها قرار داده اند چنانچه در باب ۱۸ آیه ۱۸ از سفر تثنیه تورات  
 در مقام بشارت نبی بعد میفرماید نبی را از برای ایشان از میان برادران ایشان مثل تو  
 مبعوث خواهم کرد و کلام خود را بدانش خودم گذارم هر آنچه با او امر فرمایم ایشان خواهد  
 گفت و هر کسی که سخنان مرا که او بام من گوید نشنود من از او مطالبه خواهم نمود ۲۰ آیه  
 که جبارت نموده بام من سخن گوید که بگفتی امر فرمودم و یا بام خدا یا غیر سخن گوید آن نبی از  
 کشته شود ۲۱ و اگر در دل خود گویی سخن را که خداوند گفته است چگونه تشخیص نمایم ۲۲ حکایتی  
 که نبی بام خداوند سخن گوید اگر آن چیز واقع نشود و یا انجام نرساند امری است که خداوند گفته است  
 بلکه آن نبی آن را از روی تکبر گفته است پس از او مترس است حق از این آیه مبارکه صریحا مستفاد  
 میگردد که عظم دلیل از برای شناسائی نبی صادق کلام و ثبات و استقرار او است هر که این موقع  
 مقام بشارت بطلان نبی بعد تمام محبت است نسبت بامت تورات و اگر در نظر حضرت کلیم ای عظم  
 از کلام و نبوت و استقرار کلمه بود از مناط تیز پیغمبر صادق از کاذب قرار میداد و همچنین ۱۸ آیه

۱۵ از باب ۱۸ انجیل می میفرماید قوله از انبیا کذب استراکنید که لباس میسازد شما  
 میسازد ولی در باطن هر گان درنده میباشند آیه ۱۸ ایشان را از میوه های ایشان خواهد چست  
 آیا انگور را از خار و بوخیر را از خنک میسازد ۱۹ و همچنین بر این قیاس هر درخت نیک میوه نیکو  
 بیارد و درخت بد میوه بد میاورد و این می تواند درخت خوب میوه بد آورد و درخت بد میوه  
 نیکو آورد ۱۹ هر درخت کلمه میوه نیکو نیاید و در درختش افکنده شود ۲۰ لهذا از میوه های ایشان  
 ایشان خواهد شناخت امتی از این بیانات واضح میگردد که منظر امر از آثار ظاهره  
 از آنها و بقای آن آثار باید شناخت و مسلم است که شجره وجود انسانی ثمره عظم از کلمات  
 طاهره و بیانات طاهره خواهد شد و اوست آثار باقیمه مستمره و موید انیکه مقصود حضرت مسیح  
 از آثار و ثمرات باقیمه از انبیا کلام آنهاست فرمایش خود آنحضرت است حتی فصل ۲۱ آیه  
 ۲۵ آسمان و زمین زایل خواهد شد لیکن سخنان من هرگز زایل نخواهد شد و هر حق  
 فصل ۲۲ آیه ۲۱ و لوقا فصل ۱۲ آیه ۳۲ که در مورد دیگر میفرماید قولم آسمان زمین من  
 است که زایل شود ولی کلام من هرگز زایل نخواهد شد و در انجیل می فصل ۱۵ آیه ۱۸ میفرماید  
 تا آنکه آسمان زمین زایل نشود همه یا نقطه تورات هرگز زایل نخواهد شد و در انجیل تبارک  
 پطرس حواری فصل ۱۹ آیه ۱۹ میفرماید و کلام بسیار از من حکم داریم که نیکو بیاید اگر در این  
 اهتمام کنید مثل چراغی درخشان در مکان تاریک تا روزی که کاغذ و ستاره صبح در دلهای  
 طلوع کند و همچنین در قرآن حمید و سرفرید میفرماید قوله تعالی ذیجی الحی سبکالام  
 و یقطع ذابوا الکافرین و در موقع دیگر میفرماید (سوره شوری) و لا یتبع الله الامم  
 و قل امنت بما انزل الله من کتاب و امثال ذلک آیات کثیره لایحیی که کل صریحند

در خصوص مفسرین کرم قسم آیات کتاب یعنی سایر معجزات آفریده در بی حقیقت اگر نفی  
 بین اشکاف ناظر باشد یا خطه نماید که در مقام اثباتش می آید بیا هیچ آبی نمیتوان  
 نمود که سواقی مخصوص تحت سایه و دلالی خلیفه باشد بفرکت است که عظم نبی است و با شرط  
 نیز کمال تطابق او را زیرا که هیچ یک از اصحاب حاصیه و هیاهل قسیده در مقام اثبات  
 خود معجزات مسطوره در کتب قوم مخدی ننموده مذولی تحدی آنها کتابها وضع از استگونی  
 در صد اثبات آن بیاورد چنانچه عقل کل روحی را نقد میفرماید در قرآن در روزه بی اسرائیل  
 اینند قوله تعالی **لَئِنْ أَحْبَبْتُمْ الْآلِهَةَ وَالنَّاسَ عَلَىٰ إِيَّاكُمْ يَا قَوْمِ اجْعَلُوا لِلَّهِ حُرُوبًا**  
**لَا يَأْتُونَ بِشَيْءٍ لَّوْ كَانَتْ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوًّا وَلَئِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ**  
 مذکور در کتب قوم مرتبط با دعوی نبوت نیست ولی آیات کتاب بحیثیت تناسب با اوج  
 پیغمبری دارد و کمال آیات کتاب لا ینفک از عقل نمود است چه که در بدو بعثت خاتم نبیا  
 علیه السلام سوره اقی **بِأَنَّهُم بَلَّغُوا الَّذِي خَلَقْنَا نَارًا وَحَمَلُوا ثِقَالَ كَفَرُوا**  
 معنویت گردید از ابتدای بعثت تا زمان رحلت تا زایل آیات با او بود و از آن جا هر وجود  
 هیچوقت منکک نگردد ولی سایر برهه را تا یک از آنحضرت و است شده در صورت صحت و فرض  
 وقوع مخصوص زمانی دون زمان دیگر بود را بجا بجزه بودن آیات از برای علوم خلق مدرک بود  
 چنانکه اینهمه نفوس کثیره از هر طبقه و طایفه و هر قوم و قبیله سبب معجزه کتاب نبوت حضرت محمد  
 مودن موقن گردیدند و انشا الله در طی مطالب تیه مزید ایضاً می از برای مدرک بودن معجزه  
 قرآن مرفوع خواهد گردید و اما کتاب بقای شریعت الهیه باقی و برقرار است چنانکه اصل  
 اسلام نیز قرآن را معجزه باقیه دانستند ولی در آیات قرآنیه هیچ وجه اثبات و درانی نیست -

و ساد و عز کل من علی الارض از ایمان بکن ثابت و محقق گردیده چکه از زمان ظهور  
 حضرت محمد الی کون که کتب تاریخ در دست استانبلیا که بسیار ظاهر شده اند ولی  
 هیچ یک نتوانسته اند آیاتی را بیان نمایند و سخن نسبت دهند و ما نیز کتب متعدده تورات  
 و انجیل و قرآن آن آیات اثبات قراری باشد و جزا بیست و هفتاد آیه است از آنها ظاهر شود و عقل  
 جامع جمیع شرایع عقلیه و نقلیه جز که بجزی نبوده نیست چنانکه در بعضی از کتب غیر از  
 بی بی وضع و لایح است و گزشتند از اینها در قرآن آیات کثیره از آن که در کتب غیر از آن گذشت  
 برای آنکه حضرت رسول علیه السلام از کتب و اشیا و شیئی از آیات که در کتب استلال کرده اند بلکه  
 نمی صریح از ایمان آنها هم نشد چنانکه در موقنی می از برای قبول بحسب آن حضرت  
 مشرف و هر یک معجزاتی مخصوص خود هستند و آنحضرت را در ایمان کی از آنها غیر نموند و حق  
 در سوره نمل اسرائیل در آیه ۱۰۹ **وَمَا تَرَوْا بِالْحَيَاتِ يُخْرِجُهَا وَيُؤْتِيهَا مَاءً حَارًّا يُذِيقُهُمْ**  
**سُحْرَهُمْ بِأَنَّهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ** او تکرار **لَا تَكْفُرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ بِالْحَقِّ**  
**فَقَضَىٰ إِلَيْنَا رُوحَهُ فَنَفَخْنَا فِيهِ مِنَّا رُوحًا وَجَازِيكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا**  
**أَوْ تَأْتِي بَالَهُ أَن لَّا تُكْفِرُوا بِلَدُنَا وَأَنَّكُمْ بِلَدُنَا كَاذِبُونَ**  
**وَلَنْ نُؤْتِيَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ جَنَّاتٍ كَمَا كُنْتُمْ تُكَذِّبُونَ**  
**إِلَّا الْأَشْرَارَ كَسُوفَ اللَّهُ أَعْيُنَهُمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَن تَوَلَّوْا فَمَا تَبْتَغُونَ**  
 این آیات غیر نموند و موقع ذلک حق تعالی بطور استجاب میفرماید **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ كَفَرُوا**  
**مَنْ أَعْرَضَ عَنْكُمْ فَبَشِّرْهُ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ** چنانچه در آیه دیگر **وَلَا تَتَّبِعُوا الْاَشْرَارَ**  
 در ساد و ایمان این آیات نیست و در موقنی دیگر در سوره انفاس در آیه **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ كَفَرُوا**  
 و ساد

قال انه على نبية من نبي وكذبتم به ما حدثت مما استجيبون بي ان الحكم الا  
 اليه يقض الحق وهو خير الفاضلين كل اوان عند ما استجيبون به يقض  
 الاخر نبي وبيعتكم والله اعلم بالظالمين عني كواي سيميرن بياني از پروردگار  
 آوردم و شما آنرا كذب كرديدست نزد من آنچه شما در آن تعجيل و اريد نيست فرمان مگر خدای كه  
 بيان مي فرمايد عني را و است بهترين جدا كندگان بگو اگر بود نزد من آنچه شما در آن تعجيل است  
 عينايد و اينه كه شده بود امر بيان من و شما و خداوند و انانيت بظلمان اين بود كه مريض  
 متصل بطور استجاب ميگفتند لا انزل علينا آية من ربنا سورة فحكوت اية و عني چرا  
 نازل ميشود بر اين سيميرن كه مجرة از جانب پروردگار او و سيميرن بطور ظنين سوگنداي  
 منظر ياد ميگردند كه اگر يك مجرة اخذت بحت شما ايمان كند كل مومن شود چنانكه در سورة  
 انعام آية و عني امالي حكايه فرمايد قوله فاقهوا يا الله جهنما فيما بينهم كثر جهنم  
 آية و كثر جهنم يا اهل السما الايات عند الله تعالى شير كه آنها اذا طاعت الاوتى و  
 و در سورة حكوت آية و عني پس انما استجاب مريض را بيان فرموده كه گفتند لا انزل  
 علينا آية من ربنا و در آية 5 هين بود ما كه اقولم ربكم انما انزلنا عليك  
 الكتاب بالبينات ان في ذلك لكم حكمة و ذكركم يوم توفون و مريض استمر  
 و قراض را بجاي رسانيد و كراين خطاب عتاب مير از ضد حضرت با آيات سيد چنانكه  
 سورة انعام نازل گرديد قوله فاقهوا يا عا فان كان كبر حيا لنا عراضهم فان استطعت  
 ان تبغى نقضا في الارضين او سلكا في السماء فانا بهم يا ايها و كوشاء الله لجمعهم  
 على انك فلا تكونن من الجاهلين مريض بي امكان اگر مريض اندك مالى در اين آية نمايد  
 قلب

قلبش محرق ميگردد و خطي عجب از اجل اسلام كه با اين همه بيانات مريض باز هم بروايات مسموقه تشبث  
 جست قرآن را گمان كم يكن فرقى ميكنند -  
 در كتاب فرائد مسطور است حضرت عيسى عليه السلام و اگر مريض در جميع قرآن تعجيل نمايد مومني را نمود  
 يافت كه حضرت سول عليه السلام براي اثبات رسالت خود ميجرات احتجاج فرموده باشد از قرآن  
 كبره بصراحت وليست ميجرات را در فرموده و در هر موضع كه از حضرت مجرة سيميرن شده و كواي سيميرن  
 يا ايها مومنين و عني ميگفتند ايشان را كه بايت كتاب كافي نبودن ميجرات است ملك بودن خوارق  
 عادات سكات نموده و كرا تا نسلو عليك في ايات القرآن و انما آية الرحمن فاهل سورة  
 اللغاتين و كرايد للمصيرين و كراي و عني عطف المسقين فها في سورة بقره و كرايد  
 و ما منعنا ان نرسل بالايات الا ان كتب بها الاولون و انما نزلنا سورة بالانذار  
 مبينة فظالموا بها و ما نرسل بالايات الا ليجزيها عني بازنداشت ما از فرستادن  
 ميجرات الاسباب نيك پيشينيان كذب كردند از چنانكه نقره بشود آشكارا و موم با ظلم كرد  
 و ما نيفرستم ميجرات را الا براي تخوف و انذار و محض خداوند تبارك و تعالي اين است كه سيميرن  
 ما مجرة في ميفرستم ميجرات را اول تو قرار نديد چنين است كه اهم ماضية نذرا و شود و غير ميجرات  
 اينها كذب كند و آيات الهية اين خبر باطل نموند و ما ان قوم طاعة را حلاك نموديم و نرسل  
 ايشان انحر و مضموم كرديم زيرا كه ما نيفرستم ميجرات الا براي اخافت و انذار نرسل عذاب  
 حلاكت و چون بود مبارك حضرت خاتم الانبياء رحمة الله عليهم بود و اروا الهية بر اين متصل  
 بود كه نسل قريش و ساير عرب و قبائل يهود و ساير فرقى انقرضن نيايد و از اعتقادشان محصل اين  
 بظهور آيد اين بود كه از انهار ميجرات و آيات قهر نيايد فرموده و حلاكت ايشان را و انذار

و جهت آتیا که رفته حدیث در آن و در بعضی جاها ده شذیبت واحدی مثل آن را خوانند و در  
 منصرفه و در وقتها فی سوره الا انعام علی ای علی بقینه من ربی و کذبتم تبرها  
 عندی عما تستخجلون به از الحکم الا الله یقض الحق و هو خیر الفاضلین  
 فلک لو ان عندی من ماتت خجلون به لفتنی الا امرت بنی و یدکم فالله اعلم  
 بالظالمین یعنی گویند بیانی از پروردگار خود آوردیم و شما آن را تکذیب کردید نیست نزد من  
 آنچه شما در آن فصل دارید نیست قرآن مگر خدا را که بیان میفرماید حتی را او است بهترین حدیث  
 لکن اگر بود نزد من آنچه شما در آنجا آن تحیل و شتاب مینماید هرگز حکم شده بود میان من و شما  
 و خدا و ما تا نیست بظالمان و این آیه مبارکه در وقتی نزول یافت که کفار از اصل کتاب غیر  
 اصل کتاب هر روز میطلبیدند و متصل بکلام لولا انزلنا بالینا یا تیر من وینبر فرمایند و بعد  
 در این آیه که بر نازل شد که ایشان بگویند من تبت الیه یعنی قرآن را آوردیم و شما آنرا تکذیب  
 نیست نزد من آنچه در آن مجله و شتاب آید یعنی مجرات و فقرات زیرا که اگر مجزه فی ظاهر شود  
 در حکایت شما تخیر نخواهد ظاهر نمود و حکم بر هر کس و انراض شما مانند قبایل عباد و شود متعز و واجب  
 خواهد گشت و منها فی سوره الا انعام و الله جسدنا یا نهم لئن خاتمنا  
 لیرکبونن بها قل انما الایات حسنا لله و ما یشرکون انما اذا خاتمت لا  
 یؤمنون و نقلت حسنتهم فاضارهم کما لو یؤمنوا به اول مرتبه و نذرهم  
 فی ظلمات یصنون و لو انشأنا نزلنا الیهم اللذک او کلهم الموتی و یؤمنون  
 علیهم کل شیء قبله الا ان یؤمنوا الا ان یشاء الله و لکن اکثرهم یجهلون  
 خداوند تبارک و تعالی در این آیات چنین میفرماید که کفار بجایت تحت قسم یا میکنند که اگر

یک مجزه برای ایشان بسبب ابدان است ایان خواهند آورد و بگوهر آینه مجرات نزول خواهد  
 هست لکن شما نمیدانید که اگر آنچه در بیان خواهد بود زیرا که بگویند لکن چنانکه در اول فصل  
 از نزول مجزه و میگردد شما در حالت تکذیب و اگر در این جا که نازل فرمایم آیات ایشان حکم کنند  
 همه ایشان را و برای ایشان عسور نمایم ایان خواهند آورد و مگر آنکه خدا آنها همه را او داشته  
 و لکن اکثر ایشان جاهلند یعنی نمیفهمند حتی میدانم قلب هر کی هست که در مضمون این آیات که در نظر  
 نماید که حق جل جلاله بجهت میفرماید که مجرات سبب ایان میشود و اگر مجزه هم ظاهر شود و خداوند  
 و انصار را از مقبول میفرماید و ایشان را در حالت شک و تردید و میگذارد و نیز میفرماید که هر  
 آیات عظیمه است نزول ملاکه و تحکم اموات و جمع ایشان ظاهر شود سبب ایان نفسی خواهد  
 شد که اگر از راه الهیه تعلق با ایان نفسی گیرد و مشیت حق جل جلاله سبب حدیث او شود در هیئت  
 چه فائده بر طلب مجزه مترتب میشود و چه چیزی در توارق عادات باقی میماند . علی حق جل جلاله  
 عباد را در آیات کتاب و غیره نموده و شفای قلوب در وی سادگی مقرر در شسته است ولی حق  
 باطل حدیث را از ماضی مالات میطلبند شما را از موجب حماکت و لکن فرق این است که در این  
 شرف خدمت حضرت رسول صلوات الله علیه و آله را در میافزند و در مقابل طلب مجرت بنگونه  
 جوابها را استماع مینور و لکن مردم این مان در بلاد بعیده در خانه خود نشسته متوقفند که  
 امر این مجزاتی را که شایسته استی فائده آنرا فهمیدی برای ایشان ارسال فرماید و ایشان  
 از تحمل مشاق غربت و مصاریف مساوات معاف نماید .  
 و منها ما نزلت فی سوره الا انعام ایضا حیث قال ان کون کوننا انحصار و قد تعلم  
 ان کونک الذی یقولون فانه لایکذبونک و لکن الظالمین یا ایها الله

نَجِدُونَ وَلَقَدْ كُذِّبَتْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ فَصَبَرُوا عَلَىٰ مَا كُنُوا يَافِكُونَ وَأَوْذُوا  
 حَتَّىٰ آتَاهُمْ نَصْرُنَا وَلَا نَبْدِلُ لِكَيْلِمَا شَاءَ اللَّهُ وَلَقَدْ جَاءَتْكَ مِنْ تَبَاؤُكَ الرِّسَالُ  
 وَإِنْ كَانَتْ لَكِ إِعْرَاضُهُمْ فَإِنْ تُطَأَّتْ أَنْ تَبْغِي نَفْسًا فِي الْأَرْضِ  
 أَوْ سَلَفِي السَّمَاءِ فَلَا لَهُمْ يَأْتِيَةٌ وَلَا تَأْتِيَةٌ لِشَاءَ اللَّهُ لِيَجْزِيََنَّهُمْ عَلَىٰ مَا كَانُوا يَكُونُونَ  
 من اینجا هیلین شان نزول این آیات کریمین است که حضرت خاتم الانبیا علیه و آله الاض  
 اخصیه و استنما را از کثرت فقرات اهل هوی و شدت اعراض اعدا اصران شدید و احاطه  
 بود چه قرآن مجید بر شعروا قتل حمل می نمودند و از قبول اعظم دلیل الهی گردن می چینی و بکلام سخت  
 آیتها تبارک و الهی الشایع همچون دل مبارکش رهبر شیند و هر روز آیتی استخراج  
 می کردند و معجزه می طلبیدند چنانکه آثار اصران از وجه مبارکش ظاهر گشت و روح اندوه  
 و جهات حاش متضوع شد که نگاه در قار روح الامین از عصفون سده یقین نزول فرمود و  
 باین سخن قدسی و نفی ملکوتی تمی نمود و حضرتش بر تجلده و صطبار و تحمل و استقرار ماورد است  
 و خلاصه ترجمه این آیات مبارک این است که حق جل جلاله می فرماید هر آینه ما میدانیم که ترا غمگین و  
 اندوهناک داشته است گفتار کفار و کالی اینها تا که تریب نمیکند بدل این استمکاران بحقیقت  
 آیات خداوند را انکار می نمایند و هر آینه پیش از تو چه میزان را که تریب کردند و ایشان تریب کرد  
 کفار و اذیت و آزار شهر صبر نمودند تا اگر حضرت با ایشان رسید و کلمات الهیه را تبدیل کند  
 نیست و اجبار بسیار تو سید است و اگر بر تو بزرگ و دشوار است عرض مکران پس اگر توانی حتی  
 در زمین فرو برو یا نزد منی بر آسمان نه و برای ایشان هجره بیاور و اگر خداوند خواهد خود  
 ایشان را بر حدیث جمع فرماید و متفق نماید پس البته مباش تو از مردمان نادان یعنی سبب  
 کبر و یا

کبر یا نخوت و تکبر و شرارتشان خدا بخواهد بشناسان بر احدیت فرمایند و سبب این  
 بدرفتاری بدیهه سرفراز نماید زیرا که این نکته از سنن آئینه در ظهور است بلکه معنوی است که  
 حق جل جلاله در ایام خود تسکین و مگر دشمنان را بجزای اعمالشان از لغت حدیث  
 محروم داشته و ترا صفا و پاکه لان ایتاج ایمان و شرفنا و فان سرفراز فرمود است  
 هذیه سینه الله و لکن سبیلها سبیل الی و اگر صاحب بصیرت قدری در این آیات کریمه و خدا  
 تهدید و توبیحی که حق جل جلاله در آن دیوه نموده است متذکر نماید بر مرتب بعد دوری غلو  
 سخنان آگاه گردد زیرا که آیات عظیمه که خداوند تبارک و تعالی در اخبار یکی از آن احکام و  
 قیامی را مقدر داشته و در طلب آن توجیها و تهدید با فرموده و این خلق جاهل از نور تربیت تعلیم  
 روسا بھر شیخ خاشی نسبت میدهند و انظار آن را در قدرت هر سوخ قدری او میدارند و حق  
 چه باید کرد که خلق بخوانند و غنیدن قرآن عادت کرده اند و با و عام و باطل خود رسیده و  
 داشته اند و این خود یکی از علامت یوم ظهور است و از امارات یوم نشور است  
 وَ مِنْهَا فِي سُورَةِ الْبَقَرَةِ وَقَالَ الَّذِينَ لَا يُقْلِقُونَ لَوْلَا يُكَلِّمُنَا اللَّهُ أَوْ تَرْسُلَ  
 آيَةٌ كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِثْلَ قَوْلِهِمْ تَشَابَهتْ قُلُوبُهُمْ قَدْ بَدَأْنَا  
 الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يُفْسِقُونَ یعنی مردمان نادان گفته اند چرا خداوند ما را حکم نمی فرماید و یک  
 معجزه برای ما ظاهر نمیشود همچنین پیشینان مثل همین گفته اند قلب ایشان شبیه کبر است  
 و حال آنکه با بیان کریم آیات برای قومی که هل یقین اند و این سخن انکار برای آن میکنند  
 که در باب ۱۱۱ از سفر خروج از اسفار تورات مقدس مذکور است که در تریب این خداوند  
 اسرائیل حکم فرمود و آیات معجزات با هر ظاهر فرمود لهذا ایضا میگفتند که اگر محمد غیر است  
 چرا خداوند

پرا خداوند با حکم نمیکند و یا معجزه ظاهر نمیشود تا ما حقیقت او را بفهمیم و با ایمان آوریم  
و در جواب ایشان میفرماید که کافران پیش از چنین تکلیفند و همین مفرقات بنیای  
ایمان نیامدند و دهای ایشان بیکدیگر شبیه است و اعتراضات بیکدیگر مشیل و  
فی الحقیقه اگر انسان بدقت ملاحظه کند میبیند که همیشه معارضین مظاهر امر را بیک  
نوع از شبهات تشبیه لاتی همان را گوید که سابق گفته است و متاخر همان طریق او  
که مقدم زقره چنانکه اشارت تعالی در طی کلام مفصلاً بیان خواهد شد -  
و منها فی سوره العنقران الذین قالوا ان الله عهدنا لانا ان لا نؤمن  
لرسول حتى یاتینا بقران تا کله الشارک فلدنا انکم فرسل من قبلی  
بالبینات و بالذی قلتم فلم قلتموهم ان کنتم صادقیین فان کذبوک  
فقد کذبت و سل من قبلک جا و بالبینات الزبور و الکتاب البین و ان  
نزول این آیه مبارکه چنین است که قوم یهود خدمت حضرت خاتم الانبیا علیه و آله طلب حق  
و الشارک مشرف شد و معروض داشتند که خداوند با عهد فرموده است که ایمان نیاوریم به پیغمبر  
مگر اینکه قربانی کند و آشی فرود آید و آرزو سازند در این معجزه دلیل قبول قربانی و صدق نبوت  
او گردد و این اقرا ح یهود نظر بچکایت قربانی جاهل فرزند حضرت آدم و حادثه محاکمه بنیای  
نبی یعنی ایاس با انبیای دینی بود چنانکه در فصل هیا از کتاب اول ملوک از کتابت است  
ذکور است که ایلیا علیه السلام در حضور احباب ملک با انبیای بعل که از او شان بریند شومرون  
بود بر این معاهد کردند که هر یک فریج فرج کنند و بزنج خند و از خداوند مسکت نمایند تا آنکه  
صادق است آتشی از تنبیباید و قربانی او را بسوزاند و بالآخره چنانکه در کتابت مذکور است  
قربانی

قربانی ایلیای نبی مقبول شد و قربانی پیغمبران بعل رفته و کذب ایشان ظاهر گشت و  
بالجمله چون یهود این معجزه را از حضرت رسول علیه السلام طلبیدند خداوند تبارک و تعالی در  
جواب ایشان فرمود بگو که پیغمبران پیش از من با بنیات با همین معجزه آمدند اگر راست میگویند که  
بظواهر این معجزه ایمان میآورید چرا ایشان را شستید. نمیدانم اگر حضرت شیخ این جواب داد  
کتاب تطایب یقان مشاهد فرموده بود آنچه مندر متغیر میشود و انظار از جای فرمودند و گوید  
من بعد رغبت بطالع یقان نمونند زیرا که این جواب بیهود مثل این است که فی المثل شخصی مسلم  
بحضرت باب عظم عرض کند که اگر تو مهدی موعودی برای ما قمر افش کن فرما چنانکه از حضرت رسول  
علیه السلام ما ثور است و حضرت باب عظم در جواب این شخص مسلم بفرماید که پیش از من پیغمبران آن  
معجزه را ظاهر فرمودند چرا ایشان را شستید اگر راست میگویند لابد این شخص از استماع این جواب  
متحیر و مندهش میشود که من زمان حضرت رسول بودم و من منکر رسالت آنحضرت که لا اعلی اجبت  
انکار نمود این یاد بشوم و نه حضرت رسول که این معجزه شق قمر منو با و است شریف شد که لا حی  
نسبت قتل فرستید چنانکه این جواب با برهانی من مطبق توان داشت و بجز دلیل گناه گناه  
بعد از هزار و دویست سال با نسبت توان ایلیا و بعینه مطابق با همین مثال است جواب حضرت رسول  
الله صلی الله علیه و آله بود زیرا که از زمان ایاس نبی علیه السلام تا زمان حضرت رسول زیاد از  
هزار و پانصد سال گذشته بود و ایاد هیچ تاریخی مذکور نیست که ایاس شهید شده باشد  
و نصاری و مسلمان متفقاً او را الی یومنا هذ زنده و باقی میدانند و یهود جمیعاً ایاس را پیغمبر صافی  
دینی حق میدانند و لهذا چون جواب یهود در آیه مبارکه با این شیخ که ملاحظه نمودی نازل شد  
جمع سان اعتراض گشودند و بصراحت گفته که عجزانه ما در زمان ایلیای نبی بودیم که نسبت زدیم که  
آنحضرت

۲۸  
 آنحضرت را با تو ان داده اند نوشته شد که لای از نسبت قتل صحیح باشد و نه در زمان سایر  
 انبیا بلکه شیده شد زنده ویم که لای محال از این جهت مورد موافقه باشیم و نه مگر هیچ یک از  
 انبیای علی است هستیم که از این ان را وای بر ما و او را دید و اکنون ما یکم مجزه که میفرماید صواب  
 از کافیه است بطلیم که بسیم ایمان آوریم بکدم دلیل بکدم بران استوان ما را بکن پیشیا  
 موافقه داشت و بدون این آن مجزه تکلیف با بیان اطاعت نمود و خلاصنا القول حضرت  
 شیخ راجه است جز آنکه آن ظاهر موت و حیات بقا و رجوع و سواد نجوم و امثالها را بر نهی که  
 در کتاب است طالب ایمان نازل شد است محل فرماید تا بر بدایع معانی آیات قرآن مجید کتاب  
 حمید اطلاع یابند و بر و غیر احوال بود و سایر مثل قادر گردند و الا تا چاره خود را در جواب آید  
 ایجابها فرماید که لا یلبسک مثل حبیبی و شاید مستخرج حضرت شیخ شد بشر  
 که حبیبی کشید از بنی اسرائیل در شریعت تقدسه الهیه دخل شده اند و بسبب ذهان باین امر آمدند  
 بر حقیقت رسالت حضرت عیسی و حضرت نول علیها السلام اعتراف کرده اند آیه سب خزان است  
 که بسبب کتاب مستطاب ایمان و سایر انواع تقدسه معانی الفاظ مشهوره کتاب ادراک نموده اند  
 و بر محل خود معنی آیات الهیه قدرت یافته اند و بران حقیقی انبیا و رسل ابدت آوده اند تا آنکه  
 همه در که از بعضی حضرت عیسی حضرت خاتم الانبیا و الهی هدای عظیم طیب التی و الیها منو که  
 و مظهر بود و حبیب و لا این نوار تقدسه معلوم نمود گشت و بسته که بر رو و انگار این منظر الهیه  
 ناطق بود و روح شای ایشان مترجم شد و این اقل آثار الراجح این ظهور عظیم است که در عالم  
 ظاهر شده و بی تصرف انظار آثارها آشد و اقرنی فلا یصلک تک عینها من الیوم  
 بیها و اشبع هواه قسره می باشد

۲۹  
 و عنها فی سورۃ الت که فلما جاءهم الحق من عندنا قالوا لولا اوتی  
 مثل ما اوتی موسی اوله لیکفرنا بیما اوتی موسی عن تکلم قالوا انظر ان ظالمنا  
 و قالوا انما یبکل کافرین قل فاقول ان کتاب من عندنا لله هو الهدی قینهما  
 اتبعه ان کنتم ضالین خداوند تبارک و تعالی میفرماید که چون حق یعنی حضرت رسول  
 علیه السلام از نزد ما برای ایشان آمد گفتند که چرا با او داده شد آنچه موسی داده شد یعنی کلام  
 می گفتند اگر همه پیغمبری از جانب خداوند است چرا هم جزائی که موسی داده شد از قبل قطع بجز و  
 قلب عصا بحیثه و بدینما و ستون خان و اهلاک فرعون و غیر این صیغ با او داده شد چنانکه موسی  
 و سایر فرق که معتقد حضرت نول علیه السلام نیستند همین منزهات را میگویند و لکن خداوند  
 در جواب ایشان میفرماید آیا کافر نشدند و انکار کردند بجزات موسی که پیش از تو با او داده  
 شد و گفتند و ما طلند معاون یکدیگر و بعد حضرت نول امر میفرماید که بایشان بگوئی ای ایها  
 هدایت کنند قرآن کتاب موسی کتاب محمد است من ان کتابت کم اگر راست میگویند و این کتاب  
 مبارک که صریح است که حضرت نول اعراض میکردند که اگر پیغمبر است چرا چون موسی با او بجزائی داد  
 شد و آنحضرت در جواب میفرماید که چون شما بجزات موسی کافر شدید حق طلبیدن بجز دیگران  
 من نداید و ایشان را از طلب مجزه منع میفرماید و کتاب که هدایت کنند است که است مینمایند  
 و اگر خلق این زمان انصاف دهند خود و شهادت دهند داد که هر یک عین همین اعتراضات است که گویا  
 خود از مقررین بر بنظیر اعظم شنیده اند و میشوند که صاحبان امر اگر هندی موجود است چه بجز  
 چون حضرت رسول و حضرت عیسی حضرت موسی علیهم السلام ظاهر میفرماید فلما انزلنا آیات  
 کما انزلنا لاولون





۳۲  
 آنحضرت بزبوت مبعوث گردید از ابتدای بعثت تا زمان رحلت لازال آیات با او بود  
 و از آن جواهر وجود هیچوقت منفک نگردید و قلی با بر روزی که از آنحضرت رویت شده  
 در صورت صحت و فرض وقوع مخصوص زمانی دون زمان دیگر بود و آنگاه مجزه بودن آیات  
 از برای عموم خلق مدرك بود چنانکه اینهمه نفوس کثیره از هر طبقه و طائفه و هر قوم و تیره سبب  
 مجزه کتاب نبوت حضرت ختمی بآب مومن و مومن گردیدند و انشا الله در طی مطالب زیر  
 ایضاً از برای مدرك بودن مجزه قرآن مرفوعه خواهد گردید - و خلاصه کتاب بقایای  
 الهیه باقی و برقرار است چنانکه اهل اسلام قرآن مجزه باقیمند استند ولی در اینست  
 بیچو جبر ثبات و دومی نیست و مسأله آنکه هر کس من علی الارض از اینین مثل آن ثابت و محقق  
 گردید چه که از زمان ظهور حضرت کلیم الی کون که کتب تواریخ در دست است بسیار کذب بسیار  
 شده اند ولی هیچیک نتوانسته اند آیاتی ایسان نمایند و بجز نسبت عهد و زمانه که تفسیر  
 تورات و انجیل و قرآن آن آیات اثبات و قراری باشد و جدیت و خلافت از اینها ظاهر  
 خلاصه ما در جمیع شرائط عقیده و عقیده بر کتاب نبوی بودیم چنانکه در اینصورت چنانکه در  
 اینصورت قبل نگاشته شده و کارش برای توضیح موضوع ضرورتهاست تا باط مطالب یکدیگر  
 در کتاب فی المبدأ میفایند صحت احط او را و قوی بر همین که از انبیا و مرسلین باقی مانده است  
 و خود با آن تمدی فرموده و بر معانی و مکابری آن احتجاج نموده اند کلام باقی است و دومی  
 آسانی و بی عمل خلاقه و قرآن مجید این دلیل را اول کافی و جهت بالغه و آیات الهیه و بجز  
 سوایه خواهد است و نفوذ و غلبه امر الله بر همین محبت و صدق موعول و مخصوص فرموده است و  
 مبارک و کذب آن را بعد از ایم و سخط عظیم و خدا داده است **يُؤَيِّدُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْحَقِّ كَلِمَاتٍ**  
 و بقضه

۳۳  
 وَيَنْصَحُ ذَابِجًا لِكَا فَرِيْنِ وَأَنْ عِبَارَاتَا زَمَعَانِي وَحَقَائِقِي هِيَ كَمَا تَرَى رُوحَ الْإِيمَانِ قَرِيبًا  
 مقدس کلمه الهیه نازل شود و بر هیئت کلمات تجلی کند و در قوالب الفاظ برسان بسط کلام  
 گردد و از ظهور و صدور نزول انشا را آن عالم سپید جوانی یابد و بر سبب روحانی فرارند و شرافت  
 و عوائد و سنن و آداب تبعه گردد و حقیقت امطار سناوید است که از غام همه کل طبیعت نازل شود  
 و حقایق انسانی را که اشجار الهیه اند نصرت و طراوت بخشند و شمع شمشیر نور است که حکم الله نود  
 السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ بَطْنِ عِزٍّ عَظِيمٍ بِرَّعَالِمِ إِثْرَانِ تَأْمِدُ وَظَلَمْتَ أَدْبَامَ فَرَغَاتِ رَا از قلوب  
 نفوس مستعد زائل فرماید و با لجلد کلام الهی احط محمی است که حق جل جلاله بر هیئت رست  
 خاتم انبیا آن استدلال فرموده و بجای بودن آن دون سایر معجزات تصریح نموده و عقل منور  
 نیز بچندین جهت بر عظمت آن حکم میفرماید و دلالت از سایر معجزات ترجیح میدهد -  
 و بعد اول که اگر کتاب شرابی در دست است و سایر معجزات آثار از آن غیر باقیه - زیرا که هر کس از  
 حاضرین و غائبین موجودین نان نطو و غیر موجودین در هر قرن زمان هر تواتر که کتاب است  
 آورد و از اثر بی بگوثر برد و از آن نتفع یافت و لکن مرده زنده کردن با همان صفت نمودن  
 و جبر و شکر را حکم در آوردن و مثالها باقی نماند و بدست هر کس نرسد و امکان وصول بسیار است  
 و اقطار سناوید این است که قرآن را حجت بالغه و مجزه باقیه خوانند و از آن عظم آیت  
 و اکبر معجزات دانسته اند و کجاست که علم و کتاب شرف جمیع اشیا است که حجت شرف  
 مخلوقات گردد و بر بان سید موجودات شود و اگر مصنف بعقل خود رجوع کند شهادت میدهد  
 که هیچ شیئی از اشیا عالم شرافت علم و کتاب اندازد و هیچ چیز با آن در ظهور تیره براری میکند  
 و چون علم و کتاب چیزی در جهان برای ترقی نوع انسان مضر و مفید نباشد و کجاست مؤثر

۳۴  
اگر در کتاب شرفیت و آداب و عظمت و انذار که موجب تحسین ترقیات روحانیه و اندیشه است  
ثبت توان است و بان اهل عالم مودت متین توانند شد و لکن از مرده زنده کردن و  
نهار حکم کردن و نخل بخرا بر پشت شتر رویانیدن و غیره هافن المنقولان این قدر عمل  
نشود و شمری برای اهل عالم بر آن مرتبت گردود و کجبر چهها من آنکه آیات کتابیه موجب  
حیوة و هدایت و تذکر و رحمت است بخلاف آیات قرآنیه یعنی مجازاتیکه قوم از نبی خود بطلبند  
و بان خود را موقوف بظهور آن معجزه گردانند چنانکه مفضل انشا الله تعالی و فضل معجزات بآیات  
قرآنیه استدلال خواهد شد که بصلحت میفرماید آیات کتاب عیب طینان هدایت است و آیات  
مترجمه موجب زبده شک و محذور و هلاکت و خلاصنا القولین مقدار که عرض شد منصف را کفایت  
میکند در اثبات شرفیت و عظمت آیات کتاب - انتهى -

فصل ششم در بیان معجزات

در بیان اینکه مظاهر امر شده قادر بر اظهار معجزات عجیب هستند ولی در مقام تحدی با ظهار آن اقدام  
نمیزمایند بلکه ظهارش منوط ببارادۀ الهیه است نه بخوش خلق -

در کتاب گلشن خنائق میفرماید که در این معلوم است که یکی از شئون توفیق  
مظاهر امر بر معجزات و خوارق عادات بوده و لکن باید متذکر بود که با وجود اینکه معجزات که از انبیا  
درسل بطور رسید میرسد دیگر هر خلق آن مظاهر قدرت و عظمت الهی را انکار نمینموند و اعتراض میکند  
و خراج بلد و لعن طعن و جزو قتل مینموند و جهت چه بوده که با وجود برون آن اقدار باز منکرین آگاهند  
شد که میکشند میزان کتابانی چنین معلوم میشود که چون قیاس معجزات بصرف بارادۀ حق و مظهر  
ارش بود و خلق قبول نمینموند و میگفتند که باید دلیل و خواهش ما واقع شود چنانچه حضرت موسی بعد از  
مشاهده

مشاهده نورهدی از مرده بینا چون عازم مصر و نامور هدایت و نجات سلیمان گردید صرف  
اراده الهیه نشان قدرت دید بصنای عطمت با حضرت عطا شده آنکه در اول امر کجاست  
قوم و باراده منکرین آن معجزات واقع گشت چنانچه در فضل عی سفرفروج آیه لا مذکور است  
موسی جواب داده گفت که اینک از من باور نخواهند نمود و قول مرا نخواهند شنید خداوند  
بموسی فرمود که آنچه در دست است چیت و او گفت عصای است خداوند فرمود که زمین را غذا  
و او انداخت که مار شد خداوند موسی فرمود که دست خود را دراز کن و بگیر و گرفت باز دستش  
عصا شد و فرمود غرض آنکه باور نمایند خدای ابراهیم ترا فرستاده است خداوند باز باو گفت  
دست خود را باغوشت گذار دست خود را گذاشت و بیرون آورد دستش مانند برف میسوزد  
شد مقصود است که قیاس این قدرت باراده و خواهش خلق نبود بلکه باراده خدا و همیشه  
بود زیرا خدا باید خلق را امتحان نماید خلق خدا را و دیگر خلاصه و نتیجه آن معجزات که خلق آنها  
باشد نمونه قدرت خداوند است و بران عطمت چنانکه عصا انداختن و اثر و نشان بران  
بودی بایستی سحر سحر هم بران خوانده شده باشد زیرا که آنچه حضرت فرموده عین براتمان  
نموده الا آنکه قدرت حضرت موسی بر سایرین غالب شد چنانچه در فضل عی سفرفروج میفرماید  
لا هر کس که عصای خود را انداخت مار شد و عصای موسی عصای سحره را بعید آن غلبه بر  
در ضمن بیان شئون و صفات آنحضرت است در جهان الهی بود چه نبش تورات و کتب است  
معجزات تنها حجت بالغه شده نمیشود و دلیل حجت نیست جز آنکه مدعی من عیضا الله باشد بخدا  
ابراهیم دعوت نماید در تورات منی فضل عی لا شاهدین مقال مذکور است اگر سبب نبی را  
بیسزده خوابها از میان شما بر خیزد و آیت یا معجزاتی که گفته بود بوقوع پیوندد و او بتو گوید که  
خدا یان

خدا یا ان خدای که نیرانی متابعت فاشخان آن پیغمبر را استماع سنا و همچنین میزان است  
 انجیل ثابت است که بر روز مبعوث است بتر باراده خدا و مظهر است نه باراده خلق چنانچه  
 در انجیل صی فصل ۳ میفرماید که ای نگاه امتحان کننده فرزعی که گفت اگر فرزند خدای کج  
 این سنگها مان شود بی باز باو گفت اگر فرزند خدای هستی خود را از بالای کوه بزراندا از خدا  
 ترا حفظ نماید عیسی باو گفت که نیز کتوب است یعنی در تورات (که خداوند گاری را که خدای است  
 تجربه کن) چسک معلوم شود که بداند حق امتحان نماید و قدرت خدا را معلوم و اراده خود را  
 سازد که مباد خدا وی را امتحان فرماید و خالص بیرون نیاید و نیز در صی فصل ۱۱ میفرماید  
 ای نگاه خدی چند از نویسندگان و فرسیان گفتند ای استاد از تو خواهش دیدن ای  
 داریم ایشان را گفت که طبقه شریکها را طلب آیت نماید جز آیت یونانی پیغمبر هیچ آیتی  
 بوی داده نخواهد شد و نیز در انجیل لوقا فصل ۱۱ میفرماید چون هیرویس پادشاهی  
 دید بسیار خوشوقت شد زیرا بدین حق بود که خوابان بیدارش بود و علت آنکه بسیار از آن نقل شده  
 بود و امیدوار بود که از او معجزه دید با شکر پس از او سوگندت چند نمود و او مطلقا جوابش نداد و  
 هیرویس با شکر خود او را استحقاق و استناده می نمود و نیز در قرنتیان اول فصل ۱۲ میفرماید  
 ای مسیح امتحان کنیم چنانکه بعضی از آنها امتحان نمودند و از ما را هلاک شدند از این آیه  
 چنین مستفاد میشود که اگر جوهری اصل خلق معجزات واقع نشود در حقیقت کفیه نقص دارد و نیاید  
 بلکه بر روز معجزات معلق است باراده نفس فلور و اینگونه معجزات نیز در ضمن سایر مشون تحت  
 میگرد و چنانچه در انجیل لوقا فصل ۱۱ میفرماید آیه ۱۲ و از پیش خود هیچ نیکم بلکه موافق آنچه  
 پریم من تعلیم کرده است حرف میزنم و ایضا در فصل ۱۱ یوحنا ۱۱ اگر من کاری بدارم خود را با  
 نیادوم

نیادوم باورم نمکند و اگر بجای آورم هر چند که مراد از کتوبت کتوبت های مراد یعنی معجزات مراد  
 کنید و چون حضرت مسیح ادعای من خدایانه فرمود بخدای قدیم دعوت نمود آن معجزاتی که  
 باراده خدا ظاهر کرد و اراده و مرضا را غالب ساخت آن دعوت و غلبه بها حجت بود چه اگر  
 من خدایانه نبودم و دعوت بجای ابراهیم میکرد و غلبه او پیدا نمیکشت معجزات تنها حجت بالغه  
 شمرده نمیشد چنانچه در باره پیغمبر کاذب نیز ذکر معجزات میاید که فصل ۱۱ صی آیه ۱۱  
 سیحان کاذب انبیای که بزنا ظاهر شده علامات و معجزات علیه چنان خواهند نمود که اگر ممکن بود  
 برگزیدگان را گمراه کنند و دیگر فصل ۱۱ مکاشفات یوحنا آیه ۱۱ زیرا آنرا از روح ربوبه  
 هستند که معجزات ظاهر میازند چنانچه معجزات ظاهره حضرت موسی که خلق او را حجت قرار میدهند  
 به بنی اسرائیل مؤثر شده و علت ایمان در تربیت آن گشت و در دستورات خدا با آیه ۱۱  
 بر عدم ایمان آنها میدهند و خداوند موسی گفت که این قوم تا یکی مرا خصمنانک خواهند کرد و تا  
 بچند من ایمان نخواهند آورد با وجود این آیات که در میان شما ظاهر کردم و نیز در سفر متی باب ۱۱  
 آیه ۲۲ و در این کار بخدای خود مان ایمان نیادید ۲۲ و خداوند او را از شر استماع نمود و خصمنان  
 شد و گنایا و نموده گفت ۲۲ که یکی از این مردمان این طبقه بعد از این من نیکوارا که بیدان تا گویند  
 خورده بودم البته نخواهید تمام اسرائیل را در میان هلاک نمود غیر از دو نفس که هوش بران کاتب  
 نام و علاءه را آن معجزات از برای فرعون و فرعونیان مترنم شده و مؤمن با حضرت شد  
 و با هیچکس نبی بعد از صوفی حضرتانی که در وقت حدیث فنی میگردیدند که اگر ایوم نفسی را با آن  
 حضرت دعوت نمایم لابد طلب معجزه میاید چون آن جزو حائره موجود نیست نمیتوانیم او را قانع کنیم  
 چسک باین لال معجزه کرد در عصر موسی و بعد از وی بفرعون سایرین مترنم و خدایانده شود انطو  
 معجزه را

معجزه را حجت کامل و قاطع و دائم و باقی بنویسند گفت و شمرده چونکه فصل کن ثابت و صحیح  
 و آشکار گشت پس همین میزان معجزات حسیه تمام انبیاء صلت تربیت عبادت ایمان نفوس  
 نخواهد بود - مقصود این است که خداوند در هیچ مخلوق کتابی حجت و دلیل حقیقت را بجز  
 معجزه نفرموده و خوارق عادات را بیل و خواهش خلق متعلق ساخته بلکه معجزات را در ضمن یک  
 شمول است قدرت قرار داده و علیه بقای آن را دلیل برهان نموده و در کوفه و فرقان  
 نیز چنین است و آیات قرآن مثلاً آیات قرآنی که در اینجا طلب معجزات  
 و خوارق عادات بیل خواهش خلق کا می بوده مؤمنان آیه ۱۱۰ و ۱۱۱ و ۱۱۲ و ۱۱۳ و ۱۱۴ و ۱۱۵  
 لَقَدْ دَرَأْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتْرٍ مِّمَّا نُرِيدُ لَكُمْ آيَاتٍ فَكُنْ مِنَ الْغَائِبِينَ  
 لَا تَكْفُرْ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنَا السُّوءُ وَقَدْ نَزَّلْنَا آيَةَ الْكُرْسِيِّ آيَةَ ۱۱۰  
 هَلْ كُنَّا إِلَّا بَشَرًا مِثْلَ الْبَاطِلِ أَلَمْ تَرَ أَنَّ الْيَوْمَ بِالنَّبِيِّينَ آيَاتٌ فَكُنْ مِنَ الْغَائِبِينَ  
 سوره ناسی سر اول میفرماید و قالوا لن نؤمن بك حتى تفجر لنا من الارض ينبوعا  
 آیه ۹۲ - ۹۳ - ۹۴ - ۹۵ او تكون لك جنة من جنبل و عنب ففجر الانهار  
 خلاها تفجيرا او تقطع السماء كما زعمت علينا كيف اوتاني بالله واليك  
 قبلا او يكون لك بيت من رزقنا وترقى في السماء و لكن نؤمن لربك  
 حتى ننزل علينا كما بانقروه و نريد سورة انعام آیه ۹۱ و ۹۲ و ۹۳ و ۹۴ و ۹۵ و ۹۶ و ۹۷  
 انما هم الذين جاءتهم اية ليومن بها قل انما الايات عند الله وما يشعركم  
 انما اذا جاءت الايونون و همچنين حضرت امير عليه السلام میفرماید ليس للمعبدين  
 ينجون قولا بل للمولى ان ينجح العبد الا ان قبله سيار ولى مقصود خصاست است  
 آیه ۹۸

۳۴  
 و در کتاب فرامی فرماید حضرت علی (ع) اهل جبار عقیده تاین است که انبیا و  
 مرسلین صلوات الله عليهم اجمعین مظاهر قدرت الهیه اندل مطالع جمیع صفات انما حضرت  
 اصدیه بر هر چیز نادین الله قادرند بر عوالم تکوین براده الله توانا و مقدر جمیع افعال و بطوارش  
 فوق طاقت بشریه است و تمام حرکات کنکنا نشان مظهر قدرت سلطنت و مکتب الهیه و لکن  
 چون دلالت معجزات و خوارق عادات از قبیل ادراک ثانویه و مؤیدات است که بالذات دلالتی  
 صدق مدعی ندارد و بخلاف کتاب که دلالت آن بر صدق ادعا دلالت حقیقه اولیه مرتبه است لذا  
 حق جل جلاله آیات کتاب حجت باله مقرر داشت و حدیث عباد را در آن و در بعضی موارد و بان آن  
 حکم حجت را بر اهل عالم بالغ و کامل فرمود و در ص ۸۳ سطر دوم بر هر دینشده ظاهر است که  
 حضرت خاتم الانبیا علیه السلام آلف التحیه و النجا مظهر و مخزن علم و قدرت الهیه بود بر هر چیز نادین  
 الله قادر بود و بر جمیع ماکان و مایکون بوحی الله عالم است

بخش ششم

بزرگترین اینکتاب الهی و خیر حقیقت معجزه است

جناب حاجی صدر در آنست که این خیر عظیم را اینست  
باید دانست که کلمات علمای و حکمای اسلام در باب معجزه بودن قرآن بسیار  
مضطرب و متوشش است چنانکه از اهل علم و علمای متقدمین از قبیل سید مرتضی  
علمای اهلبیت و امثال ایشان اعجازت قرآن را جزیره و استسره و گفته اند  
فضحای عرب چنانکه قادر بر امتیاز معجزات کلمات بودند بر اریان تمام نوز و  
آیات سینه قدرت داشتند و آیات کتاب ازین جهت معجزه است که هر کس

صد و معارضه بر آمد حق تعالی قلب و را از اتیان مثل منصرف نمود -  
و جمعی دیگر از اکابر قوم این مطلب ارد کرده اند باینکه اگر اعجاز است آن خبر  
بوده از این بستی کلمات فیه قانیه در منستی در بر رکاکت باشد تا در تمام حجت  
ابلق و اکل شود -

و جمعی دیگر کفاحات قرآن را دلیل اعجازش پنداشته اند -  
و از این عقیده که هم بعضی جواب داده اند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم  
چنانکه تمام قرآن تحدی فرموده بیک سوره یا یک آیه هم تحدی فرموده و باینکه  
در کلمات شعرا و صحای عرب بقدر یک سوره قصیره بل بیشتر اضع از حد است  
ایشان دیده شد پس بستی بملاحظه اتیان مثل از درجه اعجاز ماقط باشد  
و جزئی دیگر نظم و اسلوب آن را معجزه دانسته اند -

و از او هم قوم جواب دیگر داده اند -  
و گروهی بیسبب است متقاعد گشته اند همه وجوه را احتمال داده اند و خود بصحت و سکوت  
گذرنیده اند -

چنانچه حکیم اوحد مؤجد خواجده نصیر الدین طوسی در تفسیر  
العقاید میفرماید قولاً -

وَ اعْجَازُ الْقُرْآنِ قَبْلَ الْفِضَا حَ وَ قَبْلَ النَّظْمِ وَ الْأَسْلُوبِ  
وَ قَبْلَ الْمَصْرِفَةِ وَ الْكُلِّ مُحْتَمَلٍ -

و از اعتبار این کلمات معلوم میگردد که علای اسلام در کشف حقیقت این امر چه قدر  
تسلف

مختلف سخن گفته از حقیقت امر محبت گشته اند و ما در اینموقع پرده از وجه این سر عظیم برداشته  
بوقت عرض احبای و حانی میرسانیم که معجزه آیات کتاب برینیه و میزانی است که حق تعالی  
مقرر فرموده چنانچه در مقام تائیت و کمال آیه محمدی صه میفرماید وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ  
وَ الْمِيزَانَ وَ بَعَدَ الْجِبَانَ مِيزَةً وَ مِيزَانَ آيَاتِ الْكَلِمَةِ مِنْفَرِدَةً تَمِيزَةً وَ بَعْدَ الْجِبَانَ مِيزَةً  
باید قوه تفنیدیه و رتبه خلاقیت از کلمه طیبیه الهیه در عالم ظاهر گردد و دون آن بلا شبهه فایده  
این مراتب است مثلاً بجز وایکه از لسان منظر رحمن جاری شود یا آنها الَّذِينَ آمَنُوا  
باید فوری خلقی در ظل این کلمه موجود شوند که مصداق آن کلمه اٰمَنُوا بوجود و تحقق باید و چنان  
نفوذی این کلمه در قلب و قوای ظاهره و باطنه او نماید که اگر تمام حجاب عالم پشت بگیرد  
و جمله واحد برضآن قیام کند و خود را از ظل مر کلمه الهیه منحرف نمایند و آنند و این  
مخکله با مصدقش چون شجره مستحکم در ارض بداع و قلوب مؤمنین قرار و استقرار ابد روز  
بر اعضان اثار خود بفرماید چنانکه در سوره ابرهیم میفرماید تَوَكَّلْ عَلَى الْكَرِيمِ النَّبِيِّ  
اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَ فَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ إِذْ  
تُؤْتِي أُكْلَهَا فِي كُلِّ حِينٍ يَأْتِي زَيْتًا وَ بَصُورًا اللَّهُ الْأَمْثَالُ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ  
يَتَذَكَّرُونَ وَ مَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ فَوْقَ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ  
يَثِبَتْ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ عَنِ آيَاتِ مِيزَانِي كَرْدِي تَعَالَى مَثَلِ زَيْتِ  
كَلِمَةٍ طَيِّبَةٍ مِيزَةً بِرَ الشَّجَرَةِ طَيِّبَةٍ كَرْمَلٍ وَ ثَابِتٍ وَ فَرْعٍ أَوْ بَأْسَانِهَا كَرْمَلِي مِيزَةً  
خود را در هر صحن باذن پروردگار خود اینگونه مثلاً میزند خداوند برای مردم شاید ایشان متذکر  
شوند و مثل کلمه خبیثه مثل شجره خبیثه است که کنده میشود از روی زمین و نموده و پست از برای  
بشوت

ثابت قراری ثابت مستقیم خواهد شد حق تعالی آنانی را که ایمان آورده اند بقبل  
 ثابت غرض کلمه همیشه که از لسان مظاهر نفی و ادعیا باطل ظاهر میشود چون مانی و نزد  
 وسیله و بطلان بن غولید و اسود نفسی و سجاج تمیسه و مثال آنها ظاهر میشود و کذبه می شود از روی  
 زمین در این آیه بسیار که حق تعالی قول ثابت است اگر چون شجره ثابته طیبه اصل او ثابت و فرع  
 او با همان سرکه آیت حقانیت و زوال و صحنه کمال کلمه را که چون شجره همیشه از زمین کشته شود  
 و از برای او قراری نباشد دلیل بر بطلان قرار داده چنانچه در مقام و عینه انبیا و رسل  
 علیه السلام همیشه آید و او کافیست مقرر مانی و مزدک و غیر آنها این بسینه اعظم بخواند محقق  
 یاقوت و این بسینات لازال با آیات آئینه توهم بوده و هیچوقت از او انفصال نداشته  
 لعل الله این معجزه اعظم تمام معجزات است آیا که هم قدرت و غلبه فوق این تصور است که نفسی  
 با عدم سببها و اقتدا ظاهری با امری قیام نماید مخالف اراد و هوا و کل و ملوک و ملوک بر ضد او  
 قیام نماید و او یک تنه برین خوف و حشا با نهایت قوت و قدرت مقاومت نماید و مردم را بر  
 گروه فوج فوج در ظل کلمه اش در نیند بخو که سر بار او کف دست گرفته میدان جاننازی قدم  
 گذاردند آیا هیچ آیتی اعظم از این تصور است لا اله الا الله این است که خداوند مقال در مقام  
 تمام محبت بجهت یهود از جهان گذشته و تمامی موت اول حقانیت و مناظرت و عینه  
 قرار میدهند چنانچه میفرماید قوله تعالی فی سوره البقره که یوم قتل یا ایها الذین  
 ان دعوتکم انکم اولیاء لله من دون الناس فتمسوا الموتان که منضاد غیر  
 ولا یؤمنون الا بما قد متنا یدینهم والله علیهم بالظالمین یعنی بگوای کسانی که  
 باین یهود هستند اگر گمان شما آن است که شما و شما خداوند غیر از شما و شما خدا نیستند

پس آرزو کنید مرگ را اگر هستید استخوان و هرگز آرزو نخواهند کرد مرگ را بسبب آن  
 که مرگت شده و دستهای ایشان و خداوند است بحال استخوان در بکس و گمانی باطل  
 اگر چه دونه روزی چند نظر از اصل هوی بلا حقه حطام و نیوی برایشان گرد آمدند و حتی همین  
 اینکه پای جاننازی بمیان آمد کل تفرق گشتند و نفوسیکه شسته شد بکل مفسطع تا اگر گردید  
 بخو که از ایشان هیچ چیزی باقی نماند این کشف سر بیانات الهیه که در مقام حقایق حق  
 میفرماید و کان حقا علینا نصر المومنین یعنی و بر ما و بر ما و بر ما و بر ما و بر ما و بر ما  
 مومنین و در سوره دیگر و ان یحسدنا لکم الفالیون و در مقام ابطال باطل میفرماید  
 و لو تقول علینا بعض الاقاویل الاخذنا هینر بالمهین ثم لقطعنا منه  
 الوابین و ما منکم احد عندها حاجین یعنی و اگر اقرار کرد بر ما پیغمبر بعضی سخنان  
 بر آینه بگیریم از او قدرت نفوذ را با بین قدرت پس قطع فرماییم از او گنهای حیات و غیرش را  
 واحدی از جنس شما نیز از این کار ما عاجز مانع تواند شد و در مقام تمیزی از باطل و ثابت  
 حقیقت حضرت نوح میفرماید قوله تعالی فی سوره الرعد یرید ان یدعوه الحق و الذکر  
 یدعون من دونه لا یستجیبون له شیء الا کما یحیی الی المظالمین فانه  
 و ما هو ببالغیر و ما دغاها الکافرین الا فی ضلال خدار است دعوت بحق و آنان  
 میخوانند غیر از خدا احدی جابت نمیکند ایشان را پیغمبری مگر مثل کسی که گشاید عرو و دست  
 بسوی آب برسد آب بران و دست او رسد مرگ او نیست خواندن کافران گردان گمراهی  
 بو صوغ هینف فاید که یکم نفس با باطل دعوت میکنند با مال آرزوی خود نمیرسند و گمراه  
 نه هستند و کسانیکه دعوت بحق نمایند بقصد خود نامل میگردد و کلمه آنها استجاب میشود و بیاید



بیزان از برای تیز سخن از باطل باستقرار کلمه الهیه و زوال و انحلال کلمه خبیث در سایر کتب نادر  
 نیز مذکور و مسطور است چنانکه کتابچه فخره از آیات مغر شیشه تورات و انجیل شاره شده  
 و در اصلاح علم از کتاب شعیما نیز در خصوص ابطال آیات کذب در آیه **علا میفرماید** منم یردک  
 صانع تمام شیا آسمانها را به سخانی گسترانیدم و زمین را منبسط گردانیدم بامکن کی بود همانا آیات  
 کافران را باطل میگردد و جادوگران را تحقیق میکند و این کتب خلاصه دلیل تفریر که بعضی علماء  
 از او بقاعده لطف تعبیر فرموده اند و بعبادت جری متحقق حق و ابطال باطل تفریر نموده اند  
 و در کتاب **فرا سر مسطور است** چون علماء اسلام ملاحظه نمودند که حق جل جلاله در قرآن مجید  
 حقیقت اثبات صدق سالت حضرت خاتم الانبیا علیه السلام بنهن همین کتاب مبارک استدلال فرمود  
 و آوزن نوره مثل کن این زمان تیز صدق از کذب مقرر داشته است در بیان سبب حجیت قرآن  
 فرمودند چه معلوم است که تصنیف یک کتابی بدون حمیزی قاطع و غارتی ظاهر از سایر کتب هرگز  
 حجت و برهان تواند بود و قطع نزاع و فصل جدال بین المشرق و المغربی از **عظمت**  
 بشر حکیم و کتب کلامیه مفضل مذکور است بنسبت و سوتی آیات بار خجی که نازل شد است سبب  
 اعجاز آن استند و آوردن کلامی را باین سبک و حال شریف و بعضی از علماء  
 قرآن را بر اخبار از امور آیه که در حقیقت اخبار از غیب است سبب حجیت و اعجاز آن شناسانند  
 برمی دیگر از علماء استعمال قرآن را بر حکم خایره خویش خواندند که تا میس آن فوق طاقت و قوت  
 بشر است سبب اعجاز و حجیت آیات الهیه تصور نمودند و چون حرکت از این وجه مذکور نزدین  
 از ضلای اسلام غیر کافی و نامقام میبود اکثری از ایشان قائل شدند بر اینکه علوم تمام آیات قرآن  
 مجید در مراتب فصاحت و بلاغت سبب اعجاز این کتاب شریف است زیرا که قوت ذرات

بسیغبری ایجا را موات را تجزیه خود قرار بدهد و آن تقدی کند و یا اینکه کلامی آورد که در فصاحت  
 و بلاغت بر تیز باشد که احدی نتواند نوره چون او بیاورد و بان تقدی کند و یا آنرا حجت خود  
 قرار دهد چه در هر دو صورت حجت بر خلق تمام باشد زیرا که منظر اظهار خبر خلق است از ایشان  
 و این در هر دو صورت حاصل است و با لفظ این در خبر شرفی کامل یافته اغلب علمای اسلام  
 و خصوصاً متاخرین از ایشان بر این وجه اعتماد نمودند و فصاحت قرآن را سبب اعجاز آن شناسند  
 و بر مطلقین بر حقایق علوم معلوم است که این ای در قرون وسطی حادث شد و در میان مجاهدین  
 بل و تبع بعین کبری اینکه سبب حجیت قرآن فصاحت بلاغت است شیخ مشهور در قرن شانزدهم  
 خاص علوم جدلیات و کلام و منطق انتشاری بالغ یافت و باب مجادلات علمیه متفوق گشت و علم  
 علمای آن قرون در صنوف ادب و سستاشا و تریسیل رتبه علمایا فخر و در قرون فصاحت و  
 بلاغت متقدم و بالغ گشتند و در تالیف و تصنیف کتب نفیسه ضمیمه قادر توانا شدند و اکثری در  
 کتاب از بخلاف وزارت و امارت که آن زمان غالباً موقوف و محول با باب علم و فضل بود و سبب  
 عالی و مراکز حقه یافتند پس این علمای اعلام که غالباً در سده هجدهم تر فرود آمدند جسمانیه و تنفس  
 متنفس بودند و باستماع افغانی و انعام و مقصص هیام و عزم مقوده و در علوم ادب یافتی قوت  
 و در دقایق اشعار و خطب بلاغیت همیر چون فصاحت قرآن مجید بلاغت بیان رب مجید  
 فوق حد خود دیدند و در لطافت استعارات و دقایق فوق و سبک آیات مستغرق گشتند و از  
 روح نو آو که شان منقطعین از جادوست غائبی بجهه و بی نصیب و دنگمان کردند که سبب حجیت  
 و دلالت قرآن مجید فصاحت بلاغت آیات است و موجب اعجاز بودن آن خبر خلق از ایشان  
 بش و مجازات و پسک بر این وجه اعتماد نمودند و خلاصه اجرای این برهان را بر صفت قیاس  
 منطقی

مستطقی بر این وجه تقریر فرمودند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله سلم با شکر بقرآن مجید  
 سخن می فرموده و آوردن سوره چون او را بدون اذن الله محال و مستنع دانستند و تجارت عدم  
 تجارت است آنرا میزان و حد صادق و کاذب مقرر داشت و روی قریش امرای عرب که بخصت  
 و بلاغت معروف و نبوت و صلابت موصوف بودند و در قطع حجت و ابطال دعوت آنحضرت از  
 تحمل هرگونه شفت و صعوبت کول نمی نمودند از آوردن سوره مثل قرآن عاجز شده و اگر عاجز بودند  
 و اگر آورده بودند با سیرت چون رسیده اند و نتیجه این تعهدات این باشد که امت عربی را آوردن  
 مثل قرآن عاجز شدند و چون غیر عرب از تجارت قرآن ثابت شد غیر سایر ملل بطریق اولی ثابت  
 شود و بحسب قرآن بر تمام ملل جهان آید این خلاق خداوند است که قومی بود و در این  
 بحسب قرآن و لیکن بر نفسی که فوایدش بوزن علم حسی منور باشد واضح و معلوم است که این استدلال  
 بوجهی چند ناقص است و چهار دلیل اگر اگر بسبب عجز قرآن فصاحت و بلاغت آن باشد  
 هرگز حجت بر خلق عالم بالغ نشود و توضیح این کتاب مجید باید که می تواند قلی قلبه الحجة البلیغة  
 تمام نیاید زیرا که در اینصورت فهم حجت کتاب ابع بعضی است شود و در قوه علمای این قرن  
 باشد و حکم جزو اعظم ملل عالم که عالم بعضی است بلاغت کلام عرب نیست بقله بعینت نفوس طایفه  
 علمای این قرن راجع آید و حال اینکه این مسئله در غایت وضوح است که حجت و تعلید در مسائل  
 اصولیه و خصوصاً در مسئله معرفت مظاهر الهیه جاز نباشد و این هم در ضوئی است که ضعیف و بلغا  
 مستحق باشند اختلاف نمایند و حال آنکه اگر ضعیفای عرب در زمان ظهور حضرت رسول علیه السلام  
 بجزوه بودن قرآن اذعان نمودند و چنانکه جناب شیخ الکریم در فصاحت آیات مناقشه نمایند  
 ایشان نیز در فصاحت قرآن مناقشه نمودند و چنانکه در فنی این کتاب شریف شرح و مضمون است  
 لَوْ كُنَّا نَعْلَمُ

۳۹  
 لَوْ كُنَّا نَعْلَمُ لَقُلْنَا بِمِثْلِ مَا قُلْنَا لَعَلَّ نَحْنُ مَحْسُوبُونَ  
 بل حکم کردیم که ای کسانی که ایمان آورده اید! اگر ما می دانستیم که این آیه را در قرآن  
 القدر و موهون نخواهند داد اینصورت برایشه خلق عالم از عجز و عریب ترک و چینی درومی  
 و افریقی که دارای علم فصاحت نیستند و فصاحت کلام را بهیچ وجه نمی دانستند اگر بسبب عجز قرآن  
 فصاحت آن باشد چگونه حجت بالغ شود و معنی فیه الحجة البلیغة تمام آید و هو لنا کاشف  
 در کتاب مواهب علیه که معروف است بفسیر حسینی فرموده است که فخرین الحارث که یکی از اکابر  
 کفار قریش بود و اسم او در تواریخ و سیر در جمله مفاخر ضعیفان و مجربین در رسول الله علیه السلام و  
 و تجارت بایران مسافرت نموده بود بعضی از قصص قدیمه ایرانیان را برای ترجمه تالیف نموده  
 و بسبب قرآن بر قریش خواند و گفت اینک من مثل قرآن عهد گذشته ام بلکه شیرین تر از  
 آوردم لهذا این آیه مبارکه در سوره انفال نازل شد که میفرماید قَدْ آتَيْنَا آلَ آدَمَ  
 قَالُوا أَفَلَا نَعْلَمُ لَوْ كُنَّا نَعْلَمُ لَقُلْنَا بِمِثْلِ مَا قُلْنَا لَعَلَّ نَحْنُ مَحْسُوبُونَ  
 چون آیات الهیه بر ایشان تلاوت شود گویند شنیدیم اگر خواهیم تو نیز چون او گوئی و مانند  
 کلمات بیادیم نیست این آیات لا افسانه پیشینیان و قصص گذشته گان و اکابر فصاحت  
 عربی را که می دانستند بجزوه بودن قرآن من حیث القضاة و عن معتقد نیستند و چنانکه برخی  
 از مناقشات ایشان در این وراق ذکر خواهد شد بر مباحث کثیره از این کتاب مجید ابراز  
 استقامت و مینمایند با آنکه کبار کتاب و مستغنیان فصاحت و بلغای این قرن اکثر از است نصیحتی  
 و کلامی نیستند از قبیل شیخ ناصیف یازجی صاحب کتاب مجمع البحرین و بطرس البستانی فی  
 کتاب محیط المحيط و یعقوب فندی صرف مصنف جمله علیه (المصطفی) بشیر و شیخ

۵۰  
ابراهیم الیازجی کاتب محله البیان والضمایح فی ذی مطران مصنف کتاب التلخیص  
العامة وجرمی زیدان مؤلف (التلخیص الحدیث) فی ذی الفرائض وطلوک مصر  
و مصنف محله (الهلل) و غیره من کتبا کتاب العلامه مؤلفات ایشان در مسج  
دارس عالیله و لیس عثمانیه مقبول مذکور است وصیت محارفتان در اکثر اقطار منتشر شده  
و اگر این عهد بخواند نامی مصنفین و کتبا در علمای رضای عرب اگر درین قرن ظهور یافت  
و عالم معارف ادب و مصنفات خود ننویسد و از کتب یاد نماید البته این کتاب بان فایده و  
بعید نیست که بی نظیر آن عهد و هنوز نشیند باشند که در میان عرب زهت رضای رضی الله تعالی  
و مصنفی موجود است و یا احدی از ایشان در عهد رضای و بلغا محبوب معذ و خلاصه القول  
از این جمله وضع و معلوم گشت که اگر در کتب عجا از قرآن فصاحت آن باشد هرگز بحث بر جمیع هم نموده  
در عالم بالغ نشود و عین بر صحت ادعای نبوت صاحب کتاب این طریق حاصل نیاید  
و حدیثی است اینکه اگر سبیل عجاز و حقیقت قرآن شریف فصاحت آن باشد تصدیق نبوت حضرت  
الانبیا علیهم السلام موقوف تحصیل این علم شود زیرا که اذعان و عقاد و فصاحت قرآن قبل از معرفت  
مطهره موانع موقوف تحصیل علوم متداوله نیست است زیرا که منتهی بحر و تحصیل علم از آنکه شود  
و چون معرفت و تصدیق انزال الهی قبل از تکمیل این فن از تکلف و مقلد گریه و کلاه حیاست  
یعنی از نصاری تفسیر با اسلام دعوت نماید و چنانچه جناب شیخ محیی در اثبات این نهما یطلبه اگر  
شیخ مجازات آفرین تمکین نماید او انکار خواهد نمود و آیات قرآن که صریح در رد آنست که مجازات  
بر بعضی آن استدل خواهد کرد و چنانکه کرا را این معنی مشاهد شده است و اگر کتاب تمکین

۵۱  
البتة در جواب خواهد گفت که کتاب چرخ می دارد مگر هر کس کتابی عربی تصنیف نمود میفرمود  
در این صورت جناب شیخ خواهد فرمود بهمان طبع که در سال خود هم نوشته اند که قرآن فایده  
الغایات فصیح است یعنی کسی نمیتواند مثل او بیاورد او در جواب جناب شیخ اگر بگوید نمیفرمودی مگر  
صبر نماید تا من چندین سال درس عربی بخونم و در معرفت فصاحت بلاغت کلام عرب یاد و توانا گردم  
تا رصحت و تقم و صدق و کذب این بیان و استدل شود و اهل العیاش تصدیق ننموده  
باشم در این هنگام احتجاج جناب شیخ ماقط شود و او سخن باضاف گفته باشد و حال آنکه گریه  
از نصاری و خاصه اهل اروپا عربی هم خوانند و در معرفت لغت عرب عالم شدند و درین سان  
شریفت صده تصنیف کردند و مع ذلک بر این مسئله که قرآن مجید من حیث الفصاحة بمعرفت  
اذعان ننمودند و بعدین است که محسنا حسیه از قبیل حسن خط و حسن کلام و حسن صوت و حسن  
صنایع و امثالها حد محدودی ندارد که انسان حکم نماید که تا فلان حد در قوه بشر است و فوق آن در قوه  
خالق البشر یعنی عالم نفی نمیتواند این حد را تحدید نماید تا چه رسد بجاهل نفی و لهذا فضیای عرب  
بر مجزه بودن قرآن من حیث الفصاحة متفق نشدند و اکثری مجزه بودن آنرا ادراک ننمودند و لولا  
کتاب الله لقلنا مثل هذا گفتند و لکن عوام غیر ضعیف مثل ابو ذر و سلمان فارسی و بلال عبیدی ثقیف  
آنرا ادراک کردند و بکلام الهی بودن آن اذعان نمودند و ایمان آوردند زیرا که ادراک حقایق و حقایق  
منوط به حدس نظر است نه روح فواید تابع فصاحت و حسن نشاء بلی شک نیست که مظاهر  
الله در جمیع صفات از جمیع خلق افضل و اکملند نه تنها در فصاحت کلام و بلاغت بیان بل در جمیع  
مخار و اوصاف محاسن اخلاق از علم و فضل و وجود و عطا و جمال و بجا و صبر و علم و شجاعت و فصاحت  
و غیره ماحی را شبیهی نبوده است و خواهد بود و لکن ایها نفسی آن بصیرت کاشف و ادراکات است  
صحت

هست که عطا این دو صاف را در آن نماید و حق را از باطل باین و صاف را از غیر خود  
 حاشا و کلام آن مرتب مضامین که افاضل اسلام در قرآن می بینند عطا می نماید  
 میزند هرگز فصاحت قرآن و بلوغ آن بحد اعجاز محل اختلاف نشدی و این عکس  
 در مدت هزار و سیصد سال مطرح قیل و قال و میدان زلال و جلال فیما بین فصاحت و عظمت  
 نداشتی چنانکه مراد از آن مقدار از فصاحت و بلاغت و لطف و جزالت که این عجز و اشل  
 او در کتاب است تطابقیان سایر الواج مقدسه مشاهده نمایند و آوردن یک آیه مثل آنرا  
 خارج از قوه شریعتی باشد بجهت حرمان از بصائر نورانیه و گرفتاران با غرض نفسانیه در آن  
 نمایند و آوردن مثل آن اسل و اسان شمرند و مانند بعضین گفتند طره او نشاء لقلنا  
 مثل هذا و کله مسا نزل مثل ما انزل الله جرات و رزق

و غیر همین آیه ای که از آن آیات کتاب از جهت فصاحت و بلاغت حجت است در  
 قرآن شریف وارد نشده است بلکه از راه هم باین مطلب نفرویده است گویا با عقدا متاخرین  
 الیما فی بالله حق جل جلاله در کتاب مجید احتجاج را ناقص گذاشته و استدلال را تکمیل نفرموده  
 است و حال آنکه نزد بصیر وضع و بین است که خداوند تبارک و تعالی خیر را در این کتاب سیر  
 فرود گذارده و در احتجاج تفریط نموده و حجج و بیانات استن جمیع الوجوه و وضع و بین داشته است  
 پس چون نگری در کتاب بخصوص فصاحت و بلاغت آن نیست معلوم میشود که اعجاز و جلیت آن  
 از این راه نیست و الا ذکر آن شده بود بلی اگر نفسی در احادیث نبویه و کلمات صحابه و تابعین  
 و تبع تابعین نظر نماید می بیند که در این موارد نیز اشارتی وارد نشده است که قرآن من حیث فی فصاحت  
 معجزه است و از این نکته چنانچه سابقا بدان اشارت شد توان فهمید که این قول زاوده و حکما بر روی

و تمجید اجتهاد اعیان از مشرب غدا باین و مسلمین و خلاصه از قول ائمه این معجزه  
 ظاهر که عرض شده ثابت و دال و میرهن گشت که بسبب حجیت کتاب است فصاحت و بلاغت آن  
 نتواند بود و الا حجت بر عموم خلق بالغ نشود و ایمان جز از عظم عالم تخلید نمی راجع آید  
 و حجتی که معروف می یارم که از این عبارات چنان استغناء و نداری که العباد با بقدر استغناء  
 شریفه سایر کتب سابقه و الواج الهیه مشتمل بر فصاحت و بلاغت را میریت حاشا و کلام  
 احدی آید چون آیات الهیه نتواند آورد و لکن عرض می نماید که در بر فهم فصاحت کلام و بلاغت بیان است  
 تحت بر کل از این راه بالغ شود و وسیل معرفت در این لطفی بر جمیع واقع آید چه فصاحت و جلیت  
 از امور دقیقه و اوصاف خفیه فافیه است که غالب کتاب از باب حسیف و تالیف از آن بل بزر  
 تاجیه مد بعوم و عامر نام خاصه در قرآن اخیر و اجمالی قریبه که سقوط وضعه آثار و اشعار  
 باشد به با ما تحقیق باین مطلب و لیلی با هر و بزمانی مستی است و رکاکت و انحطاط مؤلفات  
 و مصنفاتشان بقیاس بمؤلفات و مصنفات سابقین در این قضیه شاعری این چنین وضع  
 و میرهن است که کلام الهی اعلا می است که فهم آن کل هنر است و حجت آن عرب و غیر عالم عالمی شرفی و ذوقی است  
 و یکسان و اهل دنیا که مبتلیات علم اعلی از نور طه او نام و ظهور رسالت نفوذ و غلبه  
 الله را میز فیما بین کلام حق و خلق دارند و این معنی را بمصطلحات خود و بجهت و تقاضای  
 تعبیر نمایند زیرا که ظاهر و وضع است که ارسال رسل و بعثت مظاهر امر الله برای تشریح شریعت  
 هدایت خلق است در خون تا شریعت تمام در ایجاد شریعت جدیده و هدایت خلق از کتاب شاریع  
 نسبت از حاجی و عده ظاهر شود و تعلیمات آن بر ضد هوا و امیال جمیع مل قابل مافد گردد  
 ایشان این نفوذ و غلبه باراده الهیه و قوه قاهره غالبه فیسیه مرتبط و منویا شد و بعثت لعل لطفی

گردد و اگر نفسی از این برهان متین عقلی چشم پوشد و با سزاوار و باطله و سائل توسل گردد  
 در ظلمات او حاکم غیر مشاهده فروماند و با صفا و رحمت و ایجاب ماعل و تامل عقل که امر  
 غیر معقوله است مترنم گردد و **وَأَقْلَ صَفَائِدَ لِحَاكِمٍ** در مقاله اولی مبوطا ذکر شد این است  
 که انکار این برهان منتهی با بطلال جمیع ادیان شود و موجب کذب جمیع پیغمبران گردد و **وَأَقْلَ صَفَائِدَ لِحَاكِمٍ**  
 مرقوم شد که لازمال حکمت الهیه اقتضا فرموده است که مظاهر امر خود را از امتین و غیر متعلین در  
 بیخوش فرماید و بفرموده و **لَا تَدْرِي رَبَّابِ جَبْرُوتِ** و قوت مبتلای ناید و **وَأَقْلَ صَفَائِدَ لِحَاكِمٍ** و **وَأَقْلَ صَفَائِدَ لِحَاكِمٍ**  
 ساء امر را بدون عمادی از علوم ظاهره یا شروت و کسوت و یا شوکت و عزت و سلطنت و **وَأَقْلَ صَفَائِدَ لِحَاكِمٍ**  
 مرفوع دارد تا اهل ادراک حسی خلاصه و مستقیم عقل و فاعل در یابند که این قوت و قدرت  
 نفوذ و غلبه فقط بکلام الهی مبوط است و بقوه قیسیه غیر منبویه الی **وَأَقْلَ صَفَائِدَ لِحَاكِمٍ** الظاهره مبوط  
**يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَيِّطَ لِكُلِّ نَفْسٍ مِنْكُمْ ذِكْرًا وَ يَخْتَارُ مَا يَشَاءُ اللَّهُ وَ يَعْلَمُ مَا فِي قُلُوبِهِمْ وَ اللَّهُ شَهِيدٌ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ غَافِقٌ**  
 مجید تو بر نماید شاهد خود نموده که در مواضع کثیره حق جل جلاله استدلال فرموده است  
 این کتاب بیکه اوست هدایت خلق است و ابتدا و اول در یک موضع استدلال فرموده است  
**وَأَقْلَ صَفَائِدَ لِحَاكِمٍ** چنانکه در سوره قصص فرموده است **فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا لَوْلَا آوْتِي سُلْطَانًا مِمَّا آوْتِي مُوسَىٰ مِنْ قَبْلُ قَالُوا سِحْرَانِ تَظَاهَرَا وَقَالُوا إِنَّا بِكُمْ لَكَافِرُونَ قُلْ فَأْتُوا بِكِتَابٍ مِثْلِ مَا أَنْزَلْنَا اللَّهُ**  
**أَهْدَىٰ مِنْهَا شَيْئًا إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ** و تفسیر این آیه مبارکه در مقاله اولی  
 استدلال بجهت عرض شد بفسرین لفظ حق را در آیه مبارکه بعضی بر حضرت رسول و بعضی  
 قرآن تفسیر فرموده اند و اهل تحقیق نظر بطون سبها آیات شامل هر دو معنی که کتاب گوئی است

وینی الحی است و دستند و خلاصه این است که چون حق یعنی حضرت رسول یا امر  
 از ما برایشان آمد گفتند که چرا با او داده نشد است آنچه موسی داده شد یعنی کفار که گفتند  
 که اگر محمد پیغمبر است چرا خداوند تعالی مجزاتی که موسی عطا فرمود از بسبب قلب عصا سجده در پیش  
 او نمود و اما لهما با و عطا فرمود پس در جواب ایشان میفرماید آیا کافر شدند یا آنچه موسی  
 از قبل داده شد و گفتند محمد و موسی و قرآن و تورات و سحر نزد و باطلند معاون یکدیگر  
 ما سحر و کافرم و بعد میفرماید بگو کتابی بیاوردید از نزد خداوند حدیث گفته ترا از کتاب  
 و کتاب محمد تا من آنرا متابعت کنم اگر هست میگویند **كُلُّكُمْ لِحَاكِمٍ** فرما که فرموده است **قُلْ فَأْتُوا**  
**بِكِتَابٍ مِثْلِ مَا أَنْزَلْنَا اللَّهُ** هُوَ أَهْدَىٰ مِنْهَا وَ نَفَرُوا قُلْ فَأْتُوا بِكِتَابٍ مِثْلِ مَا أَنْزَلْنَا اللَّهُ  
**هُوَ أَهْوَأُ مِنْهَا وَ هَلْ كُنْتُمْ عَادِلِينَ** سوره بقره فرموده است **أَلَمْ يَكُنْ لِلْكِتَابِ لَآيَاتٌ**  
**مَنْ هَدَىٰ لِلْمُسْتَقِيمِينَ** و فرمود **ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْعَالَمِينَ**  
 و همچنین در سوره عنکبوت فرموده است **وَقَالُوا لَوْلَا أَنْزَلَ عَلَيْنَا آيَاتٍ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّمَا**  
**آيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ وَ إِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُّبِينٌ** **أَوَلَمْ يَكْفِهِمْ أَنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ**  
**يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ فِي ذَٰلِكِ لَرْحْمَةً وَ ذِكْرًا لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ** و فرمود **إِنَّ فِي ذَٰلِكِ**  
**لَعِبْرَةً لِّقَوْمٍ يُلَاحِظُونَ** و **ذَٰلِكِ لِيُحْشَرُوا** که در جمیع مواضع بیست  
 و پنج قرآن مجید را فرموده است در هدایت خلق و شرفین و اقامه شرع مبین و تفریق قطع  
 کافران و تفریق فرموده است و این اثری است ظاهر و باهر که هر کسی از عرب و عجم و عالم و عاقی  
 قرآن مجید تواند دریافت بخلاف ضاحت بلاغت که آنرا جز نفوس قلیده که علمای این فن اند  
 و از اثبات آن بر جز اعظم اهل عالم عاجز و قاصر باشند مثلاً ملاحظه فرما که اگر کسی

از عالم دعای احتجاج نمائی که بسبب یانت اسلامیة و شریعت بیضا که موجد و ثبت آن  
قرآن مجید است یک نظر کبیر عالم از حد و چین شرق اقصی الی آخر افریقیة و غرب اقصی از شرک  
و جادات تا مثل اوثان نجات یافتند و توحید حق جل جلاله و ایمان بجنرت موسی و حضرت  
و سایر انبیاء علیهم السلام فائز گشتند و این عین حدیثی است که جز برای آن شرایع تشریح نشود  
و جز بطور این اثر نبوت در رسول بر سالت موصوف نگردد ابد آن نفس این اثر باهر از ادب  
اسلام کجا نرود و لکن اگر باو احتجاج نمائی که قرآن مجید در ضاقت بحدیثی است که در آن تو از نوهاجرت  
پیش علمای شرق در این ایام طوطی از فهمیده علی العیاش تصدیق نماید یا نه علمای غرضی علی العیاش و کفر کینه و با کفر عقل  
تعلیم این فن تو ناصد و کذب این با ادا در آن یکدیگر بعضی کار برین و کفرین اسلام می شد که این برین منسخر می  
عربانم بتاثر قرآن و این اتفاقا باین است زیرا که قبل از هجرت که امر جواد صد و ریا قهر بودی  
کثیر شرفایمان مشرف گشتند و بحجت قرآن مذموم شدند و گوی همان سیوف نیز از اثر  
قرآن ایجاد شد چو اگر قرآن نازل نشده بود همان سیوفی که در حضرت رسول و اثبات توحید کشید  
شد در حضرت کفار قیامید شرک کشید شد و لکن لا یعلمون الا اولوا الالباب است

شعاع هفت من

در بیان اینکه خوارق عادات از دلان توفیق محراب است و به تخمائی برای اثبات مدعای نظام  
امر الله کافی نبوده و دلیل منطقی محسوب نشود و احوال الفضا یلک کتاب غیر اندقیق فایند  
صواعق نزول علم ثابت است که در صحت استسحاق قضایا شرط است که دلیل  
بامدها مرتب باشد تا موجب اثبات مطلوب گردد و اگر ارتباطی فیما بین مدعا و دلیل نباشد ابد  
آن دلیل مثبت مطلوب نشود هر چند دلیل غیر موجب باشد مثلاً اگر نقی گوید من طیبم و دلیل آن

این است که بجهو اطیران یکم دیاستنگ رنطق میس ورم ایدم نزد عالم بر فرض وقوع است  
بر صدق مدعی نهند زیرا که معا کلمه امرض و ابراه مرض دلیل صدق ادعا طب است نه نقل محسب یا  
طیران بسا چه فیما بین دلیل مدعی ارتباطی نیست قال الامام الشافعی فی البحر الثامن من  
کتاب النفس فی الحجر و بان الاذنان معرض للخطاء فی الامور العقلیه یوافقها  
ان یسعین باله فانوتیه بعضه من الخطاء و ترشد الی الصیح حتی لا یحب علیه ثما  
لیس بعلیه و لا نتیجه فالیس بلینجه و لا یقنی علی اساس فاسد و لا یعد برهاناً  
فالیس برهان قال الامام الغزالی لو قال ثماله اربعة اکر من عشره و انا ابرهن  
ذلك باحالة هذا العصا حیه ثم فعل و تحولت العصا حیه لکننا اندهن من حله  
العامل و لکنی کتبت بقی علی یقینی بان اربعة اقل من عشره الی اخر قولها معناه  
لا تعلق بین البرهان و الامر المبرهن فاذا ذاک فلا یعد برهاناً انتمی ترجمه قول است  
در جزو ثامن از کتاب نقش فی الحجر این است که چون انسان در معرض خطا و غلط است در امور عقلیه  
پس شایسته و موقوف این است که استقامت جوید بقانونی که او را از غلط حفظ نماید و صحیح ارشاد  
کند تا اگر آنچه رهاقت نیست علت نپندارد و آنچه نتیجه نیست نتیجه نشمارد و بر این اساس بنا نهد  
غیر برهان را بر برهان نشمارد امام غزالی فرموده که اگر کسی گوید که عدد چهار بیش از عدد سه است  
و برهان من این است که من این عصا را بجهت تحمل سیدام و این کار را بجهت و عصا حیه کرد و هر آینه  
حله او مندهش و متحیر میوم و لکن برعین خود باقی میام که عدد چهار کمتر از عدد سه است و مقصود امام  
این است که علاقه و ارتباطی فیما بین برهان و برهان نیست و لهذا اگر برهان توان شود لکن  
پس چون بر این مقدمه استحضار حاصل شد معروض میدارم که انسان بصیر با ندک تاقل تواند درایت

که ابد ارتباطی و ملازمه فیما بین ادعای رسالت و قدرت رسول بر امور خارجة حادث است  
 زیرا که رسول میفرماید من از جانب خداوند برای شما پیغمبری آورده ام آیا این دعا چگونه مقرر است  
 که مدعی قادر بر اجراء اموات و تقلیب بجز و انطاق بحار و امثالها باشد و برستی طلب خاتمی عادت  
 از مدعی رسالت بدان ماند که از رسول سلطان کسی اموریکه خاصه نفس سلطان است طلب نماید  
 اگر نفسی بگوید که من رسول سلطانه و پیغمبری از سلطان برای شما آورده ام چه قدرتی معنی غیر بر  
 که در جواب و گویند اگر تو رسول سلطانی کار با یک سلطان بر آن مقتدر است اظهارات را تا باور  
 داریم و پیغام ترا گردن نهیم سپه میکش و حالکی را فتح نماید و نفوس را قبل رسان و حال آنکه  
 بالبداهه ظاهر است که این ادعا مقرر قدرت بر اظهار نمودن کوره نیت و نافی امثال اگر نفسی  
 از جانب پسر طور عظم والی تهنیت کردد اگر از او سوال نمایند که دلیل صدق ادعای تو چیست تا  
 ولایت ترا گردن نهیم و او هر ترا اطاعت کنیم او با ضرورت و بالبداهه بفرمان پسر طور که کتاب  
 محکم دولت است تمسک جوید و استدلال نماید که در حضورت که او در جواب گویند که ما بکتابی که  
 هر کس خواند نوشته است گفتا نمکنیم و دعوت ترا باور نداریم اگر تو نایب پادشاه و قائم مقام نفس اولی  
 اموری که خاصه او است اظهار کن و از قبیل جرحها که وقع حالک و نقل نفوس مخدم حصون و بنا  
 بلا و اضالی طاهر نماید دلالت بر صدق دعوی تو نماید و مثبت امارت و ولایت تو گرد ظاهر و  
 واضح است که او ابد اقتنا باین قترحات نماید و هر که بغیر فرمان سلطان و نفوذ امر او تمسک  
 بخوید و هیچ یک از امور مقرر قوم را اظهار ندارد هر چند بر این امور هم قادر باشد و ذلک  
 الامثال بضر بها للثانی علیهم یتفکرون و خلاصه القول نظر با شایسته عدم  
 ملازمه ارتباط فیما بین دعوت رسالت قدرت بر امور خارجة حادث در سوره انفاس بیدانام

خطاب مد که قل لا اقول لكم عندی خزائن الله ولا اعمل الغیب لا اقول لكم  
 انی مملک ان اتبع الامایا و حی الی قل هل یتوی الاعی و البصیر اقل التفکر و  
 حق جل جلاله بسید انبیا میفرماید باین قوم بگو من نیگویم خزان خداوند زور من نیگویم من نیگویم  
 نیگویم ملکستم خزان نیست که آنچه را بمن می شنود است متابعت مینمایم یعنی من ادعای علم غیب  
 قدرت بر شایسته کرده ام که شما که اهل از من بائمان رفتن طلب مینمایید و هنگامی چشمه جاری  
 کردن میطلبید و قوی خانه بر از زرمیجویید و پیوسته بجزات امتحان میکنید چنانکه جمیع این  
 مقررات از المات آیه مستفاد خواهد شد و مضمون این آیه مبارکه تعلیم دلیل عقلی است بر عدم  
 ارتباط و ملازمه ادعای نبوت با قدرت بر مجرات امور خارجة حادث چه بر هر دو نباشد  
 ظاهر است که حضرت خاتم الانبیا علیه و آله الالف الحیة و البها المنظر و مخزن علم و قدرت الهیه بود  
 بر هر چیز باذن الله قادر بود و بر جمیع ماکان و مایا کون بوحی الله عالم پس معلوم است که مقصود  
 آیه مبارکه نفی علم و قدرت از حضرت نیست بلکه مقصود اظهار عدم ارتباط ادعای رسالت است  
 قدرت بر امور خارجة حادث عدم دلالت بجزات و مقررات بر صدق ادعای نبوت و وجه  
 علیها محمد بن احمد بن شد الاندلسی که عظم علمای قرن ششم اسلامی محول است بلکه جمیع  
 فلاسفه اروپا و اهل علم فلاسفه علمای اسلام میدانند و تصانیف و تراجم و تالیفات نفیست و عتبا  
 بیشترند و کتاب الکشف عن مناهج الادبیه و احكام المله که در مصر مطبوع شده است در مجتبع  
 پس از کلام مفصلی در عدم دلالت بجزات بر صحت ادعای نبوت بالاستیعاب میفرماید و لکن  
 کان هذا کلاما تمنا افضل فی صلی الله علیه و آله و سلم لانه فضلهم فی الوحی الله  
 بر انحنی التبی اسم النبوة قال لعلیة لکم منبها علی هذا المعنی الذی خصه الله بانه  
 من نبی

عن النبي صلى الله عليه وآله من الايات على طيبه من جميع البشر انما كان  
 النبي اوتيه وحيا وحي لا يكون ان يكون اكثرهم تبعاً يوم القيمة واذا كان هذا  
 كله صحت نفسه بتبين لسان دلالة القرآن على نبوته صلى الله عليه وسلم  
 في شئ مثل دلالة انقلاب العصا خيرة على نبوة موسى عليه السلام ولا انما  
 المولى على نبوة عيسى ابراهيم الا كما في الاية فان كانا افاضاً لا يتأخر  
 الا على اية الانبياء وهي مقففة عند الجمهور فليست كذلك دلالة قطعية اذا  
 انفردت لانها ليست من افعال الصفة التي بها تسمى النبوة نبياً واما القرآن فدلالة  
 على هذا الصفة هي مثل دلالة الاية على الطيب في الخلق خلاصة مفصولة  
 وشك في ان است که هر آینه حضرت سول صلی الله علیه و آله بر سایر انبیا افضل داده شده است بسبب  
 فضیلت در وحي که بسبب وحي مستحق اهم نبوت بشود و آنحضرت علیه السلام برای تنبیه این مطلب  
 که خداوند او را باین موهبت مخصوص ساخته است در حدیث فرمود که (نیست معجزی الا که داده  
 از آیات باو چیزیکه بشیر مثل آنرا نتواند آورد و آنچه من داده شد است وحي است و هر آینه من امر را  
 که تابع من بشیر باشد از ایشان در سوز قیامت) و بعد از ذکر این حدیث این شد میفرماید پس  
 چون تمام مطالب چنان است که بیان کردیم هر آینه بر تو روشن است که دلالت قرآن بر نبوت  
 حضرت سول نیست مثل دلالت انقلاب عصا بر نبوت موسی دلالت اجزاء اموات و شقای که در  
 ابرص بر نبوت عیسی (یعنی دلالت قرآن بر نبوت حضرت سول علیه السلام اکل و تم است از دلالت  
 انقلاب عصا بخیر بر نبوت حضرت موسی دلالت اجزاء اموات و شقای که در ابرص بر نبوت حضرت عیسی  
 در کار این معجزات مذکوره اگر چه افعالی است که ظاهر نشود الا بر دست انبیا و آیات مقففة است با

۱۰  
 جمهور الا که دلالت قطعی ندارد بر صحت او یا اگر منفرد و تنها باشد چه کار این افعال افعالی نیست  
 ظاهر و مرتبط با وصف نبوت که بسبب آن شخص تمیز نمی نماید و ثابت و لکن دلالت قرآن  
 بر نبوت و وصف نبوت مثل تعداد آن مرتضی است بر نبوت و وصف طبابت یعنی دلالت وحي  
 دلالت مستقلة و مرتبطة با ادعای نبوت و دلالت معجزات دیگر دلالت غیر مستقلة غیر مرتبطة  
 که استدلالاتی در خود من خارج صحت نیز این مطلب مسطور و از قبل در ضمن شرایط معجزه در شرط  
 ششم قدم که بعد از این در رساله مجمع البصائر این ذکر مطالبی که خلاصه آن در ضمن مطالب  
 مقففة در کتاب فراموش شده است و رقوم گردیده انبوا الفضائل بیانی میفرماید که ترجمه شایسته  
 این قرار است چون ثابت شد که ادعای نبوت رسالت با افعال امور عیسیه ابطه ندارد و مستنون  
 که جایب معجزات چنانچه سابقاً مذکور شد از جمله بر همین فرعیه دلالت تأییدیه است نه از دلالت  
 هیلیه و بهین جمله است که مظاهر الهی از اظفار اینگونه عجایب استلال بان مستنوع و در زید  
 چنانچه در فصل دوم شانزدهم انجیل متی صریحاً مسطور است که حضرت مسیح بر یهودیانی که از اد  
 معجزاتی میطلبیدند فرمود فرق در شریک را نیست میطلبند و آنچه داده نخواهد شد که آیت یونسی  
 جتان مطلب است که انبیای الهی باریت بر مان چیستی و عظمت معنوی و نفوذ کلام و طبع  
 احکام که ظاهر می شود برای اثبات حقانیت خوش احتیاجی با اظفار خوارق عیسیه ندارند گشته  
 از آنکه امور عجیبه از دلالت و تیه محسوب نشود نفوسیکه انگونه مسالی با در خوت میکنند در حقیقت  
 میخواهند پروردگار را امتحان کنند با آنکه در کتاب کسانی از امتحان پروردگار و تحذیر فرموده  
 تو را متحس میفرماید پروردگار خود را امتحان کن بدینچنینست که امتحان پروردگار بر بنام امتحان  
 مظاهر امر تحقق نخواهد یافت امتحان آنها امتحان خداست هر کس باین عمل اقدام کند بر خداوند  
 نوره



نموده و با اراده او مخالفت ورزید و عقاب آن عمل بخلاکت و فاجعه گرفت چنانچه  
 قرآن میفرماید و ما ننبئ بالایات الا نتوینا انما نوحی ص ۲۲ تا ص ۲۳ -  
 از این گذشته بعضی کتب معتدله بطور عجیب امور غریبه از مدعیان باطل نیز ممکن است حاصل شود  
 و اگر اینگونه امور به تنهایی در مقام استدلال برای اثبات حقانیت مدعی کافی بود فرق بین صادق  
 و کاذب ممکن نبود زیرا بعضی کتب معتدله از کتب معتدله هم بطور این امور عجیب ممکن الحصول است -  
 مگر حوسر و محمد در کتاب گلشن حقایق میفرماید ص ۱۲ بعضی تورات و کتب آسمانی  
 معجزات آنها حجت بالغه شمرده میشود و دلیل حقانیت جز آنکه مدعی من عند الله باشد و بخدای  
 ابراهیم دعوت نماید در تورات مشنی ضل ۱۱ آیه ۱۱ تا حدین قال مذکور است اگر سیمبری باین  
 خوابها از میان شما بر خیزد آیت یا معجزاتی که گفته بود بوقوع پیوندد و او بترگوید که خدایان خیری  
 میدانی متابعت ما سخنان آن پیغمبر استماع نما جناب غیر در اندیشه که منظور خود  
 باین معنی اشارت کرده و فرموده از حق احکام جو او امر هم که خدا گفته و مظاهر هم  
 همه آیات حضرت موسی یک بیک را نمود و هر چه اگر معجزات او را در حقیت کبریا  
 فی اشل میبود دلیل حقانیت دانند نفس تورات بر خلاف مطلوب شاهد است زیرا در سفر خروج  
 مسطور که جمیع آیات خوارق صادره از ناحیه حضرت موسی اسامین دوره فرعون هم بعینه  
 علی نموده و اظهار کردند از جمله در سفر خروج باب هفتم آیه ۱۲ مذکور است که چون موسی کلام آسمان را  
 بچون تبدیل فرمود سحران هم بعینه این عمل را نمودند و در باب ۱۰ آیه ۱۰ از سفر خروج مذکور  
 که چون حضرت موسی و زعماران باطن مصر تسلط نمود جادوگران هم با فنون خود چنین کرده و  
 وزعی بر زمین مصر آوردند و اگر معجزه را مرده زنده کردن اندک بموجب عهد عتیق زن ساحره هم  
 این عمل

این عمل را نمود چنانچه فرموده زن عراف روح هموسیل بجه شاول کرد حاضر هم  
 و این قصیده در کتاب اول شمویل باب ۱۱ مذکور است که زنی در صین دور بود صاحب  
 و برای شاول سلطان یهود روح شمویل نبی را حاضر کرد تا شاول از وی سؤالاتی نمود و نظیر  
 این مطلب با شانه زده اعمال سولان آیه ۱۱ مذکور است گفت موسی تلف شود باطل  
 اگر کتب معجزات ظاهر هم در کتاب ۱۱ آیه ۱۱ تا حدین آیه ۱۱ بعد میفرماید اگر در میان تو  
 نبی یا بسینده خواب میان قوم بر خیزد آیت یا معجزه بری شما ظاهر سازد و آن آیت یا معجزه  
 واقع شود که از آن تر خبر داده گفت خدایان غیر را که میشناسی پیغمبری نایم و اخبار عبادت  
 کنسیم سخنان آن نبی یا بسینده خواب مشهور را که میوه خدای تر شارا امتحان میکند و آن  
 نبی یا بسینده خواب گشته شود... در این بیان صراحت میفرماید ممکن است مدعی باطل و  
 داعی ببت پرستی ظاهر شود و معجزاتی هم از او بر آید و اگر خوارق و معجزات به تنهایی دلیل  
 صدق نبی باشد علیهذا ایمان صادق کاذب فرقی نخواهد بود و آنها را از هم متمایز نتوانند نمود  
 زیرا بعضی تورات از نبی کاذب هم معجزات صادر میاید ولی مدعی آسمانی و کلمات الهیه دلیل محض  
 و نشانه محض مظاهر صادقه الهیه است که از غیر آیتان آن ممکن نیست و این معنی در کل صحف در  
 الهیه مذکور است که اگر مدعی باطل کلامی گفت و خدا نعت داد و آن کلام بی توجیه باشد اثر و نفوذ  
 نخواهد یافت و آن نبی کاذب را شام خود تشکیل است و نفوذ کلام و بهر ای احکام حق  
 نخواهد گردید انشاهی (از کتاب تفصیل الذر استیم نقل شد) در خاتمه این تشاع  
 بیان مبارک مرگ پیمان جل شاده و رازیت اوراق مینماید در کتاب مفاوضه فی فرائد  
 ص ۲۲ تا ص ۲۹ مظاهر معتدله الهیه مصدر معجزاتند و مظهر آثار عجیبه هم امر شکل غیر ممکن  
 از برای

از برای کسان ممکن جایز است زیرا جوتی خارق العاده انباشان خارق العاده صد باید بقدری طبعیت  
 آید و عالم طبیعت نماند از کلشان نور عجبی در شده و بی درکت تقدیر اصطلاح مخصوصی بوجود آورده است  
 این عجزات آثار عجیبه جنتی نماند و حتی اگر کسی نخواهد زیرا که عجزات برهان عظیم خویم دلیل عجز از برای  
 حاضرین است نه غائبین مثل اگر از برای شخص طالب طایفه از حضرت موسی و حضرت مسیح  
 آثار عجیبه روایت شود انکار کند و گوید از بختا نیز نتواند یعنی شهادت علی کثیر آثار عجیبه روایت  
 شده است و در کتابت گشته بر همین از برای کتاب آثار عجیبه نوشته پس طالب کجای از کجا  
 بدینم بیاید وضاری است گویند در همین ارفع گوید هر دو روایت است و هر دو خبر متواتر و هر دو  
 درون در کتاب حرکت را احتمال وقوع و عدم وقوع تواند او دیدگران چنان و اگر است  
 هر دو روایت اگر قبول شود هر دو را باید قبول نمود لهذا برهان نمیشود چنان عجزات از برای حاضرین  
 برهان تبارز غائبین است اما در این علم بصیرت صحیح مشهور است منظر ظهور عجزات یا بند زیا  
 ممتاز از ماد و دست همین که ممتاز از ادون است عجزه حضرت قل لخطه نماند که حضرت  
 مسیح فرید و حیدرین دن نظیر همین بدون سپناه شکر در غایت عظمت در مقابل جمیع  
 علی الارض علم الهی بلند نمود و نهایت کرد و جمیع احابت منسوب نمود و کو بظاهر حصول  
 گردید بحال این قضیه عجزه حضرت بسیار انکار توان نمود بیگو در حقیقت حضرت مسیح  
 استیجاب برهان دیگرند و این عجزات ظاهره و نوره اول حقیقت ایهیت ندارد و مثل اگر گوری  
 بدینا شود عاقبت بازگردد و منی بریزد جمیع حواس قوی هر دم شود لهذا کورینا کردن عجزی  
 نداد زیرا این قوه بالمال محقق گردد و اگر جسم مرده زنده شود چه شر دارد زیرا باز بریزد اما ایهیت  
 در اطمینان بصیرت و حیات بدست منی حیات روحانی الهی زیرا این حیات جسمانی را بتجانی نماند

وجودش عین عدم است مثل اینکه حضرت مسیح در جواب یکی از تلامذ میفرمایند که بگذار  
 مرده را مرده باد و من آنستند زیرا موجود از جسد است و مولود از روح روح است و کل  
 کشید نفوسیکه بظاهر مجسم زنده بود و آنان را هیچ اموات شمرده زیرا حیات حیات بدست  
 و وجود حقیقی لهذا اگر در کتب تقدیر ذکر احیای اموات است مقصد این است که بحیات بدست  
 موفق شد و یا آنکه کور بود و بنیاد مقصد از این بسینانی بصیرت حقیقی است و یا آنکه کور بود  
 شنواید مقصد آنکه گوش روحانی یافت و بسبع ملکوتی موفق گشت و این بخش انجیل  
 ثابت شده که حضرت مسیح میفرماید که اینها مثل آنرا که اشیا گفته ایها چشم دارند اما نمیشند  
 گوش دارند لکن شنوند و آن آنها را شفا دهم و مقصد این نیست که منظر ظهور عجزات از برای  
 معجزاتند زیرا قادر هستند لکن نزدشان بصیرت باطنی و گوش روحانی و حیات بدی مقبول  
 و مهم است چنان در هر جانی از کتب تقدیر که مذکور است کور بود پس مقصد این نیست  
 که کور باطن بود بصیرت روحانی فائز شد و یا جاهل بود عالم شد و یا غافل بود هشیا گشت  
 و یا ناسوتی بود ملکوتی شد چون این بصیرت و سمع و حیات و شفا بدست لهذا ایهیت دارد  
 و الا حیات و قوای حیوانی را چه ایهیت و قدر حقیقی نماند و ایام مدوده منتفی گردد  
 مثل اگر چراغ خاموش روشن شود باز خاموش گردد و قوی چراغ آفتاب حیات روشن است  
 این ایهیت کی آورد -

شعاع هشتم

در بیان اینکه اغلب زخوارق منسوب بظاهر امر الله که در کتب تقدیر مذکور و از برای معانی  
 باطنیه است و بظاهر محمول نیست جناب حاجی صدک در رسیده خود میفرماید قولم اما

آیاتی که در آنها ذکر معجزات انجیلی سف شده تمام از متشابهات و اولاد است و باید  
از بیانات رحیم در علم استفاوه حقیقت آنها شود و مثل از عظم آیات حضرت موسی علیه  
سوی و بزرگترین معجزه حضرت عیسی خیره و پنج تر عن نان و دو ماهی که چنزار مردوزن اقل یا  
اکثر از او خورده و سیر شدند و مقدار کثیری زاده ماند چنانچه در انجیل و کتب معتبره  
تورات مسطور است و حق تعالی در قرآن حکایت میفرماید **وَ اَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْغُرُوثَ**  
**قَالَ عِيسَىٰ بْنِ مَرْيَمَ اللَّهُمَّ اَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ تَكُونُ لَنَا عِيدًا لِآلِئِنَّا**  
**وَ اٰخِرِنَا وَاٰيَةً مِنْكَ وَاَنْزَلْنَا مِنْ سَمَوٰتِنَا مَائِدَةً لِّعِيسَىٰ ابْنِ مَرْيَمَ وَ هُوَ يَدْعُوهُ بَرِّئًا مِّنْ**  
**سُلُوٰى وَاكْفَتِ عِيسَىٰ بِرَبِّهِ اٰی خداوند نازل کن بر ما ماده از آسمان تا از برای ما عید باشد**  
از برای ابتدای ما و انتهای ما و آیی باشد از جانب تو و رزق بده ما و تو بهترین رزق  
دهندگانی و این ماده من و سلوی را حضرت روح در انجیل به کل مقدس خود تاویل فرمود  
چنانچه در آیه ۲۴ از باب ششم انجیل یوحنا پس از آنکه حضرت مسیح پنج هزار غنل با پنج  
نان و دو ماهی سیر کرد و دوازده سبد زیاد آید و بخوارین همان اشخاصی که نماند  
خورده بودند خطاب کرده میفرماید **قَوْلُهُ زَمِتْ بِشِدَّةٍ لِّبِرِّهِ خِرَاكُ فَاَنَّىٰ بَلَغَ لِي خِرَاكُ**  
که تا حیات بادی باقی است که پر انسان آنرا بشا عطا خواهد کرد تا اینکه بعد از این نمانی چیزی  
به و گفتند چه معجزه مینامی تا آنرا دید و تو ایمان بیاوریم پران مادر بیابان من را خوردم  
چنانچه نگویست که از آسمان به ایشان نان عطا کرد تا بخورند از این نظر است  
که آیه پنج قرص نان در ماهی بحسب ظاهر واقع نشد بلکه اول است چنانچه از آیه  
تاویل آن معلوم خواهد شد زیرا که اگر قوم در میانین هم معجزه در هر حلقه ظاهر شده بود و نذوقی

نذوقش میکردند و دوباره مثل آن آیه **اِنَّ اِلٰهَنَا كَهْفٌ نَّجُوٌّ** است تا مشاهده آنرا دلیل ایمان خود  
قرار دهند با خود بعد از این بیانات میفرماید عیسی در ایشان گفت **هَرَّ اَيْتِهٖ شَاهِدٌ مِّمَّكُمْ** که موسی از این  
نان آیشانداد بلکه در می نماند از آسمان آیشامیدهد زیرا که نان خدا آیشانداز آسمان نازل شد  
بجهان حیات میخشد آنگاه بد گفتند ای خداوند پرستد این نان را با بد عیسی گفت منم نان  
حیات کسی که نزد من نماند که رسد نشود و هر که من ایمان آورد هرگز نشسته نگردد و بعد در آیه  
**اِنَّ اِهْلِيْنَ بَابِ مِصْرَ يَدْعُوْنَ يَهُودِيْنَ وَاِبْرَاهِيْمَ كَرِيْمًا** که گفته بودند من هستیم آن نانی که  
از آسمان نازل شد و گفتند آیا این عیسی پر یوسف نیست که با پدر ما در اورده میشناسیم پس  
چگونه میگوید که از آسمان نازل شد **اِنَّنِيْ فُلَانٌ خَلَقْتُهُ فَاَيْدِيْكُمْ** حضرت روح صلوات  
این آیه را از حضرت کلیم در مرحله ظاهر انکار نمود و بنان حسیق و ماده روحانی تاویل نمود  
یهود مقاصد آنحضرت را در کنگر و نذر ادوی حیرت تیره جهالت سرگردان آواره گردید و دیگر  
از آیات بزرگ حضرت عیسی احوال موقی است و این فقره **اِنَّ اِهْلِيْنَ بَابِ مِصْرَ يَدْعُوْنَ** در ضمن جوابی که  
به یهود میوس داده و تاویل میفرماید چنانکه در باب سوم انجیل یوحنا مسطور است **قَوْلُهُ هَرَّ اَيْتِهٖ**  
تو میگویم اگر کسی از تو مولود و نکرود و عکوت خدا را نیست با ندید نیوی و نیوی بی عکوت چگونه ممکن است  
انسانی که پر شده مولود و نکرود آیا میشود که بار و نکرود غل سگ ما در گشته مولود شود عیسی جواب گفت  
هر آینه تو میگویم اگر کسی از باب روح مولود و نکرود ممکن نیست که داخل عکوت خدا شود و انشائی در حق  
موقع دیگر که یکی از ایشان گردان از آنحضرت اجازه حاضر شدن به تدفین منی میخواهد میفرماید **دَعِ**  
**الْمَوْتِيْ لِيَدْفِنُوْهُ الْمَوْتِيْ** یعنی بگذر مردگان را تا اینکه دفن کنند او را در مکان جمیع **لَا**  
باز هر نفس معنی کلمات آنحضرت را در کنگر نمودند این بودی که از حضرت سول هم احوال موقی یوحنا

چنانکه

۶۸  
 یعنی که در سوره جاثیه حق تعالی حکایت میفرماید **قُلْ لَدُنَّ تَعَالَى آيَاتٌ وَاذُنًا لَعَلَّكُمْ تَعْلَمُونَ**  
**اَيُّهَا شَائِبِيْنَ اِنَّا نَاكُلُوْنَ مِنْ ثَمَرِهِمْ اَلَا اِنَّهُمْ لَشَاكِرُونَ** یعنی چون خوانده شود بر ایشان آیات که در صحف است چیزی نباشد دلیل ایشان که  
 آنکه گویند یا بریدیدان را اگر کسی است که گویان ما کسلی بیان این است که جاثیه  
 با وجود مجزئه کتاب از حضرت احواء موتی میخواستند حق تعالی در جواب میفرماید **اِنَّ**  
**ظُلْمَ اللّٰهِ يَجْزِيْكُمْ فَمَنْ يَّجْزِيْكُمْ اِلَّا يَوْمَ الْقِيٰمَةِ لَآ تَبْتَغِيْنَ وَ لٰكِنْ**  
**اَكْثَرُ النَّاسِ لَا يَعْلَمُوْنَ** یعنی گو خداوند متعالی جای میکند پس زان میبرد و پس از آن  
 جمع میگردد شمار تا روز قیامت که شک و زبری در وقوع آن نیست و لکن اگر شرم نمیدانند  
 و این صراحت بیان باز هم خلق معنی احواء موتی را تفسیر این عووضی که پس از زولیان  
 مبارکه در حق مجزئه سیدالشهدا نازل شد از کس که **اِنَّكُمْ لَشَاكِرُونَ** و **وَجَلَلْنَا لَهٗ**  
**قُوَّةً عَمَّا تَتَّبِعُونَ الْاَسْمَاءَ لِيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ لِيَوْمَ تَجْمَعُ اِيَّاهُ**  
 که میت بود پس نده که ویم او را و قرار اویم از برای او توری که مسمی میکند با آن نور در  
 بین خلق مثل کسی است که مثل اویت در ظلمات و هرگز از ان ظلمات خارج نخواهد شد او جل  
 کفار قریش را حاضر ساخته گفت بسینه بد عذمت چه کند بصری میگوید مجزئه کی مرد که ما ندیم  
 که بازنده شد و کی او را زنده کرد که احدی مستحضر نشد خلاصه اگر بخوایم یک یک از آیات  
 منتبه با بنیاه سلفه اشرع و تفسیر نایم این مختصر کتاب مینویسد ان شاء الله  
 شرح و تفسیر که در این مختصر مینویسد در باره این مطلب شرحی مفصل و کامل  
 در ضمن آیات رسیقه مندرج فرموده و این مقام مسمی از شرح آیات مزبور را از کتاب  
 تفصیل

تفصیل در تفسیر این مختصر که در اول قول عسی کرد کی توان من صد ما کرد زیرا این صفت است که در اول  
 بظاهر اول بود یکی عاری از منی خواهد بود از جمله این اصل مذکور که حضرت مسیح کور بسینا نمود و بسینا کور  
 گفت از آن حق مراهوید کرد کرد عسی که م بسینا کور گیرم او مرد کور بسینا کرد  
 در فضیلت نیکان انجیل یوحنا پس از آنکه ذکر بسینا شدن کوری را بوسیله مسیح نقل میکند  
 در آیه ۳۲ میفرماید **اِنَّكُمْ اَعْيُنُكُمْ لَمْ تَفْتَحْ** یعنی در این جهان بجهت او روی آدم تا کوران بسینا  
 و بسینایان کور شوند این قول صراحت واضح مینماید که مقصود از کوری و بسینای کفرو ایمان است  
 زیرا فی اصل اگر بگوئیم که حقیقه کور ظاهری مجزئه حضرت مسیح بسینا گردید چون خود او نیز تا  
 که من آمده ام تا کوران بسینا و بسینایان کور شوند لذا با مسیح بسینای را هم کور کرده باشد  
 با آنکه چنین مطلبی در مسیح جا مذکورند و هیچ کس رویت کرده و این مضمون تفسیر است  
 که مقصود کفرو ایمان است که در لباس کوری و بسینای ذکر شده فرایند بسینا بسینا بسینا  
 مطلب او واضح میسازد که فرموده است پس آن شخص را که کور بود باز خوانند بدو گفتند خدا را بخند  
 کن ما میدانیم که این شخص کن حکایت او جواب داد اگر گناه کار است نمیدانم یکت چیز میدانم  
 که کور بودم و الان بسینا شده ام قل حضرت شما پیش از کور بودید آن شخصی که تلخ عسی شده بود  
 گفتند عسی مسیح گناه کار است چرا او را متابعت کردی او جواب داد من کور بودم بسینا  
 شدم یعنی نادان بودم و انا شدم و اگر راستی کور ظاهری بود و بسینا شده بود هرگز میبود پس از  
 مشاهده چنین قدرتی عسی را گناهکار نمیخوانند و در کتاب احوال سلوان آیه ۳۲  
 ذکر مینماید که پوس در مقابل وجود که سخنان او را رد کردند و با او بیچاره قیام نمودند این آیه  
 برای آنها خواند که فرموده است نزد این قوم رفته بدیشان بگو بگوش خواهید شنید آنچه  
 میگویند

فصدید و نظر کرده خود میدگرست و نخواهد دید و این مطلب کوری و بینائی را بخوبی  
 واضح میسازد که مقصد چیست و اگر جمله (نظر کرده) معنی نخورد داشت زیر کسی که چشم  
 طاهر می دارد چگونه نظر تواند کرد و در هر ساله بوسه رسول بر میان آید آیا بجزیر  
 پس که تو معنی بیهوشی و بر شریعت تکیه میکنی و بعد از میسمانی و اراده او میدانی و از  
 شریعت تربیت یافته چیزی های فضل را میبینی و یقین اری که خود با وی کوران و نور ظلمت  
 و مویب جاهلان و معلم اطفال هستی و در شریعت صوت سرفه هستی باواری پس کی سیکه  
 دیگر از تعلیم میندگی بر او در دنیا موی جمله باوی کوران و نور ظلمت و مویب جاهلان تا  
 مقصود را روشن میسازد که مقصودش است و اگر نه غلای میوه هیچ وقت کوران طاهری آید  
 نموند و در ظلمت طاهر میسازد و در فصل لایحین ساله آید میفرماید خدایا  
 روح خوابه و او چشمها یک بنبیده و گوشها یک شنود تا امروز و در هر ساله و دوم بطریقی  
 رسول بابت آید و مطلب در رعایت صحت فکر کرده میفرماید زیرا هر که اینها را نذر کرد  
 نظر بسته نگذارد که شسته خود را فراموش کرده است و در کمال اوقات آید میفرماید  
 گفت شمار و بستن اسرار ملکوت خدا عطا شده است و لیکن دیگر از او بوسه مثلکما تا کمر بسته  
 بنینند و شنیده در آن کنند از آنچه گوشها ثبت گردید که مقصود از کوری بینائی کوری است  
 و در تورات و کتب انبیاء نیز این مطلب مصرح است از جمله در زمر میراد و در نور سوره آید  
 میفرماید میداند و بیغمده و در تاریکی راه میروند و در کتاب رب میا بابت آید میفرماید  
 ای قوم جاهل و بی فم که چشم اریدانا بنینید گوش اریدانا بنینید این استنود  
 خداوند بطریق آری از من نیز رسید و در کتاب رب میا بابت آید میفرماید در آن و در آن  
 کلام

کلام خدا را آنچه شنید و چشم کوران از میان ظلمت تاریکی نخواهد دید و در کور  
 غرق است بابت آید تا ناموم میفرماید بیش از چشمها محبت دیدن است اما بنینند بابت آری  
 گوشها محبت شنیدن است اما بنینند چون که خاندان قلنا انکیز میباشند و در آن بابت آری  
 بابت آید و بعد میفرماید گفت بر و باین قوم که بسته خواهد شنید اما نخواهد شنید و هر آینه  
 نخواهد نگریست اما در آن نخواهد کرد و این قوم را فریب سازد و گوشهای ایشان رسنکین  
 و چشمان ایشان را بزند مباد با چشمان خود بنینند و با گوشهای خود بشنوند و مبادل خود  
 و باز گشت نموده شفا یابند... و در کور سرفه خروج بابت آید میفرماید رشوت محوز زیرا که  
 رشوت بینمایانرا کور میکند و سخن حدیقان را کج میسازد از این قبیل در کتب حدیث بسیار  
 که اخصای آن باعث لال و لبط سخن است آنچه ذکر شد و کافی است که در قرآن مجید نیز تصریح  
 باین معنی شده از جمله در سوره بقره آید میفرماید حتم بکم عسی فتم لا یصلون  
 که مقصود از کور لال و کور اعمده تعقل و ادراک معنی فرموده است و در سوره عرفان آری  
 میفرماید لکم قلوب لا یفقهون بها و لکم اعین لا یبصرون بها و لکم  
 اذان لا یسمعون بها اولئک کالانعام بل هم اضل اولئک هم الخافلون  
 و در سوره حج آید میفرماید فیها لا تعنی الاضداد و لکن تعنی القلوب  
 التي فی الصدور و در سوره غافر آید میفرماید من کان فی ضلالت فاعنی فاعنی  
 فی الاخره و اعنی و اصل تیسیرا و امثال این آیات که معنی مع و بصرو مویب  
 کلام واضح میسازد در قرآن مجید بسیار از جمله در سوره فاطر و مؤمن و سوره فصلت و حمد  
 انعام و انبیا و فرقان و شعراء و سوره نمل و غیره که در هر سوره چندین آیات مبارک است در آنچه  
 و اروالت

دارد است حتی در روز خود غیره و آیه **مَثَلُ الْفَرَسَيْنِ كَمَا لَاحِقَهُمَا الْأُضْحَىٰ وَالْأَسْحَىٰ**  
**كَمَا يَلْبِغُ مَثَلُ كَيْتَيْنِ يَنْبَغُ مَثَلًا أَفَلَا تَنْزَكُونَ عَنْ مِثْلِهِ مَبْرَحِينَ** گشت که مقصود  
از کوری و حیاتی در کتب قدسه کفر و ایمان است و آنچه از آن آیات را یهود و مسیحی و مسلم  
بظاهر تعبیر کنند تعبیر اشتباهی از عدم اطلاع بر حقیقت حال است... الی قوله  
**فَلَا يَسْتَلِمْ حَقِيقَتَهُمْ**

ای برادر بچشم جهانی منگور کلام روحانیت کما یخبر زاید از روح ادرج است  
و آنچه زاید از جسم جهانی و این بنیاد از بخل و عین عین است شما فرموده در باره  
معنی که کلمات انبیای الهی اغلب بطور مثال ذکر شده و معنی باطنی وی مقصود است از جمله  
که در بیت مزبور اشاره فرموده قول دارد در بخل لوی خباب سوم آیه است که میفرماید  
**أَخْبِرْ أَرْجَمَ مَتَوَلَّدَ شَبَّهَ جَسْمِ** است و آنچه از روح مولود گشت روح است این نشانگان که مبرهن  
میباشد که کلمات سلفیه غالباً در لباس مثل شرح حقایق و معانی دقیقه است متضمن است زیرا انبیای  
الهی که مویز بر روح القدس هستند و زاده روح الهی کلام آنان نیز مولود از روح میباشد و  
در بعضی است که حقایق روحیه تا در لباس مثل ذکر نشود و افرایح نگردد و مفهوم نفوس موجوده در عالم  
ماه نخواهد شد روح فرموده بانقودیس کشف امثال من تو توانی  
میوز ماد و صورت آن شنو از کجا آید آن منیدانی اشاره به بیان حضرت مسیح است  
که در بخل لوی خباب سوم آیه اول تا می وارد شده و خلاصه آن این است که میفرماید  
شخصی از فرزندان که یقودیس نام داشت با حضرت روح بنده که مشغول و تصدیق او را می نمود  
یعنی فرمود که هر کس از سر نو متولد گردد و در خلعت می شود یقودیس از سران بیان مبارک  
از

از حضرت سوال کرد زیرا غریب شمرد که چگونه نفس است که درین از نو متولد شوند زیرا  
این بیان حضرت مسیح را بطاهر حل کرده بود و حضرت مسیح در جوابی می میفرماید  
**عَلَيْكُمْ مَا رَكِبْتُمْ بَابِي** شما از سر نو متولد کردید و بدین با هر جا که میخواهد میوز و خدا  
آن همیشه نوری نکل میسازد از کجا میاید و کجا میرود و همچنین است هر که از روح مولود گردد  
و یقودیس در جوابی می گفت چگونه ممکن است که چنین شود و میسازد در جوابی می گفت  
**أَيَا تَعْزَمُ** اسرائیل هستی و این ایندانی ملا چون شما را از امور زمینی سخن گفته با و برگرد  
پس هر گاه با امور آسمانی باشد سخن بر آنم چگونه تصدیق خواهید نمودن درین بیان میفرماید  
حالت با آنکه حقایق را در لباس مثل برای شما بیان می کنم با امور زمینی باشد تا ذکر کنیم  
در کتب نمیکند پس اگر بدون مثل و تشبیه حقیقت مجرده را برای شما بیان کنیم چه چیز میسازد  
و این معنی که کما دلالت دارد بر اینکه بیانات مظاهر الهیه عموماً باضنی باشد بود و سخن  
در لباس محسوس جلوه گر میافتد با خلق بخوبی بفهمند این معنی را حضرت عبد الجبار شافعی  
در کتاب مفاد صفات سایر الواح مبارک کما شرح و تفسیر فرموده اند که تا تحقیق درین  
و قالب مثالی افرایح نشود مفهوم خلق نگردد و از جمله در لوجی میفرمایند انسان دو اذن دارد  
ادراک حقایق محسوسه ادراک حقایق معقوله و بیان حقایق محسوسه حقیقت است اما بیان حقایق  
معقوله مجاز است اگر غرضی بیان حقایق معقوله خواهد بود است که آن حقیقت معقوله را  
در صورت محسوسه کند تا مستمع انتقال معقوله نماید مثلاً احسن انسان از حقایق محسوسه است و عقل  
انسان از حقایق معقوله اگر انسان نخواهد این حقیقت معقوله را بیان نماید لابد بر این است که  
و قالب محسوس افرایح کند و بیان نماید زیرا در خارج محسوس میشود و معنی چون بیان  
حقیقت



در وقت رات خلیل میدید خوان این آیات است که در کتب رتبه رتبه بوسیله زول این  
از قدم خلیل رحمان ظاهر و آشکار گردیده است - بگو -

بگو بندگان هشتاد و نه -

در این بند نیز برای اثبات مطلب بیانیاتی از کتب رسال وارده در این عهد جدید اشاره  
فرموده و بیان تحقیق را در همین امثال مشروح میفرماید بگو -

عیسی قوم راه هدایت کرد مرده بود و جان هدایت کرد  
عقل و این است که حضرت مسیح بزرگترین مجزه اش هدایت نفوس بشریت زودانی و  
عرقان خداوند متعال بود که در انجیل و اصطلاح مؤمنین بنمونه کردن مردگان از بهی  
تغییر شده در انجیل اصطلاح کتاب مقدس عهد عتیق نیز مرده بر نفوس خافه و با اعلان اطلاق  
شده و هدایت و در همانی زندگانی مردمان تفسیر گردیده است زیرا که مقصود مرده ظاهری  
باشد و چند صبا می زندگانی عاریتی از سر گرفته ثانیاً بمیرد و اگر مقصود امور ظاهری و خوارق  
عادات معروفه در بین عوام باشد مقصود حضرت مسیح از اینکه میفرماید کار مؤمنین از من بزرگتر  
چه خواهد بود زیرا مسیح یک از مؤمنین انظار آتی عظیم و امری غریب که بزرگتر از عیسی باشد  
نگردد چنانچه تفسیر اشاره کرده میفرماید: بگو -

کار مؤمنان از من بزرگتر است گوید او گوچه کس چه آیت کرد  
و این بلیغ اشاره بقبول حضرت مسیح است که در انجیل یوحنا باب شانزدهم میفرماید  
این من شما گویم هر که من ایمان آورد کارهای را که من میکنم او نیز خواهد کرد و بزرگتر  
از اینها نیز خواهد کرد زیرا که من بنزد پدر میروم و او اینک مقصود از مرده و زنده کا فرو

مؤمنان است و زنده شدن اموات مقصود ایمان کفار است در سر هر انجیل و رسال مقدسه  
ذکر کرده و بیاید بخوبی از آن اشاره میشود - جان انسان در کتاب انجیل میفرماید در مسیح  
کتاب الواح و صحاف مردی را که از جامهای لطیف معارف نخبشیدانه و از فیض روح الهی  
وقت قلوب ایشان قانز شده بر آنجا حکم موت و نازم بصبر و قلب سمع شده چنانچه در انجیل  
ذکر شده که قلوب ایشان لا یفقهون بها چنانچه در مقام دیگر در انجیل مسطور است که روزی  
یکی از صحاب عیسی در شرح وفات نمود و او وقت حضرت معروض داشت و اجازت خواست  
برود و او را فریاد کنی نمود و راج شود آن جوهر نطفه فرود کعبه الی القبر لیکن خفته است  
یعنی در گذار مرده بار تا در حق آسند مرده با انسان و حضرت علی علیه السلام در کتاب مفاهات  
صحت میفرمایند این بجزرات ظاهر در نزد اهل حقیقت است نذارد و مثلاً اگر کور  
بسیار شود عاقبت باز گردد یعنی بمیرد و از جمیع دسترس قوی محروم شود لهذا کور میا کردن  
اهمیتی ندارد زیرا این قوه بالمسائل عقل گردد و اگر جسم مرده زنده شود چه ضرر دارد زیرا بازمیر  
اما اهمیت در اعطای بصیرت حیات است یعنی حیات روحانی الهی زیرا این حیات جسمانی  
بقالی نه وجودش همین خدمت است مثل اینکه حضرت مسیح در جواب یکی از تلامذ میفرماید که گویا  
مرده بار مرده با در حق آسند زیرا مولود از جسد جدید و مولود از روح روح است و از حیات  
نفوسی که بظاهر جسم زنده بود تا آنرا مسیح اموات شمرده زیرا حیات حیات است و وجود  
حقیقی لهذا اگر در کتب مقدسه ذکر احیای اموات است مقصود این است که حیات بدیهه موقوت  
و یا کور بود و میاشد مقصود از این بیانی بصیرت حقیقیه است و یا آنکه کور بود و شنو مقصود  
آنکه کورش روحانی یافت و بر سمع ملکوتی موقوف گشت و این نفس انجیل ثابت شده که حضرت مسیح



میزاید که محاسن آنرا که اشیا گفته اند ما بنیستند گوش دارند لکن نشنوند  
 و من آنرا شفا و هم و مقتصدان این نیست که مظاهر ظهور عاجز از جبرای مجراتند زیرا قادر  
 لکن در شان بصیرت باطنی و گوش و حافی و حیات با بری مقبول مهم است پس در حافی آن  
 کتب متعدد که مذکور است کور بود بنیاست مقتصدان این است که کور باطن بود بصیرت و حافی فانی  
 شد و با جاهل بودن عالم شد و با غافل بود و حشیا گشت و با ناسوتی بود ملکوتی شد چون این بصیرت  
 و بصیرت حیات شفا ابریت لهذا اهیوت را و الا حیات قوی حیوانی را چه هیبت و دست  
 و حیثیتی مانند او نام در ایام مقدوده نتمی کرد و مثل اگر چراغ خاموشی روشن شود باز خاموش  
 گردد و بی چراغ آفتاب همیشه روشن است این اعیان دارد آنکه اینک نمونی از آیات  
 مبارکه که در خبر مقدمیم را که در کتابم بر مقتصدان حق از غمزه و زنده و مرضی شفا دادن و ...  
 دارد خود مختصا نقل نمایم در این فصل می باب ۱ آیه ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ و ۱۷ و ۱۸  
 مردگان را و گذارتا مردگان دفن کنند مذکور است در کرا اعمال صل ۱۷ آیه ۱۷  
 میفرماید ترا بنزد آسمان خودم فرستاد تا چنان ایشان را باز کنی تا از ظلمت بسوی نور و از  
 قدرت شیطان بجانب خدا برگردند... و در کور سال اول یوحنا باب ۱ آیه ۱۱ و ۱۲ و ۱۳  
 امیدیم که از موت گذشته و در حال حیات گشتیم از اینکه برادران رحمت میمایم هر که برادر  
 خود را رحمت غنیاید در موت ساکن است... چوئی ذکر مخصوص آیات بعینها موجب طمان است  
 لذا ذکر آیات حدیث کتاف برود و در سال اول پطرس سول باب ۱ آیه ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ و ۱۷ و ۱۸  
 و ۱۹ و ۲۰ و ۲۱ و ۲۲ و ۲۳ و ۲۴ و ۲۵ و ۲۶ و ۲۷ و ۲۸ و ۲۹ و ۳۰ و ۳۱ و ۳۲ و ۳۳ و ۳۴ و ۳۵ و ۳۶ و ۳۷ و ۳۸ و ۳۹ و ۴۰  
 بیان بعینه در آیه ۱۱ همین باب نیز مذکور است و نامند بوس با نسبان باب ۱ آیه ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷ و ۸ و ۹ و ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ و ۱۷ و ۱۸ و ۱۹ و ۲۰ و ۲۱ و ۲۲ و ۲۳ و ۲۴ و ۲۵ و ۲۶ و ۲۷ و ۲۸ و ۲۹ و ۳۰ و ۳۱ و ۳۲ و ۳۳ و ۳۴ و ۳۵ و ۳۶ و ۳۷ و ۳۸ و ۳۹ و ۴۰ و ۴۱ و ۴۲ و ۴۳ و ۴۴ و ۴۵ و ۴۶ و ۴۷ و ۴۸ و ۴۹ و ۵۰ و ۵۱ و ۵۲ و ۵۳ و ۵۴ و ۵۵ و ۵۶ و ۵۷ و ۵۸ و ۵۹ و ۶۰ و ۶۱ و ۶۲ و ۶۳ و ۶۴ و ۶۵ و ۶۶ و ۶۷ و ۶۸ و ۶۹ و ۷۰ و ۷۱ و ۷۲ و ۷۳ و ۷۴ و ۷۵ و ۷۶ و ۷۷ و ۷۸ و ۷۹ و ۸۰ و ۸۱ و ۸۲ و ۸۳ و ۸۴ و ۸۵ و ۸۶ و ۸۷ و ۸۸ و ۸۹ و ۹۰ و ۹۱ و ۹۲ و ۹۳ و ۹۴ و ۹۵ و ۹۶ و ۹۷ و ۹۸ و ۹۹ و ۱۰۰

باب ۱۲ / ۱۳ / ۱۴ و نامند کوسیان فصل ۱۲ آیه ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ و ۱۷ و ۱۸ و ۱۹ و ۲۰ و ۲۱ و ۲۲ و ۲۳ و ۲۴ و ۲۵ و ۲۶ و ۲۷ و ۲۸ و ۲۹ و ۳۰ و ۳۱ و ۳۲ و ۳۳ و ۳۴ و ۳۵ و ۳۶ و ۳۷ و ۳۸ و ۳۹ و ۴۰ و ۴۱ و ۴۲ و ۴۳ و ۴۴ و ۴۵ و ۴۶ و ۴۷ و ۴۸ و ۴۹ و ۵۰ و ۵۱ و ۵۲ و ۵۳ و ۵۴ و ۵۵ و ۵۶ و ۵۷ و ۵۸ و ۵۹ و ۶۰ و ۶۱ و ۶۲ و ۶۳ و ۶۴ و ۶۵ و ۶۶ و ۶۷ و ۶۸ و ۶۹ و ۷۰ و ۷۱ و ۷۲ و ۷۳ و ۷۴ و ۷۵ و ۷۶ و ۷۷ و ۷۸ و ۷۹ و ۸۰ و ۸۱ و ۸۲ و ۸۳ و ۸۴ و ۸۵ و ۸۶ و ۸۷ و ۸۸ و ۸۹ و ۹۰ و ۹۱ و ۹۲ و ۹۳ و ۹۴ و ۹۵ و ۹۶ و ۹۷ و ۹۸ و ۹۹ و ۱۰۰  
 در این خصوص است و رساله اول فکریه بریه در سالکه بصورت فیه / ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ و ۱۷ و ۱۸ و ۱۹ و ۲۰ و ۲۱ و ۲۲ و ۲۳ و ۲۴ و ۲۵ و ۲۶ و ۲۷ و ۲۸ و ۲۹ و ۳۰ و ۳۱ و ۳۲ و ۳۳ و ۳۴ و ۳۵ و ۳۶ و ۳۷ و ۳۸ و ۳۹ و ۴۰ و ۴۱ و ۴۲ و ۴۳ و ۴۴ و ۴۵ و ۴۶ و ۴۷ و ۴۸ و ۴۹ و ۵۰ و ۵۱ و ۵۲ و ۵۳ و ۵۴ و ۵۵ و ۵۶ و ۵۷ و ۵۸ و ۵۹ و ۶۰ و ۶۱ و ۶۲ و ۶۳ و ۶۴ و ۶۵ و ۶۶ و ۶۷ و ۶۸ و ۶۹ و ۷۰ و ۷۱ و ۷۲ و ۷۳ و ۷۴ و ۷۵ و ۷۶ و ۷۷ و ۷۸ و ۷۹ و ۸۰ و ۸۱ و ۸۲ و ۸۳ و ۸۴ و ۸۵ و ۸۶ و ۸۷ و ۸۸ و ۸۹ و ۹۰ و ۹۱ و ۹۲ و ۹۳ و ۹۴ و ۹۵ و ۹۶ و ۹۷ و ۹۸ و ۹۹ و ۱۰۰  
 یوحنا سول فصل ۱۲ و نامند کوسیان فصل ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ و ۱۷ و ۱۸ و ۱۹ و ۲۰ و ۲۱ و ۲۲ و ۲۳ و ۲۴ و ۲۵ و ۲۶ و ۲۷ و ۲۸ و ۲۹ و ۳۰ و ۳۱ و ۳۲ و ۳۳ و ۳۴ و ۳۵ و ۳۶ و ۳۷ و ۳۸ و ۳۹ و ۴۰ و ۴۱ و ۴۲ و ۴۳ و ۴۴ و ۴۵ و ۴۶ و ۴۷ و ۴۸ و ۴۹ و ۵۰ و ۵۱ و ۵۲ و ۵۳ و ۵۴ و ۵۵ و ۵۶ و ۵۷ و ۵۸ و ۵۹ و ۶۰ و ۶۱ و ۶۲ و ۶۳ و ۶۴ و ۶۵ و ۶۶ و ۶۷ و ۶۸ و ۶۹ و ۷۰ و ۷۱ و ۷۲ و ۷۳ و ۷۴ و ۷۵ و ۷۶ و ۷۷ و ۷۸ و ۷۹ و ۸۰ و ۸۱ و ۸۲ و ۸۳ و ۸۴ و ۸۵ و ۸۶ و ۸۷ و ۸۸ و ۸۹ و ۹۰ و ۹۱ و ۹۲ و ۹۳ و ۹۴ و ۹۵ و ۹۶ و ۹۷ و ۹۸ و ۹۹ و ۱۰۰  
 و نامند نبرستیان فصل ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ و ۱۷ و ۱۸ و ۱۹ و ۲۰ و ۲۱ و ۲۲ و ۲۳ و ۲۴ و ۲۵ و ۲۶ و ۲۷ و ۲۸ و ۲۹ و ۳۰ و ۳۱ و ۳۲ و ۳۳ و ۳۴ و ۳۵ و ۳۶ و ۳۷ و ۳۸ و ۳۹ و ۴۰ و ۴۱ و ۴۲ و ۴۳ و ۴۴ و ۴۵ و ۴۶ و ۴۷ و ۴۸ و ۴۹ و ۵۰ و ۵۱ و ۵۲ و ۵۳ و ۵۴ و ۵۵ و ۵۶ و ۵۷ و ۵۸ و ۵۹ و ۶۰ و ۶۱ و ۶۲ و ۶۳ و ۶۴ و ۶۵ و ۶۶ و ۶۷ و ۶۸ و ۶۹ و ۷۰ و ۷۱ و ۷۲ و ۷۳ و ۷۴ و ۷۵ و ۷۶ و ۷۷ و ۷۸ و ۷۹ و ۸۰ و ۸۱ و ۸۲ و ۸۳ و ۸۴ و ۸۵ و ۸۶ و ۸۷ و ۸۸ و ۸۹ و ۹۰ و ۹۱ و ۹۲ و ۹۳ و ۹۴ و ۹۵ و ۹۶ و ۹۷ و ۹۸ و ۹۹ و ۱۰۰  
 رومیان فصل ۱۲ آیه ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷ و ۸ و ۹ و ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ و ۱۷ و ۱۸ و ۱۹ و ۲۰ و ۲۱ و ۲۲ و ۲۳ و ۲۴ و ۲۵ و ۲۶ و ۲۷ و ۲۸ و ۲۹ و ۳۰ و ۳۱ و ۳۲ و ۳۳ و ۳۴ و ۳۵ و ۳۶ و ۳۷ و ۳۸ و ۳۹ و ۴۰ و ۴۱ و ۴۲ و ۴۳ و ۴۴ و ۴۵ و ۴۶ و ۴۷ و ۴۸ و ۴۹ و ۵۰ و ۵۱ و ۵۲ و ۵۳ و ۵۴ و ۵۵ و ۵۶ و ۵۷ و ۵۸ و ۵۹ و ۶۰ و ۶۱ و ۶۲ و ۶۳ و ۶۴ و ۶۵ و ۶۶ و ۶۷ و ۶۸ و ۶۹ و ۷۰ و ۷۱ و ۷۲ و ۷۳ و ۷۴ و ۷۵ و ۷۶ و ۷۷ و ۷۸ و ۷۹ و ۸۰ و ۸۱ و ۸۲ و ۸۳ و ۸۴ و ۸۵ و ۸۶ و ۸۷ و ۸۸ و ۸۹ و ۹۰ و ۹۱ و ۹۲ و ۹۳ و ۹۴ و ۹۵ و ۹۶ و ۹۷ و ۹۸ و ۹۹ و ۱۰۰  
 و ذکر کتاب اول شمولی باب ۱ آیه ۱ فرموده خوانند میفرماید زنده میگردید برادر و برادر  
 و مقصود علم و عمل و کفر و ایمان است ز موت حیات ظاهری فریاد در کتاب یوحنا فصل ۱۲  
 آیه ۱۱ میفرماید انسان بخوابد بر تختی و بعد از آن در حال خواب میمیرد  
 و فصل ۱۲ نامند بوس با نسبان از اول تا آخر و کتاب شیما فصل ۱۲ از اول تا آخر و فصل  
 با شایه ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ و ۱۷ و ۱۸ و ۱۹ و ۲۰ و ۲۱ و ۲۲ و ۲۳ و ۲۴ و ۲۵ و ۲۶ و ۲۷ و ۲۸ و ۲۹ و ۳۰ و ۳۱ و ۳۲ و ۳۳ و ۳۴ و ۳۵ و ۳۶ و ۳۷ و ۳۸ و ۳۹ و ۴۰ و ۴۱ و ۴۲ و ۴۳ و ۴۴ و ۴۵ و ۴۶ و ۴۷ و ۴۸ و ۴۹ و ۵۰ و ۵۱ و ۵۲ و ۵۳ و ۵۴ و ۵۵ و ۵۶ و ۵۷ و ۵۸ و ۵۹ و ۶۰ و ۶۱ و ۶۲ و ۶۳ و ۶۴ و ۶۵ و ۶۶ و ۶۷ و ۶۸ و ۶۹ و ۷۰ و ۷۱ و ۷۲ و ۷۳ و ۷۴ و ۷۵ و ۷۶ و ۷۷ و ۷۸ و ۷۹ و ۸۰ و ۸۱ و ۸۲ و ۸۳ و ۸۴ و ۸۵ و ۸۶ و ۸۷ و ۸۸ و ۸۹ و ۹۰ و ۹۱ و ۹۲ و ۹۳ و ۹۴ و ۹۵ و ۹۶ و ۹۷ و ۹۸ و ۹۹ و ۱۰۰  
 و در فصل ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ و ۱۷ و ۱۸ و ۱۹ و ۲۰ و ۲۱ و ۲۲ و ۲۳ و ۲۴ و ۲۵ و ۲۶ و ۲۷ و ۲۸ و ۲۹ و ۳۰ و ۳۱ و ۳۲ و ۳۳ و ۳۴ و ۳۵ و ۳۶ و ۳۷ و ۳۸ و ۳۹ و ۴۰ و ۴۱ و ۴۲ و ۴۳ و ۴۴ و ۴۵ و ۴۶ و ۴۷ و ۴۸ و ۴۹ و ۵۰ و ۵۱ و ۵۲ و ۵۳ و ۵۴ و ۵۵ و ۵۶ و ۵۷ و ۵۸ و ۵۹ و ۶۰ و ۶۱ و ۶۲ و ۶۳ و ۶۴ و ۶۵ و ۶۶ و ۶۷ و ۶۸ و ۶۹ و ۷۰ و ۷۱ و ۷۲ و ۷۳ و ۷۴ و ۷۵ و ۷۶ و ۷۷ و ۷۸ و ۷۹ و ۸۰ و ۸۱ و ۸۲ و ۸۳ و ۸۴ و ۸۵ و ۸۶ و ۸۷ و ۸۸ و ۸۹ و ۹۰ و ۹۱ و ۹۲ و ۹۳ و ۹۴ و ۹۵ و ۹۶ و ۹۷ و ۹۸ و ۹۹ و ۱۰۰  
 قبل مطالب در کتب عین و سائل قدسیترین بقدری زیاد است که جمعی آن ممکن بود  
 ذکر شد اکتفا رفت و گمان نرود که این مطالب مختصا بعدین در روزی از چنانچه در سالی محض  
 اشاره کردم در عرفنا سلام و قرآن مجید و احادیث مقدسین نیز این صحن بسیار دارد از جمله  
 حال مبارک در کتاب یقان میفرمایند و در نظر از هل کوفه خدمت حضرت میرا میزگی را  
 بینی بود که از او بیع او داشت و دیگری شتری بود و قرار بر آن داده بودند که بخانجی حضرت  
 این مباحثه وقوع یابد قمار مسطور گردود و نظر امر آهی کات فرمودند که نوس نماند  
 مِيتٌ هُنَّ حَيْثُ بَلَّيْنَا حُدُودًا وَ اِنْ نَبْضُ حُلَاكٍ اِلَى الْقَبْرِ وَ حُلَاكٍ اِلَى حُلَاكٍ

إِلَى الصِّرَاطِ وَحَلَّاهَا إِلَى الْجَنَّةِ وَأَمَّا إِلَى النَّارِ حَالًا أَلَّا يَرَى فِيهَا نَفْسًا وَوَجَّهْنَا لَهَا الصِّرَاطَ وَجْهًا مَعْرُوفًا  
 صلوای زنده شده بودند و از قبر غفلت بجهت آنحضرت مبعوث گشته بودند البته اطلاق موت  
 بر ایشان نمیشد و هرگز در هیچ عهد و عصر حیات و بعثت و حشر حقیقی مقصود انبیا و اولیا نبود  
 و نیست... چنانچه فرموده اند **الْمُؤْمِنُ حَيٌّ فِي الدُّنْيَا مَيِّتٌ فِي الْآخِرَةِ** اگر مقصود حیات ظاهری جسد  
 باشد که مشاهده میشود موت و در اخذ نماید... و همچنین آیه مبارکه که در حق حمزه سید اشهد  
 و ابو جمل نازل شد ربانی است و واضح و محتمل است لایح که میفرماید **أَنْتَ كَانَتْ مَيِّتًا فَاجِئْنَا  
 وَجَلَلْنَا لَهُ نُورًا** یعنی نیرین الناس کن **مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَنَسِّ نَجَارِجٍ** میزما  
 و این لیک در وقتی از ساهمشیت نازل شد که حمزه برای مقدس میان مردی شده بود و او  
 جل در کفر و عراض ناسبتی راجع بود از مصدر الوهیت کبری و مکن بوبیت عظمی حکم حیات بعد  
 از موت در باره حمزه شده و بر خلاف در حق ابو جمل این بود که **كُنَّا نَعْرِضُ قُلُوبَ شُرَكَائِهِمْ**  
 و هوای اعراض بحرکتی آمد چنانچه فرماید **رَأَى رُؤُوسَهُمْ فِي النَّارِ** زنده شد و چه وقت  
 این حیات بر او عرضه گشت... انسخی شرح ایمان حمزه سید اشهد آنحضرت بعد  
 در یکی از انواع میفرماید **بِاسْتِغْنَاءِ بَعْضِ شُرَكَائِهِمْ عَنْ تَعْبَادِ اللَّهِ** رفت قول که تعالی بگذاشت  
 حلقوم مبارک را (حضرت رسول) چنان فرمودند که نزدیک بود **إِنَّا إِلَهُهُ وَإِنَّا إِلَهُهُ** و اجوب  
 بنماید چنانکه در کتب مذکور است که روزی ابی جمل علی آنحضرت را در خانه کعبه چنان مشاهده کرد که  
 تسلیم روح شدند در این شاخه عمومی حضرت از شکار جهت میموند کمانی در دست داشت هجوم  
 برای جمل نمود و حضرت را از اذیت آن بخت نجات داد پس ابو جمل گفت که تو نیز تا بقتل این  
 شخص بودی آن زمان حمزه مؤمن نبود ولی همیشه بخوش آمد در جواب گفت بل من نیز تا بقتل و

نوم همین حمایت بهب شد که بتو ایان موثق گشت... **إِلَى آخِرِ قَوْلِهِ أَلَّا يَرَى فِيهَا نَفْسًا**  
 در آیات قرآنی بسیار مواضع از کفر و ایان موت حیات تعبیر شده چنانچه حضرت  
 عبد الجبار در لوجی میفرماید چگونه پدران بر سپهران حسدی طاعت و شجاعت می نمودند و لید  
 منکر و معرض پسرش مومن ابو جمل منکر پسرش حکم مقل آن دو پدر شیر بدین و پسر مومن  
 موقن تقیر چه قدر شجاعت و طاعت نمودند و حضرت رسول علیه السلام هر وقت این دو پدر را  
 میزد میفرمود **يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ** استغنی و در آیه دیگر که در  
 سوره بقره آیه ۲۵۰ وارد میفرماید **كُنْتُمْ أَهْوَاءًا فَأَنجَاكُمْ مِنْ ظُلْمِهَا** خطاب  
 مردم معاصر حضرت رسول بودند و شکرین پس از استماع این آیه میگفتند ما کی مرده بودیم  
 که حضرت رسول را با این صفت تصف میفرماید **جَمَالَ الشَّيْطَانُ** در ایقان میفرماید مقصود از شو  
 و حیات که در کتب مذکور است موت حیات ربانی است و از عدم ادراک این منی است که جان  
 ناس در هر ظهور و اعراض نوده و پیش هدایت حسدی نشدند و جمال ازلی را مقصدی نگشتند چنان  
 وقتیکه سرچ محمدی در شکاره احدیه مشغل شد بر مردم حکم بعثت و حشر و حیات موت فیه بود  
 این بود که احلام مخالفت مرتفع شد و ابواب ستم از مفتوح گشت چنانچه از زبان پسر  
 روح الامین خبر داده **وَلَيْتَ تِلْكَ أَيْتُكُمْ مَبْعُوثُونَ مِنْ بَعْدِ الْوَيْتِ لَيَقُولُنَّ الْإِن  
 كَفَرُوا إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ... إِلَى قَوْلِهِ تَعَالَى وَرَجَى دِيكَرُ مَيِّتًا وَرَأَى  
 تَعَبَّتْ نَفْسٌ قَوْلَهُمْ أَيْمَانًا كَانُوا آبَاءًا وَإِنَّا لَبِغِي خَلْقٍ جَدِيدٍ** که ترجمه آن این است که  
 میفرماید اگر عجب میداری پس عجیب است قول کافران و بعد ضامن که میگویند کی آیات است  
 بودیم و از زوی استند میگفتند که آیا ما بمبعوث شدگان اینها گشت که در مقام دیگر قول  
 مستفاد

میرا یا افعینا یا خلقی الاول بل هم من خلقی جدید که ضنون آن این است  
 که آیا ما جز همانند تویم از خلق اول بلکه این سخن در شک و شبهه است از خلق جدید و علی  
 تفسیر اصل ظاهر چون معانی کلمات یکسان را که نمودار معنوی اصلی محبت باشد لهذا  
 بقاعده نحو استدل نمودند از آنکه هر ماضی و غیر ماضی استقبل افاده شود و بعد کلمات از آن  
 گشتند تفسیر مانند مثل دیگر میسر بود و نفع فی الصور ذالک یوم الوعد و جانت کل  
 نفس مع ما ظاهراً و شهادت که معنی ظاهر آن این است و میدهند و صواب است یوم الوعد  
 که بطور ایجاب بعد بوده و آمد بر نفسی برای حیات با او است ایند و گواه در مثل این واقع  
 یا باطل است اگر از اتمه گرفته و استدل شد بر اینکه چون قیامت محقق الیوم است لهذا  
 او شده که گوید که شهادت ملا حظرت فرمائید چه قدر بی ادراک و تمیزند... الخ آخره

جناب حاجی مهتاب که خند هفتاد و کتاب استدلالیه خود معنی موت حیات و اجای موت  
 مذکور در کتاب کما یومر اکا لا مشرب فرموده و ما از آن کتاب فیده هم مستحق استخراج و برای  
 تکمیل عضو و فایده و در این مقام میگویم کل شیء حقیق صریحاً صریحاً با ما  
 او فضل است و در خصوص اجای موت در زمان مردگان و قیام سج - الخ  
 سؤال مسیحی یکی از علماء میگردد در بصل هر قسم است از برای حیات ثانی سیح اجای موت  
 که در یوم ظهور موافق نفس اخیل باید از آن زمان ظاهر شود و موت را زنده نماید و از قبور قیام و عهد  
 و با ایشان مشور گردد و حال اگر حضرت بجای آمد رحمت ثانی سیح است پس چرا از آن زمان  
 و از اول ظهور الی صلیبی از مردگان را زنده نمود و از قبور برخیزاند لهذا موافق است از قبل این معنی  
 موافق بصل نیست چون مصداق اشارات واقع گوید عیضاً آنچه در زمان اول خلق قیام با

عیا میگوید خداوند یعنی مسیح از آسمان نازل خواهد شد و مردگان در سیح اول زنده  
 خواهند گردید - الخ - **بدر جواب مهتابی**

ای که در کتاب تقدسه درباره اجای موت مذکره گردید و در یوم ظهور مظاهر الهی بعضی  
 از خلق نسبت موت و برخی نسبت حیات داده شده صحیح است و لکن باید دانست که مقصد  
 ایشان از این ذکر چه بوده آیا حیات و حیات صوری مقصود است و یا روحانی و  
 صوری و مقصد قیام از قبور صوری است و یا قبور عفت بدان و جدا چون طبع از  
 حقیقه آن است که مراد از اطلاق کلمات موت و حیات همان موت و حیات ظاهری و صوری است  
 و فرقی بر آنند که مقصد معنی روحانی و ایمانی است لهذا میزان را کلمات الهی قرار میدهم و از  
 دیگر از کتاب تقدسه استدلال میکنم که مقصد از این ذکر روحانی و ایمانی است چون بعضی از خلق  
 بواسطه جهل و عیسان و عفت از آب حیوان که ایمان بنظر رهن است در یوم ظهور ممنوع و محروم  
 میگردد لهذا ایشان را با موت تشبیه مینمایند و برخی که بکلمه بلی موافق میگردند و در ظل کلمه  
 الهیه محسوس میشوند از آب حیوان که معرفت و اطاعت آن شریک است مشرب میگردند کلمه  
 درباره ایشان اطلاق می شود بنشاهد بر این قول اخیل سی باب آیه یا شخصی سیح عرض نمود  
 خداوند اطر حستی ده تا بر دم پدرم را دفن نمایم و مرا فرمود مردگان را بگذارد تا مردگان  
 گند و در آن مقام منافقین و مکرین ایاموت تشبیه کرده و دیگر در نامه استیسان باب آیه  
 زنده شدن مومنین میگوید شما را که در خطاه و گناه مرده بودیم زنده گردانید نیزه و در  
 خطاه و گناه مرده بودیم زنده گردانید با او بخیر کنید از آسمان صیسی سیح شدیم ایضا که بین مکره و فرموده  
 بخیرت در الحال در سیح نور سید آیه فلما بنا بر این میگوید ای که خسته بی بیدار شد از مردگان بر خیز هر

۸۴  
توسیان بابت آیه میفرماید بسیج در تعبد موقوف شد اید که در آن هم بر خیزانید شد  
بایان بر قدرت خدا که او را از مردگان بر خیزانید آیه ۱۳۱ که در خطای او نامحسوس جسمی بر او  
با او زنده گردانیده چون که همه خطای شمارا امر زیر حال ملاحظه فرمایید آیا واضح از این سخن  
است که خود بسیج و حواریان تشریح کرده اند که مقصود وصیت اینکه در آیه میگوید ای تو که  
خواهید بی بیدار شو از مردگان بر خیزان شخص مرده بودی در عالم غفلت بی ایمانی سیز  
حرکت مینموده و با غیر مؤمنین محسوس بود پس از موفق شدن بایان با حضرت خطاب باشد  
ای خوابیده در کفر بیدار شو و از میان سایر کفار بر خیز و دیگر در تورات سفر پیدایش بابت  
آیه ۱۳۱ خداوند بجهت آدم خطاب کرده میگوید از شجره خیر و شر نخور زیرا در یوم غرور  
خواهی مرد یعنی هنگامیکه تمرد از امر من نمیکند در همان یوم سیرید اگر این موت در صورت  
ظاهر قائل شویم لغو است و کلمه بی نتیجه زیرا که آدم در یومی که توسط حوا از شجره نهمیه تناول نمود  
در آن یوم نمرد بلکه سالهای متادای در این عالم زندگانی نمود و دیگر در تورات لویان بابت  
آیه ۱۳ میفرماید اگر شریعت مرا حال شود زنده میمانید و در خر قیال بابت آیه ۱۳ میفرماید که  
شریاز نامی معاصی و گناهان که نموده تو بماند فریض مرا با صدق عمل کند بسته زنده ماند  
نخواهد مرد آیه ۱۳۱ تعصیرت خود را در او کسبید دل تازه برای خود ایجاد کنید ای خاندان  
اسرائیل برای چه سیرید آیه ۱۳۱ زیرا خداوند میگوید من برگ آنکه سیرید رضی نیستم بلکه تو کند  
و زنده ماند مقصد از این بیانات این است که خداوند شریعی بایمان را تشبیه برده نمود  
و پس زغور بایمان و اطاعت با حکام زنده محبوب میگردد بلکه زنده ماند نخواهد مرد این در  
مردن روحانی است و الا تمام خلق از قبیل و معرض در ظاهر مرده و از این عالم ارتحال اجماع

۸۵  
دیگر نموند و باخیل بویخا بابت آیه ۱۳۱ میگوید منم قیامت و حیات هر که من ایمان آورد  
اگر مرده باشد زنده میگردد و هر که زنده است ایمان میآورد تا به ابد نخواهد مرد و در کتابها  
قرنیان اول میفرماید آیه ۱۳۱ در دقیقه و طرفه العین در حکام صور آخر زیرا که کرنا صیفر خود  
نمود و مردگان بی صدا خواهند برخاست نفاصا اول تسلو نقیان بابت آیه ۱۳۱ میگوید که خدا  
با او از رئیس الملکه صور از آسمان نازل میشود و آنانیکه در مسیح مرده بودند خواهند برخاست  
مقصود این است که مسیح در رحمت ثانی از آسمان میآید و با صور خدا مردگان را زنده میکند  
حالا ملاحظه فرمایید عین این عبارات رحمت مسیح در ظهور او کس نیز بیان فرموده و باین  
بشارتیکه درباره رحمت ثانی داده تطبیق نماید بعد انصاف هید این است که در بخیل بویخا  
بابت آیه ۱۳۱ میگوید هر کس آن کسی که مرافر ستاده ایمان آورد زندگانی جاوید دارد از آبر  
بر آخذ عینت بلکه از مرگ نقل بر زندگی نموده آیه ۱۳۱ آن ماعت نزد یک است بلکه رسیده است  
که مردگان او از پسران را بشنوند و شنوندگان زنده خواهند شد ایضا بخیل بویخا  
بابت آیه ۱۳۱ میگوید از آسمان پایین آدم بجهت اجرای اراده پدرم از این آیت چنین  
مستفاد میشود که چنانچه در ظهور اول از بطن ام متولد شد و مع ذلک فرمود از آسمان پایین  
آدم جهت اجبای اموات و ندای خود در تشبیه بصورت نموده همین خود در رحمت ثانی از بطن او  
تولد یافت و فرمود از آسمان اراده الهه ظاهر شد ام و ندای جانفروای خود در تشبیه بصورت نمود  
و مردگان غفلت و نادانی را که در قبور اجسام و ابدان مرده بودند زنده گردانید و نمود در شفا  
بابت آیه ۱۳۱ میفرماید که در یوم نجات اسرائیل مرگ ابدانا بود خواهد شد و الا خدا در بابت  
آیه ۱۳۱ میفرماید در یوم ظهور ولد داود و نجات اسرائیل کودکان که روز و پیر که روز بایشان اتمام  
زیانیده

نرسانید باشد نخواهد بود زیرا طفل در سن صد ساله خواهد مرد و گن حکار صد ساله  
 خواهد شد حال این آیات اگر در صورت ظاهر معقده شویم با عقل سلیم مخالف است که در  
 هم مرگ ابداً معذورم گردد و هم اسرائیل تا آخر ایشان بعد از آن مرگ ایشان زنده  
 نخواهند بود یعنی بعد از صد سال خواهند مرد و اگر بظاهر آیات نگران شویم در این مورد این  
 آیات بی مصداق و بی غیر خواهد ماند حال ملاحظه فرمایید که در یک موضع حضرت مسیح منبر  
 هر کس بمن ایمان آورد زنده میگردد و اندک این میرد خرد خرد میگردانند و گویند که تو که  
 میگردد و با این میرد خرد خرد میگردانند تو که زنده شدی و میگردی و میگردی و میگردی  
 زنده میماند از این قبیل است میگردد که زنده میماند از زندگی ایمانی حقیقی است نه حیات ظاهری صورتی  
 یعنی آن حیاتیکه سزاوار اهل ملکوت است همان حیات روحانی ایمانی است و الا این حیات  
 جسمانی و زیت نمودن در این عالم فانی برای تقدس روحانین عین شجاعت و شجاعت  
 نورش ظلمت است سرورش حزن و اندوه آیا مومنین و تقدسین در نشاء اولی چه لذتی  
 از عمر خود برده اند که خداوند مجدداً ایشان را در این ارفاقی عودت دهد حضرت سلیمان در  
 کتاب اعظم میگوید باب ۱۲ آیه ۱۶ از اینکه انسان بخانه واهی خود میرود یعنی که خاک  
 بزین بر میگردد بطوریکه بود و زوج بخدایک از اعلا کرده خود نماید از این بیان برهن میگردد  
 که بعد از تحلیل و تفریق ترکیب جسم عضوی روح باقی خود میرود در این صورت چگونه است  
 و سزاوار است که ثانیاً رجوع مابین عالم شیف موقی نماید مثل این عالم مثل عالم جنین است در رحم  
 اگر ممکن است جنین پس از تولد ثانیاً بعالم رحم رجوع نماید نیز ممکن است که انسان هم پس از ارتحال  
 رجوع باین عالم بی حقیقت نماید و علاوه بر او تمام مومنین در حضرت موسی و هسی از این عالم است  
 نوزادند

نموده اند و نهضی از ایشان در این نشاء باقی نمانده و ارتحال بعالم دیگر نمود پس معلوم میشود که  
 مراد از موت و حیات معنی معنویت نه صورتی زیرا اگر بصورت ظاهر تصور شود کلمات انبیاء و  
 بی مصداق میباشد چون میگوید مومن هرگز نمیبرد و تمام مومنین در صورت ظاهر مردند  
 تا آنکه اگر از معانی و اصطلاحات کتاب الهی اطلاع کامل حاصل نگردد همواره این مشکلات  
 پیش آید و دیگر اینکه این اعتراض شامعین اعتراضی است که بنی اسرائیل ایراد کرده و گفتند که موقی  
 بیانات انبیای بنی اسرائیل باین حضرت مسیح در ظهور او نش تمام اموات اسرائیل از زنده کند و از قبور  
 قیام دهد چون شما نظر میکنید و ببینید که این علام در صورت ظاهر در ظهور حضرت موقی  
 و مصداق پیدا کرد لکن از روی حضرت و عدم جوابی که تمسک باین شد آید که مسیح باید و مرتبه  
 در این عالم ظهور نماید و دفعه اول بظلمت میبودن ظهور علام و دفعه ثانی با اقتدار صورتی ظهور  
 علام کتاب ظهور میفرماید و حال آنکه در کتب انبیای بنی اسرائیل درباره ظهور لد و اودا بدو چنین  
 مذکور شد که دفعه اول بخت و دولت و دفعه ثانی با عترت و سلطنت ظهور نماید بلکه یکی از مومنین  
 که بر و زان لزوم قطعی دارد در ظهور لد و اودا در خانه آخری که توسط کورش باشد آن بود که باید  
 تمام مردگان اسرائیل با زنده نماید که از قبور قیام نمایند باین حضرت قلی آیه ۱۲ خداوند میگردایدی قوم  
 اینک قبور شما را گشوده شمار بیاورم و بزین اسرائیل عودت میدهم و زوج خود را در خوف شما  
 خرم گذارم که زنده شوید بنده خود را و در بعضی ولد او سلطان شما خرم نمود و همگی شما را بشان  
 یگانه خواهد بود و احکام مرا بجا خواهید آورد یعنی احکام تورات را چنانچه در حرفیال باب ۱۲ آیه  
 ۱۴ میفرماید که احکام تورات باید تا مامعادل گردید  
 حاصل نیکو بنی اسرائیل منظر موجودی بود که در ظهور او آبار و اجداد ایشان زنده گردید و از  
 ظهور

۸۸  
قبور قیام نمایند چنین معنی در صورت ظاهر در ظهور مسیح بوقوع نرسید و اسرائیل علم  
الملک خود جو سطره و با بل لند و او قبل از مسیح رجعت نکرده بودند و اگر گویند این علامت هم  
راجع ظهور ثانی مسیح است این اشتباهی است فاحش چون تمام مشایخ حضرت صخر قیام  
تبی باب ۳۱ آیه ۲۲ عمل بر این است که اول ظهور او در غنای نماید در خانه آخره در ظاهر مثل حضرت  
یلحان کرد در خانه اول سلطنت کرد سلطنت نماید و احکام و فراموشی تورات را تمام مخفی کرد  
از قبیل قربانی گاو و گوسفند و خورون کاهن همیشه در میان دریده را و محترم در شستن ایوم  
و ایجاد و ظاهر بودن کاهن لوی در حضور سلطان و در فعل نشدن نامحزون در بیت المقدس  
و بیشتر از مثالیها اما حضرت مسیح اغلب حکام موسی را منوع نمود چنانچه در انجیل  
باب ۱۲ آیه ۱۰ کسی شمارش من شود در باره اکل و شرب در باره عید و یوم سبت استیسا یا استیسا  
آینده است و حقیقت آنجا مسیح است در زمان اول بر تیان باب ۱۲ آیه ۱۰ که در است مذکور  
مخوفی مسیح و نامخوفی نیز مسیح است و نیز در زمان بعثت باب ۱۲ آیه ۱۰ که در است مذکور که بر  
اول بی عیب بودی جای بخت پیمان دیگر مطلوب بگشت آید و در باره عیب بی بگشت  
ایامی میاید که بر خاندان اسرائیل و خاندان یهود ایمان بود انجام خرم رسانید آیه ۱۰  
پیمان بود که در دنیا اول گفته ساخته در سخن کنی جان خودت در هر من نوال و فانیست همچنین  
قربانی را بر تلخ کرد در مضیقات ظهور مسیح با این بشارت همچو جمله سبت و موافقت نموده  
نخواهد داشت هویدا بر این مدعی بشارت بر میا باب ۱۲ آیه ۱۰ است که میگوید ظهور و  
داود مع سلطنت و اقتدار صوری در یوم نگرشته شدن بوقی علم خود که تصور کردین اسرائیل و یهود  
در انجام عضا و سال خواهد بود سر تیان باب ۱۲ آیه ۱۰ این بشارت را اگر در میاید که

۸۹  
داود معنی و لدا او باید ظهور نماید و در اسرائیل شبانی کند و سلطنت نماید و در تاریخ شکیستن  
یا سنگ نبوکده نصر و چون حضرت مسیح ظاهر شد و ظاهر اموات اسرائیل از زنده نمود و سلطنت  
کرد و لابد بر این حسیتم که گویم محققا در احوالی اموات شبیه و تمثیل بود و قیام از قبور را ذات  
با بل در سائر قطعات عالم که اسرائیل در آنها اسیر مجوس بودند و بمنزله قبر بود برای اسرائیل  
با مر خدا از آنجا قیام کرد و در بیت المقدس جنت نمودند و فراموشی تورات را کمالا مهول شدند  
مواقف مشایخ زکریا و یحیی و تارخ و عزرائیل کاهن در لیلان بگوانیکه زنده شدن و از قبور قیام  
نمودن تمثیل و شبیه است خرقیل باب ۱۲ آیه ۱۰ میفرماید در عالم رویا دست خداوند بر من  
آمد و روح خدا او بر زنده قرار داد که بر از استخوانها بر میخیزد و میان استخوانها بر زنده گویای استخوانها خیزد که  
خدا را بشنود اینک روح خود را بشنود هم تا زنده شود آیه ۱۰ پس چنانچه ما بودیم و آوازی سخن کرد و ز زبانی او  
شد استخوان استخوان که زنده شد بی گوشت استخوانها را روح زنده بود و زنده شد که دم بماند مثل زنده شد  
در بیابای خردشکی سبانی تا ساندرا و گفت ای پنهان این استخوانها تمام خاندان اسرائیل زنده کردی از  
حاله آنکه در کبریا بر تیان که آیت تمام خاندان سبانی سبانی زنده شد که در بیابان خردشکی  
از این بیان معلوم میگردد که تمام ملت اسرائیل را استخوانها بر زنده شد و میگویند زنده  
کردند و بر پایهای خود میستایند و گویند که گفته شود که این استخوانها کسب ظاهر زنده شدند تمثیل و  
شبیه بود پس هر اجداد زنده شدن فرقی از سان ایشان میگوید در آیه ۱۰ لایک استیسا میگوید  
استخوانهای من خشک شده و نمیدانم صاحب گوید و خود ما قطع شیم در انجیل و در انجیل آیه ۱۰  
بود لازم بود بیضا زنده شدن گویند استخوانهای او که خشک شده بود و امید که صنایع بود و خود  
قطع گردیده بودیم و در عوض تشکر بعد از زنده شد و هر اشکایت میکنند پس این لیلان استیسا

مثل است چنانچه اسرائیل دیگر امید نجات از برای خود تصور نمیکردند و یقین کرده بودند که خدا  
ایشان را فراموش کرده است چنانچه اشعای پیمبر در باب ۳۱ آیه ۱۳ یا ۱۴ فرموده است: **ای اسرائیل**  
کشف میکند صیون گفت که خداوند مرا فراموش کرده و خدا مرا ترک نموده است -

و در اینجا که بعد از زنده شدن پسران آن صیون میگوید همین استخوانها نبوت نما که من شمارا از قبور  
خود بیرون میآورم و بلکه اسرائیل خواهم آورد و مخاطب بن بیان همان اشخاصی بودند که زنده  
شده بودند که خرقیل باب ۳۱ آیه ۱۳ میفرماید صیون اشخاصی بود که روح خود را در شما خواهم گذارم  
تا زنده شوید آن صیون نمرده بودند که نبوت ثانی لازم آید زیرا بر پایه استوار روح با ایشان داده شد  
بود پس معلوم میشود که مثل است و اینکه میگوید استخوان با استخوان دیگر نزدیک شده مضمون است  
چون اسرائیل با قطار عالم منتشر شد و از یکدیگر جدا گردید و در روز نجات توسط کورش  
زرو بابل مجتمع شدند این است که میگوید متصل شد بودند و اینکه میگوید شمارا از قبور بیرون میآورم مقصد  
بلاد عبیده و ذلت قبائل است که بمنزله قبر بود زیرا هموس مخدول بودند -

موتی بر این باب ۳۱ آیه ۱۳ و ۱۴ همین کتاب خرقیل میگوید شمارا از میان طوائف گرفته و از برای  
ولایات جمع خواهم نمود و بلکه خودتان پس خواهم آورد و دل تازه بشا خواهم داد و روح جدید در  
جوف شما خواهم نهاد و دل سنگی را از شما گرفته و دل گوشتی بشا خواهم داد و مقصد اول سنگی  
قنوت قلب است -

و دلیل دیگر اینکه این نبوت را در عالم رویا میدیدند و صورت ظاهر در کتاب این کتاب آیه ۱۳  
خرقیل میگوید من در بابل نرد اسرائیل بودم که آسمان گشوده شد و بر رویای خدای دیدم و در کتاب ۳۱  
آیه ۱۳ دستی مرا از نایب سرم گرفت و روح مرا در میان زمین و آسمان برداشت و مرا در رویای  
خدای

خدای باو تسلیم نرود و روزه او آورد و من گفتم رجاسات شنیدم اسرائیل را ملاحظ کن اینک  
جلال خدای اسرائیل مانند آن رویا یک در حامون دیدم همان حامون دره پر استخوان است  
که دیده بودند طاهر شد پس چون داخل شدم دیدم که هر گونه حشرات و حیوانات نجس و جمیع نجسهای  
خانمان اسرائیل بر دیوار از هر طرف نقش شده بود و هفتاد نفر از مشایخ اسرائیل پیش آنها ایستاده  
بودند و هر کس مجرور در دست داشت بوی بر بخور بالا میرفت و در کتاب آیه ۱۳ و ۱۴ روح مبارک  
و در عالم رویا مرا روح خداوند بر زمین کلدانیان نرود و بسیار نرود و آن رویا یک دیده بودم آن  
نظر مرفوع شد و تمامی کلام خداوند که بمن نشان داده بود بیان کردم پس این دلیل ثابت  
محقق گردید که تمام این قیاس تشبیه بود در عالم رویا دیده شد و وجود خارجی نداشته زیرا  
که هیچ ممکن نبود که خرقیل از بابل تا اورشلیم معلق بوی پیشانی در میان زمین و آسمان برود  
و مرجهت کند با اینکه خود او میگوید و رویا دیدم و رویا از نظر من مرفوع گردید -

سوال مستحیج اگر این طور است که شما میگویید در قیامت اموات بصورت ظاهر قیام نمایند  
پس چرا در این خصوص در نماز قرنتیان باب ۳۱ آیه ۱۳ میگوید لیکن اگر مسیح و عطا بشود  
که از مردگان برخاست چون است که بعضی از شما میگویند که قیامت مردگان نیست اگر مردگان  
قیامت نیست مسیح نیز برخاسته است و اگر مسیح برخاست باطل است و عطا باطل است  
ایمان شاد و شهود کند به نیز از برای خدا شدیم زیرا در باره خدا شهادت دادیم که مسیح را بر خیزانید  
و حال که او را بر خیزانید در صورتیکه مردگان بر خیزند زیرا هر گاه مردگان بر خیزند مسیح نیز  
بر خاسته است استیحیج -

جواب نهائیه - موافق آیه ۱۳ این باب چنین مفهوم میگوید که حضرت قیام فرمودند لیکن قیام  
جسمانی

جسمانی بلکه قیام روحانی آنگاه کسی گوید مردگان چگونه برنجیزند و بکدام بدن میآیند  
ای احمق آنچه تو میسکاری زنده نمیکرد و جز آنکه بمیرد و آنچه میکاری ز آن جسمی خواهی شد  
که میکاری بلکه دانه بجزه خواه از گندم یادانه های دیگر یعنی شکل انسان یا جوانات کاشته  
میشود (اول صورت آن متلاشی میشود) لیکن خدا بر حسب اراده خود آن جسم میدهد و بجز آنکه  
جسم خودش را هر گوشت از یک نوع نیست گوشت انسان دیگر گوشت حیوان دیگر و جسمهای  
آسمانی است و جسمهای ارضی نیز هست لیکن شان آسمانها دیگر و شان زمینها دیگر است همین  
نوع است نیز قیامت مردگان در فساد کاشته میشود و در ربی فساد برنجیزد و ذلت کاشته  
میشود در حلال برنجیزد در ضعف کاشته میشود در قوت برنجیزد جسم فغانی کاشته میشود جسم  
روحانی برنجیزد آری میگوید ای برادران گوشت و خون نمیتواند داشت ملکوت خدا شود و فساد  
داشت بی فساد نیز نمیشود سری شما میگویم همه بخویم مرد لیکن مبدل خواهیم شد در دقیقه در هنگام  
صور آفر مردگان بی فساد خواهند خاست آنگاه این کلمات که مکتوبات تا انجام خواهد رسید  
که مرگ ابتدا در ظفر است انتهای مقصود از این مردگان بی فساد اشخاصی دانشمندی هستند  
که در یوم نکلوز خود پس را بلاغ امر است به کلمه بلی موفقی میگردند و کلمات سری کتاب ادر آن  
نمایند چنانچه در انیال نبی در باب آیه شامی میفرماید بسیاری طاهر و سفید مصحفی خواهند گردید  
در یوم ظهور و خود بسیاری از آنها نیک در خاک زمین خوابیدند بیدار خواهند شد بعضی جهت  
جاودانی و بعضی جهت عقارت و محبت جاودانی بسیاری طاهر و سفید خواهند گردید و شیرین گردیدند  
خواهند و زید هیچ یک از شیرین نخواهند فهمید لیکن دانشمندان فهم خواهند نمود حال که  
قائل و معتقد شوم که این کلمات سری در مزی نیست بکنایه و اشارت گفته شده و منظر ظهور آن گردید

بی مصداق خواهد ماند چنانچه حضرت مسیح میفرماید منم قیامت موسی و هر که من ایمان آورد  
از مرگ نفل بجیات میکند و هر که نمیسزد و ناسد با ضعیفان توضیح میکند که مقصد از قیامت موسی  
زنده شدن اموات و قیام ایشان است مگر در گناه با و خطا با مرده بودیم به توسط ایمان مسیح  
زنده شدیم و ما را بر خیزانید و با او در آسمان در عیسی مسیح نشاندید و در آیه این نامه آیه ۵  
میگوید قبل از این ظلمت بودیم الحال در مسیح نورید باشیم بنابراین میگوید ۵ ای تو که خوابید  
بیدار شو از مردگان بر خیز تا مسیح در تو در خند فل لخطه فرماید قیامت موسی که قیامت موسی  
چه خود واقع گردید از قیامت موسی قیامت عیسی را هم ادراک میکنیم که همان کیفیت است و چنانچه  
از آیات قبل اثبات میشود که قیام حضرت بعد از روز سیم قیام روحانی و معنوی بوده و جسمانی  
و عسری چون میگوید خدا آن اجسادی میدهد حسب اراده نامر اول فرقیان باب آیه ۵  
و با فر میگوید جسد فغانی کاشته میشود جسد روحانی قیام میکند در این صورت نباید معتقد شد که قیام  
مسیح قیام حسی بود در خارج وجود پیدا کرد الا اینکه این بشارات اشارت دارد در مرتبه باین دلیل که  
در اعمال حواریان باب آیه ۵ و ۱۰ میگوید در حالیکه مردم در حواریان میگزینند حضرت با کسان صفود  
نمود و مردم در سفید پوش ایستاده بودند گفتند ای سران حلیلی همین عیسی که از زو شهاب آسمان بالابر  
شد باز خواهد آمد همین طور او را بسوی آسمان و او را دید این صفود از و شوق خارج نیست یا جسمانی بود  
یا روحانی اگر جسمانی بوده ناهنگام فرقیان باب آیه ۵ میگوید گوشت و خون داشت ملکوت  
خدا نمیشود فساد داشت بی فساد یعنی جسد عسری در آسمان ارتقا نمینماید چنانچه حضرت  
سلیمان هم در واعظ میفرماید آیه ۵ و جسد انسان که ماده او خاک است بخاک راجع میشود بطوریکه بود  
و روح خود میکند بخدا بگرداند او را داده است با این دلیل عروج جسد خاکی با کسان ممکن نیست و اگر بر



صعود داده باشد این هم غیر ممکن است که مردم روح را مشاهده نمایند چون روح از حقیق  
مجرده است و شئی مجرد با محسوس تعلق نگردد و در کمال عبادت و تقوا در آن از قیام مومنین در صورت این  
با سمان قیام و صعود آنحضرت را در آن میکنند که در قوس سمان بابت آیه سبأ باسج در تعریف خود  
شاید که در دو هم بر خیزانید شاید بایان بر قدرت خدا که او را از هر گمان بر خیزانید و سیمان بابت  
آیه ما که در گناه با و خطا آمده بودیم توسط ایمان بسج رفته شدیم و ما را بر خیزانید او در آسمان  
در عیسی مسیح شاید چون قیام مومنین در بسج روحانی بود در جهانی یعنی مرده بودند و زنده شدند  
بلکه بی ایمان بودند و مومن گردیدند و کلک حیات در باره ایشان اطلاق شد و نیز مومنین بر حسب  
ظاهر در روی زمین بودند و با سمان صعود کردند پس صعود مسیح هم با سمان گناید و شاید است  
چنانچه در محیل و حسابات آیه سبأ میفرماید کسی با سمان بالا نرفته که از آن گمان پایین آمده بی  
فرزند انسان که حال او در آسمان است فلان حضرت را میباید که حضرت را بطن ام موله شده میفرماید  
از آسمان پایین آمده و نیز در روی زمین ایستاده اند میگویند در آسمان چشم هلد آنرا کل مبرن  
میگرد و ذکر کرده است قیامت و صعود با سمان و نزول از آسمان کنایه در آن است و در صورت و غیر  
صورتندای شیرین مظهر ظهور است که در یوم ظهور اهل عالم را از خواب غفلت جبار بیدار نماید و شرقاً  
غرباً و در ظل کلمه مبارک خود محسوس میگردد اند که کلک بلی موفقی شد او هر گن حقیقی نجات آفری  
انتقال نیاید و حکم موفقی نشد و با اعتراض قیام کرد ابد لا با و در مرگ است بنا و در این دنیا  
و آنچه آید دیگر ممکن است که گفته شود حضرت مسیح روز سوم با جسد عسری از مرقد مظهر قیام و با سمان  
صودی صعود فرمود یا باین معانی که خود حضرت مسیح و جواریان تو ضیح نموده اند معتقدیم که مردم  
و دیگران اگر معجزه آنحضرت را اجزاء اموات بدینم امتیاز و روحانی از برای آنحضرت باقی نیامند

صحت نبوت و محمول میگردد زیرا معجزه حیرتی را میگویند که تمام اهل عالم از اتیان مثل آن عاجز  
و قاصر باشند و اتفاقاً در کتاب شمول اول میگوید بابت آیه لا ازین ساحره شمویل غیر از خود  
نمود و از او سوا لانی چند نمود در خصوص ش اول که در این صورت امتیاز و روحان عیسی از آن  
در باره اجزای اموات و بر روز هجرات حقیقت با اینک خود بسج میفرماید در حقیقت بابت  
هجرات از برای کذب بطور خواهد آمد و اگر بر خیزانید که حضرت العاقر در این امر زنده بود  
اولاً این زنده شدن چه شری از برای او مترت شد چه که بازمرد با اینک بسج میفرماید که در  
کتاب هر که نمیبرد و چون عازر باز سر زد با باید در روح او زنده نموده باشد الا کلمه که فرموده است  
میبرد و صعودی میفرماید و نیز میفرماید از برای ایمان سارین شده چون میگویند و میگویند  
شاید العاقر زنده شد و حقیقتش او را نمودند و از این معجزه متاثر نگردد و ایمان سارین  
از برای نفوس که بعد از آن حضرت مکلفند با ایمان آوردن از این جای اموات طینان علی  
از برای ایشان حاصل میشود چون رویت کرده اند و اگر بگویند دلیل حقیقت از برای اعدا صعود  
آنحضرت پیشگویی است این دلیل و دلیل ناصحی است چون ممکن است که نفوس کثرت قبل از موت  
پیشگویی او در عالم بخوانند ایمان آورند در صورتیکه وقوع پیدا کرده است حقیقت آنحضرت بر ایشان  
محمول است و خداوند تعالی بی معوش میفرماید که با او بخت ناصح موفقی صراط فرماید الا آنکه  
بی راجحت باقی باقی باقی و کمال بر میا گیرند که محل آخرین از برای اعدای آنحضرت  
باقی ماند و الا بخت و برهان الهی بر خلق تمام و کمال خواهد شد موهومی درباره ایمانی را  
و زنده شدن شمس کافرا از کلک غیر انبیا محمد مصطفی علیه آلاف التحية و الثناء میگویند  
اگر تو کردی دو صد و در مکرده عیسی در سینه اموات عاقر زنده کرد

از تو جانم از اجل بک جان بسد  
عازر ارشد زنده او در دم بسد  
در قرآن در باره حمزه سید اشهد و ابو جمل در سوره انعام آیه ۱۱۳ و سوره آل عمران  
آیه ۱۵۷ میفرماید **أَوْ مَنْ كَانَ مِثْلًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّارِ**  
**كُنْ مِثْلَهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا لَاتُخْبِرُ الَّذِينَ ظَلَمُوا بِسَبِيلِ اللَّهِ**  
**أَمْؤَانًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ** -

همچنین و نفر از جهل کوفه خدمت علی مرتضی علیه سلام الله اندر یکی راستی بود که اراده بیع و  
دست و دیگری مشتری بود و قرار بر آن داده بودند که باطلع آنحضرت این مبايعه وقوع نماید  
و قبله مسطور شود آن منظر الهی کاتب فرمودند بنویس قد استری هست عن میت بنتنا  
**مَحْدُوْدًا بِمَحْدُوْدٍ وَ اَرْبَعَةٌ حَدَّ اِلَى الْقَبْرِ وَ حَدَّ اِلَى الْحَدِّ وَ حَدَّ اِلَى الصِّرَاطِ**  
**وَ حَدَّ اِلَى الْجَنَّةِ وَ اِيْمًا اِلَى النَّارِ اِلَى الْاٰخِرَةِ** -

برقارین این و راق مخفی نامه که گارند در مقصود انکار مجازات بوده و العیاذ بالله ربنا  
از شبیای الهی نمینماید و مظاهر قدرت بانی را باذن الله قادر بر هر امری میداند بکن  
این است که از خود کلمات مقدمه بسیار معلوم و مفهومی میگردد که در این موضع مقصود معنی بوده  
نه صوت **هَوَ لَوْحِي** میگوید: -

زاده ثانی است احمد در جهان صد قیامت بود اندر روی عیان  
زوق قیامت را همی پرسیده اند کای قیامت تا قیامت راه چند  
بازبان حال میگفتی که ز چشمه حشر را پرسد که  
و اما در شرح قیامت **سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَ مَا فِي الْاَرْضِ وَ عِلْمُ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ حَيْثُ مَا كُنَّا**  
شرح بسطی در کتاب استطاب مفاوضه

مردم فرموده اند طالبین رجوع بکتاب مذکور نمایند و اگر گفته شود چه حضرت مسیح با چند  
سایر خلق متفاوت است آن هم خطاست زیرا بموجب قول خود آنحضرت **جسد عیسی او با ما**  
**علی فرقی نداشت الا اینکه استیاز و رجحان او در روح الهی بود** اینجیل ص ۱۰۳  
میفرماید حضرت از خداستدعی جام شهادت این نمود و میفرمود روح رحمت استا جسم ناتوان  
کی در ایضوت اجسام سایر مردمان هم ناتوان است پس نمیتوان در میان جسم مسیح سایرین فرقی  
تصور نمود - انتهى -

باشد چون این قبیل بیانات الهیه وارد در کتب مقدمه بظاهر محمول نبود و دارای معانی و تاویلات  
بود و خلق از فهم آن عاجز و قاصرند از حد و منان حساب الوعد بوسطه نزول ایقان مبارک که پرده از  
سر ارتکب مقدمه برداشت و معین حیات برای زندگانی جاودانی شد از فصل خود جاری فرمود  
و در آیات الواح مبارک نیز مطابق اصطلاحات الهیه الفاظ موت و حیات و ظلمت و نور و کوری  
و سینائی و غیره بمعانی حقیقی خود استعمال و نازل گردید چنانچه جمال مبارک در لومی میفرماید  
**اِنَّ النَّاسَ اَنْفُوْتٌ اَلَا مَن فَاذِكُوْرُ الْحَيٰوٰتِ اِلٰلَّذِيْ جَمَعِيْنَ مِنْ عَرْشِ الرَّحْمٰنِ فِيْ**  
**كُلِّ اَلْاٰخِيَانِ (ص ۱۰۳ کتاب سین)** و نیز در لوح دیگر میفرماید **مِنَ الْمُشْرِكِيْنَ مَن يَّمْسُجُ**  
**عَيْنِيْهِ وَيَنْتَظِرُ اَلْيَمِيْنَ وَ اَلشَّمٰلَ قُلْ فَاذَعْبِيْتَ لَيْسَ لَكَ يَوْمَ مَلٰٓئِكَةٌ**  
**وَ مِنْهُم مَّنْ قَالِ اَحْسِرْتُ اَعْنِيْ قُلْ بَلِ وَاَكِيْبِ السَّحَابِ (ص ۱۰۴ مبین)**  
و راجع بحقیقت جدید و بعث بر مع حال لوح سلطان میفرماید **قُلْ اَمَّا اٰيٰتِيْ كَيْفَ**  
**خَلَقْنَا السَّمٰوٰتِ بِسُجُوْحِ الْقُدْرَةِ وَ اَلْاَفْنَادِ وَ اَرْسَلْنَاكَ كَكَلِمَةِ النَّارِ لِيُوْحِيْ**  
**رَبِّكَ الْخَبْرَ وَ هَلْ يَفْقَهُ اَمْرًا مَّا عِنْدَ خَلْقِهِ لَآ وَرِيْبَ اَلْعٰلَمِيْنَ (ص ۱۰۵ مبین)**  
و نیز

وَنُورٍ مِّمَّا يَدْعُونَ وَاعْلَمَ أَنَّا قَبَضْنَا قَبْضَةً مِنَ الثَّرَابِ وَعَجَّاهُ بِمَا فِي الْقُدْرَةِ وَالْإِقْدَامِ  
 وَتُخْتَلَفُ فِيهِ رُوحُ الْأَطْيَانِ وَلَمَّا كَبُرَ أَشَدُّهُ أَرْسَلْنَاهُ إِلَى رَيْسِ الْقَوْمِ بَكَاءً  
 عَيْنِي (ص ۵۳ مبین) از این قبیل آیات و کلمات در بیانات الهیه بسیار و چنانکه در  
 از جمله بنان خامه است حضرت عبدالباقی ثناء و نیز در الواح بسیار خطاب است که  
 فرموده اند از جمله در لوح (دو غاء) میفرمایند ای اهل ملکوت الهی دوغای فلاح و نجات از  
 سعادت عالم انسانی بمنزله است سخنان بیدار کند کوران میاناید فاطمان حشیا فرماید که  
 شنو نماید گنگان گویا کند مردگان زنده نماید... و در مقام مناجات میفرماید... خداوند  
 کوران ایما و کوران در شنو ناما مردگان رازنده کن و پر مردگان راز و تازه فرما نو میدان را  
 امیدار کن و محرومان را بر عطا لی سزاوار فرما تویی بخشنده تویی دهنده تویی مهربان...  
 و از این قبیل سیات و استعمال الفاظ موت حیاتین معانی مجازی و تاویلات طیبیه  
 تا آن اندازه شایع و منتشر است که شعرا و مفسران در بیانات خود آورده و استعمال نموده اند...  
 شاعر عرب گوید اَلنَّاسُ مَوْتٌ وَ اَهْلُ الْعِلْمِ اَحْيَاءٌ وَ اسْكُوتُ مَعِي كَوَيْدٍ...  
 و کس کرده میدان زوی خود کردان خردمردشان نشرد یکی تن که جان بماند بجای  
 و گرجان نادان و رازندای و حیدر گوید زن و مرد غمناک زنده گانی  
 زن اول در شمار مردمانی دوزنده مرده بی گفتند و چون زن بی شوهر آنکه مرد بی زن  
 با کس استعمال این معانی و الفاظ در عرف و اصطلاح اعیان و مظاهر الهی معروف و در ضمن بیانات  
 شعرا نیز مذکور و معارضه در این معنی از عدم اطلاع و فرط تعصب است...  
 در قیاسش بسین چهار کتاب

عشریکی مختلف روایت کرده

یکی از مطالبیکه مسیحیان بظاهر صل کرده و از جمله معجزات حضرت مسیح علیه السلام میارند  
 قضیه قیام مسیح است که در انجیل وارد و مذکور میباشد هر چند از اصل بیانات وارده در انجیل  
 و رسائل قدسیین معنی حقیقی قیام مسیح ظاهر میشود ولی مسیحین بواسطه عدم ادراک در اصل  
 این سلسله بظاهر جمودی تحجیب دارند حضرت عبدالباقی در مفاد و ضات میفرماید ص ۲۹  
 قیام مظاهر الهیه بحیثیت جمیع شئونات و حالات اعمال و تالیس و تعلیم و تعبیر و تشبیه و ترتیب  
 ایشان عبارت از امور روحانی و معنوی است تعلق بجهانیات ندارد مثلا کسی که مسیح از آسمان  
 آمد بطلب در مواقع متعدده از انجیل مصرحت که این انسان از آسمان آمد و این انسان در آسمان  
 و با آسمان رو و در چنانکه در فصل ششم آیه ۳۲ از انجیل یوحنا میفرماید زیرا آسمان آدم و همچنین  
 در آیه ۳۳ میفرماید که گفتند آیا این شخص روح بنی است که پدر و مادر او را میشناسیم چگونه میگوید  
 از آسمان آدم و همچنین در انجیل یوحنا در فصل ۳ آیه ۳۱ میفرماید کسی با آسمان زلفت کرد کسیکه  
 از آسمان آمد این انسان آنکه در آسمان است ملاحظه کنید که میگوید این انسان در آسمان  
 و حال آنکه حضرت آنوقت در زمین بودند و همچنین ملاحظه کنید که صراحت میفرماید مسیح از آسمان  
 آمده است حال آنکه از رحم مریم بود و جسم حضرت از مریم تولد یافت پس وضع شد که مقصود از این  
 عبارت که میفرماید این انسان از آسمان آمد امر است معنوی نه ظاهری روحانیت نه جسمانی  
 یعنی هر چند حضرت مسیح بظاهر از رحم مریم تولد یافت ولی فی الحقیقه از آسمان مرکز شخص حقیقت  
 عالم الهی ملکوت روحانی آمد و چون وضع شد که مسیح از آسمان روحانی ملکوت الهی آمد پس مقصود  
 از تعبیر است مسیح در زیر زمین نشد روز نیز مریم معنویت نه ظاهری و همچنین قیام مسیح از زمین  
 از زمین امر است معنوی و کیفیتی است روحانی نه جسمانی و همچنین صعود مسیح با آسمان آن نیز

امریت روحانی در جسمانی و گذشته از این میان این آسان ظاهری فائز است مستحق  
 گشته که فضای ناقصی فارغ و خالی و جولا نگاه نجوم و کواکب تا نهایت آند میان کنیم  
 که قیام مسیح عبارت از این است که حضرات جوارین بعد از شهادت حضرت مسیح مظهر پریشان  
 شد و حقیقت مسیحی که عبارت از تعالیم و فیوضات و کالات و توفه روحانیه مسیح است در آن  
 روز بعد از شهادت غنی و مستور شد بسطه و ظهوری نداشت بلکه حکم مفقود یافت زیرا  
 زمین عبارت از نفوس متعده بود و آنان نیز مضطرب پریشان امر حضرت مسیح موعود  
 مانند جسم بی جان شد و چون بعد از آن روز حضرات جوارین ثابت در آن گشته و بر خدایت  
 امر مسیح قیام نمودند و جسم بر آن شدند که تعالیم الهی را ترویج گشتند و وصایای مسیح را جاری داشتند  
 و قیام بر خدایت مسیح کردند و حقیقت مسیح جلوه نمود و فیض مسیح آشکار گشت و شریعت مسیح جان  
 یافت و تعالیم و وصایای مسیح ظاهر و آشکار گردید یعنی امر مسیح مانند جدی جان بود جان  
 و فیض روح القدس احاطه نمود این است معنی قیام مسیح و این قیام حقیقی بود و چون مسیح  
 معنی انجیل در تفسیر و بر مزی نبردند آنگاه گفتند که این مخالف علم است و علم معارض دین زیرا  
 از جمله این مسئله صعود حضرت مسیح با جسم عنصری با این ساسی ظاهری مخالف فنون را فرمود  
 و لکن چون حقیقت مسیح آشکار گردد و این مزیان شود بچیز علم معارض نماید بلکه علم  
 عقل بصیرت نماید انشاهی در انجیل و در سائل قدسیں اشاره باین معنی نموده اند از جمله در انجیل  
 لوقا بابت آیه ۲۲ بعد از انجیل یوحنا بابت آیه ۱۷ و ۱۸ و بابت آیه ۲۵ مذکور و طلب است و صحیح  
 بیان کرده اند و نیز در بابت انجیل یوحنا آیه ۱۷ و ۱۸ و اعمال رسولان بابت آیه ۱۷ بعد و یوحنا بابت  
 آیه ۱۷ بعد و شرط بولس بقرنیان فصل ۱۵ آیه ۲۵ و ۲۶ و نامه به سسیان فصل ۱۷ آیه ۱  
 بعد

بعد و خصوصاً در بابت اعمال رسل آیه ۲۵ بعد طلب اکاملاً واضح بیان میکند و در بابت  
 ۱۵ نامه بولس بقرنیان آیه ۱۵ بعد شرح شد که قیام مسیح و صعودش باین عصری نبوده  
 بلکه با جسد روحانی بود و در نامه بر و سمان بابت آیه ۱۷ بعد در آنجا تشبیه کرده و مخصوصاً  
 در رساله بطرس رسول بابت آیه ۱۷ بعد میفرماید که جسمی جسم جسم بود لکن بحسب روح زنده  
 گشت و در نامه بقرنیان بابت آیه ۱۷ بعد فرموده جمیع با او زنده ایم زیرا می دانیم  
 کسی که عیسی را بر خیزانید ما هم با او خواهد بر خیزانید از این پس یعنی معنی قیام و روح می شود  
 زیرا مسیح کسی حتی بولس از قبر زنده شد و با سمان ظاهری زلفت مگر روحی مسیح هم همین طور  
 بود و در بابت نامه بقرنیان آیه ۱۷ بعد فرموده مسیح که من و همه مردن خون زنده شدیم  
 همه نیزه بدیسی است که در زمان موت مسیح ظاهر هم خبر از زنده بودند و بعد از مردن  
 جدا زنده شدند پس قیام روحانی است از کله گذشته در فصل یک کتاب شوش آیه ۱۷ بعد  
 مذکور است که بنی اسرائیل هم میزند شدند پس از آن روز قیام نمودند اگر این نبوت بظاهر  
 پس برای مسیح نیستی را که مسیحین میخوانند ثابت کنند باقی نمایانند از این پس بابت  
 و تو حیات در کتب مقدسه بسیار مذکور است و در بابت ظاهر هر بظاهر حل قیام مسیح کنند  
 مسند قیام و اختلاف اقوال مذکور در انجیل از بعد که در بقیث با آن اشاره شد بقرآنی  
 فرقش در بابت انجیل خود فرموده پس چون سبت گذشته بود مریم مجدلیه و مریم مادی  
 و سال مر حوط غمزه آمدند او را ندیدند و صبح از کشته است بیازود وقت طلوع  
 آفتاب بر سر قبر آمده با یکدیگر میگفتند کیست که سنگ را برای ما از سر قبر بیاورد چون  
 بگریستند دیدند که سنگ غلطانیده شده است زیرا بسیار بزرگ بود و چون جسد را دیدند

جوانی را که جانم غیب در برداشت بر جانب است نشسته و نیز بر سرش نشسته اند ایشان افت  
 نترسان باشید الی قولی لکن قره شاکردان او و پطرس اطللع و هید که پیش از سبایل  
 میرو و او را در آنجا خود همیشه االی قولی صحبتگان و زاول هفتی چون بر خاسته بودستین  
 بریم جدیدی که از او هفتی یو بیرون کرده بود ظاهر شد و او زنده صاحب اگر گریه تمام میکرد خبر را  
 پس از این خبر ظاهر شدن عیسی را بد نظر و بعد بیا زده نتر از نوسین که تصدیق بقیام وی داشتند  
 بگریه میزد آنها یوحنا در بخیل خود با شب طرز دیگری نقل میکند که در صبح اول هفتی که خود را یک  
 بود بریم جدیدی تنها بر قبر آمد و سنگ قبر را برداشته دید پس دو ان و ان نزد شمعون پطرس  
 یوحنا یوحنا و این تمام از خود شاکردی که عیسی او را دست میداشت تغییر میکند زرقه قصه را  
 میگوید پس پطرس یوحنا هر دو با هم میروند یوحنا از پطرس جلو افتاده تغییر میرسد و پطرس از پی  
 میاید گفت دوستال سر عیسی در میان قبر میبندد بر میگردد بریم در بیرون قبر سیاده بگریه  
 و چون بطرف قبر خم شد و فرشته را دید و از آنجا جوای خرت مسیح شد و چون بعقب برگشت  
 عیسی را دید که با او فرمود بر و بش گردان خبر و نگاه در عصر کیشبه حالیکه شاکردان حاضر در پیشه  
 بودند غفله عیسی در میان ایشان ظاهر شد و پس از هفت روز دیگر نیز با آنها ظاهر شد و حیرت  
 کرد آنها لوقا قصه را بطور دیگر در باب شاکردان خود بیان کرد از جمله بر عده زحایک صبح بر قبر  
 آمدند از فرود و آن عده در سر قبر دو مرد میمانند که خرق مسیح را با ایشان میدهند آنگاه آن عده بجا  
 یا زده شاکرد مسیح و سایر نوسین را خبر میکنند پطرس آنها دو ان و ان بطرف قبر میروند و کفن تنها  
 میبندد در حان روز عیسی در مسافت سخت تیر پرتاب و راز او را شلیم در محلی مسمی به جوس بدو خبر  
 ظاهر میشود و با آنها طولانی مذاکراتی میاید و بالاخره شاکردانی که راجع بظهور او در تورات سایر کتابها

ذکور برای آن دو نفر در بین راه ذکر میکند و شب آنها در آن قرار گرفته و آن دو نفر وقت  
 میکند و مان را برکت داد و با آنها میدادند آنوقت او همیشه ساند که عیسی است و خود آنرا  
 غایب میشود پس از آن شرح ظهورش را برای دیگران ذکر میکند که با آنها نشست و قدری  
 عمل و مامی بر بیان تناول فرمود و بالخره با آنها فرمود شما و او را شلیم با نیدا و تشکر قوت میدهد  
 و آنها را از شکر بیرون برد و در بیت علیا با آسمان بالا رفت شاکردان او را شلیم برگشتند  
 که تا تمامه این قصه را در کتاب اعمال رسولان شرح داده است آنها حق و با شاکردان تجلیل  
 خود میگوید که وقت خبر روز یکشنبه بریم جدیدی و مریم دیگر بر قرار آمدند ناگهان زلزله سختی عارض  
 و فرشته خداوند از آسمان فرود آمد و سنگ را از قبر قطانید و بر آن نشست و صورتش مثل  
 برف و لباسش سفید بود کشیکها از ترس او مثل مرده شدند فرشته خداوند نیز بر آنها خرقا میسازد  
 داد و گفت بروید تا اگر دانش خبر دهید که پیش از شما بخیل میروند و در آنجا او را خواهید دید زنده  
 شاکردان خبر دادند برین اه عیسی بر آن وزن ظاهر شده سلام کرد و آنها بجهتای او افتادند  
 عیسی فرمود بروید بشاکردان بگوید بخیل بیایید مر بچینند کشیکها نیز رفتند و قصه را بر روی  
 کاغان گفتند ایشان برای آنکه مطلب ستور بماند پول بسیاری بکشیکها دادند که این مطلب  
 کسی نگوید مردم بگویند که ما خوابیم شاکردان عیسی بدن او را از اندام زدند و باز دست کرد  
 مسیح بخیل افتادند و دیدند که بگو قصه جز این که ذکر شد بیان نمیکند این بقیه محض مطالب  
 وارده راجع بقیام حضرت مسیح در اجمل که هر یک بطور مختصر نوشته اند و چون حضرت  
 نعیم در بیت اشاره فرموده بود برای شرح مطلب استخراج و مندرج گردید -

فانک النعیم

رویتش خاصه رسولان شد هر رسولی بصد حکایت کرد  
 هر یک را بصورتی دیدند بوس او را چو سقط رویت کرد  
 در باب ۱۱ آمده اول بوس بترتیب آن آید بعد میفرماید مذفون شود روزی  
 بر حسب کتاب زخاست و اینکه به کیفا (پطرس) ظاهر شد که بیشتر از ایشان تا امروز  
 باقی هستند آن بعضی خوابیده اند از آن پس یعقوب ظاهر شد و بعد جمیع رسولان آن  
 همه بر من مثل طفل سقط شده ظاهر گردید زیرا که من کترین رسولان هستم قضیه ظهور  
 بطریق مزبور و مخصوصا ظهور برای پانصد نفر کتبه نقلش مخصوص بوس و در مسیح یک از جیل  
 از بعد مذکور نیست حتی لوقا هم که در اول انجیل خود به توفیس نفیاش گریان انجیل برای او و با  
 او نوشته میگوید که مطالب نه جراین کتاب نهایت شخص ترفیق باجا آوردیم قضیه  
 که بوس فکر کرده بیان نموده است و فقط بوس در این استان خضر فرد است با او قضیه  
 رویت خود را هم ذکر میکند که مسیح مثل طفل سقط شده بر من ظاهر شد حتی در باب ۱۱ آیه ۱۱  
 صبی به یازده نفر شاگردان در جیل ظاهر شد و بعضی در بازه او شک کردند اقا لوقا در باب ۱۱  
 انجیل خود رویت او را غیر جیل ذکر نموده میگوید مسیح بنا گردان در صحن صعود با سان گفت با و سلم  
 بروی باب ۱۱ آیه ۱۱ تا آخر و همین لوقا در کتاب اعمال که تالیف خود است با  
 آیه ۱۱ و ۱۲ میگوید که مسیح پس از چهل روز صعود کرد با آنکه در انجیل خود چنانچه ذکر شد صعود را  
 سیلا فاصلی بعد از ظهور و ملاقات شاگردان قرار داده (لوقا فصل ۱۱ / ۵۲ / ۵۱)  
 بلکه اختلاف درباره قیام و رویت عده که مسیح اودیده اند در انجیل و رسال بقدری زیاد است  
 که ذکرش موجب اطلالی بی نتیجه است علای انجیل هم هر چه خواسته اند توفیقی در این اقوال مختلفه

قال شوبان خرة مقصود رسیده بلکه با کمال افزونند - ۱۱۱ -  
 و عده خود را بمنجذب بوس بجهت آن کار عایت کرد مذفونش هم شده در روزی  
 بدو روز و شب کفایت کرد عصر جمعه صبح یکشنبه زان به بیت باین نهایت کرد  
 در انجیل صحت باب ۱۱ آیه ۱۱ و باب ۱۱ آیه ۱۲ ذکر است که جمعی از یهود چون از  
 مسیح مجزای می خواستند فرموده فرقه شریر زنا کارانی میطلبند با ایشان این داد و بخواه  
 جزایت بوس نی چنانکه بوس سه شبانه روز در شکوهی ماند پسران بزرگ شانه و در  
 زمین خواهد ماند (حق ف ۱۲ / ۴) و در استان بوس کتاب با او در روزی  
 در باب مذکور است که در آیه ۱۲ میفرماید اما من در این استان بوس در روزی  
 سه روز و شب شکوهی ماند مسیحی این استناد و روایات آورده در انجیل از جمله حضرت  
 حضرت مسیح یکی همین است که مسیح وعده فرمود که روز و شب مانند بوس در زمین مانده  
 بعد بیرون آید و چنین شد اما در سابق معنی قیام را از بیانات مبارکه حضرت علی علیه السلام  
 لحاظ کنیم و اگر ظاهر حل شود لازم میاید که مسیح مطابق قول خود زکوة با ندهد  
 از بعد حضرت مسیح سه شبانه روز در بطن زمین ماند و روزی قول آنان بیرون آمدن از عصر جمعه و بعد  
 (انجیل متی فصل ۱۱) احترم بکت محفوظ ماند او را از صلیب پهن آورده و تا سوال مذفون او را فریاد  
 کردند بدیجه است که غروب پس در اول شب مذفون شد در جن جمع اناجیل در صحن فجر یا لیل  
 طلوع آفتاب یکشنبه که مریم مجدلیه سهر قبل آمد مسیح قیام کرده بود - علی بن ادهد شب مذکور  
 در شب و شب شنبه و یکشنبه باشد بیشتر در زمین ماند بحقیقت قضیه این است که ذکر شده است  
 مسیحان از جمله نیز محسوب میاید تازه و در این شب عده در چنانچه نقل

هر حرم اشاره فرموده و برخی از بشرین پرستان دین زمان و زایشه نیز که قبل از فرج  
 آن جناب تا قبل مسیح قیام کرده عجزه حساب محبوب میدانند و از این حرف زور خود هم جانت  
 نمیکند با وجود این آیه زور و زود شب میشود و صدق و صده که مسیح در مقابل خوشتن  
 معجزه بجهت وادب و سچو در دست میخورد اینها هر دلیل است بر آنکه مقصود از مذرات مذکور در کتاب  
 حقیقت روحانیه و معنوی است نه ظاهر و صورت مطلب - حد خداوندی آبی که در ظل  
 فیض و فضل خویش نفوس مضیفین طالبین بحقیقت آشنا فرموده و از اینگونه آوایم و زخارف  
 اقوال بر کنار کرده - انشائی -

اشعاع فضیلت

در بیان آنکه خوارق منوبه بظاهر امر است بعضی صحیح و درستی برخی از جمله او است و طریق آتی  
 و تفریق بین آنان جناب ابو الفضائل در کتاب حجج البهتین در این خصوص بیانی  
 گنجانیده که خلاصه آن بغاری از این قرار است: از این پیش گنیمت که عجایب معجزات در  
 اثبات حقانیت مظاهر امر است از جمله دلالت بایبوری و بر همین ثانویه محو است و صدرا که از مولا  
 کرم الهی مکن و هیچکس نمیتواند قوه اطوار عجایب ابراز خوارق از مظاهر مظهر الهیه بکمال و صدرا  
 از آن هیماکل قدسیه متمتع و حال و اندر زیر این جودات تحدید ارادی قدرت محیط اند و صاحب قوت  
 شدیده استجاب بیرون هر یک نیز بر صدرا و عجایب خوارق از آنان شهادت اوده اند و در کتاب کلمات  
 آفان نیز ازین معنی مذکور گردیده و لکن باید دانست که جمیع آنچه بان مظاهر قدسیه منوب میدانند صحیح  
 صادق نیست و میتوان در اثبات حقانیت مدعی آنان بصرهان معجزات مرویه گفتا کرد و از  
 دلالت آیات سادیه چشم پوشید برخی از خوارق منوبه و معجزات مرویه از جمله کاذب کلامی است

است پس باید در آغاز تحقیق نمود که طریقه اعتبار و وصل صحیح از معجزات مرویه چیست و یک  
 راهی میستوان بین است در دوغ تمیز دهیم گو بجا آن طریق تقریر از دلیل است که معانی کلام در  
 دانشندان لاهوت چنین گفته اند که هر یک از معجزات مرویه و خوارق منوبه بظاهر امر است اگر  
 با کلام صحیح و گفتار آنگاه آن هیماکل قدسیه تا حقن و خالق نباشد و توافق تمام داشته باشد  
 آن معجزه و خوارق صادق و صحیح است و در ضدش از مظهر امر هیچ شک و یاری نتوان نمود و اگر  
 چنانچه با کلمات و بیانات آن مطلق عطف تا حقن و مخالفت داشته باشد البته بظاهر محمول نشود  
 و باید آن تاویل نمود و معنی واقعی آن ناظر بود و بعبارت دیگر اگر صد در عجب است معجزات مرویه  
 از اعتبار راجع بروح تقدس الهی باشد که در آن جودات مبارکه تخیل نموده و نسبت از احاطه وقت  
 و قوت الهیه باشد که در آن هیماکل قدسیه موجود است البته چنین معجزاتی صحیح و مقرون بحقیقت است  
 و گرنه از جمله روایات کاذبه و کاذب خرافات مجعوله بشمار میرود که در پرستان نادان از راه محبت  
 ناقصه خویش آن را بجهت بافته و بمظهر متبوع خود منسوب شده اند - این جمله که ذکر شد صاحب نظران  
 کفایت کند و مطلقین بر حقایق شیار و نو نویسی طبیعت را بر بصیرت بفرزید ص ۲۶-۲۸ آنچه  
 اگر از این مطلب تحقیق که ذکر شد صرف نظر کنیم و جمیع منوبات و روایات را صادق و صحیح دانست  
 و در اثبات مدعی مظاهر امر مدعیان امکان تأیید ما چار مشکات خواهیم شد خوب نیست  
 برای تبیین این مطلب مطالبی را که جناب افشار قدس لایه خود که بحجر العرفان نام دارد ذکر  
 فرموده با وقت مطالعه کنیم قول در ص ۱۹۵ تا ۲۰۰ دیگر اینکه میگوند که همیشه اوقات بیست و چنان  
 معجزه با جمل خاتم انبیا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم و عمو و ابو و چنانچه در کتاب حق الیقین غیر از  
 معجزات ۱- آنکه میگوند پیوسته نوزاد حسین پس نورانیست باطلع بوده و چون ملاقات با او کردی

۱۰۸  
 که دست مبارک را بلند نموده انامل مبارکش مانند شمع روشنی میداد الجواب این منافات کلی  
 است که چون اعرابی بدوی میآمد خدمت سرور کائنات شرف شود چون وارد مجلس آمد  
 میشد بن صاحب محب ظاهر هیکل آنحضرت را نشناخت استفسار و پرسش نمید کرد آنگاه محمد  
 و صاحب تحفه المجالس از جابر بن عبدالله انصاری اویت میکند و میگوید در سفری خدمت حضرت  
 رسالت تابع دیم چند منزل رستم شبی بغایت تاریک بود ابرو صاعقه پیدایش راه را غلط کردیم چون  
 روز شد زمینی پرریگ مزار رسیدیم و آب یاب دعاقت در عرض وضو تیم کردیم نماز گذاریم  
 پس گران نور ظاهر بودی میبایست بصیاء آن نور سستی باشند و در لیل ظلمانی راه گم کنند  
 معجزه در قوس میگویند بوی خوشی آنجانب بوده چنانچه آنحضرت از غمزه میگذشته آواز  
 او از هر که از آن راه ذاب آب میموده بو عطراستشام آن طیب خوش در آن میکرده که  
 از آن طریق عبور فرموده دعوت آنحضرت را جمع میکردند و از بهترین عطرها بوده و آنرا اصل و عطر  
 دیگر میکردند جواب این نیز با احادیثی که اختلاف دارد چنانکه در کتاب صلیه الحقین علی  
 از حضرت امام جعفر صادق روایت میکند که رسول خدا چون روز جمعه میشد هر گاه بوی خوشی در نزد  
 آنحضرت میبود و دستمال و پاک بعضی از زنان را میطلبید که بوی خوش بر پشت او میزدند و در دست  
 مبارک خود میمالیدند **ایضا** در کتاب کور روایت است که حضرت رسول فرمودند که هر چه بر او گذشت  
 که بگوید در میان خسته خود او خوشبو کن در روز جمعه چاره است و ترک کن **ایضا** در حدیث دیگر  
 منقول است که حضرت رسول زرد روی خوش با او از طعام صرف میفرمود **ایضا** در حدیث دیگر  
 منقول است که آنحضرت تقدیر شکر بخو میسازد که رنگ آن شکر از فرق مبارک ایشان ظاهر **ایضا** در حدیث دیگر  
 منقول است که آنحضرت شکر افی داشتند که گاه خود میساختند تا از دیگران چون برین میسازند از بوی خوشی  
**ایضا**

**ایضا** در تریگوار شده که آنحضرت خود آن شکر را میساختند و این منافات کلی دارد با معجزه پنجم که میگوید  
 میبایست تا وند یا راه میرفتند سایه نداشتند و این منافات کلی دارد با معجزه پنجم که میگوید  
 پیوسته ابر در آفتاب بر سرش سایه میافکنده و با آنجانب سیر نمینموده و اگر چنین بوده سایه  
 درشتن یا نداشتن آنحضرت معلوم نمیشد معجزه پنجم آنست که هر کس با آنحضرت راه  
 سیر فرقه هر چند وی بلند بوده آنحضرت یکسر گردن از او بلندتر نمینموده این هم صلی نداشتند  
 فرق قیامین حرم معجزه آنست که از سر چیزی بنظر مردم میاید و لکن حقیقت ندارد و معجزه صلی  
 حقیقت دارد و در کتاب عین الحیوة در وصف شامل آنحضرت نقل میفرماید که آنحضرت میباید بالا  
 بودند معجزه پنجم میگویند این که پیوسته ابر در آفتاب بر بالای سر آنحضرت سایه میافکنده  
 و با او سیر نمینموده پس آنحضرت در وقت خدبعیت در منزل حدیبیه از برای چه در زیر سایه درخت  
 قرار گرفته بودند و چرا عید الله مفصل در پشت سر مبارک آنحضرت شانه درخت را در دست گرفته بود  
 كما قال الله تبارك وتعالى لقد خلقنا الله عن امو قين اذ نبيا يعونك تحت  
 الشجرة الخ معجزه ششمی میگویند مرغی بر بالای سر آنحضرت پرواز نمیکرده و جانوری تا  
 گس و پشه و غیر آنها بر آنحضرت نمیشسته این هم معلوم است که حقیقتی ندارد و اگر صلی میداشت  
 میبایست حال هم طینور بر بالای بقعه نور آنحضرت طیران آرایش نمایند و هوم در آن حوالی تنگ  
 و متحرک نشوند و در فوق رتبه مطر نیز نمایند معجزه هفتمی میگویند آنکه از جهت میدید چنانچه  
 در پیش روی میدید چنانچه این مطلب صدق بود پس چرا و فروده مرسیع پس از آنکه حاجت جهت  
 نهادن گردن بند و سجوی آن زهوج دور مانده بود و خادمان هوج را بدون تفحص ساکن آن  
 حل کردند و رفتند و حرم سید عالم چون توجه فرمود منزل احوالی دیده توفت فرمود تصفون بن  
 معطل



مسئله که در سید کائنات از عتبت میاید بر سید بر ناقه صفوان سوار شد تا اینکه بمسک  
 ها یونان رفتی گروید و آنحضرت لغت نشنید و این را بی سخن کرد لایق محرم خواجده عالم نبوی زبان  
 سبانت نشان اندک آن شکر گوش سرور عالم رسید آثار بی القافی از آنحضرت ظاهر کرد  
 و درم میار شد و عتبت عدم القافات اجازت آنحضرت از خدمت مفارقت نمود بجا نبرد حرکت  
 کرد و سبب کثرت حزن اندوه مزمن و روی باز و یاد آورده و شب روز مشغول تضرع و زاری  
 گروید تا که آیات راستا بر ما مشیت نازل گردید کما قال الله سبحانه و تعالی ارب  
 الذین جاءوا بالافلیح - معجزه هفتاد و یکمین میگوید که خواب بیداری آنحضرت کجاست  
 و خواب تو ای وی را از اندر آن معطل نمینویس و سخن بگو همیشه و ملاک را میباید و هر چه نظر  
 مردم نمیکند شده آنحضرت میدنست این نیز منافات کلی دارد با خوابها یکی در عالم رویا میدیدند  
 زیرا که تا شخص بخواب نرود خوابی نمیبیند و شاهدین خوابها این آیه مبارکه است که خلق عالم  
 میفرماید در سوره نمل **فما جعلنا الرقبا للی الا ننبأک الا فیئنة للناصین** که تا بلی  
 از آنجایی که فرموده بود در آن حال است نیاید و صلح عید سینه واقع شود در سوره فتح نازل شد  
**لقد صدق الله رسوله الرقبا بالحق لقد خلقنا السجدة الحرام انشاء الله اعینک**  
**عالمین نؤسکم و مقصیرین لا تخافون خذ ما کما تعلموا جعل من ذون ذلک**  
**فما قریباً و دیوان خوابی بود که در عالم رویا شاهد فرموده بودند که بوزنگانی چند بر بالای بر**  
**میروند و بر میآیند و دیگر آنکه بار بر ویت شوه و راه فرود بی المصلح شهبانه سپاه در منزل بی**  
**فرود آمدند و قبل از صبح غریب رحلت داشته که وقت نماز خود را با کسی سازند قصداً احدی را ندانند**  
**شده غریب بسبب تمدان آن در توقف افتاد تا روز برآمد و مردم بعضی محدث و جمعی عیب بودند شکایت**

آن حکایت را نزد ابابکر بردند او بجز عایشه در آمدید که حضرت خیر الانام سر در کان حرم نهاد  
 و خوابی که ابابکر احرم سید کائنات تحکیم شده و با گشتان یاهوی رحمت داد تا آنکه سید  
 عالم بیدار گروید و از کیفیت حال طلال اصحاب طالع یافته متوجه عالم غیب گشت بخاران تو  
 آنحضرت از صدرا حکم تم نازل گردید قوله تعالی **فی سورة المائدة فان کنتم مرضی**  
**او علی نفسا و جناة احدکم فیکم من الفایط او لاستمم النساء فلامنجدنا ماء**  
**قیمتوا صبیداً طیباً الخ** معجزه هفتاد و یکمین میگوید هرگز روی بدیشام آنحضرت نرسید  
 هرگاه چنین میبودی دیگر روی خوش است شام میفرمودند - معجزه هفتاد و یکمین میگوید آب با  
 مبارک خود را بر جایی که میآید نهند در آنجا برکت هم میرسد و از طعام طلیل جماعت کشمیری  
 سیر میفرمودند جلال آنکه آب آن خود را بر جایی که میآید نهند برکت پیدا شده و شکی نیست  
 و اینکه بطعام طلیل جماعت کثیر رسید میفرمودند از چنین مطلبی معلوم میشود و شکی کرد که پیدا شده  
 حکایت اصحاب صفه **فما لعلین طلبت و چون تو هم از شکی و غمگینی مرصی است حضرت خیر الانام**  
**علیه آله التحیه و السلام را سز نشنید میباید که این گرفتاری و شکی از سختی است که با سز**  
**و این بواسطه وین باطلی است که است تعظیم الله محمد تزارع نموده چون این شکایت را خدمت**  
**اشرف کائنات برد آنحضرت جماعتی از طعام طلیل سیر نفرمود و در جواب ایشان از سبب**  
**شیت ربانی این آیه وانی هدیه نازل شد قوله تعالی و کوان اهل القرخی امتوا و هو**  
**لقتنا علیهم بکاین من السماء الخ** معجزه هفتاد و یکمین میگوید جمیع لغتها را میفهمید  
 و بحمد لغات سخن میفرمودند پس چنانکه که از برای پروردگار طیلن بگیر فرستاده بودند بسان  
 بود - معجزه هفتاد و یکمین میگوید در جاسن شریف مخدم میوی بنفد بهر سید بود ترا بخند  
 این را

این درمیان سحره قرار دادند - معجزه کبیر که همگی - میگویند مهر نوبت بر پیش  
 مبارکش جا گرفته بوده و نور آن بر نور آفتاب یادی نموده استخوان گندم را که چسبن بوده  
 چگونه تمیز لیل و خار و خد و وصال او میشد و دیگر در کتب اخبار تواریخ منقول است که چهارده نفر  
 از رومیان منافقین اراده فاسدشان بآن قرار یافت که در شب ظلمانی بقصد اطفاء سراج نور  
 محمدی بر تخته که در راه بتوک و همت قرار گیرند و منظر قدم سرور کائنات باشند تا وقتیکه رسید  
 عالم بآن موافقت بر بند پیرنی چند تا که آنحضرت را در بدنه کشاید اینجانب را از شسته نیز از  
 ایشان باز اجای از نوم جاهلیت را نوده هر کس از خواسته باشند بر خود پیر بازند و آنحضرت  
 منتفت شد و بجز نیت یانی و عمار یا سرشاره فرمود تا یکی ز نام ما قرا گرفته و دیگری از همت بازند  
 متافان را چون همتن شد که آنقدر در موضع خاض رسید و به چند کیم پراستنگ کرده بود در حرکت  
 دادند و در غلظت اندر آن شب ظلمانی چون آن ملا دادند و کوچید ما که مبارک را از آن صرا  
 در غلظت کوبه با وزیر دست پا مضطربان خبر رسید نزدیک شد که ثبات قدم و یکن قیوم را فریاد  
 کند و در ام را بر کم بدل نماید که شتران احسان ازلی و ساربان خنایت لم یزلی تا قریب میسر را بیست  
 الهام غیبی و شاه لاری شکیب که او را تکلیف با اعیان کرده و مضطربان بر باطنان بدل شد  
 پس معلوم است که ضیاء نور ظاهری در آن ایام ظلمانی از آنحال بی مثال الهی ماطع و لامع بود  
 و الا احدی جرئت بر اقدام چنین امری نمینمود و چنین جبارتی را مرتکب نمید - معجزه چهارم  
 میگویند آنکه زیان آنکستانش جاری میشد بقدریکه جماعت کثیر از آن آب سیراب میگشتند  
 هر گاه چسبن است پس بیابست در راه غزوه نبی المصطفی در آن بیابانیکه آب یاب بود مردمان  
 آنجا با زحمت بر اند و وضو بدل بتیم نشود - معجزه پنجم یا نوزدهم میگویند ماه را با شادان گشت

مردم فرمودند جواب این در شرح آیه اول سوره اقرتبت عرض شد - معجزه شانزدهم  
 میگویند سنگ برود در دست مبارکش تسبیح بگفته و مردم میشدند اند اگر چنین مطلبی  
 و اقیقت بدست الهی قرآن شاره شده بود - معجزه هفدهم که گفته کرده باناف برده  
 پاک و پاکیزه متولد شده و از پیا بریز آوده ناز سر چون طفلان دیگر و نوری از آنحضرت ماطع  
 لامع گردیده که مشرق و مغرب عالم را روشن فرود و از غم بشیرتکین است که از سر نیز بر آید  
 اگر چنین نوری مشاهده شد بود و لا محاله در کتب تواریخ مسطور بود و نوشته کرده تولدشان  
 اگر حقیقت داشته باشد استغای ندارد و معجزه نیت بسا اطفال که چسبن بوده اند - معجزه  
 هجدهم که هر که محمداً نگردیده و خواب شیطانی نریزد این ممکن است لکن مطلبی نیت که این  
 در کتاب تاریخ کسندوی از افراد معجزه ذکر نمایند - معجزه نوزدهم که هر که شرم و حیا مانع  
 معجزه بیست - اگر که چهار پانی که آنحضرت بر آن سوار میشدند و قرار میگرفتند راهوار میشد  
 و دیگر بر میشد این هم علاوه بر آنکه خلافت با عادت است با اخبار نیز مختلف دارد چنانکه در کتاب  
 کتاب مجمع التواریخ شرح احوال دلدل که قاطر سواری آنحضرت کائنات بوده و بنویسد که وقت محمد  
 خفیه رسید و آخر عمر آنجوان کور شد بود و مردوی از جسیله بنی مزج آن جوان را تیر زد  
 مردود در کتاب حیره آنجوان روایت میکند آنها کائنات انقی و عاشق حقی کثرت  
 و ذالک انسانها و اضرافا فکان بحش لها الشیخیر الی ان ماتت بالبیع  
 زمن مغویة و دیگر میگوید روزی حضرت طول ندادم در محله بنی نجار سوار بودند و همی  
 در خدمت پیغمبر بودند قاطر را که در صورتیکه نزدیک بود آن سرور را بر زمین نازد و اینک  
 مجمع التواریخ مفرغ است که حضرت ساتاب در سفری بسش کندی خورد و واقعه شحیح  
 شفته

شقة الايمن یعنی طرف راست صورت بدن غیر راصد بر رسید و قشر حلدۀ آن در  
 نشسته نماز خواند کذا فی المجمع فصلی بهم جالیثا معجزة بیست و یکم آنکه در فوکسی  
 نبود با آنحضرت تفاوت نماید این مطلب ممکن دارد و لکن ضلی با عجز زمارد زیرا که جسمی  
 زایل هم در عصر خودش کسی نبود که تالی وی بوده باشد و در هر اوقات از سنه کی پیدا میشده که  
 در قوه و شجاعت سرآمد خلق بوده و دیگری قوه مقابله و مبارزه تالی را نداشته اکنون که مصفا  
 و میدان جنگ تا توبی تنگ بر پا میشود باز هم پهلوان یافت میشود که در عصر خود تالی ندارد و در  
 زمان و عصر خود است - معجزة بیست و دوم میگویند جمیع مخلوقات سعادت آنحضرت را میگویند  
 و بر هر سنگ درخت که میگذشته خم میشوند از برای تعظیم و بر آنحضرت سلام میکنند در طفولیت  
 ماه گمراه آنحضرت بجهت بناید جوارحیت اگر چنین بوده و مردم شاهد کرده بودند احدی یاری  
 انکار نداشت و چگونه محسوس ایشان شده بود و با دراک ناظرین در آمده بود گویا این آیه فرقان  
 هرگز نخواهد بودند یا معنی ظاهری آن را دراک کرده بودند که خلاق عالم میفرماید وَالْقَصْرَ  
 قَدْ دَنَاهُ مَنَازِلَ حَتَّىٰ غَاكَاكَ الْعُرْوَةُ الْقَدِيمَ - معجزة بیست و سوم آنکه چون  
 بر زمین نرم راه میرفتند جای پای مبارکشان نمانده و هر گاه بر زمین سخت راه میرفتند  
 اثر پای انورشان میماند این نیز با اخبار دیگر وفق نمیدهد و محل تحیر عقل است بعلت آنکه در  
 وقت فرار از مکه بدینجهت با بکرو توجه بجا رتور روز دیگرش محل شرک و طغیان قایمی گرفته  
 از برای تعاقب آنحضرت سرد کوه و بیابان نهادند و آن قایم پی را تا نزدیک بجا رتور در حجاب  
 کتاب جید لیسو نگار در آنرا برای اینکه بی گم شود آن دور قی صاحب توفیق بر گشت پالمی  
 مسافت میکرد و آخر الامر همنامی اهل تحقیق خسته شد اما بگو آنحضرت بار پشت گرفت بغار رخ

و صاحب کتاب وقتۀ الصفا متعرض است که آنحضرت در آن راه نعلین را از پایا خارج فرموده  
 و بر سر قدمها میرفتند تا آنرا آن بر زمین باقی نماند و پای مبارکش بجهت و مشد با بابر آنحضرت را  
 بر دوش گرفته در غار رسانید - معجزة بیست و چهارم میگویند که حتی سجانه و تعالی آنحضرت  
 چنان مجابتی در دلها بکنند بود که با آن توابع و فروقی و شفقت مرحمی که دارا بودند باز کسی  
 روی مبارکش نظر نمیخواست نمود و هر کافر میخواست که آنحضرت را ببیند از بیم و خوف بر خود سوزید  
 و از دو ماه راه رعبی در دلهای کافران اثر میکرد و جو آستان این هم نیز با اخبار منافات کلی دارد  
 و وفق میدهد چنانکه آنحضرت تا در که معظم توفیق داشتند و مقیم بودند آنی از دست کفار و شرکین  
 آسوده نبودند تا اینکه عاقبت از خوف شرکین فرار را برقرار اختیار فرمودند و بدینجهت نمودند  
 اگر گویی که در او خرام چنین شد پس اینکه معجزه میشد و بعلت آنکه این خوف از قوه طاهری پیدا  
 شده بوده بسبب وقوع غزوات بسیار و فتوحات بسیار و این دلیل میشود زیرا که مردم از چنین گریه  
 زیاد و اهر بر داشته بودند ترسناک بودند و این بجزات مذکوره هیچ کین ثابت نمیشد زیرا که  
 خلاق عالم بیان سیدی نوع آدم صلی الله علیه و آله و سلم در کلام مبارک شریف میفرماید تَوَلَّوْا  
 فِي سُوْدَا الْكَهْفِ قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ وَاحِدٌ أَلْحَ  
 یعنی بگو ای محمد جز این نیست که من آدمی هستم مانند شما و می کرده میشود من جز این نیست که معبود شما  
 معبود است یکتا و بیشتر یک پس این فقرات بجزات حرکت آن مخالفت و معارفت بهیلت دارد  
 چه خوب میگویی حکم ما فی کتاب و ضمن یکی از قصاید خود و هو هذات -

از بی باید بی را خوست که نوجملی است چشم اعجاز و کرم است از میگرداشتن  
 عارف بسیار چنان خواهد گریزان آفرید قدرت از زبان چه باید فرون تر و داشتن  
 گنج شو



۱۱۸  
 مشهوره مشرق است ملا خطبه فرما که با وجود آنکه حضرت خاتم الانبیا و حسن جهان یکی است  
 سوره شاکست و از قریش که آن طرف قبال بود عربیت و فصاحت نلمو فرمود و معنی این بیت  
 بیت و سه سال سی جزو قرآن متفرقا و بخوبی بر حضرتش نازل گشت و لکن باب عظم فقط اولی عز  
 انتم الاصل جوانی خارجی اللسان بود و ابدا در مدارس علیه تعلم فرموده بود چندانکه اعدا  
 نسبت بی علی و تواریخ خود بان وجود اقدس دادند و معرفت صرفت قال یقول را که او کان  
 حکایت بان عالم از آن حضرت نفی نمودند و آن حضرت و حسن بیت و خبا لگی با مراد قیام فرمود  
 در مدت هفت سال که تمام آن در سخن نفی گذشت چندانکه برابر قرآن در تفاسیر آیات کریمه  
 حل خواهنی عتاد و نسیه و جواب مسائل علیه و غیره از خط و مناجات و ششون علیه و آیت  
 از آثار مبارکشون باقی ماند و این شریک معارضین و مقادست قوی معانین در جمع اظهار نشا  
 یافت حتی آنکه بسیاری از اولاد را آن وجود مبارک در محضر امر او علمای خود پیش ایشان چون  
 قلم و تامل و تشکر در جواب مسائل علیه مرقوم فرمود و عالمی را از اظهار این بیهوشی و سحر  
 نمود و گفت ای کمال جمال قدس ای علی ای اکر آن وجود مبارک را بیست و شش بلایا  
 شریکه احاطه داشت و لا زال بمصائب گیره از نفی و سخن که معنی صعوبت آن راستین جای  
 بر و ساده عرفت و مضب نمیدانند و نمیفند مستقام و گرفتار بود معنی آنکه کلید عالم را از آثار قلم  
 اهل شرفا و غر با منور ساخت و صدق و صدق سار بکم آیات فلا تستجیلون را ظاهر فرمود  
 چندانکه محادل جمع کتب ساویه کافه ظل از آثار مبارکش درون و شهود است و محلات کبریا را  
 کریمش در جمع اظهار و عا و منته و وجود فلیضیف المصیفون و لیتبیر الزا فیدون  
 و لیتبیر الزا فیلون و لیعلموا انهم سوف یسألون عما هم یصترفون - لیتبیر  
 در جم

۱۱۹  
 در عجم حاجی صدق عدالی در دست لایحه خود میفرماید قولی که هر زمان در دوری نشسته  
 بر ترقیب تکمیل عباد و ظهور روحی و عالم ایدان ظاهر میگردد و چون مظاهر احدیه در حد و ششیه و  
 و هر کس نتواند در ک عظمت و اقتدارشان انانید انما باید میجوید از ایشان ظاهر شود که بان عجز  
 تمیز داده شوند و آن در همه از منته و اوقات با تبه نسبت بوده و چنانچه تبتا مذکور شد و این  
 دو ظهور عظم اتم کبری در سینه سینه و دیگری در سینه بعد صین ابرار است قیام فرمودند و جوهر نور  
 خلوات بظهورشان تتم شده و قیامت کبری بقیامشان قائم گشت با کمال قوت و اوقات اظهار  
 در بین کل مل و دول نمودند و قطعا و فی کل نمل الا علی بانهار انا القائم الذی کنت  
 تفتخرون آفاق را منور فرمود و در عالم قدس جل و کراهه الا عظم ندای ای کنت کما حدین  
 العباد و نوافذ علی الی الیه مرتب علی قنایم الشجان و عالمی عظم ما کان کلبین  
 هذا من جنبک بل من لدن علمیم حکیم یعنی بدستیک بودم من مثل یکی از بندگان و جواب  
 در عهد استراحت فرور نمود بر من نام سبحان و تعلیم فرموده علم ما کان و دست این دعا و ازال  
 آیات از قبل خودم بلکه از جانب علم و حکیم است و با اینکه تمام ملوک و سلاطین بل تمام مردم روی من  
 با کمال جود و جود باطن نور بسین اعمی که بستند و غنی در همه بعضی برضایین و مظهر احدیه و در شان  
 بر تو سخن غر و دیگران نشستند و روز بروز آیت الهی مشرق و در هر مرتفع گردید بلکه انما قانا احا  
 خود و ارتقا امرشان فرمود و یاقی الله الا ان یم نوره و لو کوه الکافرون در آن  
 ضمن با مشاهده و ابریف کل فرق و طوائف تمدی کردند و اظهار آیت فرمودند و بحسب هر یک از  
 سلاطین ارض کوحی با کمال فصاحت و بلاغت و متانت از صد صحت و جاست و در هیچکس  
 بحسب هملای معروض اولاد مستعد و نازل و کل در ابر شریف با قیام الهیه دعوت نمودند و اگر کسی در آیت  
 منزه

منزل از سما همیشه است بطرف حق ناظر باشد مشاهده یکدیگر از هر نظرش بینه ظاهر است از  
 آیش حقیقی با هر بیانی که مکنون و در مشینه که در صدف کلماتش مندرج و مخزون است مژگان  
 معجزه برین است و هر بیانش آیتی رفیع و از بند و نظیر الی الان بقدری از آیات و خطب و مناجات  
 و ادعیه از علم اعلی نازل گشته که شبها آنرا چشم زوگازند و گوش در شنیده من جمله از حضرت  
 اعلی که جوانی نورس در سن بیست چهار سالگی اظهار فرمودند در صورتیکه هیچ وجه تحصیل علوم  
 ظاهره نموده بودند با اندازه آیات حکمت از زبان مبارکش نازل گردیده که پس از این همه عرق غرق  
 غارت بشمار که بکرات بیست بیانات مبارکش را اهدا نمود و نابود نمودند باز هم قریب بیست طلبه  
 چندین هزار بیت میشود در دست و از اجال قدم ظل و کوزه الا عظم خداوند عظیم آگاه است که چه مقدار  
 آیات و خطب و مناجات نازل گردیده با وجود اینکه بسیاری از کلمات منزه از زبان صحت را مانند  
 آیات حضرت اعلی روح من فی الملك لا الفدا فقود نموده و بسیاری هم هست که تا کنون نشسته  
 نشده مع ذلک احدی از اولیاء الهی نوشته است که از کتب معنی زیارت کند تا چیزی که در احصاء نماید  
 لو کان الحجر مبداء الکلمات بنی و الشجره افلاما و الجن والانس کتابا ما نفدت  
 کلمات الله و لا یحییها احد الا الله المهیمن الفرد القیوم اگر بوده باشند در ایام  
 از برای تحریر کلمات پروردگار من و دشوار تا ما قلم شوند و جن و انس کاتب گردند تا تمام خواهد شد کلمات  
 الهی احدی هم قادر بر احصای آن نباشد مگر خدای مهیمن قیوم انبی چون بر این جمله توقف  
 شد اینک قسمی از آیات مبارک است که در مخصوص نازل گردید زینت این اوراق مبارک و حضرت  
 رب علی جل جلاله که در کتاب بیان مبارک فارسی میفرماید قوله تعالی **النبأ الاول من**  
**الوحد الثانی فی بیان معجزات الخیر الدلیل - ملخص این باب که خداوند عالم عز**

۱۲۰  
 در هر کور با پنجاه اعلی اعلی آن کور گفتا فرماید بخت را نازل میفرماید چنانچه در زمان نزول  
 قرآن افتخار کل فصاحت کلام بود از حیث خداوند قرآن با اعلی غلو فصاحت نازل مسدود  
 داور معجزه رسول الله صلی الله علیه و آله که قرار داد و در قرآن خداوند اثبات حقیقت رسول الله صلی  
 دین اسلام را فرموده با آیات که عظم بیانات در دلیل بر عظمت آن است که کل بحروف هجاییه  
 تحکم میکنند خداوند عالم کلمات قرآنی را با نازل فرموده که اگر ماضی الارض جمع شود و بخوانند  
 آیه در مقابل آیات قرآن بیاورند نمیتوانند و کل معجزه میشود و هر آن که خداوند نازل فرمود  
 قرآن را از شجره همیشه که حقیقت محیه باشد برسان خود حضرت آن شجره ممتد عسج هم فی نازل  
 نمیفرماید الا واحد روح آن یکدیگر در صحن نزول مثلا اگر نازل نماید انا قد بدنا ذلک الخلق  
 امر من کذنا انا کما اعلی کل شیء قائمین فاذا ذکرنا البه یعلو کل ما ینذکر به  
 انهم کل شیء زیرا که غیر خداوند محیط کل شیء نیست که کلام آن مهیمن باشد بر کل شیء و نزول و  
 کل خلق بد شوند و کذبت ان یزول الله و انا نعبدن ذلک الخلق و عدنا علینا انا  
 کما اعلی کل شیء قادرین زیرا که صحن نزول این کلمات خداوند روح خود کل شیء در نظر این آیه میشود  
 که در يوم قیامت بین بری الهی حاضر شود که عود کلمشی صدق نماید غیر الله تعالی بر این نیست زیرا  
 که آنچه خداوند حکم میفرماید از شجره حقیقت بنفسها کیست و شیء خلق میشود اگر از دون علیین است  
 از حروف نفی میشود و اگر از حروف علیین است از حروف اثبات میشود زیرا که قول الله حق است و  
 هر شیء که نازل شود شکی نیست تلقی میکند که ذکر حق شود و ولات کند بر اینک او حق است و علی هذا  
 مذ نزل من قبلنا التارحی و الحنه حق و بیان خلق روح کلمه حق در مقام خود شده و هر یک  
 تکرار اون نماید عین شاهد میکند که ارواح حقیقیه بظهور فقط اولیه با آیات الهی در کیست و بیاید

۱۲۲

دفعه آفاق متذوت میکرد چنانکه خداوند قبل و قرآن در آیه ستر میفرماید یا ایها الناس  
 الا فاق و فی انفسهم حتی یبتین لهم انه الحق ذکر فرموده و اما کسی ناظر بجهت  
 کل شیئی نشود که روح فواوش باشد ادراک تحقق علی ان قول الله حق نمیکند باینکه بگوید  
 تحقق شیئی میشود در کسوتی شی و این معنی مخصوص است بخداوند عزوجل از غیر او خالق شی و وارث  
 شی و میت شی و حی شی نیست و هرگز در ملک او باطنی نمی شود یا اثباتات در ظل آنچه  
 نازل فرموده از آیات حشر میشود بلکه نیست آن کلمات بعینه الا آنچه از مظاهر آیات است و کلمات آن  
 ظاهر میگردد زیرا که حی که خداوند ذکر مومن میفرماید خلق او بان میشود و حی که دون حروف سلسلین  
 نازل میفرماید خلق او بان بود این است زیرا که آیات است بحجت است بر کل خلق و علم بیات  
 و کبر خوارات است بر اثبات قدرت او و علم او و شبه نیست که در کون خط بیان فخر او و الوالیا  
 بعلم توحید و دقیق معرفت و شونات مستند نزد اهل ولایت بود از این جهت خداوند عالم حجت  
 او را مثل حجت رسول خدا و نفس آیات قرار داده و در علو توحید و سمو تجرید کلماتی از لسان و بجای  
 فرموده که هر ذار فوج توحیدی نزد او خاشع شده الا کسی که در کون نماید آنچه او با محبوب خود حکم فرمود  
 و مشون حکمیه و علی الا نماید از نزد او ظاهر فرموده که غیر الله قدر آنرا ندانسته و عارف گشته  
 اگر چه ظهور شمس حقیقت غنما است و کل کلمات است از علو عرفان او و لیکن بجزیر که خداوند در او کلام  
 در آیات کلمات خود محذب کل موجودات است بهر آثار خود هل یکن لک من عندنا لیسر  
 من کون لیسر او من شیهة لیسر او من قرین یقرین به او من مثال یماثل به فیکان الله عن  
 ذلك تسبیحا عظیما اذ لا یوی فی الا الله و انما کل له غابدون در این کور خدا  
 حال فقط احسان آیات و عنایت خود را عطا فرموده و در اوج مستغیر کل شی قرار داده و اگر

۱۲۳

کل با علی الارض جمع شوند نمیتوانند آیه مثل آیا تکو خداوند از لسان او جاری فرموده آیتان یا  
 و هر ذی دست که مفسور گفته عین مشاهده میکند که این آیات از شان بشر نیست بلکه مخصوص خداوند  
 احد است که زبان هر کس خواسته جاری فرموده و جاری فرموده و نخواهد فرمود الا از نقطه  
 مشیت زیرا که او است بر کل رسل و منزل کل کتب و هر کجا این امری بود که از قوه بشر ظاهر  
 ازین نزول قرآن تا صین نزول بیان که هزار و دویست هفتاد سال گذشت باید کسی بآیات تان  
 باشد با وجودیکه کل با علو قدرت خود خواسته که اطفال و کلمه است را نمایند ولی کل عاجز است و زبانه  
 و هر ذی که کسی تصور کند از اول نزول بیان تا امروز بعین مشاهده میکند که آنجا که عرفان بحجت  
 آیات نموده و تبلیغ آغاز با کل فرموده حج الله بوده و اگر ظاهر نبود بحجت ایشان و لیکن علو  
 عرفان ایشان نزد هیچ کس پوشیده نیست زیرا که ادنی طایفه از مومنین سید عالمی خلق و  
 حکمای روی ارض را پشت بازده و در شیخیه تصدیق بحجت آیات نموده اند چرا این طایفه  
 غیر آنها نزد هیچ کس شبهه در علو تقوی ایشان نبوده و نیست اگر چه ذکر این از جهت ضعف  
 مردم است و الا آنچه خداوند شهادت حد معادل میشود با شهادت کل ارض و شبه نیست  
 که شهادت خداوند ظاهر میشود الا شهادت کسی که حجت قرار داده است او را کافی است شهادت  
 نفس آیات بجز با علی الارض از کل شی زیرا که این حجتی است باقیه من عند الله یوم القیمه و هر کجا  
 کسی تصور در ظهور این شجره نماید بلا ریب تصدیق در علو امر الله میباشد زیرا که از نفسی که میت اچنان  
 از عمر او گذشته و از علو میکمل با آنها شتم میگشته متعری بوده و حال باین نوع که شهادت آیات  
 میباشد بدون فکر و تامل و در عرض بیاعت هزار بیت در مناجات میفرسند بدون کون قدر  
 و شهن علی در علو مقامات معرفت و توحید ظاهر میباشد که کل علم و حکما در آن مواد عرفان بجز

۱۲۴  
از ادراک آنها نموده است نه نیت که کلام **كُلُّ شَيْءٍ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ** است طایفه از اول عمر تا آخر  
اجتهاد نموده چگونه در وقت نوشتن سبطی عربی وقت نموده و آخر الامر کلماتی است که لایق  
ذکر نیست کل آنها از جهت محبت خلق بوده والا امرانه اعز و اهل این است که بتواند در شنبه  
بغیر اوبل غیر او شناخته میشود با و قمر بذات خداوند یکم و صد و صد و هفت که آثار آن می  
است از ضیاء شمس و خورشید و آثار آنها یکم و صد می شده اند بعلو حدیث و اگر با عقل غلو در علم  
عرفان وصل گردند مثل آثار آنها مثل نور کوکب است دریل **وَأَنَّ سُبْحَانَ اللَّهِ عَن ذَٰلِكَ كَيْفَ  
يُذَكَّرُ بِحَرِّ الْأَنْزَلِ بِحَرِّ الْحُدُوثِ وَكَيْفَ يُعْرَفُ ذِكْرُ الْأَوَّلِ بِذِكْرِ الْخُدُودِ  
سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَى عَن كُلِّ مَا يَدْعُونَ الْأَشْرَارَ فِي مَلَكُوتِ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتِ**  
کل آنها نظر بمقامات خود دیده خلق بود که ذکر شده والا آنچه احتجاج میشود یوم قیامت است چنانکه  
بهین احتجاج شد در این قیامت چنانچه خداوند سوگند در دو لبسان لسان خود که آیا قرآن کتابت  
کل مؤمنین با و گفته که کتاب نه است بعد سوال کرده شد که آیا فرقی در میان فرقان بیان آید  
میشود اولی لافنده گفتند **أَوَلَا اللَّهُ كُلُّ شَيْءٍ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذْكُرُ إِلَّا الْأُولَ الْأَبْيَاحِ**  
بعد خداوند عالم نازل فرمود که او ن بود کلام من لبسان محمد رسول الله و این است کلام من  
ذات صفت سبع باب و هر یک از اینان کرده مغزی از برای نیت که بخورد و یا نخورد ثابت شد الا انما ایمان و بیان  
آیات لا اظلم شيء الا نوره و حال او بهیچ کس نماند که شایسته خدا و بعد نازل فرمود ای خلق من کلام  
اول عمر تا آخر عمر بنده ای جده و جده عمل میکنید از برای رضای من اگر امری از امور فرعی را  
عالم هستید لابل آن است که من در کتاب خود نازل کرده و اگر بانه هدی ایمان آورده آید با  
اینکه زیارت قبور ایشان تقرب بوی من میخواهد بواسطه آن است که در قرآن بر نمازهای آنها نازل  
شده

۱۲۵  
شده و اگر اقرار نبوت محمد رسول الله میکنید بواسطه آن است که رسول من بوده و اگر در قول  
کعبه طواف میکنید بواسطه آنست که من او را بیت خود خوانده و اگر قرآن را معظم میدانید بواسطه  
آن است که آن کلام من است و بر هر نفسی اگر چه از نفس است آدم باشد لابد آنچه میکند بواسطه  
نسبت است و است بمن چنانکه نزد خود چنین فهمید و حال آنکه محبت شد و خلاف واقع تصور کرده  
و از خلوقات بعد من محبت شد زیرا که هیچ شیئی نیست مگر آنکه راجع میشود حکم او باین حکم نیست  
که خلق شده است با من او ن هیچکس راجع میشود درجه بدرجه تا آنکه میرسد نبی من آن نبی ثابت  
نیشود نبوت والا کتابی که نازل شد بر او و وحی که با و عطا شده و امر خود که یوم ظهور من است که  
بنفسه ظاهر شده و این که بنفسمثل ذکر کعبه است که بیت خود خوانده والا از برای ذات من از اولی است  
و نه آخری رنه ظهوری است و نه بطونی بلکه امروز آنچه راجع باین غنسیکه از قبل من آیات مرا تلاوت  
مینماید شود راجع بمن میشود و آنچه راجع با و میشود راجع بمن میشود این است ظهور من بنفسمثل و بطون من بر  
زیرا که غیر این ممکن در امکان نیست اصحای از این مقصود در بیان میشود چه قدر محبت است ای  
خلق که کل نسبت بمن در مقاصد خود چنان تصور میکنید که در رضای من هستید و اینکه دلالت  
بر من میکند و آیات قدرت مرا که عزرائیل او ن حضرت او است باذن من تلاوت مینماید بغیر حق او را  
جلی ساکن کرده آید که صدی از اهل آن قابل ذکر نیست و در نزد او که در نزد من است غیر یک نفس که  
از خود حق کتاب من است نیست و بین بدی او که بین بدی من است در ایل کیت جصلح نفسی نیست  
و حال آنکه بمقاصد یکم بعد در جات با و میرسد صباغ مستنده مشرق و ما علی الارض که از برای او خلق شد  
بالا و او متکذذ و از او بقدریک صباغ محبت این است که من شهادت میدهم در این روز بر خلق خود  
و دون شهادت من نزد من لاشی بوده و هست و هیچ خلقی از برای خلق من اصحای از خود برین  
بودی



یدی نفس من و ایمان بآیات من نیست و هیچ ناری اشد از احتیاج بدین خلق بظرف نفس من  
 و ایمان نیاید و در آن بآیات من نبوده و نیست اگر میگوید از قبل من چگونه حکم مینماید بجهت نیاید  
 مگر آنچه قبل در کتاب من گشتید حال هم چنانیکسید و حال آنکه دیدید که ثابت شد کتاب من  
 اشد از هر کس با و مؤمن من مستید و محترسید و هر یک که اشتهار شما با ایمان با این آیات است و اگر  
 احدی در آن نفع میدهد نفس شما را اظہار ایمان با لا یفکروا و غیر کم محبت شده بود و هیچ ضرر نرساند  
 و بخوابد رسید بر مظهر نفس من و آنچه ضرر رسید و میرسد با نفس خودتان راجع میگردد تم بر نفس خود  
 و در هوا یکبارگان رضای من میکسید عروج نموده و در جای که حق است رضای من بچین کردین گلا  
 با و ثابت است از منوین بقرآن محبت شده دید قسم نام تقدس خود که هیچ خلقی از برای این خلق  
 اعلی از ظهور من آیات من نیست و هیچ ناری اشد از احتیاج من آیات من نیست و هر گاه  
 بیگردد بجز نماز و ثابت نیست سیر نود در شرق ارض و غرب ارض اگر چه این کلمه است با منی  
 زیرا امر و حق با علی لا یخرب راجع میشود قطع سلام و هر گاه مضمای این قطع عاجز هستند لکن  
 که کل عاجز هستند و اگر اینها میگویند ما عاجز نیستیم چرا ایمان بنمایند بآیه مثل آیات ما از  
 عظمت نه جو کتب سرفراز که چه در زود حق تابا است که بعد زحره و زمان موسی اظہار آنچه در زود  
 خود است نمایند و خود خداوند را که از زمان ظهور تا امروز از علمای این قطع بعد از این حکم ظاهر شده  
 بر نعم خود در حد رضای حق سیر نمایند و از محقق حق بآیات قدرت خود محبت هستند و همین فل  
 علمای اسلام را بس که نسبت اسلام اظہار علم اسلام را اینانند و از کسیکه کلام او محقق اسلام بود  
 و هست محبت شوند و اگر با احتیاج خود رضی بودند و ظلم بر نفسی میکردند و حکم بغیر آنچه در قرآن  
 نازل شده بود نمیکردند خود را بنا را نداشتند بودند و حال خود را و شخصی که در شانرا علمای اسلام  
 دانسته

دانسته بلکه هر کس از ظهور اسم محبت گشته و میشود خدا با آنها از برای ایشان است و اگر  
 ایشان نکرده آیات من نبوده و بجز خود را مشاهده نموده و آنوقت نه سلطان اسلام و نه شیخی  
 که در ظل او بودند رضی با احتیاج سزاوار گشته زیرا که اقتضای کل با جماع حق است و هر گاه شکی  
 هم نزد آنها نموده امر با بنیامنی گشته چنانچه شبیه نیست که آخر انان مرضا و مدحق برابر کل خلق  
 خواهد فرمود بجهت ما و چنانچه امر در هم بخواد کسی که خود را منسوب با سلام میداند چه از صفا حسنا  
 حکم و چه از صفا جان علم اثبات محبت آیات ما نماید تقریباً تر مع بصر میشود چنانچه اگر مقدار دار  
 کل علم را حاضر مینماید و میگوید با آنها بنیامنی شما من بر کسی که صاحب آیات بود و محبت نوده  
 حال امر از وقت بهره نیست با آنکه شما ایمان کردهاید کتاب آیات ما حاضر است اگر نیست  
 این آیه که در اینجا نوشته شد کافی است سبحانک اللهم انک انت سلطان السلاطین  
 کونین السلاطین من کتفاء و کتفاء عن کتفاء و کتفاء من کتفاء و کتفاء من  
 کتفاء و کتفاء من کتفاء و کتفاء من کتفاء و کتفاء من کتفاء و کتفاء من  
 کتفاء و کتفاء من کتفاء علی من کتفاء فی قبضتک ملک کتفاء کل شیء تخلی علی  
 کتفاء با امرک انک کتفاء علی ما مقتدا قدیرا کتفاء ما یبد مثل آنچه او حکم نموده بر قدرت  
 و بنویسد مثل آنچه او نوشته بلا تامل و سکون قلم و هر گاه میکسید دلیل است بر آنچه کرده اید بغیر  
 حق شده و صاحب این آیات حق است من غیبا الله و شبیه نیست در این که خداوند این آیات را  
 نازل فرموده بر او مثل آنکه بر رسول خدا ص نازل فرموده چنانچه حال مثل این آیات بعد  
 صد هزار بیت در میان خلق منتشر است بعیر صحن مناجات او و صورت عیبه و حکمتیه او و در  
 عرض بیجا است که هزار بیت از زود اظہار میگردد و یا با سرح طوری که کاتب نزد او تواند تحریر نماید  
 آیات

آیات سده زقراست نماید میتوان میزان گرفت که بر گنا و نازل فلور تا امر از میهن ششم  
از آثار از زوا و منتشر شده بود و هر گاه میگوید که این آیات بنسبت می شود نظر کنید در  
هر گاه خداوند در مقام شایسته نبوت رسول خدا صلی الله علیه و آله بفرماید آیات حجاج فرموده شام  
تا اهل نمایند و حال آنکه خداوند نازل فرموده **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْإِلَهِ الْكَرِيمُ**  
**فَلَا يَغْرِبُ لَكَ فَعَلِيمٌ فِي الْبِلَادِ كَذَبَتْ قُلُوبُهُمْ قَوْمٌ يَنْبَغُونَ** و **وَلَمْ يَكُنْ كُلُّ أُمَّةٍ**  
**يُرْسَلُ فِيهَا خَلْقٌ وَجَاءُوا بِالْبِاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ فَأَخَذْتَهُمْ فَكَيْفَ**  
**كَانَ عِقَابٌ** و **كَذَلِكَ حَقَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّهُمْ أَجْحَامٌ**  
**الْبَشَّارِ** و در مقام کنایت کتاب نزل فرموده **أَوَلَمْ يَكْفُرْ بِنِعْمَةِ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَنْ يُرْسِلَهُمْ**  
**بِقُلُوبِهِمْ** این در ذلک لرحمة و ذکر می آید **يُؤْمِنُونَ** و جای که خداوند شایسته  
کنفایت کتاب سخن آیت میگوید که میستواند بگوید کنایت میگذرید کتاب غنیه و اگر گفته  
در آیت سنج اولین گشتند از روشی بیرون نیست یا آنکه فرض ایشان تصدیق حق کردن است  
که از برای ایشان ثری ندارد و هیچ و بیلی چنانچه خداوند نازل فرموده **وَإِنْ يَرَوْا كَلِمًا**  
**أَيُّهُ لَنْ يُؤْمِنُوا بِهَا وَرَجَبَانِ** دیگر نازل فرموده **إِنَّ الَّذِينَ حَقَّتْ عَلَيْهِمْ كَلِمَةُ رَبِّكَ**  
**لَا يُؤْمِنُونَ** و **لَوْ جَاءَتْهُمْ كُلُّ آيَةٍ حَقِّي بَرَاءًا لَمَنْ إِلَّا لَهُمْ** در عرض آیتها  
درین است که فهم آن سهل است **فِي آيَاتِهِ حَدِيثٌ وَمُنَادٍ وَإِيَّاهُ يُؤْمِنُونَ** یا خود هر گاه  
در آنچه خواهد از این پنج آیت سوال نماید تا آنکه خود بشود که در زنده آملی و ترکیبی و آنچه  
آه از آیت است و یا اگر کسی را میفرستد که در زود او را می شنیده و آنچه آه است میکند از آیت است  
نوشته بود آنکه در آنجا نوشته یا یقین نماید که از کلام و آه از آیت کلمات با هم میشود و اگر میزد از قصد

اسلام تا امر و زود در آن شده بود و از اول طور این امر تا امر و زود در آن سبیل بر آید بود  
و در بیات ظاهر و احادیث میفرمایند **قُلْ لِمَنْ عِبَادَةٌ خَالِدَةٌ فِي عِلْمِ عَالَمِينَ**  
نظری که اگر کتاب سریعی در دستهای رسعت نبوی در وقت او که فصل نماید و قابل یک قرآن از  
اون معدن کلام ظاهر میگردد که اگر اولاً **عَلَى الْأَرْضِ جَمْعٌ** شود قدرت بر فهم یک اگر از  
آنها دارند چگونه بر آید و هر گاه **عَلَى الْأَرْضِ جَمْعٌ** موهبت می آید از هر دو مواضع یکی  
از کتاب بیان و سایر آثار مبارکه حضرت علی علیه السلام در آن است بسیار در این خصوص نازل کرد  
خالی بین آثار مبارکه مذکور و هر چه فرماید در آن **عَلَى الْأَرْضِ جَمْعٌ** خالی **عَلَى الْأَرْضِ جَمْعٌ**  
بیر از این سبیل آیت مبارکه بسیار موجود از جمله ذکر **عَلَى الْأَرْضِ جَمْعٌ** میفرماید **عَلَى الْأَرْضِ جَمْعٌ**  
**قُلْ يَا قَوْمِ إِنْ تَكْفُرُوا بِهَذَا الْآيَاتِ فَبِأَيِّ حُجْرٍ أَنتُمْ** **إِنَّ اللَّهَ مِنْ قَبْلِ عَذَابِهَا**  
**يَأْتِلُهَا الْكَافِرِينَ** و در کتب سلفان از این میفرماید **قُلْ لِمَنْ عِبَادَةٌ خَالِدَةٌ فِي عِلْمِ عَالَمِينَ**  
**سَلْطَانِ** **إِنِّي كُنْتُ كَأَحَدٍ مِنَ الْأَعْدَاءِ وَرَأَيْتُ عِلْمَ الْبِرِّ عِلْمَ الْبِرِّ عِلْمَ الْبِرِّ عِلْمَ الْبِرِّ**  
**وَعَلَيْكُمْ عِلْمٌ مَا كَانَ لِمَنْ هَذَا مِنْ عِبَادَةِ اللَّهِ مِنْ لَدُنْ عَزِيزٍ عَالِمٍ** و **وَإِنِّي أَنَا**  
**بَيْنَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ** **بِقُدْرَتِي وَرَدَّ عَلَيَّ مَا كُنْتُ أَعْبُدُ لِعِبَادَتِهِ**  
**مَا قَرَّبْتُ مَا عَبَدْتُ النَّاسَ فِي عِلْمِهِ وَمَا عَبَدْتُ إِلَّا اللَّهَ بَرًّا سَلَامًا** **بِقُدْرَتِي**  
**كُنْتُ فِيهَا لَوْ قَرَّبْتُ بَأْسِي كُنْتُ مِنَ الْكَافِرِينَ** **فِيهِ وَرَدَّ حُرُوكَهَا** **أَنْ تَكْفُرَ**  
**رَبِّكَ** **عَلَى الْأَرْضِ جَمْعٌ** **عَلَى الْأَرْضِ جَمْعٌ** **عَلَى الْأَرْضِ جَمْعٌ**  
**الْأَعْمَاءُ وَالصَّغِيرَاتُ** **بِأَسْمَائِهِمْ** **وَأَسْمَاءُ** **وَأَسْمَاءُ** **وَأَسْمَاءُ**  
**فَدَجَاءَ أَمْرَهُ النَّبِيُّ** **وَأَطْعَمَنِي** **بِكُلِّ** **بِأَسْمَائِهِ** **بِأَسْمَائِهِ** **بِأَسْمَائِهِ**

۱۳۰

لِنَفْسِ آخِرَةٍ تَلْبَسُنِي بِمَا رَأَيْتَهُ رَبِّيكَ الْوَحْدَانَ تَتَكَلَّمُ  
 لِنَفْسِهِ نَفْسُهُ بِمَا يَخْتَرُ مِنْ حَيْثُ الْعِبَادُ مِنْ كُلِّ وَجْهِ وَتَشْرِيفِ لَا وَالَّذِي  
 عَلَيْهِ السَّلَامُ أَسْمَاؤُا الْعُلَمَاءِ الْأَعْمَانُ كَانَ مُؤْتَدَا مِنْ لَدُنْ فَتَلْبَسُ بِتَلْبَسِ انْتَفِ  
 خُوبِ سَتَائِرِ بِنِ مَرَحِلَةِ بِيكْرَانِ كَبْدِيمِ وَتَسْتِ إِذَا تَارَ بِنَارِكَ خَيْرَتِ بِنِ اَعْلَى وَجَالِ قَدَمِ عَلَى جَالِ  
 وَرَأَيْتَهُ فَرَضُورِ فَرَسْتِ كَرِ نَائِمِ تَحْتِ بَرَطَالِ بَانَ حَقِيقَتِ كَالِ كَرُودِ -  
 از جمله آثار مبارکه حضرت ربنا علی علیه السلام است که تفسیر حسن العقیق و  
 قیوم الاسماء نیز موصوف است این کتاب عظیم و مفکریم در سنه ظهور مبارک از قلم  
 نازل گردید چنانچه در کتاب بیان باین معنی تصریح شده در باب من مشرول بعد رابع  
 میفرماید قولنا العزیز زیرا که در آن سنه ظهور کتاب شرح سوره یوسف نازل گردید و چون نظر  
 کردیم دیدیم در شوق نماند در تصدیق هم واقف شدیم و حال آنکه تصور میکنم که همین قرآن که  
 اینجور مستحق بار و هفت سال در مجتهد عرب بود و صدق غیر از امیر المؤمنین به بظاهر نمودن  
 آن نفس چون نظر بحقیقت نموده موقوف شد و نظر بدگری نگردیده است حق شرح توفیق  
 آغاز این مفرح در ایله نبوت مبارکه یعنی بیله خیم جادی الاولی سال ۱۲۵۰ هجری در شیراز  
 در بیت مبارک در حضور حضرت سید الباب بتفصیل در کتاب تاریخ نبی زرنزی فضل موم مذکور است  
 برای اطلاع بعضی از کتاب مستطاب - The Darum Breakers -  
 مراد به شود - این کتاب عظیم بر هیچ و سلوب قرآن مجید در تفسیر آیات سوره حسن العقیق  
 شادت رحمت حسینی و غیره نازل گردید و عجلت ظهور جمال قدم و رسم عظم صل صلاه رابر فالان  
 کثوف در شش از جمله کاین آیات در آیات است که حضرت ولی امر الله سنوی صرافتی  
 هر شانده

۱۳۱

عَزَّ شَاوَهُ دَر تَوْجِیحِ مَبْعِ مَوَازِیِرِ رَحْمَانِ مَالِ وَاذِ تَارِیحِ مَبْرِعِ بِنِ سَبْتِ ذِکْرِ فَرْمُودِهِ اَلذَّ -  
 قَدْ لَمَّا اَلْاَکَلِ مَحَلَّةِ فَرْمُودِهِ کَرِ مَحَابِ مَجْمُوعِ مَقَامِ اَعْرَاجِ اَسْمَائِی وَ مَقَرِّ فِضْلِ اَرْفَعِ مَبْعِ اَعْلَى  
 چپش اولی راجع باین نور الانوار و جوهر انوار و جوهر انوار که میفرماید سُبْحَانَكَ اَللّٰهُمَّ اِنَّا اَلْبَشَرُ مَا اَخْتَصَرْنَا  
 رُوحِی سَلْبَتِی بِنِجْمِیةِ فِطْرَةِ رِاوَدِ کَرِ مَقَامِ مَحَابَاتِ سِیْرَةِ اَبْنِ اَلْحَمْدِ اَللّٰهُمَّ اِنَّا اَلْبَشَرُ مَا اَخْتَصَرْنَا  
 ذِکْرِنِی وَمَا یَنْسَبُ اِلَیَّ اِلَّا اِذَا اَرَادْنَا اَنْ نَسْبِ اِلَیْکَ فَمَنْ لَیْسَ بِکَ وَمَا یَنْسَبُ اِلَیَّ  
 بِفَضْلِکَ اِنِّکَ اَنْتَ خَیْرُ الْفَاصِلِیْنَ وَ مَحْمَدٌ دَر قِیَوْمِ اَسْمَاءِ اَعْلَى مَحَابِ اَلْمَجْمُوعِ  
 اَنْحَى اَعْلَى اَلْبَشَرِ مِیْرَادِ اَسْتِیْدَا اَلْاَکْرَمِ اِنَّا اَبْنِی اَلْاَوَّلِ اِنَّا مَبْنِی قُدُّدِ نَبِی  
 عَلَى الْاَمْرِ مَا اَتَمَّکْتَ فِی شَئِ الْاَعْمَلِکَ وَمَا اَخْتَصَرْتَ لِنَفْسِ الْاَبْنِکَ مَا  
 الْکُفَّ بِاَلْحَقِّ وَ اَللهُ الْاَحْقُ مِنْ وَدَانِکَ اَلْحَقُّ وَ کَفَى بِاللّٰهِ اَعْلَى عَلَی الْحَقِّ اَلْحَقُّ  
 الْقَوِیُّ یُضِیْهُ یَا بَقِیَّةَ اَللهِ قَدْ نَدَبْتُ بِکُلِّ لَکَ وَ صُنَّیْتُ لَکَ فِی سَبْطِکَ  
 وَمَا تَمْنِیْتُ اِلَّا الْفَلَکَ فِی حَیْکَ وَ کَفَى بِاللّٰهِ اَعْلَى مَعَهُ مَا قَدِمًا وَ کَفَى بِاللّٰهِ  
 شَاهِدًا وَ کَلِیًّا وَ مَحْمَدٌ دَر اَبْنِ مَفْرُکِ مَحَابِلِ لَسْ یُفْکَرُ کَلِمَةُ الْاَکْرَمِ سِیْرَةِ اَبْنِ اَلْحَمْدِ  
 فَاَظْهَرَ مِنْ اَلْبَشَرِ اَعْلَى قَدَرِ سَمِ الْاَبْنِ فِی طُورِ الْاَکْرَمِ اَلْمُؤْمِنِ الطُّورِ اَلْمُؤْمِنِ فِی  
 اَلْبِیْطَانِ عِنْدَ مَطَالِجِ رَشِیْحِ مِنْ ذَلِکَ اَلنُّوْرُ اَلْمُؤْمِنِ اَلْمُؤْمِنِ اَبْنِ اَللّٰهِ اَلْحَکِیْمِ وَ هُوَ اَللّٰهُ  
 قَدْ کَانَ عَلَیْکَ بِالْحَقِّ عَلَی اَلْحَقِّ خَطَا - اَسْمَائِی وَ نَبِیِّهِ حَضْرَتِ سَبْ اَعْلَى دَر مَبْنِ مَعْرُکِ مَحَابِلِ  
 بَعَثْتَ مَقَامِ خُوشِ مِیْرَادِ اَللّٰهُمَّ اِنَّا اَبْنِ اَلْحَمْدِ اَللّٰهُمَّ اِنَّا اَلْبَشَرُ مَا اَخْتَصَرْنَا  
 الْاَعْلَى وَ عَلَیْکَ الْاَسْمَاءُ اَعْلَى الْعُرْسِ اَلْحَمْدُ لِمَنْ کَانَ اَلْحَقُّ مَعَهُ فَا اِنَّا اَلْبَشَرُ کُلُّ الْخُوشِ مَعَهُ  
 وَاِنَّا اَلْبَشَرُ فِی الْبُکُوْهِ فَذِکْرُکَ بِاللّٰهِ اَلْحَقُّ عَلَی الْحَقِّ مَضِیًّا وَ اِنَّا اَلْبَشَرُ فِی الْاَوَّلِ  
 خلی بود

عَلَى نَوْبِ الطَّوْفِ فِي رُجُلِ السُّرُورِ فَكَانَتْ حَوْلَ النَّارِ حُجَيْبًا... يَا أَهْلَ لَحْجَةِ  
 الْبُرْجِ وَسِيقُوا عَلَيَّ سَبْحِي مَجُوفِيَةِ الْحَجْرَاتِ الْخَوْجِ مِنْ مَسَاكِينِ الْقُدْرَةِ مَحْرَبَاتِنَا  
 كَانَتْ عَلَى مَنِّ الْكَلِمِ الْجَبِيْبِ فَانَا لِدِكْرٍ كَدَّ شَاءَ كَمَا شَاءَ وَلَا مَرَّةً لِأَمْرَانِيهِ  
 الْحَقِّ وَتَمَّ كَمَا زَاكَ فِي أَمِّ الْكَلِمِ مَبْنِيًّا... وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا فَدَاخِلْنَا  
 بِالْعَيْنِ لِدِكْرٍ وَبِهِمُ الْإِيْنُ دِكْرًا لِلَّهِ وَيَوْمَهُ فِي النَّظَرِ الْأَعْلَى لِدَعْوَى تَلَكِّكَ الْقُرْشِيَّ  
 فَهَذَا كَانَ بِالْحَقِّ عَلَى الْحَقِّ مَشْهُورًا... كَمَا بَايَعْنَا لَوْ شَاءَ الْإِنْسَانُ الْأَرْضَ وَمَنْ عَلَيْهَا  
 خَلْقَ خَرِيْبٍ مِنَ الْأَمْرِ أَمْرِيْبٍ مِنْ لُجْجِ الْعَصْرِ حُجَيْبًا... لَوْ أَنَّ دُنَّ غَمَلَةً أَنْ تَقْفِرَ الْقُرْشِيَّ  
 مِنْ قِيْرٍ بِالْبَيْتِ وَالْبَيْتِ بِالْبَيْتِ كَيْفَ دَلَّ أَنَّ الشَّرَّ الْقَدَائِمَةَ كَدَّ كَالْبَلْبِجِ فِي حَيْفَةِ  
 الْكَلِمَاتِ الْفَاتِحِ - مَعْقُودِ الْفَرَّةِ الْيَمِينِ وَفِي مَبَارِكِ حَضْرَتِ سُبَّاحِ صِلَى بَتِ زِيْرٍ نَهْنِ بَارِكِ  
 وَتَوْقِيعِ مَبْعُورِ بَرِيْرٍ بِنِ آيَاتِ دَرْجَاتِ مَقَامِ كَنْ بَرِيْرٍ كَوَارِ نَازِلِ كَرِيْمِ بَتِ -

۲- از آثار مبارک حضرت باب اعلی کتاب الامانات - این اثر جلیل بالغ بر چهل هزار بیت  
 که سیمصد شت یک باب ابرو و عرباب بر چهار مرتبه شش است و مبع و تفسیر اشعار  
 المحسنی و بشارت ظهور من نور اله است -

۳- کتاب بیان فارسی است که در مال موم ظهور مبارک در چهل و یک از کلک اطر نازل گردید  
 چنانچه در مواضع متعدده کتاب بزبورای مبعی تصریح شده از جمله در باب اول الشا من عن  
 الواحدا الشار من یزایند قول الله تعالی خال قریب سه سال متجاوز است و هر اسد ظاهر  
 شده تا آنکه امر وز هل سقمو خود را در چهل قرار داده اند و خال آنکه بر آن همی گردین کل سینان  
 بر پاست ظاهر شده... انشاهی این کتاب ابوالش بر اوست مترو گردیده و از این جمله تا آخر

باب الفاشر من الواحدا الفاسع از قلم مبارک نازل شد است -  
 ۱- تفسیر نوره کوثر است که مطابق مندرجات تاریخ قبل و زری در شیراز بر حسب تقاضای  
 قلبی جناب حاج سید محی دارابی پسر حاجی سید جعفر کشکی از قلم مبارک نازل گردیده است  
 زای تفصیل نزول آن باب نهم کتاب ( - Dawn Breakers )  
 ۱۳۲ - ۱۳۳ مراجع شود -

- بنای حاج میراچید علی اصغرافتی در کتاب هجبت الضد و صیغه فائید:  
 قول کزین جناب مقصدا علی اسد قاسم زاده علی که خدا علیه بها اسد را که از عیان بر  
 قزوین است ملاقات نمودیم و در منزل ایشان بعضی احباب از بارت نمودیم و این شخص حسین  
 درویش بودم و بجناب حاجی میرزا کوچک نائب القدر شیرازی ارباب است و هشتم ذوالحجته  
 زمان میدانستم و حضرت طاهره علیها بها اسد قزوینی که بعلم و فضل و حسن تقریر و تحریر شیر  
 و منادی و موجد فدای امر اسد بود و بواسطه ایشان وقایع خطبه قزوین واقع شد که بحر عقل  
 حقیقه خارق عادت بود لذا از جناب شده که در حال و مقصود مقصود سید اب اسال نمودم در حال  
 که تکیه کرده بود بر خات نشت و با کمال جرئت فرمود شکر می بر نوره کوثر نوشته است که اگر قلمش  
 بیسند از نگوید این آیه تفسیر من اولین آخرین از برداشتن قلمش عاجز بودم و لکن خداوند  
 نموده بود که خلفا فرمود باین صحبت مومن بکفرت جعلی شده بود در سر سر قلم تخریر نمودم و عقل ادا  
 او خدیم که اولین حضرت آدم بود و آخرین جمال مبین قائم القسین می توانند قلمش از ارنه با  
 این بزرگاری و علم که فی خدمت تو و امثال تر نماید پس من آدم و طی بجزات شدم و تفسیر  
 کوش و کتب آیات مبارک را زیارت نمودم و موقن و مطمئن اقلک شدیم انقلی -

شرح تصدیق است فی صحیحی که از این کتاب بوجد کشی در تاریخ نبیل باب فیضیه  
 در کتاب کشف الغطا شرح جنل الاطراف تا کتب حضرت باو الفضائل از قول مرحوم جایی سید  
 جواد کرمانی کرده فی کتب کشف الغطا برایش شده برای اطلاع بصفت ۹ و بعد آن از کتاب کشف الغطا  
 طرود فایده در او اظهار از انظار انزل آن صرف نظر شد جناب خیر المجلد  
 آخر کار در زیر زین (فی زین) در یوم هجدهم ماه شعبان سال ۱۱۷۱ هجری با انتخاب خویش  
 بشاوات رسید بدین جایی سید جعفر معروف کشتی در سال ۱۱۷۱ هجری در بر جرد  
 وفات یافتون گردید قبرش در میان مسجد خود اوست که در جوار مقبره (دو خهران)  
 است که بعضی شیعری خهران حضرت رضا هستند کتب مفصله بر سنگ قبرش  
 نقش شده که خویش این است **هَذَا الْبَقْعَةُ الشَّرِيفَةُ لِلْعَالِمِ الْفَائِزِ الْكَامِلِ**  
**الْحَاجِّ مَيَّاسِدِ حَفَرِ كَشْفِي تَالِيَاتِ مَقْدَمِهِ وَشَرَفِ رَقَبَتِهِ الْقَبِيلِ الْكَلْبِ الْوَكِيلِ**  
**(سابقون) وَغَيْرِهَا مَا زَالَهُ يَزِدُّ بِسِرِّهَا وَخَيْرِهَا وَشَرَفِهَا وَتَمِيدِ حَيْثُ ذُو الْجَنَّةِ**  
**مَنْشَرِيشان آورده است -**

۵- تفسیر سوره و الفصی است که تفسیرهای سلطان العلیر سید محمد امام جعفر صفحان  
 قلم مبارک در ارض صفا و نازل گردید برای تفصیل بیاب هم تاریخ نبیل زندی در این  
 تفسیر سوره البقرة است که آغاز آن این است **قَوْلُهُ تَعَالَى بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ**  
**الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ لِلْيَسَارَاتِ طَرِيقًا إِلَى الْفَضْلِ مِنَ الْجِبَةِ الْإِبْدَانِ**  
 ۶- رساله اشیا نبوتی خاصه است که بر جای معتدله و له منویر خان حاکم صفهان از علم  
 مبارک در ارض صفا و نازل گردید و شرح نزول آن در فصل هم تاریخ نبیل زندی مسطور است

۸- صحیفه الحرف و غذا است که شامل ادعیه و مناجاتهای غسیحه میباشند  
 ۹- کتاب الاثبات سید محمد که آغازش این است **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ**  
**الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ...** الخ این کتاب در جل کونانل شده چنانچه در  
 آن اشاره فرموده اند از علمای میفرمایند قولها تعالی او اول ظهور مظهر حق نبوت خود را  
 فرمود **وَجِيءَ الْمُفْتَخِرُ** کسی نیست که جواب گوید یا چگونه حضرت کند و اگر کسی بگوید  
 چگونه مفرود در جل این تمام میشود... و نیز میفرمایند قولها تعالی نظر کن آن تقار که  
 کل از برای آن خلق شده خط آن تقار جل کور بیدارو... الخ در ضمن همین کتاب  
 اشاره بشارت اون صاحب هندی از ظهور مبارک از شیراز فرموده اند -

شرح و بر ابو الفضائل شرح آن از قول مرحوم حاج سید جواد کرمانی در کتاب کشف الغطا  
 مفصلاً نقل فرموده در حضرت میفرمایند قولها تعالی این کتاب لای سید شاد فووم  
 فرموده اند و آنچه از علمای معروف ظاهر شد جناب سید جواد کرمانی از فرموده هندی آن  
 که هم صاحب ظهور از برای او نوشته بود نقل از نشر اشقی لذا کیفیت آن در طرآن از  
 جایی سید جواد محمد بن علی کرمانی که نوشته شد جواب گفتند و الله اعلم  
**عَلَى مَا أَقُولُ تَهْنِئَةً وَشَرَفًا** این استخوان از مرحوم سید نقل فرموده فی وصف این کتاب  
 کشف الغطا میفرماید مرحوم جایی سید جواد میفرمود که از جمله آیاتیکه در این ایام وقوع است  
 این آیه غریبه بودی که فردی هندی از اهل تجرد و عبادت در مسجدی از مساجد تبرستان  
 نزدیک بیت اسکوت داشت و او را بزبان هندی صانع میخواندند و جمعی از اهل علم باو نسبت  
 میدادند یکی میگفت دارای علم حضرت دیگری میگفت دارای کسیرت و او حالاتی متفاوت

۱۳۶  
 داشت گاهی در حال سجود شکستگی بود و با هر که بزیارتش می رفت تکلم می نمود و وقتی در حال مراقبت  
 بنظر خود و با اندکی گسستگی میکرد من نیز یکی از کسانی بودم که با وی در وقت و ششم و گاهی در وقت  
 صحبت می نمودم و با جلد از یک روز در وقت مسافرت رسیدم (لا محضه مسافرت  
 سینه جو شد و او آنجا غزیش بسیار از شرق بجهت مبارک است) اقامت در استان برای  
 وداع جمع شد و مکاری اسباب مسافرت حاصل نمود مرا داد که با صان و وداع کرده ام از  
 آنجا بان و علمای که مجتمع شده بودند معذرت خواستم که قلبانی صرف نموده تا من با صان  
 وداع گفته مراجعت نمایم چون بسیار آدم صان در حال مراقبت بود چاره ندیدم جز  
 آنکه قلم گرفته بر رفته نوشتم جناب صان من عزیت بوشتر نموده ام و اینک مسافرم تنوم  
 از دعا مرا فراموش ننماید رفته راز او نهادم صان رفته را برداشت و در آن نظر نمود  
 باشارت قلم طلبید قلمدان را نزد او گذاشتم شروع نمود و نظر رفته چیزی نوشتن در  
 آنجا گاهی بمن نظر می نمود و اشک از چشمانش میرفت چون از تحریر فارغ شد رفته را نزد  
 انداخته و بر وقت فرو رفت من رفته را برداشتم دیدم رفتی چندا از اقامت خود دیدم و در وسط  
 متوازی نوشته بود بهر قدر در آن نظر کردم چیزی نفخیدم احکام را پریش و شوش  
 کرد زیرا سفر خلیفه و بعضی در پیش بود و مکان میرفت که شاید در این سفر خطری مترقب باشد  
 و از آن نمی فرماید وقت تنگ بود و فرصت ننمودم و مکاری استعمل و مردم عزیز برای وداع  
 نظر چاره نیافتم جز آنکه برت حسینه متوسل گردم و لذا ایام خان بر آدم و زوی بقصد  
 بدعا بلند نمودم و عرض کردم ای... ترا بطلویت صیاحیل بن قبه حسین بن علی علیهما السلام  
 عقد این خط را برت خود بر من بجای آورم بر خیم آن توانا فرما خلد القول و صیاحیل بن

۱۳۷  
 ورق در دست بود و من متضرع و استمال بدعا مشغول در آن مجدداً نظر کردم دیدم همین  
 مطلب نوشته است که من برای آن قصد مسافرت دارم زیرا ملا حدیثه که در سطر اول از آن او  
 نظر که ذکر شده غدا می آید نموده که بحباب جمل (همدی موجود) میشود و در سطر ثانی نیز اعدادی  
 که (صیحه زین) از آن بیرون می آید و صوت سطر اول:  $۱۰۴۵۴۰$   $۴۶۲۶۴۰$  و سطر ثانی:  $۱۰۳۰۲۰$   $۴۴۰۸۴۰$   $۲۲۰۰$   
 و چون این اعداد بحروف نقل باید بر این منج ظاهر شود:  $۱۰۳۰۲۰$   $۴۴۰۸۴۰$   $۲۲۰۰$

صورت  
 جدول

و چون این صورت مشکوف شد از غایت شوق از بام بزیارت آمدم و بجانب مسجد در آمدم  
 صان نیز از حال مراقبت بیرون آمده بود سلام کردم و عرض نمودم جناب صان من  
 نیز برای همین که نوشته اید عرض مسافرت دارم صان تبسم نمود و بلبچه هندی فرمود  
 (بل شیراج میرود معلوم میشود) بالجلد مرا حرم حاجی سید جواد میفرمود مشاهده این  
 نه چندان سبب سرور و حور شد که بتوان و ضعف نمود زیرا من فی اشل بیبال خود ذکر شیراز  
 نموده بودم تا چه رسد به صان همه گمان می نمود که من باز قصد حج دارم زیرا در سفر سابق هم که  
 حج مسافرت کردم از طریق بوشتر بود و ششماه اقامت من در بوشتر مستدرا یافت نشد  
 بر این عنوان آقا ربیشار از قلم مبارک نازل گردید از قبیل صحیفه عین بحرین که در حوا  
 سواکات میرزا محیط کربانی شاعر می باشد و شرح آن در تاریخ قبل در ضمن فصل ششم مسطور  
 است

و کتاب بیان عربی و توقع مبارک در جوابه سوال سید جواد حسناوی است که از منی  
 قول سید کاظم رشتی سوال کرده که فرموده است **تَسَاءَلِي زَمَانَ يَفْتَرُهُ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَالْعَالَمِينَ**  
 (کبره هزه و راء) هیکل مبارک در این توقع بتفصیل معنی قول مزبور مرحوم سینه بیان فرموده  
 و آغازین توقع این است **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ طَرَاذُلَ الْوَجْهِ**  
**ضَبْحَ الْأَزَلِ طَرَاذُلًا لَا يَفِي لِقَائِهِمْ بَيْنَ الْبَاطِنِ فَطْلَحَتْ وَأَضَاءَتْ ... الخ**  
 و توقیعات دیگر از قبیل جواب سائل میرزا محمد زیدی و توقع نواب هندلی (لا و توقع مجتهد  
 سلطان ایران و توقع حاجی میرزا آقاسی صدر عظم محمد شاه که مطابق سراجت تاریخ بسبیل  
 بواسطه جناب حجت زنجانی بمشاوره رسید **ص ۳۲** تاریخ نیل ترجمه انگلیسی) و هزاران توقیعات  
 مبارکه دیگر است که این مختصر را گنجایش ذکر آن نیست **و از حد حصا خارج است چنانچه جمال مبارک**  
**جَلَّ جَلَالُهُ** در کتاب استطابان نیز مذکور است **قوله تعالى** و از این غمام رحمت رحمانی آینه  
 نازل شده که هنوز احدی حصا نموده چنانچه بیت مجله الان بدست میاید و چه مقدار که هنوز  
 بدست نیامده و چه مقدار هم که تاراج شده و بدست مشرکین افتاده و معلوم نیست چه کرده اند **بیت**  
**أَمْ آيَاتِ الْوَجْهِ إِذْ سَأَلْتِ جَمَالَ قَدَمِ وَهَمِ عَظْمِ نَازِلٌ شَدِيدٌ بِقَرْنِيَا يَدِ وَجْهِ بَرِيكٍ كَعَبْدِ لَوْ**  
**كَانَ الْخَجْرُ مِثْلًا الْكَلِمَاتِ رَبِّي لَقَدْ أَلْجَرْتُ قَبْلَ أَنْ تَفْقِدَ كَلِمَاتِ رَبِّي قَلْبِي وَجَنَانِي**  
**يُمِيلُهُ مَدَدًا** از این ظهور مبارک همان است که وصف عظمت آن آرزسان بشر فرموده  
 کتاب مبارک بیان و سایر آثار متعدده نازل شده و از این گذشته در تاریخ ظهور عظم مبارک بیان  
 قلم تصدیسین عباد مقربین بالجان مختلفه باهمل عالم داده شده و بخواست خداوند منان **نصرون**  
 بشارت در مجلدات آینه همین کتاب نظر قارئین گرامی خواهد رسید **خلاصه هر چند آیات**

چند در این ظهور عظم از حد حصا بیرون و از شماره افزون است با اینهمه در این تمام  
 نامی برخی از آن ذکر میشود: **بیت**

- ۱- کتاب استطاب یقین که شرح نزول آن در مجلد اول در ذیل شماره هفتم شعاع اصح ۳
- ۲- کتاب استطاب قدس ۳- کتاب مدیح که در جواب اعتراضات همه کجا
- ۴- نوح ابن العربی
- ۵- تفسیر حرف مقطوعه
- ۶- نور که با عزرا که میرزا آقاسی رکاب باز شیرازی نازل شده ۷- رساله هفت وادی
- ۸- تئوی مبارک ۹- تفسیر سوره والشین و صغیرها ۱۰- سوره هیکل که شامل نوح
- ۱۱- لوک است و نیز اینها اول مبارکه دیگر مانند نوح برهان و نوح دنیا و اولوح متعدد تجلیات
- ۱۲- و اشراقات و کلمات فردوسیه و نوح حکما و نوح طب و نوح قلع که مخاطب عالمی است
- ۱۳- که گنجان کلمه نازل شده و نوح سلمان هندی بجانی و نوح ضیرو و نوح احمد عربی و فارسی هزاران
- ۱۴- اولوح دیگر که دفاتر متعدده گنجایش نگارش آن را ندارد در این کتاب قسمتی از اولوح مبارکه
- ۱۵- لوک رازینت این تالیف میارزد **بیت**

**بیت شعاع یا زدی هوس**

در ذکر قسمتی از اولوح مبارکه لوک که از قلم الهی نازل شده است **بیت**

۱- نوح سلطان ایران (ناصرالدین شاه قاجار) است مشا زایه سر محمد شاه قاجار  
 بن محمد شاه در سال ۱۲۶۱ هجری وفات یافت ناصرالدین شاه در همان سال بر سر سلطنت  
 ستم پذیرفت **هاتر ناصرالدین شاه** خواهری خان کرد بود که زوجه محمد شاه شده بود

(تاریخ منیل ترجمه انگلیسی حسن لست توله این سلطان در سال ۱۲۴۵ بود و در سال ۱۲۴۶  
 ۱۸۴۶ - ۱۸۹۶) پادشاهی کرد (۱۲۴۴ - ۱۳۱۳ هجری) و آغاز مجلس وی و آتش قلعه  
 شیخ سمری بوقوع پیوست و حکم دی مهدی تقی فیض احمدی او بریاست شکر مضمون و  
 موقوفه های اصحاب شد عکس حق حکم وی در خصوص در حصر ۵۰ جلدی خیم کتاب  
 عالم بهائی موجود است این فرمان دارای دو مرتبه است که در صدر توفیق قرار دارد و صحیح مضمون  
 کوچک سلطان بن سلطان ناصرالدین شاه و قاجار و صحیح مضمون بزرگ این بیت است  
 با کردت ناصرالدین خاتم شاهی گرفت صیت داد و سندات از راه تاماهی گرفت  
 همین این فرمان بخت بکایت است و در عاشره آن خود شاه بخت خوش چنین میگارد و خود که  
 صحیح است صدق میسر در این باب باید سلی کنسید این عمل بازیم نیست پای دین  
 مذمت در میان است این طایفه بخش مرده و راه چهره باید از صفی دارالمرکز پاک کنی که اثری بانی  
 نامه است کمال اهتمام را بکن و بنوکر لاریجانی یار تقویت کن که از عهد این خدمت مذمت  
 سر صدر در مگر خوب بیاید صفی المظفر ۱۲۴۵ (هـ) عهد صفی قمری باید کمال تقویت  
 بعد از آنکه در راه سایر نوکر بکنی که نشا است بهما نظور که مشافهت بقبا علیجان حکم کرد  
 این خدمت با انجام برسانه و امورات آنحضرت کمال نظم را بر بربانده است - بکنی -  
 تمام حق حکم که بخت منی است بخت است یک نعمت در متن که بقرار ذیل است قول الله  
 عم اکرم نامدار مهدی قلی میرزا حاکم دارالمرکز از مردان موفق بوده باشند که در باب دفع غائله و  
 دفع آتش و آتش هفتاش با بجا کرد و در نفس الامر بعت تا زود دین مبین و شریعت  
 خوانی جناب سید المرسلین گنده شده اند و فی الواقع بکنی اینها از خضر و زو کا

در روی زمین بر همه کس واجب و از لوازم دین است و ضروری مذمت همین است  
 بکنی اولاً اطفال نازده این شعله موقوف و موقوف با هتیم علمای اعلام و فضیله ذوی مشرب  
 الا احترام خواهد بود و در شانی بخت کفایت نوکرهای دیندار و دستا بد قرار بسته است بکنی  
 بنوعی که در هنگام ماورستان عم ارجمند بالمشافهت الحاقانیه اکثر مقرر فرمودیم باید آن  
 گرامی در این خصوص کمال تقویت حمایت از عالیجاه مقرر بکنی قان عبا تقویت نوکر  
 لاریجانی عمل آورده مراقبت موقوف باشد که نشا است تعالی فتنه و فساد آتش و آتش  
 این طبقه حاویه حلاکت بالمره از صفی تا از مردان برخاسته شود و با الکتیله این معصوم  
 قطع و قطع نماید که انشاء الله از آنها باقی نماند و از شرارت و شیطنت آنها همگی اعمال  
 آن بمرز و بوم آورده و فارغ البال باشند البته در این باب حسب تقریر مرتبه معمول شده  
 در این باب از نه دقت و جدت بکنی و مصرف دار و در عهد شش ماهی میسر مقرر نظر  
 حتمی که در عاشره تقریر اولی که مقرر آنکه خاطر حضرتی که در قادی کلان واقع شد است رخ آن هم  
 بروجه حسن بیکر و باید آن عم ارجمند در این باب نیز کمال دقت و اهتمام عمل آورد و جز  
 درستی در امور آنجا به حد بسته حسب تقریر مرتبه معمول شده در عهد شش ماهی شهرت شده  
 است - چون از حق ظاهر شد آن ناصر الدین شاه فرمایند که بکنی برای تمام عبت  
 لوح مبناک سلطان عظمت بکنی میرزا بزرگ برع خراسانی بتوی شاه ارسال  
 فرمودند ناصر الدین شاه او را سخت ترین عذاب شهادت رسانید چنانچه اولاً نفس طایفه  
 در کتاب صحیح البهید ص ۵۰۰ راجع باین استان بیانی مستوفی دارد که ترجمه آن  
 بخاری چنین است : خیر از وقایعی که در سابق بدان اشاره رفت مقرر خواهد که حکمت بران  
 حال



۱۳۲  
 جمال قدیم جل جلاله از اشیا میخندد لوح سلطان است که در سوره هیکل از قلم حسن مباری ذوال  
 کشته شد و شش پناه الله جل جلاله در سال هزار و دویست و شصت و شش هجری مطابق هجری  
 به ششصد و نود و بیست و نوبت در روز پنجشنبه در قوت ایمان آیت کبری بود  
 در عصر و کیسبانی در سنج و خدایا عجب حیرت انگیزی عالمیان بعد از آن ناصر الدین شاه  
 اقبال فرمود برین درختی از نواحی طهران لوح سلطان رسانید ناموران حکم شاه او را نخواستند  
 در ششصد و نود و بیست و نوبت با آهن گداخته برین وی را داغ نمودند تا آنکه جمیع گوشت بدنش از  
 استخوان منفصل و هر عضو از جای خود قطع گشت با اینهمه زنج و اسب آن جوهر آینه  
 و عصاره و غلظت انباشت نهی بر آوردند اما در نظرانی در وی مشهود گردید در بلایا صابر بود  
 در روزی از حرکات کسبیه تا مرغ روحش از قفس تن برید و بجانش الهی در حضوران حکومت رسد  
 کجی مگر گردید حضرتش بیما الله جل جلاله در لوح مزبور تسبیحان را کامل و بر بیان  
 تمام فرمود و بعضی مقام با بیانی لطیف و کلامی شیرین و نرم حقانیت خود را مذکور داشت  
 و در کتب بیانیات مبارک کاش که بر اثر تقالیم مقدسه که از قلم حرسش نزول یافته و حق  
 با بیان از حشوت بطافت گرایده و تا آن درجه در ظل تقالیم مقدسه وی از همیشه رفقا و کردار  
 تغییر یافته اند که بشداند و بلایات در رخسار و کوه چکر و قاعی از خود نشانید با اگر علی الاتصال کلی  
 بلا و مصیبت بر اثر عقوبت علماء و حرس و طبع حکام و امرا بر آن مرتب مظلوم متوجه و منتهی  
 تر سخاوتمندی از ایشان ظاهر و زنده و فتاوی را موجد و باعث آنند و نیز در این لوح اشاره  
 فرمود که قبل بجای اقصای سلطنت ظاهره بومه و خست پادشاهی ظاهره از طرف خدا  
 مذکور که اگر از غده و قیام مظاهر مقدسه برای انشا از خلاق طیبیه و ایجاد صفات روحانی

جامع انسانی است نه طبع و سلطنت دارند و از آرزوی پادشاهی و ریاست انسانی  
 با برقی شهادت حضرت برین که اکنون در عالم قیام آن سابقه گذشته جمال مبارک  
 درستان برین لاکر زور لولح الهیه ذکر فرموده و چنانچه عظمت تمام سوی از آن بیانات  
 بخوبی وضع میگردد و از جمله میفرماید و اعلم اننا لما اردنا خلق البیت مع اخوانه  
 و خده و تکلمنا تکلیما اذا اضطررنا و کما نه الامم الوحیه بحکمت کما دان تصبیح  
 عصمتنا فی سلطان من لدنا ثم شرعنا فی خلقنا فی خلقنا و نفخنا فی روح  
 القدسه و الا فیدار بحیث لو امرناه فیخیر من فی السموات و الارض ان نیک  
 هو المفسد و انما اولنا ثم خلقنا من کل ذر و بک و خلقنا من جسم الوحی الی  
 الوحیه و توجه الی غیر القداء بقوه و سلطان و اقبل بقوه انقلب بها الی  
 الاعلی و سکان عذاب الاله و اما ان رفع النداء من شطر الکبریا و سائر الاله  
 الذی خلق ماشاء انما هو العزیز الوهاب الالیه کنت حاضر الی العرش  
 اذ تکلم مع السان القدره بما اظهر به الارواح لما اریناه ملکوت الامر و  
 بحیث اعلمنا من المشرق الی المغرب من انوار ذالک الاشراف قد اخذ الاله  
 بحیث ظار بقوادیم الاقطاع لیضره ربک ما لیک الا بداع حکامین من  
 و نیز فرموده و اعلم قد اخذنا قبضه من الذرات عجزه بمیاه القدره و الا فیدار  
 و نفخنا فی روح الایمنان و لنا کبراشده ارسلناه الی ربینا انقوم بحکامه  
 منیر و فیہ یلکین ما اناد ربک العزیز الحکم فلانه لانه لانه لانه لانه  
 لدی الله ما لیک الاله قد بعثنا لها بالحق و ارسلنا لها سلطان مبین انما  
 قوتها

قوسا قلبه ركب ليه من عندنا حيث او امرنا له ليقابل من في السموات  
 والارض ان ذلك هو القدر القدير لعلنا انه لم نخلقها فاسطو لها ولا  
 من في السموات والارضين (كتاب مبین) قد خلقنا البدع بزوج القدر  
 والافيدار وادسناها بلوج ربنا المختار الله من افه الاشمس الانما بقوه  
 وسلطان (كتاب مبین) ونز فروره قلنا قضا قضا من التراب عجاوه  
 بيباء القدره والاطينان وحقنا في روحا من لدنا ثم زيناها بطراز  
 الالهام في ملكوت الافشاء وادسناها بالسلطان بكتاب ملك الرحمن  
 تعالى هذا الامر الذي كان على العالمين عجبا (كتاب مبین) صحت  
 حضرت عبد الله اهل ثاوه در كتاب سحاب منا ومنات مي فرمايد قوله الا خلق  
 از جمله تو همي بجهت حضرت ناصر الدين شاه فرستاده شد. در آن توقيع مي فرمايد من را  
 احضار كن وجمع علماء حاضر نما وطلب محبت در بان كن تا تحت بطلان ظاهر شود اعلمت  
 ناصر الدين شاه توقيع مبارک را نزد علي فرستاد و كليف اين كار كرد ولي علماء جارت نمودند  
 پس جواب قيع را از حضرت نغمه شاعر ملا خواست بعد از مدتی توقيع مبارک را اعاده نمودند كه  
 اين شخص معارض اين است و دشمن او شاه اعلمت پادشاه ايران بسيا مي فرستد كه اين  
 محبت و برهان است و حقيقت و بطلان چه تعلق به دشمنى حكومت دارد انوسى كه احرام اين علماء  
 صدر منظور نمودم و از جواب اين خطاب جز نمى - انتهى - ص ۲۴۴ - ۲۴۵ -

جناب حاجي ميرزا احمد علي در كتاب محبت صده مي فرمايد قوله في ص ۲۴۴ - ۲۴۵  
 حضرت اين قول از اين من حال روي قداها حكایت فرمود حضرت مبعوثا بزرگ اش بود و شرف

شد و ابد انصوا اين حال و تحرا اين جهان از ايشان نسيمود و يك مرتبه يا بيشتر و خدا  
 بمشول مشرف شد و مخرج شد و بچهارفت و هجده كوچك يك شبر و نيم طول و شبر كتر عرض  
 و قطر چهار يك شبر عنایت شد كه در جفا با چند كير و باه و برسانم و نيد انم در حبه صيت ايشان  
 در جفا عاقت نمودم بشارت ادم كه امانتى داريد و عياقتى در حمان شد است و در قسم خان  
 شهر در كل حبه استليم نمود و بدودت گرفت و بوسيد بجهه نمود با كتي هم غنوم از او انعام  
 گرفت و بيت سى قدم دور از زمين و باحت قدس نشست و نياست نمود و بجهه كرد انوار كيا  
 و حضرت انوار بشارت مسرت از چهره اش باهر ذكر شد ممكن است لوح مبارك منع راز كارت  
 فرمود و وقت نيت دستم مطلبى است كه بايد ستر كند صيت ابد اين حال را كان نيسر كرد  
 ما موريت بصورت و تحظر نميند ذكر شد برويم در جفا كه فرموده اند و حبه شبا تقدير نام فرمود  
 نيام شابر و يد و بيا و يد رتم و برگشتم و ايشان آنچه تفحص كردم نيا فرموده بود و ميرت  
 نوشتيم به هذنديد بود از ايشان خبر نمى شستم تا خبر شهادتشان را از طهران شنيدم و دستم  
 لوح مبارک حضرت سلطان بود و ان ياكث لوح مبارك تقدس بشارت شهادتشان جو سر  
 ثبات استقامت جناب عاى على مرحوم اخوى حضرت قاسم بر سعيده وحى قداها مي فرمود از  
 طرازين تا بر بعضى منازل خدمت ميرسيدم و همراه ميشدم بسيماش شرح خندان و مهارت كور  
 و علم و خدمت بودند و جز اين نيد استيم كه مشرف شد است و مخرج شده و بخراسان وطنش ما  
 ميايد و بمرآت و كرات يده شد صد قدم زياد تر يا كتر را ميرود و از راه خارج ميشود و در جاست  
 اقدس فاده سجد بنايد و شنيد شد كه عرض ميكرد است خدا يا آنچه فضل بخشيدى بعدل كير  
 قوه حفظ اعطاف را انت هي - ۲۴۵ - شرح

شرح حال جناب بدیع راجه مرکزی جوانان سبالی طران در سال سابق منتهی  
وعین کن را در این مقام نقل مینماید.

شرح حال جناب بدیع

بدایع خلقت نواذر وجود کرد و در سنین محدود هر عظیم الهی جلوه گرفته و در سیاه  
حواش قرن اخیر را بوجویش مبین و مظهر ساخته اند چون گویند با بهره و نجوم لایزال  
ساخته جانهای پاک و زینت افزای افق قلوب دلهای تابناکند - این خاصیت وجود که هرگز  
در مقام خویش سمار امر الله را آخری فروزند و حدیقه الهی را نوکلی بوستان آرا بود و اند  
بشانی مجذوب و مفتون حضرت معبود گشته که گوهر جان را بنا بر عشق افروخته و از شرار کما  
شعله در آفاق انداختند - جنبش شتافته و قیام عاشقانه این نفوس مقدسه موکب ازین مرتبه  
ربانی زار در سیر در مانج کماله قرن اول الهی عمرای نمود و عالم وجود او کتب بیاق و سهدا  
جت در کن این ملاقه لطیفه رکعانی مساعدت مشاکت کرده درین این نجوم بازه نوجوانان  
بر خاستند که در وقایع عظیمه این ظهور عظیم محور حوادث عجیب و اتفاقات شگفت بوده و با سبکی  
پرشور و ولی پر هیجان نغمه جان را در میدان شتاب جاننازی فدای جانان ساختند در جلوه  
سخن تابان سما امر الله سر حلقه جوانان سبالی غرا شده حضرت بدیع خراسانی است که در فضیلت  
الهی کل وجودش را از تقدیر تنزیه برشته و باب جذب حقیقت عین ساخته و محض ابراز قدرت  
کامله و نمونه حسنه بر جهانیان عرضه فرمود - مطالعه حیات پرافتخارش شورا نگردد و داستان  
و اعتقادش بی حیرت آورده جزئیات کمیزات منور او را که در این سنه از جوانان بزرگیات  
حادثه اش مصروف کرده و تا شاید اثرات صحیح زندگانی عظیم و متدشس سبب انبیا قلوب شود و

روح فداکاری و خدمت سار جوانان عزیز جهانی حقیقت نماید.

حضرت ابا بریم حاجی عبدالمجید نیشابوری آجور معتبری بود منقطع و آزاده چون آواز اول  
حضرت فقط مشیت آئینه را اصفانود در زمره مومنین طلعت اعلی داخل گردید و پس از چند  
سکون و تامل در منزل ایمان در حوادث استوار قطعه شیخ طبری در ملک مجاهدین مرافقین شجاع  
قلعه درآمد و آن محشر عظمی شکست کبری را بر چشم خویش مشاهده کرد چون مشیت غالبه الهیه شاد  
حضرت حاجی را بر زمانی دیگر محمول آهسته بود در خانه آن خانم عظیمه در زمره امراء و در سپس  
نجات یافته بوطن کوفه مهاجرت نمود در مرتبه بخراسان در شهر شاد آباد متوجهت و در پیش  
شریعت ربانی و مؤانست و جاست اجبار بردخت خانه خود را محل ذکر یزدان و عملی یارین قرار داد  
ولی اجای شهید از تردد و بخت و حاج محترم خود داری میخواند و محرومیت از محضر نورانی او را  
از توفیق بیرونش میرزا بزرگ که تا زگی مرهل بلوغ رطبی میبندد ترجیح میدادند - کما  
میرزا بزرگ بخلاف پدر گرد علی ایان نگشته و از آنان سخت تبری نموده و میرزای سبلیت گناه  
این وری و تفرقه است یافته کار بقرض یکشنبه سی حضرت علی عبدالمجید یاران دیگر بدلاست او  
بطلقیه ایمان با اثر بود و از این تر و قلب غیر بود بزرگوار شربت کمد و اند و کلین میگردید پس از مدتی  
جهد و کوشش چون زحمات یاران در تبلیغ آجر زاده جوان سیم زبید او را بحال خود و نگذشتند  
تا آنکه در آغاز سن عیاد اعمال و طوار او علی می پدید آمد با آنکه هنوز نسیل با نوزاد و داری از خوان  
در او غلبه داشت گاهی در مجلس یاران حاضر شد و با صفای بیانات ایشان میرزای تریبیل بر تفری  
تجسس را و افزایش گرفت آنچه را که سابقا از آن هزاره زوگردان بود و نویسین و مطبوع یافت بجال  
یاران مانوس شد و گاهی نیز با ایشان هم کل میبندد و در خست کما حال و در گون شد بنگران در

قلب نیش پر توی زود و شجاع تا بنا که آن ساعت صدقه شش را فر گرفت از پیش کون با  
 یکبارگی از دست داد و عالمی را دالره حیران شیدانی خوش ساخت حضرت حاج محمد مجید  
 که از اقبال و ایمان و امانه فرمان از نادمی در پوست نیکبند چون بر پای شینگی و اشتیاق  
 در و حصول کوی محبوب گاهی یافت و سائل شسته قش را فراهم ساخت و میرزا بزرگ با حق  
 شیخ احمد فانی که او نیز همان زمان زیارتش اخصا قدس بود سرست و فرخون آهنگ او بر نه نمود  
 چون از خراسان بریز رسید شیخ هم سفر خوشت چند روزی در این شراقت غایر قوی  
 میرزا بزرگ که فعالیت نشاط جوانی را بار فرورزان عشق و شینگی مقدر ساخته بود و حصول  
 بمقصود تسریع و تقبل داشت از هم سفر خویش جدا شده تنها و پیاده براه افتاد و بچ سفر و صد است  
 بین طریق و راه غرم خویش ثابت تر و شوقش را بقای طلفت مقصود بشیر میاخت بالاخر  
 پس از تحمل مصائب و سختیهای این سفر طولانی چشم بر نظرش بسواد و شعر بغداد افتاد و آواز و  
 او بغداد و مصادفنا زمانی بود که حضرت بجای آمدن کل لایحی بمغای خویش وارد و در قلعه  
 عکا بسجیل او و او بکفنا بودند - زار جوان چون دید پس از تحمل این همه مشقات و زحمت خوزه  
 فریضه کوه و دشت بیابان و ست پر تنایش با از دهن محبوب جوار شد ایام معدودی در بغداد  
 توخت نمود و بنا گفت و موا کنت و حشر با اجاب که در هجران محبوب آفاق و زمانه فراق میگردد  
 بر دست بجز متبت مبانک و خوش نوا و شغل نقیبت پیشه که در بدین معنی که هر صبح شکر  
 است و شش فکنده و از در جل آب جیبیت میآورد شوق و بجناب میرزا بزرگ در خدمت و تسلط  
 هر که حقه و خدا او باش بغداد شد بطوریکه روزی آن جوان نورانی را مورد ضربت جرح قرار داد  
 چند نقطه از پیکر از نیشش با با خنجر جرح ساخته و قلبی این شناخت و در شکاری او را از  
 انجام

و انجام خدمتی که از دل و جان بعهده گرفته بود باز داشت پس از چندی که از توخت او و فقدا  
 گذشت اراده حکومت عثمانی بر بنید جمعی از بهایمان بغداد بموصل بقتل گرفت و غیر از  
 بزرگ قبا رهسپار موصل شد و همان پیشه ستایست بجهت سلطان را عهده دار گردید و پس از  
 چندی از موصل هرم حکام نمود کیفیت تشریف او را چنین نگاشته اند که در و در شهر عکا بسبب  
 عدم آشنائی بعبت عربی راه بجای تغییر و حیران و سرگردان در کوی و بازار میگشت و بزبان  
 غیره نوس از بهارین نشان از یاری بنشان نیست تا آنکه هنگام غروب گذارش بمسجد  
 افتاد و بعد از اجاب مضاد شد و دولت کریشان منتظر قدم حضرت عکا بسبب است که بر  
 اقا شرف تشریف فرمای مسجد خود بخند گردید میرزا بزرگ بر سر تی عظیم دست داد و از مرتب  
 تحسین آرزو و بر سر پیش است که آن بهارگاه را یکی نموده و در او وقتی حرم حاکم گردید و در  
 انتظار مراد بمخلوم و محویت خویش و ضمن ریاضی ذیل آفتاب در عکس کافزی مرقوم شد  
 اقدار محکم با این است - ما جرم من با ای سرخوش نیست حق بخیر است و خدا را آراسته  
 موقد حضرت مولی الوری روح فایز و فدا از نماز خارج و آهنگ در جهت فرموده غیر از  
 بزرگ شرف تشریف و قطعه عاکی از خود دست خویش با تقدیم داشت و نور و لطف و رحمت  
 بی پایان و نوازش همان خارج از توخت نشان واقع گردید پس راههای حضرتش  
 همان شب مبارگاه جمال قدس قدم را رویافت و بکینه دل بر سطوح انوار تا بنا که طلفت  
 اجمال مستقل نورانی ساخت - انوار لطف و کرمه از مشرق سلطان خلوت آید که گرفت و بنا  
 جوان را غریق بحر احسان و عنایت خاص فرمود - در ضمن بیایمی که در آن کوه عظمی از مملکت  
 سلطان عین ایشا ز جاری شد بلوح معنی شارتت فت که هنگام اقامت طلفت مقصود و در  
 نقاب

خطاب بنامه ازین شاه پادشاه ایران محض تمام حجت و کمال برهان نازل شده بسبب  
 نمودن رسول خود بشیر القوی که توانا از جمله انجام ریاست تسلیم امانت که لازمه آن  
 عمل زبرد و عذاب باشد و آن شخصی است بر آید تا آن موقع احوالی نگردیده بود چه بیک این از استند  
 شستن کمانی تا نم بود که قدرت شاهی مبعوث فرماید تا تواند مصداق این بیان اعراضی  
 کرده هو الله تعالی فقال الله بان سبقت احدا من عباده و يعقله عن  
 الامكان و ينزل قلته بطر القوي والاطير ليعضد به بين ملا الاكوان و اذا  
 انشأ مما نزل الحجة والسلكان يوم و يا خذ الكتاب يا دين و يا العزرا و يا  
 و سبقت سرعنا الى امر السطان و اذا فودد مقرر سرعنا في الجوان و لا  
 يعا شريع احدا الى ان يخرج ذات يوم و يقوم على مقبره و اذا ظهرت  
 طلائع الساطنة يرفع الكتاب بكامل الخشوع و الاذات يقول لئلا يرسل  
 الله الجوان و يقين انه ان يكون على شان ان يا امر السطان بالفضل لا يظفر  
 في نفسه جسمه الى امر الفداء و يقول اي رب انك انما جعلتني اما حرا  
 لا امك و قد رزقت لي الشهادة في سبيلك فوخرتك لا اقبل هذه الكاس  
 بكد من العالمين لانك ما قدرت لها من بدل ولا ابقا دلها الكوش و  
 السبيل وان تركه و ما تقرض عليه يقول لك الحمد يا رب العالمين اني  
 و حيت و خطاك و ما قدرته لي في سبيلك و لو اني اردت ان تصنع الارض  
 يدعي في حلتك و لكن ما اذنته هو خير لي انك تعلم ما في نفسي و لا اعلم ملك  
 و انما اعلمه الحشر ميرزا بزرگ بجز و الحاج تمام متنا نمود که فضل و احسان حضرت مولانا

وی را بان تمام مبعوث فرماید لسان عظمت بیدر مخاطرات این امر بر نظر نااطق گشت و  
 جزئیات عظامه و شکنجه بائی را که جان ناسه لقیه باید تحمل نماید تشریح منسه نمودند ولی آن  
 عاشق مشید اجدی باصرار التماس در فرود بمقام این حالت پرافتخار شدند و که حاجت  
 مسوولش مقرون باجابت گردید ولی فرمودند چون خسته تازه از سفر وارو شده است قدر  
 استراحت جوید پس از پنج ششگ آهنگ ایران نماید ولی او مست از باده جفبه و سبب  
 بشانی و اله و غفون بود که در وصول بقر با کجا عشق تا خیر را ذوقی عظیم میسر دین بجز و الحاج  
 تمامی تحمل و تسریع نمود حضرت بیاه اهلنا و امر فرمودند که حال که نهید و سبب شفقت  
 این سفر پر خطر را در نظر گرفتند و طبیب خاطر قدم در این اودی جانسوز نهاده است باید عیون را  
 بر سات خویش گاه و نامزد و در طول طریق با صحرای نواست و نواخت خود و هر آن دروغ  
 اندک بیم و خطرانی مشاهده کند قدم پیش نهد تا اراده اعلی شخص دیگری در مبعوث فرماید باجر  
 میرزا بزرگ که هر حال زار تبار این مقام نواستی بناست بیان مبارک که راجع باو میفرستند  
 (او را خشنی جدید دادیم و خلعتی از خلعت برنج پوشانیدیم) بهمان لقب طبع از او جمله بدیع  
 میکنیم لوح همین سلطان را که بخانه اظهر حضرت مولی الوری تحریر یافته بود بروی کلبه عایق  
 و پیاده و سپاه ایران گردید در طی راه با اجدی ملاقات نمود و شناسائی فرمود خویشش ذکر  
 بزوان بود و اینس بین طرقتش صحبت حضرت حسن بالاکمرا پس از چهار ماه مطلع مرآل و تحمل  
 شد در طهران رسید و در باطنی منزل گزید چون ورودش بطهران مصادف با شروع تابستان  
 و بهین منالبت شاه ایران در ملنگ و کن از سیلقات تملان بمرزبوریع بلا و زنگ آهنگ  
 مفر سطا فی مند و در بیابانهای اطراف اقامتگاه موکب شاهی عمل و مومنی که تصدیق میکرد روزی

سیر

مسیر سلطان واقع خواهد گردید انتخاب نمود و بر فرزند سنگی قرار گرفت غلامی و انقشای  
 در آن حال درشت که باشد بدترین حساب شقاوت مقاومت نبودت نمود مدت در شرف  
 بر فرزند سنگ در حال صوم گدازید و چون روز چهارم ناصر الدین شاه از لشکر مراجعت نمود  
 و درین بسیاحت اطراف پراخت نظرش بر فرزندخته سنگ بجهت برع افتاد در حالیکه با  
 بلند خند عربی در بر و عمامه کوچک سفیدی بر سر پای ایستاده و لوح مبارک را در دست بالای  
 نگاه داشته است شاه او را در پیشی حاجتمند و فقیری مستمند تصور کرده شخصی را برای تخلص احوال  
 اعوام نمود و فرستاده شاه پس از چند لحظه معاودت نموده اظهار داشت تازه جوانی است که از کجا  
 نامه جهت شخص شاه آورده و منظر فرمان همایون است تا شخصاً آنرا تسلیم نماید ناصر الدین شاه  
 قضیه نیاروان و حمله محمد صادق تبریزی و همراهان بخاطر آمد و سخت دریم و هر اس شد و امر اجناس  
 رسول داد بدین معنی با جسمی ناتوان و روی موئید بهیوضات حضرت زین بجنور رسید لوح شفقی اگر  
 تا آنوقت چون قلب بر صغیر دل حفظ کرده بود بوسید و با فریاد یا منظر سلطان تسلیم شاه ایران نمود  
 ناخبر الدین شاه از جرات این جوان غریب که با قدرت اطمینانی عجیب سخن میگفت و بگفت  
 اندیشه شد و از قوه غالبه که از جن اعظم چنین وجود نورانی را چنین نهد می خظیم معبوت فرمود  
 مخالف و ترسان گردید و بتوقف رسول امر داد و حضرت بدین معنی از خیمه فرزان توفیق نموده  
 بدستوار شهر را رجم او را استطاق کرده بازگویی یاران و همراهان خواستند ولی بدین معنی با کمال  
 صداقت و صراحت اظهار داشت تازه بطهران آمده ام و جز رسانیدن نامه به ولایم مقصودی نداشته  
 و کسی را هم نمیشناسم چون از راه تطبیق تقدیر طلبی که طبق آرزوی آن قوم نموده کاشف در این فرقه  
 باشد معلوم نگردید و از آن مخون شیدائی جز تابش انوار عشق و ایمان چیزی دیگر مشاهده نشد

بدستور

بدستور شاه در شجاعت خون اسام بر بحر و خشک بجز پدید آمدن سخت بدن پاکیزه و نور انیس  
 عیان ساخته و بسط قطعات آهنی را که در مقابل خود او در آتش گذاشته بود و با کمال بی رحمی  
 شقاوت بر پشت او شسته بجای مخوفه پیش کرد اطمینت های روزات و ناست طبع بشری  
 میکرد و در شرف قوع بود و او در بوی سوختگی آن تن نازین رضای محقر آن خیمه ظلمانی را خوا  
 در آن خیمه بدین معنی بدن که اندک تاثری در چهره نور انیس وید اگر تحمل آن عذاب جانفروز  
 و خود را با سبزه و رنگ زین مشغول میداشت شایسته استقامت آن حال بر او مندر صدقه شد  
 کبری جلادان عنود را بعضی از او با قطعات آهنی گذاشته از دست بچپ از چپ برست خنجر را  
 برادی سینه پاک و بی کینه اش کشید هر دم این عمل ترمم آور را با قساوتی فرزون از دراک بشری  
 او آمد میدادند تا بدین صطبی واقف شوند و بی جز سکون و صطبا و تسلیم تجدید بقادر استحال چیزی  
 مشاهده نمودند چون فرموده اش زیر دست در خیابان خود بخوار ناتوان و راجح بر قوتش آماده  
 خروج بملکوت جانان گردید با تهنک ضربتی سخت بر سرش وارد آورده او را بمقام شهادت رسانید  
 و جسد بیانش را در همان محل در گودالی افکند با خاک و سنگ بینا شدند

حضرت علی با حق حتی جوانی را داد کرد و شرط عشق و وفاداری را بکاملت روحی ایفا نمود استقامتی  
 ابراز نمود که عقل حیران و دهنم و ادراک بشر از تصور آن عاجز و در مانده است شینگی و از خود گویی  
 بقامی رسانید که جز یار نمیخواست و جز در بسیل رضای او قدمی بر نمیداشت چون سالت خویش را  
 بانجام و ماموریت خود را در جهان گذران بکاملت روحی بی پایان رسانید ذره وار بسوی خورشید عظم  
 شتافت و در جوار لطف و رحمت کبریا مستخرج شد - برای ساکنین عالم خاک آن گوی که هرگز  
 تابان یادگار عظمی از شجاعت و خلوص و انقطاع باقی ماند تا قرون آتیه نظیری از او در مرآت

جذب

بیزیت سونج تیس کدو عالم وجود از این نمونه برانزه عشق و کمال خالی نماند استغلی  
 خدا این مقام و تسمی از آیات مبارکات لوح مبارک سلطان را که در او رتبه از کلک احاطه نازل  
 کردید و زیبای و راق میارو تا این مؤلف بدان شرف کرد و قولش تبارک و تعالی  
 سبحان الله تعالی شاندا العظمة والاحدا یا املک الارض اسمع نداء هذا المملوک  
 اذی عبدا امت بالله وایا به و قدیت بفتنی بی سبیل و یتهد بذلک ما  
 انا فیه من السلا یا الی ما حکمها احد من العباد و کان ربی اعلم علی ما اول  
 شهیدا ما دعوت الناس الی الله ربک و رب العالمین و ورد علی فی  
 ما الاوات عین الابداع شبهه یتدقی فی ذلک عباد ما منعهم من سجاتک  
 عن التوجر الی النظر الا کبر و من عنده علم کل شیء فی اوج حقیق کلمنا  
 امطر سحاب القضا سیهام البلا فی سبیل الله مالک السماء اقبلت الیها و  
 یتهد بذلک کل مضع حینی که من لیا الی فیها استرح الی اوجوش فی کاتبها  
 و الطیر و فی اوتکارها و کان الغلام فی السلاسل و الاغلال و لم یجد لینه ماصرا  
 و لامعینا (الی قوله تعالی) یا سلطان اقبلت ربک الرحمن ان ننظر الی العباد  
 بلخائک اذین و اذیک و حکم بینهم بالعدل بحکم الله لک بالفضل ان ربک  
 لیسوا لک علی ما یرید استغنی الذنبا و ما فیها من العز و الذلک و سبغی الملك لله  
 الملك العلی العلیم (تا انکه میفرماید یا سلطان انی کنت کاحد من العباد و در افدا  
 علی الیها و مرت علی نسائم الشجان و علی علم ما کان ایس هذا من عبدا لکن  
 اذن عن رب علی و امر فی الابداء بین الارض و السماء بذلک و رد علی ما و رفت  
 بر عیون

بیر عیون العارین ما قرنت ما جندنا الناس عن العلوم و ما دخلنا الدار  
 فاسئل المدینه الی کفها التوقن باقی کت من الکاذبین هذه و دره حر که  
 اوتیاح مشینه و بیک العزیز الجید هل لها استقر و عند هبوب الرياح غاصبا  
 لا و مالک السماء و الصفا بل تحزکها کت ترید الی قوله تعالی ذات  
 شاه شاه که گویند که در هر ملک که معدودی از این طائفه بوده اند نظر بقدری صحنی از حکام  
 حربی جهل مشتعل میشد و لکن بن فانی بعد از ورود عراق کل از فساد و نزاع منع نموده و  
 گواه این عبد عمل اوست چه که کل مطلقه و شهادت میدهند که جمعیت این عرب در عراق اکثر  
 از جمیع بلدان بوده جمع ذلک احدی از حد خود تجاوز ننموده و غنی تر عن شد قریب  
 پانزده سنه میشود که کل ناظر الی الله و متوکلا علیه ساکنند و آنچه برایشان وارد شد صبر نمودند  
 و بحق گذاشته اند و بعد از ورود این عبد باین بلد که موسوم با دزخ است بعضی از محل عراق غیر  
 از معنی حضرت که در کتب الهی نازل شد سوال نموده اند آنچه شتی در جواب مال یکی از  
 از آن جوابه در این رقم عرض میشود تا در پیشگاه حضور وضع کرد که این عبد جو صلح و صلح  
 با مری ناظر نموده و اگر بعضی از اطراف الهیه که من غیر استحقاق عنایت فرموده واضح و کشف  
 نباشد این قدر معلوم میشود که بعینت اسودت با بده قلب از طراز عقل محروم نظر نموده و صبر  
 کلماتیک در معنی حضرت عرض شد این است هو الله تعالی معلوم بوده که حق جل ذکره تعالی  
 است از دنیا و آنچه را دست مقصود از حضرت این نبوده که نفعی منفی محاربه یا محاربه نماید  
 سلطانین بخیل نماید شاه ملوک نشا را از بر و بجزید چون گذشته داشتند مخاطب  
 الهیه علی قدر مرآه اگر در ظل حق وارد شوند از حق محوب و الا ان ربک که بکرم بخت  
 و ان

و آنچه حق جل و کراهی خود خواسته قلوب عباد او است که گناه نذر و محبت ربانیه  
 و خزان علم و حکمت الهیه اند کم نزال را ده سلطان لایزال این بوده که قلوب عباد را از اشارت  
 دنیا و مافیها طاهر نماید تا قابل انوار تعلیمات ملکات نما و صفات شوند پس باید در مدینه قلب  
 بیگانه راه نیاید تا دوست یگان بهر خود آید یعنی تجلی اسما و صفاتش نه ذات تعالی چه که سلطان  
 بشمال لازال مقدس از صعود و نزول بوده و خواهد بود پس نصرت ایوم اقرض بر اصدی و  
 تجارده با نفسی نبوده و نخواهد بود بلکه محبوب است که در آن قلوب که در تصرف جنود نفس و هوای  
 بسیف بیان و حکمت و تبیان مفرغ شود لذا هر نفسی که اراده نصرت نماید باید اول کسب  
 معانی و بیان مدینه قلب خود را تصرف نماید و از ذکر ماسوی است محفوظ دارد و بعد بدان  
 قلوب توجه کند این است که مقصود از نصرت ابداف و محبوب حق نبوده و نیست و آنچه  
 قبل بعضی از جهال از کتاب نموده اند ابد امرضی نبوده این تلقوا فی رضاء الخیر کم فی  
 تقبلوا الیوم باید جای الهی شانی در باین عباد ظاهر شوند که جمیع بافعال خود بر ضلوعی  
 انجلاال هدایت نمایند قسم با قیاب حق تقدیس که ابد اوستمان حق ناظر بارضی احوال غایبه  
 او نبوده و نخواهد بود حق لازال ناظر قلوب عباد خود بود و این هم نظر رعایت گیری است که  
 شاید نفوس غایبه از شهنشوات ترابیه طاهر و مقدس شوند و مقامات باقیه وارد گردند و الا سلطان  
 حقیقی نفسیه یعنی از کل بوده تا از جت ملکات نفسی با و راجع و نماز بعضشان ضرری دارد  
 کل از آنکه ترابیه طاهر با و راجع خواهد شد و حق فردا و احد در حق خود که مقدس از مکان زمان  
 و ذکر و بیان و اشاره و وصف تعریف مخلوق نبوده مستقر و لا یعلم ذلك الا هو و من  
 عنده علم الکتاب لا اله الا هو العزیز الوهاب انسی و لکن حسن اعمال منوط با

ذات شایسته بنفیه نظر عدل معایت در آن نظر فرمایند و بر این بعضی من دون بینه و بر این  
 کفایت فرمایند کمال الله ان یؤیدک سلطان علی ما اذاد و ما اذاد یبتغی ان یحو  
 مراد العالمین و بعد این حید را باستانبول احصار نمودند باجمعی از فقهاء و ارواکن مدینه  
 شمیم و بعد از رو و ابد با احدی ملاقات نشد چه که مطلبی نداشتیم و مقصودی نبود جز آنکه بر این  
 بر کل مبرهن گرد و در این حد خیال فساد داشته و ابد با اهل فساد معاشره فوالذبی نطق  
 لسان کل شیء یبناؤه نفسیه نظر بر احاطت بعضی مراتب توجه بجهتی تصعب بوده و لکن محفوظ  
 نفوس این امور واقع شده این دینی بعلم ما فی نفسی فایسته علی ما اقول شهادت  
 مالک حاکم ظل الهی در ارض باید کل در سایه حدش ماوی گیرند و در ظل نفسش سایه  
 این تمام تخصیص و تمهید نیست که مخصوص بعضی دون بعضی شود چه که نظر از مظل حاکمی است حق  
 جل و کراهی خود را بر عالمین فرموده زیرا که کل را تربیت فرموده و میفرماید تعالی فضل الله  
 سبق للمکتاب و رحمة الی سبقت العالمین این سی و صحت که صواب یا خطا علی  
 زعم القوم این طائفه امری که بان معروفند از حق دانسته و اخذ کرده اند لذا از مالکند  
 ابتغاء لما عند الله گذشته نه و همین گذشته از جهان در سبیل محبت رحمن گوی است  
 صادق و شاهد است ناطق علی ما هم یدعون آیا مشاهده شده که حاکم من خیر دلیل بر این  
 از جان بگذرد و اگر گفته شود این قوم مجنونند این سی بعید است چه که مختصر یک نفس و دو نفس  
 نبوده بلکه جمعی کثیر از هر قبیل از کوشش معارف الهی سرگشته شده باشند خدا در ره دوست بجان  
 و دل شتافته اند اگر این نفوس که بنده از ما سوزیه گذشته اند و جان و مال در سبیلش تیار نمودند  
 تکذیب شوند بکدام محبت و برهان صدق قول دیگران علی ما هم علیه در حضر سلطان ثابت شود



هر جو مرغی سید محمد اعلی الله مقامه و غنچه در حبه و غنچه و غنچه  
 از اعلم علمای عصر بود و اکتی و از عهد اهل زمان خود و جلالت قدرشان بمرتبه بود که سخن  
 بریه کل بزرگوارش ناطق و بزهد و عرش موقن در غزای باروس با آنکه خود فتوای جهاد  
 فرمودند و از وطن معروف بضررتین با علم بسین توجه نمودند مع ذلک بطش سیر از خیر کثیر  
 گذشته و مرجهت فرمودند تا لیک کثیف الغطاء و ظهر ما ستر عن الابصار و  
 این طائفه بیست و سه مرتبه از دست کرد در ایام و لیا لی بطرت غضب خاقانی معذب از هبوط  
 عوصف قهر سلطان فی هر یک براری افتاده اند چه مقدار از اطفال کربی پدر ماند اند و چه مقدار  
 از ابا کربا کربا پسر گشته اند و چه مقدار از اعمهات که از بیم و خوف جرات آنکه بر اطفال مقول خود  
 نوحه نمایند نهشته اند و بی از جهاد که در عیش با بحال عا و ثروت بوده اند و در شراق در نهان  
 غم و ذلت شاهد شده اند طامین ارض الا و قد صبغت من دما تمیم و ما من هواة الا  
 و قد از تعفت الیه ذکر اثمهم و در این سنین معدودات من غیر تعطل از حساب قضا  
 سهام بلا بارید و مع جمیع این قضایا و بلا یا نارخت الهی در قلوبشان نشانی مشتعل که اگر کل را  
 قطع قطع نماید از حب مجبور علیان گذرند بلکه بجان مشتاق و اکلند آنچه را در سبیل الهی وارد  
 شود آتی سلطان سنات رحمت رحمت رحمت رحمت رحمت رحمت رحمت رحمت رحمت رحمت رحمت رحمت رحمت  
 گاه عاشق صادق و دوا شنین باشد و لیکن بعضی از علمای ظاهره قلب نور ملک  
 نسبت بمران هم من قاصد کعبه عرفان که نموده اند ای کامش رای جهان آرای پادشاهی بر آن  
 قرار میگرفت که این عبد با علمای عصر مجتمع شده و در حضور حضرت سلطان اتیان بخت و برهان مینویسند  
 این عبد حاضر و از حق اصل که چنین تجلیه فوالهم اید و چه قدر در دست حضرت سلطان واضح است  
 فی

(الی قول العزیز) یا سلطان قد خبت مصایح الاضاف واشتعلت نوار  
 الاضاف فی کل الاطراف لی ان جلوا اهل الساری من الرذائل الی المصل  
 الحدباء و لیس هذا اول حرمه هتکت فی سبیل الله ینعی لکل نفس ان یخطف فیک  
 ما ورد علی ال الرسول ذ جعلهم القوم اساری فادخلوهم فی دمسوق القبا و  
 کان ینهم سیدا الساجدین و سندا المقربین و کتبه الثماین روح ماسویه  
 فذاه قبل لهم و انتم الخوارج قال لا والله نحن حینا ذامنا بالله فایا ایز و بنا  
 افر شعر الایمان و لاحات ایه الرحمن و یذکرنا سالی الطبا و ما طاب الظلمه  
 الی حالت بین الارض و السماء قبل احرمت ما اکل الله او حلت له ما حرمت الله  
 قال نحن اول من اتبع او امر الله و نحن اصل الامر و بدنه و اول کل خیر و صفیها  
 نحن اینه القدم و ذکره بین الامم قبل ترککم القرآن قال فینا انزل الرحمن  
 و نحن نسائم الشجان بین الاکوان و نحن السوارع الی انشعبت من البحر الی  
 الذی احی الله الارض و یحییها به بعد موتها و منا انشربت ایاة و ظهرت  
 بیننا و برزت اثاره و عندنا معاشه استراة قبل لای حرم ملیتم قال  
 محبت الله و انقطاعنا عما سویه (الی قول تعالی) هل یبقی لاحد ما عینده من  
 ثروة او یغنیه غدا عن مالک ناصیه او یحضر احد فی الذین ناموا تحت الریح  
 و جاو رعا الرغام هل یقدر ان یمیز ریح حجاج المالی عن ریح المملوک لاد  
 مالک المملوک و هل یعرف الولاة من الرعاة و هل یمیز اولی الشره و الغناء  
 من الذی کان بلا حذاء و یطأه ناله قد رفیع الفرق الالین قضی الحق و قضی  
 بالحق

يا شيخ ابن العلاء والفضل في الامور ان يوقظ انظارهم وحده ابعدا  
 وواقفة افكارهم وسلامت اوكارهم واين خزانةهم المستورة وذخايرهم  
 المشهورة واستزادهم الموضوع وقرنتهم الموضوعه هبهات قد صارا لكل  
 نورا وجه لهم تقنا الله بهاء مشورا قد مثل ما كثر واوتت ما جعلوا  
 تندد ما كتموا اصبحوا الا يرى الا اعاكمهم الغالبه وسقوتهم الخاوية وحده  
 المنيرة وتشبههم النالية ان الضير لا يتعلمه النال عن النظر الى النال في  
 الاثمك الاموال عن التوجه الى العبق المتعال ابن من حكم على ما طلع الحسن  
 عليها واسرف واستطرت في الدنيا وما خلق فيها ابن ضاحك الكبيته  
 والراية اصفر ابن من حكم في الزوداء وابن من ظلم في الفجاء وابن الذين  
 ارتعدوا لكونهم كرمهم وقبح الجرح عند بساط الكرم ودهبهم وابن من طال  
 دماغه في العضيان فقال يدعه عن الرحمن ابن الذي كان ان يحبس اللذات  
 ويحسب اثمها والشهوات ابن ربات الكمال ودوات الجبال ابن اغصانهم  
 المقابلة واما نهم الظاهرة وضورهم العاليه ونسابتهم العروشه وابن  
 دق اذ يبعها ودمه يسبها وخر يما يها وهزير ارباها ومد يدودها  
 وحيف ابحارها وابن يحورهم الفترة وتغورهم البسمه فواها لهم قد  
 هبوا الحنض وحاوروا القضيض (الي قول العزير) يا عليل قد دأيت في نسل  
 لله فالادات عين ولا سمعت اذن قد انكر في العاريف وصاق على الحانف  
 قد نصب فضاح التلاميذ واصفر فضاح الراحم كرم من البلايات وكرمنا

سوف تفرق امشي تقيلا الى العزير الوهاب ووراني لكتاب الحناك  
 قد اسهل مدهي الحان بل مصحبي ولين حزني ليقني بالله تاني تشاؤ  
 الرماح في حب موليه وما مرت على شجر الا وقد خالته فوادي بالث قطع  
 لا يهي قطب عليك جسد في سبيل ربي بل يا اري الناس في سكرهم يهون  
 ولا يعرفون رفعوا الهواهم ووضعوا الههم كما نهم اتخذوا امر الله هزوا  
 لهوا ولعبا ويحسبون انهم محسبون وفي حين الايمان هم محسبون ليس الامر  
 كما يظنون غدا يرون مما ينكرون سوف يخرجنا اولو الحكم والغنا من هذه  
 الارض التي سميت باديته الى مدينة عكاء وبما يكون انها الحرب مدب  
 الدنيا وفتحها صورة واودتها هواة وانديها ماء كأنها دار حكومة الصد  
 لا يسمع من رجاها الا صوت رجيع واذا و ان يجيوا الغلام من اربابها  
 على وجوهنا ابواب الرخاء ويصد عنها من الحية الدنيا فبا غيرنا يا مينا الله وسبحك  
 اللغو ويهلك السبع ويجعل فراسي من الخمر لقا ومواضي وحوش العراء لا اخرج  
 واصبر كما صبر اولو الحرم واصحاب المزم بحول الله مالك القدم وخالف  
 الامم وانتكرا لله على كمال الاحوال وتخرجون كرمه تعالى بهذا الجبس  
 يعق الوهاب من التلايل والاطناب ويجعل الوجوه خالصة لوجه العزير  
 الوهاب انه يجيب ان دعاه وقرت لمن فاجاه ونسأله ان يجعل هذا البلا  
 الادمه درعا لهنكل امره وبه يحفظه من سيوف شاحده ومفسد ما يدب  
 ينزل بالبلاء علا امره ونسأله ان يذكر هذا من شجرة قد خلقت في امر من

۱۶۲  
 وَالْأَعْيُنَ وَالْمَاخِصَةَ فَسَوْفَ يَعْلَمُ الْقَوْمُ مَا لَا يَفْقَهُونَهُ الْيَوْمَ إِذَا عَرَّجُوا دَهْمَ  
 وَطَوَى مَهَادَهْمَ وَكَلَّتْ أَسْيَاهُمْ وَرَلَّتْ أَعْدَاهُمْ لَمْ يَأْتِ مَعَهُمْ مَطْبَعَةُ  
 الْهَوَى دِيهَمُونَ فِي هَيْمَاءِ الْعَفْلَةِ وَالْعَوَى أَسْبَغِي عِزَّةً مِنْ عِزِّهِ وَذَلَّةً مِنْ ذَلِّهِ أَمْ  
 سَبَغِي مِنْ تَكَا عَلَى الْوَسَادَةِ الْعُلْيَا وَبَلَغَ فِي الْعِزَّةِ الْعَايَةَ الْعَصْوَةَ لَا وَرِي الرَّحْمَنُ  
 كُلٌّ مِنْ عَلَيْهَا فَإِنْ وَبَغِي وَجْهَ رَبِّي الْعِزُّ بِالنَّيِّبِ أَيْ دَرَجَاتِهَا سَهْمُ الرَّدَى  
 وَأَيْ فَوْدٍ مَا عَرَّجَتْ يَدَا الْقَضَاءِ وَأَيْ حَصِينٌ مَنَعَ عَنْهُ رَسُولُ الْمَوْتِ ذَاتِي وَأَيْ سَبِيحِ  
 مَا كَرَّمَ وَأَيْ سَبِيحِ مَا قَرَّرَ لَوْ عَلِمَ النَّاسُ مَا وَرَاةَ الْحَنَامِ مِنْ رَجْوَى رَحْمَةِ رَبِّهِمْ الْعِزُّ  
 الْعَلَامُ لَسَدَا الْعَلَامُ وَاسْتَرْضَوْا عِزَّ الْعَلَامِ وَأَمَّا الْآنَ حَبِيبِي بِحَبَابِ الْعَلَامِ أَيْ  
 نَجْوَاهُ بِأَيْدِي الظُّنُونِ وَالْأَفْهَامِ سَوْفَ كَسُوْنَا الْبَيْدَ الْبَيْضَاءَ جَبَابَ هَذِهِ اللَّيْلَةِ  
 الدَّلَاءِ وَتَقَعُ اللَّهُ لِيَدَيْهِ بَابًا مَا جَاءَ يُؤْمِدُ يَدْخُلُ فِيهَا النَّاسُ أَفْوَاجًا وَ  
 يَقُولُونَ مَا قَالَتْهُ اللَّائِيَاتُ مِنْ قَبْلِ الظُّهْرِ فِي الْعَايَاتِ مَا بَدَأَ فِي الْبِدَايَاتِ إِنْتَهَى  
 بَابِ شَاهِ أِيرَانِ بِلِ زَا كَالِ حَبْتِ وَبُرَانِ بَابِ حَتِّ قَدْسِ جَانَانِ تَوَجُّهُ تَمُودُ وَبَعَادُ وَجِي لَفْتِ  
 بَا ضَرْبِ مَظْلُومِ مَشْغُولِ بُوْدِ دِرَالُوحِ مُبَارَكِ نَسَبِ بُوِي اَنْدَارِ اَزْ كَلَكِ مِيكَ مَحْمَدِ رَا نَزَلَ كَرُوْدِ  
 اَزْ جَلْدَانِ مَنَاجَاتِ زَلَمِ مَبَارَكِ صَادِرِ وَجَارِي شَدِّ قَوْلِهِ تَعَالَى اَسْأَلُكَ يَا اَللّٰهُ بِدَمِ اَبِي  
 مَسِيكَ فِي سَبِيلِكَ وَبِقَلْبِ الَّذِي حَرَّقَ فِي حُبِّكَ وَبِعِظْمِ الَّذِي ذَابَ فِي  
 عَشْفِكَ وَشَوْفِكَ وَبِحَبْلِ الَّذِي نَهَضَ فِي وَدِّكَ وَبِحَبْلِ الَّذِي اَوْقَدَ فِي حُبِّكَ  
 يَا تَكَلَّفَ شَرِّ هَذَا الصَّبِيِّ عَنْ رَأْسِ بَيْتِكَ ثُمَّ اخَذَهُ يَا قَادِرًا وَبَقْدَرِكَ  
 ثُمَّ اَهْلَكَ يَا حَاكِمًا بِحُكْمِكَ ثُمَّ اَعْدَمَهُ يَا مُسَدِّدًا يَا فَيْدِيكَ لَيْسَ بِكَ يَدُوكَ  
 الْعَفْرَيْنِ

۱۶۳  
 الْمُتْرَيْنِ مِنْ عِبَادِكَ وَيَطْبَعِينَ قُلُوبَ الْمُخْلِصِينَ مِنْ بَيْتِكَ اِنَّكَ اَنْتَ الْغَفِيْرُ  
 عَلَى مَا نَشَاءُ فَاِنَّكَ اَنْتَ الْمُهَيْمِنُ الْقَيُّوْمُ اِنْتَهَى  
 ناصرالدين شاه که مشغول گرفتارن جشن ذوالقرنین و تحية تقدمات آن بود در سال ۱۱۱۳  
 هجری در عرم حضرت عبد العظیم بدست میرزا رضای کرمانی که از شیخگان سید جمال الدین  
 افغانی بود قتل رسید شرح استنطاق میرزا رضا در شماره های روزنامه صور اسرافیل و  
 سایر کتب مندرجت و عکسش نیز مشهور و در دسترس عموم میباشد از ناصرالدین شاه  
 که در حضرت عبد العظیم مدفون است دو سفرنامه باید گذارت یکی سفرنامه فرنگستان و  
 دیگری سفرنامه خراسان و هر دو طبع رسیده است از این طبع شریفتر نوشته و انتشار  
 رضایان حدیث در مجمع الفصحی نقل کرده گاهی شعر خوبی میگفته از جمله این بیتها است  
 شیخ اگر خم شکت عرضه بر ما آید - (قول الله) - کيف خون سياتوش كشد كيجند  
 دوست نباید زدوست در گله باشد - مردنایت تنک حوصله باشد  
 ده دلم از بهر صیت عاشق معشوق - عاشق معشوق به که یکدم باشد  
 آنکه پریشان نمود طره لیسلی - خوست که مجنون اسیر سله باشد  
 فروغی بیطاحی که از شرای غزل سرای در بارنا صریح است اشعار مزبوره را در ضمن نقل  
 خود ذکر کرده میگوید - زین غزل کردم بن بیت نکست تا خرم صدر هر مراد است  
 معانی این امرانه در اول و هله قتل ناصرالدین شاه را با حای الهی منوب داشته ولی پس از  
 تحریری و نفس کامل از طرف دولت ایران اعلان جمیع جهات شد که این عمل از میرزا و رضای  
 کرمانی که از پسران سید جمال افغانی بوده برود ز کرده و این به بهایمان مربوط نیست  
 این عمل

این مطلب تفصیل در ضمن یکی از الواح مبارک شماره از کلک مرکز شتاق حل شده  
 مذکور گردیده و در آن لوح با اعلان امپراطور روس راجع بعدم مداخله نمایان و این امر  
 منکر بهر جهت اشاره فرموده اند این لوح میناک در دسترس عموم مایه آن است  
 ۲- لوح ناپلیون سوم پادشاه فرانسه

ملت فرانسه بعد از استغفای ناپلیون اول با او لوی هجدهم را بسلطنت فرانسه  
 برقرار کردند آنها او و خانواده اش هوای استبداد را از سر بیرون نکرده بودند بنا بر این  
 پس از چندی در سلطنت شارل دهم برادر لوی هجدهم فرانسویان شورش کرده شارل را  
 معزول و لویی فیلیپ که از همان خانواده ولی با خیالات ملت همراه بود پادشاهی گذار شدند  
 (۱۸۳۰) آنها چند سال بعد و راهم بقدر کفایت آزادی موافقند هستند و مجدداً شورش  
 کرده سلطنت را بجمہوی مبدل نمودند و برادرزاده ناپلیون اول را که معروف بناپلیون سوم است  
 بریاست جمہوی برداشتند (۱۸۳۴) آنها او هم مثل ناپلیون اول سبب فرهم آورد و  
 عنوان امپراطوری اختیار کرد و بمقام صد آزادی طلبان فرانسویان حاصل شد تا اینکه جنگ  
 فرانسه و پروس پیش آمد ناپلیون سوم در آن جنگ شکست خورده گرفتار شد و باز فرانسویان  
 دولت جمہوی را برقرار نمودند (۱۸۷۱) انانھی (تاریخ مختصر عالم ص ۱۴۲)  
 ناپلیون بنا بر این خرد و بزمه مطلقه نمود و جوزفین را که از شوهر دیگر بیست و سه ساله به هم زنی  
 بود برادر خود لویی بنا بر این داد این اقربان فرزندی چارلس نام بوجود آمد که بعداً معروف  
 بناپلیون سوم گردید (۱۸۰۸-۱۸۷۳) مشاراً ابتدا بریاست جمہوی فرانسه منصوب شد  
 و در دوم دسامبر ۱۸۵۲ خود را امپراطور فرانسه نامید و در سال ۱۸۷۰ با پروس جنگ کرده گرفتار  
 شد

و در سلان جنگ بسیار ک اسیر شده در خیال عورت نزدیک لندن سه روز ماند در سال ۱۸۷۲  
 وفات یافت انانھی (تاریخ مختصر) العارف که چهل منقطع لبین گاد و لارده  
 العارف بر بنیادینا صاحب کتاب این وستیابی - چنین بنویسد ص ۲۵ -  
 در سال ۱۸۵۲ ناپلیون سوم پادشاه فرانسه عاشق گشت و بتا شد که او در فی اینیس و گوگستین  
 دو مونوئجو (۱) تا از نواچی اندلس اسپانیاست) نام داشت و در حسن و بیری طاق بود -  
 ناپلیون بعد از گرفتن این خرمورد ملات غیابان و دشمنان خود شد که میگفتند او ثنی با وجود  
 کمال و جاهت چون از دو دمانی مجبول و دخر کی از گشتهای گنم اسپانیاست شایسته همی  
 پادشاهیت . ناپلیون که مفتون زیبایی و جوانی و طنزای و عشو سازی او بود در اینج میگفت  
 ((چه باک من رنی را که شناخته و دوست داشته ام بر زمان ناشناختی که مراد شامت ترجیح داد))  
 محبت او بحدی بود که با همه فرانسه بیستادگی کرد و مقصود را انجام داد

ناپلیون زرش از لغت صحت و ثروت قدرت و جاهت و افتخارات و عشق و محبت که لازم رعایت  
 و مایه نیکبختی در زمان شاهی است برخوردار بودند گفتی هرگز شعله سعادت از دل و همسری با چنین تابش  
 و عزیزی در جهان بر تو نینداخته است - اما افسوس بزودی این شعله در خان لرزید و زرد و مرخ  
 شد و خاموش گردید ناپلیون تو نیست که او ثنی را بمقام امپراطریس برساند لکن همه قوت و قدرت  
 و جاه و مال و ثروت است اخلاق این بر تقصیر بدهد -

او ثنی خود بود و در آتش بدگمانی میوخت پیوسته امپراطور را معذب می ساخت فرمانهای او را  
 بهادر بیخند میگرفت یکدیقه آسایش و یک لحظه آسایش استهلال برای او باقی میگذاشت هنگامی  
 که شاه در دفتر خود مشغول رسیدگی با امور کشور بود سرزده داخل میشد و مذاکرات و راهر قدم هم

بود قطع میکرد هرگز ناپلیون راتخا نیکنداشت مبادا بازان دیگر حکام شود - بپای  
 غالباً او ثنی نزد خود هر خود زفته از رفقا شوهرش شکوه آغاز و نامه وزاری ساز میکرد روزی  
 ناگهان در کتابخانه ناپلیون را حفا بازمود و بنای فاشی گذشت خلاصاً امپراطور فرزند باشت  
 چندین قصه و کافج محفل حتی قصه بی هم نیافت که یک لحظه در آن فنی بر جتی بر آورد - چپ شد -  
 پاسخ این سوأل در کتاب پذیرین حار و مولوم بر ناپلیون و او ثنی - فاش خنده انگیز و گریز  
 یک امپراطور استخرج شده است ملاحظه کنید - بپای -

نتیجه این شد که ناپلیون پس از آن بیشتر شبها از در پیچانی بیرون میرفت شب کلاهی از نمند  
 لطیف بر سر مینهاد و تا روی ابروان فرو میکشید و سبزه ای یکی از خواص خود و اتمامات زنی  
 که فقط اولو و مشتافت و گاهی هم در کوچه های یکسلاطین جز در کتاب مآثر غریبینه فکر کنان قدم بر می  
**جلد شانزدهم صبیح الدوله** در جلد چهارم کتاب مفید خود مولوم مبرآت البلدان چنین می نویسد  
 قولم **ص ۳۷۳** اول جون ۱۸۷۹ مطابق دهم جادی الاخری ۱۲۹۹ هجری پرنس ناپلیون  
 ناپلیون سوم پادشاه سابق فرانسه که قبل از اعلان جمهوری و لیعهد آن دولت بود و بعد مملکت انگلیس  
 زفته و در آنجا سکنی و اقامت جلت در این اوقات جنگ دولت انگلیس با طائفه زولوس ابع که  
 انگلیس بدانها امید زفته در ما موریت پیش قراولی اردوی انگلیس مابست طائفه زولوس متقول  
 گردید انتهی **و در ص ۳۹۷** همین کتاب ضمن قایع انگلستان نیز مکتوب است :-  
 قولم **اول جون** دهم جادی الاخری پرنس ناپلیون پرنس ناپلیون سوم امپراطور سابق فرانسه که  
 بعد از مهاجرت با انگلستان فرجوها کران دولت شد بود با قشون انگلیس بجنگ زولوس هارفته  
 در مقله تمهیش بود متقول شد - انتهی بپای -  
 فیکه

و فیکه ناپلیون سوم گرفتار شد و شکر بر او و دارو پارس گشت ضاوه و ندم را گرد آید  
 ناپلیون بنا پارت بود کلی خرابت و اثر گون ساختند حتی از شعری ایران در باره این و همه  
 ترجیع بندی مخطوطه و کبیت ترجیع آن این است افسوس از ساره ناپلیون گردید از جهای ملک او  
 در ترجمی که اول آن این مصلح است شایسته فرزند ناپلیون الفح تاریخ این وقت را  
 چنین یگارد حق کلمه در پنجم جادی آنسه بود در زواضین و راپس لام دنون  
 کند آن ساره زین چنانک اعراب بر کنند همی عرجون یعنی گرفتاری ناپلیون سوم و هنگام  
 ساره و ندم در پنجم جادی الاخره **ص ۳۸۶** هجری بوده تمام این ترجیع بند در کتاب نینیل  
 حاجی فرهادییر که ساقا مطبوع منتشر شده موجود است مزاجه شود از عطالب گد شندیم که  
 ناپلیون سوم چگونه ذلیل و خسته و آثار و آثارش چگونه محو و نابود گردید حتی پیرش هم بدست  
 زولوس قبل رسید آینه بر اثر مخالفت او راهتیه و عدم اعتقاد به دعوت مظهری قید بود و حال  
 بسیار کج جلد اول لونی با و اراال فرمودند چون اهنانی نمود کویج ثانی از کلک طرد سخن  
 اعظم نازل بوی سال شد و در آن جانیخو هم دید صریحاً انذار شد مذکور گردید جناب قتل  
 در بحر العرفان چنین میفرماید **ص ۳۸۶** قولم ناپلیون سوم مدعی بود که وجود من جهت ظلم  
 هر ظالمی است از هر مظلومی از هر دین و مذهبی که باشد و این کلمه و او معای او در محضر مبارک ذکر شد  
 فرمودند که ما او را استخوان میمانیم هر گاه بفرستایین طائفه مظلوم قیام نمود صابست در دعوی خود  
 و الا بملای نفس تکلم نموده لهذا لوح اول فرستاده شد اعتقاد نمود و آنچه در لوح مرقوم و آن مانوا  
 بود عمل کرد و این مقدمه برین بود تا بعد از او و در حال تمام کار او را در مبارک بر تبلیغ لوح  
 رضی عقل یافت من جمله این لوح مبارک تا این ساعه فرستاده شد و در این لوح اشاره

بقول... در گاه کسی خواسته باشد در است مطلع شود...  
 و در این مقام... در کتاب...  
 الْأَمْرُ فِي الْيَوْمِ وَيُخْرِجُ الْمَلِكُ مِنْ هَذِهِ جَاءَ عَلَيْكَ إِذَا خِمْدُ نَفْسِي فِي  
 خَيْرٍ مِنْ مِثْلِي وَأَسْأَلُكَ لِذَلِكَ كُلِّ الْفَائِلِ بِمَا كُنَّا الْأَيَّانُ نَقُومُ عَلَى نَصْرِهِ  
 هَذَا الْأَمْرُ نَسَجَ الْبَيْتُ فِي هَذَا الْبَيْتِ السَّعِيمِ إِعْرَاقَ عَرَبِيٍّ لَعْنَتِي لَا  
 يَدُومُ وَسَوَاءٌ بِذَلِكَ الْإِيَابَانِ بِهَذَا الْجَبَلِ الْبَيْنِ كَذَرِي الذِّكْرِ لَسَعِي  
 وَرَأَيْتُكَ وَأَسْأَلُكَ مِنْ أَسْأَلِيكَ بَيْنَ زَنْزُولِ الْيَابَاتِ خَيْرٌ سَهْبَةً بَعْدَ وَرَأَيْتُكَ الْيَابَانِ بَرُودِ  
 فَرَانِ نَسَجَ الْبَيْتُ الْيَابَانِ بِلْيُونِ الْأَمْرُ الْيَابَانِ رَابِعِي حَسْبُ سَيَمُو الْأَمْرُ  
 كَلِمَةُ الْيَابَانِ فِي هَذَا الْبَيْتِ وَهَذَا الْبَيْتُ الْيَابَانِ عَارِي أَرْحَمَتِ وَتَوَجَّحَ شَرُوهَا  
 ذَلِكُ الْيَابَانِ عَمَلُ الْيَابَانِ فِي هَذَا الْبَيْتِ عَمَلُ الْيَابَانِ عَمَلُ الْيَابَانِ عَمَلُ الْيَابَانِ  
 جَوْسُ بَرُودِ الْيَابَانِ فِي هَذَا الْبَيْتِ عَمَلُ الْيَابَانِ عَمَلُ الْيَابَانِ عَمَلُ الْيَابَانِ  
 انشاهی اینکه بیان مبارک حضرت عبد الجبار شاره را از کتاب مفاوضات نگاشته و بعد  
 بگارش قسمی از آیات مبارکات لوح ناپلیون میرزا و در کتاب مفاوضات میفرماید قول الله  
 (ص) بجز در لوح خطاب ناپلیون مرقوم فرمودند و بواسطه غیر فرانسه ارسال شد مضمون  
 اینکه لوگال ناپلیون مرقوم بود که سبب این سخن زمان گشت ناپلیون جواب شد او بعد تو قسمی  
 صادر شد و آن در سوره هیکل داخل محضر خطاب نیکو ای ناپلیون چون استماع ندا نمودی و  
 جواب مذاوی عنقریب سلطنت بیاورد و کلی خراب گردی آن تو قسمی بواسطه قصیر گفتن که  
 غیر گفتگو (Cesar Ketsfakou) بر قول فرانسو و جان مبارک بن ذکره ان اعظم او شناسایی و بواسطه است

بایسته ارسال شد و باطلاع جمیع مهاجرین صورت این خطاب بجمیع اطراف ایران رفت زیرا  
 کتاب هیکل در آن ایام بجمع ایران نشر شد و این خطاب از جمله مندرجات کتاب هیکل است  
 این در سوره هزار و هشتصد و شصت و نه میلادی بود و چون این سوره هیکل در جمیع ایران هند  
 نشر شد در وقت جمیع اجاب فساد و کل منظر تاریخ این خطاب بودند از آن زمانی نگذشت  
 هزار و هشتصد و هفتاد و میلادی شد و استر حربه میان آلمان و فرانسه برافروخت با وجود آنکه  
 کسی گمان غلبه آلمان نیکو ناپلیون شکست فاجع خود و تسلیم دشمن گشت و فرانس بزلت کبری  
 سیدار شد - انشاهی -

طَلَعَتْ عَذَابُكَ دَرُوبُ نَاطِلِيْنِ سَوْمِ مِيفَرَايِنْدُ قَوْلُهُ تَعَالَى يَا مَعْ لِكُ يَا دَرُوبُ نَاطِلِيْنِ  
 أَنْ لَا يَدُقَ قَلْبُكَ أَعْيَسَ نَا لِهَ الْحَقِّ قَدْ ظَهَرَ الشَّاقُوسُ الْأَفْحَمُ عَلَى هَيْكَلِ الْأَيْمِ  
 الْأَعْظَمِ وَتَدَقُّ أَصَابِعُ مَشِيئَةِ رَبِّكَ الْعَلِيِّ فِي جَبْرُوتِ الْبَقَاءِ بِأَسْبَغِ  
 الْأَلْهِي كَذَلِكَ نَزَلَتْ آيَاتُ رَبِّكَ الْكَبْرِيِّ نَارُةً أُخْرَى لِقَوْمٍ عَلَى ذِكْرِ اللَّهِ فَطِرِ  
 الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ فِي هَذِهِ الْآيَاتِ الَّتِي فِيهَا نَامَحَتْ قَائِلُ الْأَرْضِ كُلِّهَا وَتَرَاةً  
 أَرْكَانُ السَّلَاةِ وَغَشَاةُ الْعِبَادَةِ الْإِيمَانِ الْأَمْنِ شَاءَ رَبُّكَ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ  
 فُلٌّ فَنَادَى الْمُخْتَارِ فِي ظُلُلِ الْأَنْوَارِ لِجَنِّي الْأَكْوَانِ مِنْ نَفْحَانِ سَمِ الْرَحْمَنِ  
 يَخْتَدُ الْعَالَمُ وَتَحْتَمُو عَلَى هَذِهِ الْمَائِدَةِ الَّتِي نَزَلَتْ مِنَ السَّمَاءِ أَيَا كَرَامِ  
 تَكْفُرُوا بِعِقْدِ اللَّهِ بَعْدَ نَزْلِهَا هَذَا خَيْرٌ لَكُمْ مِمَّا عِنْدَكُمْ لِأَنَّ تَقِيْمَتَهُ  
 وَمَا عِنْدَ اللَّهِ يَبْقَى أَنَّهُ هُوَ الْحَاكِمُ عَلَى مَا رِيْدُ قَدْ هَيَّتَ لِمَنَاتِ الْعُقْرَانِ مِنْ  
 شَطْرِ رَبِّكُمْ الرَّحْمَنِ مِنْ أَمْبَلِ الْبَهَا طَهْرَةً عَنِ الْعِضْيَانِ وَعَنْ كُلِّ ذَاوٍ وَسُفْمِ

طوبى لمن اقبل اليها ويل للمعرضين لو توجع بهمع الفطرة الى الانبياء  
 لتسمع منها تداوى القديم ذوا الجيد العظيم يسبح كل شئ بحمد ربه منهم  
 من عرف الله ويذكرهم منهم من يذكر ولا يعرف كذلك احصينا الامر  
 نوح مبين ناملك انمع النداء من هذه النار الشعلية من هذه الشجرة  
 الخضراء في هذا الطور المرتفع على البقعة المقدسة البيضاء خلقت قلزم  
 البقاء امة الاله الا انا الغفور الرحيم فدارسلنا من ايدناه بروج القديس  
 ليحرم بهذا النور الذي اشرق من افوق مشيئة ربكم العلي الابهي  
 وظهرت في الغرب اثاره توجهوا اليه في هذا اليوم الذي جعله الله عز  
 الايام وفيه تجلي الرحمن على من في السموات الارضين ثم على خدمة  
 الله ونعمه امره اتمه بويديك بجنود الغيب والشهادة وجمالك سلطانا  
 على ما تطلع الشمس عليه ان ذلك هو المقدس والقدير قد فاحت فحان  
 الرحمن في الاكوان طوبى لمن وجد عرفها واقبل اليها بقلب سليم  
 هتكلك بطرايا سمي ولسانك يذكركي وطلبك بحبي العزيز المنيع ما  
 اردنا لك الا ما هو خير لك بما عندك ومن خراب الارض كلها ان  
 ذلك هو العلم الحبير ثم بين العباد يا سمي وقل يا ملام الارض اقبلا  
 الي من اقبل اليكم انه لوجه الله بينكم ورحمة فيكم ودليله لكم فذحانكم  
 بايات عجز عنها العالمون ان شجرة الطور تنطق في صدر العالم ودور  
 القدس ينادي بنين الامم فداوى المقصود بها ان ميين يا مملك قد

قد سقطت انج سماء العدم الذين يشدلون بما عندكم لا شيا من  
 ويذكرون الله يابسه فلما اجتمعت مجدى اعرضوا عن الا ايهتم من  
 الساطين فلما ما اخبركم بيا الروح اذا اتى بالحق واعرض عليه علماء  
 اليهود الى ان ارتكبو ما نوح به روح القدس وذرقت عيون المفسرين  
 انظر في القديسين منهم من عبد الله سبعين سنة فلما اتى الابن الكريم  
 ودخل الملكوت من ارتكب الفحشاء كذلك يذكرك الله من لدن ذلك  
 القديم ليطلع على ما قضى من قبل وتكون اليوم من القليلين فلما ملام  
 الرهبان لا تعتكفوا في الكائن والمعابد اخر جواريا في شتم اشعلوا بما  
 تنفع به انفسكم وانفس العباد كذلك يا مكرم فالك يوم الدين اعكفوا  
 في حين حي هذا حتى الاعتكاف لو كنتم من العارفين من جاورا البيت  
 اتمه كالميت ينبغي للا انسان ان يطهر منه ما ينتفع به العباد والذي ينبغي  
 له عمر ينبغي للشار كذلك يعظكم ربكم انه هو العزيز الكريم تزوجوا  
 ليوم بعدكم احد مقامكم انا معناكم عن الخيام الاعما نظهر به الامم  
 آخذتم اصول انفسكم وتبذتم اصول الله وراشتم اتقوا الله ولا تكفوا  
 عن الجاهلين لولا الا انسان من يذكرك في رضى وكيف نظهر صفا في  
 انما اتى تفكروا ولا تكونوا من الذين احبوا وكانوا من الزايقين ان الذي  
 ما تزوج انه ما وجد مفر اليك فيه او يضع راسه عليه بما اكتسبت  
 ايدى الخائين ليس تقدرين فيه بما عرفتم وعندكم من الاوهام بل

۱۶۲

بما ينسبنا انما انشا لو يفر فوامثامه الذي كان مقدرنا عن  
ظنون من على الارض كلها طوي للعارفين يا مملك انشا  
سعدنا مملك كلمة زككت بها ادنا لك ملك الروس  
عما تقي من حكم العذراء ان ربك هو العلم الجبر قلت كنت  
واقدا في المهاد ايفظي ندا العباد الذين ظلموا الى ان غرقوا  
في الجبر الاسود كذلك سمعنا وربك على ما اقول شهيد تشهد  
بانك ما ايفظك لندا بل الهوى لاننا بلوننا وجدناك  
في معزل اعرف نحن القول وكن من المقربين انما ما نجت ان  
ترجع اليك كلمة سوء خطا للقام الذي اعطيناك في  
الحياة الظاهرة انما اخرنا الادب وجعلنا هجته المقربين  
انه ثوب يوافق النفوس من كل صعب ويكبر طوي لمن جعله  
طرا زهيه كليل دليل لمن جعل محروما من هذا الفضل العظيم  
لو كنت صاحب الكلمة ما نبتت كتاب الله ودا ظهرتك اذ ارسل  
اليك من لدن عزيز حكيم اننا بلوننا كهم ما وجدناك على ما ادعيت  
فموتنا ذلك ما فات عنك سوف تقف الدنيا وما عندك وسيفي  
الملك لله ربك وربنا بانك الاولين لا ينبغي لك ان تقصر  
الامور على ما بهوى هوىك اتوزعنا لظالم احفظ من سها  
الظالمين انشئ (كتاب مبين ص ۱۷۱ ع ۱۷۱)

۳- لوج نایر شاه روس - در تاریخ مختصر عالم حسین سلطنت صورت  
دولت روس در ماه ختم سیلادی شده و آن زمان قلمرو او دولت تمت کوچکی از مالک خارج  
و واقع در شرق لهستان بود در فقه معقول مملکت فر لور هم زبردست پای آن قوم افتاده و  
روس نسبت بخوابین معقول است تبعیت پیدا کردند و تا او خزانة پانزدهم اخیال را داشتند بعد از  
انکه از تبعیت تا تار برون آمدند کم مملکت خود را وسعت دادند و در ماه شانزدهم نیز بسیاری از  
شده پس و سید دولت معظمی شد اما تا او اول ماه هجدهم از حیث علم و صنعت و تجارت و کلیه لوا  
تمدن فیر و کم همت بود و در و سها از عالم تربیت و در بودند روسیه جدید نتیجه زحمت پتر کبر است  
... سلطنت پتر کبر در روسیه مقارن بود با سلطنت شاه سلطان حسین در ایران ...  
سلطنت پتر کبر از ۱۶۸۲ تا ۱۷۲۵ بوده است بعد از پتر کبر کیرت روسیه زما در قابل  
نداشت تا نوبت سلطنت بر کاترین دوم رسید داوزنی با غم و کفایت بود و بنا له کار پتر  
کیر را گرفت و بر وسعت ممالک روس نیز بسطی افزود ... سلطنت او مقارن ایام کرم  
خان زند و آغا محمد خان قاجار بوده ... انشئ -  
لوج ممالکی که از قلم الهی نازل گردید با فتح و عنوان الکساندر دوم پادشاه روسیه است  
زیر و انواره العالی و بیانیان حسین سلطنت ... الکاندرو (۱۸۱۸-۱۸۸۱)  
شاه بزرگترین فرزندان نیکلای اول است در روز نهم آوریل (۱۸۱۸) متولد شد ...  
سیر و هم پانچ ۱۸۸۱ است کینف (خیلیت) مقول گشت یعنی وقتیکه الکساندر دوم  
در روسیه در یکی از خیابانهای بزرگ پترزبورگ را و سپید و زردی قصر متستان بود  
یکی که یکی از خلیستها اخذ مجروح و پس از چند ساعت وفات نمود - انشئ -  
مجموع



مرحوم نبيهم ذرا استدلالاً بمنظوم خود فرموده قولش:   
 يا قهرمان حضرتش و سهر بطور در حالك زبانا كاي ملك ديدار جهان بند بر من زبانه افروزي   
 لوح مخصوصا لكسانند و مرد رسوخه هيكلك نازل و بر خي از اول ايات مباركات   
 در اين مقام نقل ميشود: قوله تبارك و تعالي يا ملك الرؤس اسمع نداء الله الملك   
 القدوس و اقبل الي الفردوس لغير الذي فيه استسفر من شئ بالانماء   
 بين اللذات الاعلى و في ملكوت الانشاء باسم الله البهي الابهي اياك ان   
 تحجب هوليك عن التوجه الي ربك الرحمن الرحيم اناسمعنا ما ناديت به مولدك   
 في جويك لذا فاج عرف عنا نبي و فاج بحر رحمتي اجناك بالحق ان ربك   
 هو العلم الحكيم قد نصر في احد سفر ايك اذ كنت في السجن تحت كلاليل   
 الاغلال بذلك كت الله لك مقاماً لم يحط به علم احد الا هو اياك ان   
 تبدل هذا المقام العظيم ان ربك هو القادر على ما يشاء فيحو ما يشاء و ثبت   
 و عنده علم كل شئ في لوح جنت اياك ان يمنعك الملك عن الملك انه   
 قد اتى بملكك يه و نادى الذرات قد ظهر الرب مجده العظيم قد اتى الالب و   
 الابن في الوادي المقدس يقول لبيك اللهم لبيك و الطور يطوف حول النبي   
 قال الشعر نادى باعلى كنداء قد اتى لوهاب زاكراً على الحجاب طوبى لمن نفر   
 اليه ويل للمعبدين فومين لناس بهذا الامر المبرر ثم ادع الأمم الى الله العلي   
 العظيم لا تكن من الذين كانوا ان يدعوا الله باسم من الاسماء فلما اتى المسنى   
 كهر فابيه و اعرضوا عنه الى ان افوا عليه بظلم مبين انظر ثم اذكر الايام التي فيها   
 لك

اتى الروح و حاكم عليه هير و ديس قد نصر الله الروح بجنود الغيب حفظه   
 بالحق و ارسله الى ارض اخرى و عدل من عنده انه هو الحاكم على ما يريد ان   
 ربك يحفظ من يشاء لو يكون في قطب البحر او في قم الثعبان او تحت سبوح   
 الطالين طوبى لملك ما سمعته من حجاب الجلال عن الوجه الى مشرق الجمال   
 و شد ما عنده ابتغاء ما عند الله الا انه من جبره الخلق كدى الحق ضل عليه   
 اهل الفردوس و الذين يطوفون العرش في الكور و الاصيل اسمع نداي مرة   
 اخرى من شطر سجني لخيرك بما ورد على جمالي من مظاهر جلالي و تعرف صبري   
 بعد قد رني و اضبطاري بعد افنداري و عسى لو تعرف ما نزل من قلبي و   
 نطلع على خراب امري و لنا الى اعمار في مجود اسماء و اواعي كلما في لقد   
 ينفيك في سبيل جبال اسمي و سوا الى ملكوتي العزيز المبيع اعلم جنتي   
 سيوف الاغداء و حسد في بلاد لا يحصى و لكن الروح في دياره لا يعاد لها   
 فرح العالمين اقبل الى قبلة العالم يقبلك و قل يا قداماً الارض كهر ثم بالذ   
 استشهد في سبيل من اياك بالحق يقار بكم العلي العظيم قل هذا سائل بشر   
 به افئدة النبيين و المرسلين هذا هو المذكور في قلب العالم و الوعود في   
 صحايقنا الله العزيز الحكيم انتهى ص ٢٤٤ - ٢٤٥ -

ع - لوح ملكنا انگلستان در ذروة العارف برتانيا مستور ملك   
 به الكا دنيا و بكوربا   
 ملكه امير طوري سخي برتانياي كير و هندوستان و ده نغزاي سبيل هندوستان   
 شالبا

شاهنشاهی بگانه خزره او دارود و ک کیت - چهارمین فرزند عروج سوم است مادرش انما  
 پسر سس و کیتوریا ماری لوزیست ، و کیتوریا در یوم بیت و چهارم ماه می سنه ۱۸۱۹ در قصر  
 کن سینک تون - متولد شد - پدر و مادرش دوک و دو شش است در - آمویج و کونیا  
 زندگانی میگردند و برای آگه فرزندشان (دکوتریا) در لندن متولد شود از محل سکونت خویش  
 به شهر زور عزیت نمودند ... در سن ۱۸۳۳ عروج چهارم وفات یافت ... دیر سنس کیتوریا  
 و کیتوریا وارث حقیقی تحت و توج گردید ... در عصر صبحه مجددم جانوری لشکر خبرگیری او  
 منتشر شد و در یوم سه شنبه ۲۲ جانوری لشکر وفات یافت ... سوکواری او خصاص بر دم  
 انگلستان و سایر انگلیسی زبانها خدمت بلکه جمیع دنیا از مرگش را بسیار متاثر و غمناک بودند  
 انماهی لوجی تلخ و ان شاه را الیما از قلم اعلی نازل و در ضمن بوره عیقل کوه است <sup>بدرین</sup>  
 نایبها الملک در فی لندن انماهی بدایت مالک البریه من السدرة الالهیه  
 انه لا اله الا انما العزیز الحکیم ضعیف اعلی الارض ثم و بیعی اس الملک <sup>تلخ</sup>  
 ذکر ذکرت الجلیل انه فذاتی فی العالم عجزه الاعظم و کل ما ذکر فی الاصل  
 قد شرفت بالشام بقدم و ربه مالک الانام و اخذ سکر من الوصال شطر  
 الجنوب فی الحال طوبی لمن وجد عزت الرحمن فاقبل الی مشرق الحال فی هذا  
 الفجر البین فدا هتر السجد الاضوی من نعمات ربه الاهی و الطحاة من بداء  
 العلی الاعلی و کل حصاه منها تسبح الرب بهذا الایم العظیم و بعو هوبک  
 نعم قلبی قلبک الی مویک القدیم انما ذکر لوجه الله و تحبان بعلو هوبک  
 ید ذکرت خالی الارض و السماء انه علی ما اقول شهید فذ بلغنا انک مغت  
 بیع

بیع الفلکان و الاماء فذ ما حکم برب الله فی هذا الظهور البین کذکب الله  
 لک بخاء ذلک انه حوی فی جور المحسین ان تتبعی ما اوتیل الیک من لدن علیم  
 حبیب ان الذی اعرض و انشکر بعد ما جات الیقین من لدن منیر الایات  
 یحبط الطغله ان علی کل شیء قدید ان الایات قبل بعد الایات من اعرض عن  
 الحق انما لمن اجبت الخلق کذالک فذ من لدن من قدید و بیعت ان الیما و دعین  
 و امام الشاوریه با بادی انما عجزت لان ما تسکر اطوار الیکه الایم  
 و طین طوبی من کذکب من کل وضع و شیء یستور کن بیعی انما ان کونیا  
 انما بین العباد و یرون انفسهم و کلا ان علی الارض کلها هذا ما اعطوا  
 فی اللوح من لدن مدین حکیم کذا انما توحید الی الجمع حول طریقه الی الارض الی  
 و یقول بالاهی انما لک باسمک الاهی ان تویذک علی ما تصلح به الی و طیار و یو  
 تعمر به لک انک انت علی کل شیء قدید و طوبی لمن یدخل الجمع لوجه الله و کم  
 بین الناس العبد الی الخالق الایم من الطاهرین یا الخطاب الخالق من لدن و فی یاه  
 لغوی تدبر و او تکلموا و اعیا یصلح به العالم و حاله لو کتم من التوریه من انظر و  
 العالم کما یکل انسان انه خلق حییا کمالا ما عجزه الایم من الایم الخلق  
 الشایع و ما طابت نفسه و ما بل شد و صفة ما و مع تحت تصرف الطین  
 الذین و کوا عطیه الیهم و کما و امین الی امین و ان طاب بعض اصحاب من انما  
 بطیب حاد و یقیمت اعصابه اخی فیما کانت کذالک یبتکم العالم الحسین  
 و الیوم ترا و تحت ایدی الیمن احدکم شکر خیر المؤمنین و تحت لایمنه من خیر  
 انهم

انفسهم فكيف هذا الامر الاوعر الخيل ان سعى احد من هؤلاء في صحبه  
 يكن مقصوده الا ان يتفجع به ايضا كان او من هذا لا يقدر على بره الا على  
 قدر مقدور وما جعله الله الذوق الاعظم والسبب لا يتم لصحبه هو اتحاد  
 من على الارض على امر واحد وشريعته واحدة هذا لا يمكن انما الا يطيب  
 خاوي كامل مؤيد لعننى هذا هو الحق وما بعدة الا الضلال المبين ظنا  
 انى ذلك التبا الاعظم واشرف ذلك التور من سيرا القدم منعة المنظيون  
 تضاروا سخا ما يوتد بين العالم لنا ما طلب مرصه وبقى في سقيه الى الجهن اتم  
 كويقدوا على حفظه وصحبه والذي كان مظهر القدوة بين البرية من عشا  
 ارا عينها اكتسبت ايدى المنظيين انظر في هذه الايام التى كالت جمال القديم  
 بالانيم الاعظم لحيوة العالم واتحادهم اتم ما مواعيليه باستياف شاحدا و  
 لم تكنوا ما فرغ به الروح الامين الى ان جلوه منجونا في غرب البلاد وقطعت  
 عن ديله ايامى المنظيين (وايضا اتم الى مصلح العالم خالوا قد حثوا من  
 المنظيين مع اتم ما عاشره ويرون اتم ما حفظ نفسه في اقل من حين  
 كان يشكل الايمان بين ايامى اهل الطعان مرة جلسوه وطورا اخر جوه و  
 ناره اذ اواير البلاد كذلك حكوا علينا والله بما اقول علم اولئك من جعل  
 الخواص الى الحق يقطعون لعضادهم ولا يشرون ينعون الخبز من انفسهم و  
 لا يعرفون مثلهم كمثل الصبيان لا يعرفون المفسد من المصلح والشمر الخبز  
 فيهم اليوم في حجاب بين يا معشر الاشرار لنا صرنا لوجه الخبز ونعفوا

عن الاشرار استمعوا اليها يحكم بها اقام الاعلى لعل تترجح بين انفسكم ثم انفسا  
 والشاكين فسال الله ان يؤيد الملوك على الصلح انه هو القادر على ما يريد يا معشر  
 الملوك انا نراكم في كل سنة تزدادون مضاركم وتخلون بها على الرعية ان هذا لا  
 ظلم عظيم انقوا من فربا الظلوم وعبر امة ولا تخلوا الرعية فون طاقهم ولا تخربون  
 لتغير صوركم اختاروا لهم ما تختارون لانفسكم كذلك سنين لكم ما يفتكم ان كنتم  
 من المنقرنين انهم خراشكم اياكم ان تحكوا عليهم بما الاحكم به الله واياكم ان تسوا  
 بايدي الشارقين بهم تحكون وناكلون وتغلبون وعليهم تستكبرون ان هذا  
 امر عجب لنا سبتم الصلح الاكبر وراكم تمسكوا بهذا الصلح الاضيق لعل يضلح  
 اموركم وامورا الذين في ظلكم على قد يد يا معشر الامرين اصلوا اذات بيديكم اذ لا  
 تخناجون الى كثيرة العساكر ومهاجرة الاعلى قد تخطون به ما يصكم ولذا  
 اياكم ان تدعوا ما نصحتم به من لدن حليم امين اتحدوا يا معشر الملوك من تسكوا  
 الاضلاف بيديكم وتشرج الرعية ومن حولكم ان كنتم من العارفين ان قام احد  
 منكم على الاخر قوموا علينا ان هذا الاعدل بين كذلك وصينا كوفي اللوح  
 الذى ارسلناه من قبل هذه مرة اخرى شعبا ما قيل من لدن عبر من حك  
 ان يهرب احد الى ظلكم احفظوه ولا تسلموه كذلك يعظكم الظلم الاقل من اذ  
 علم خبير اياكم ان تفعلوا ما فعل ملك الاسلام اذ اتيناها بامرهم حكم علينا وكملوا  
 بالظلم الذى يباحل الاشياء واحترقت اكباد القرين تحرككم اذ باح الصوى  
 كيف تشاء ما وجدنا لهم من قرايا الا انهم من الهاميين يا قلم القديم اميل الظلم

۱۸

دعوت تجوزوا في اقطابهم ثم اذكر الملكة اعل شوحة بالقلب لا ظهره  
 النظر الاكبر ولا تمنع البصر عن النظر الي شطر ربهما لما للقدرو وطلع على  
 ترك في الالواح قال ابر من لدن خالق البشر الذي بر اظلمت الشمس وحيق  
 وارتفع ابتداء بين السموات والارضين اقبل الى الله وقول يا مالكي انا المملوك  
 فانت مالك المملوك قد دعت يد الرجاء الى السماء فضلك ومواهبك انزل على  
 من احباب جودك ما يجعلني مقلعة عن ذنوبك ويقرني اليك اي تبتلك من  
 الذي جعلت سلطان السماء ومظهر بفتك لمن في الارض والسماء ان تحرف  
 الاحجاب التي حالت بيني وبين عرفان مطلق اليالك ومشرق وحيك انك انت  
 المقدر العزيز الكريم اي رب لا تحرمني من نجات تبين خباياك في ايامك  
 اكتب لي ما كتبه لامالك اللان امنك ويا يالك وقرن بعفانك واقبلن  
 بقلوبهم الى انفي امرك انك انت مولى العالمين وارحم الراجين وايدني يا  
 اله على ذكرك بين ايمانك وصورة امرك في ذيارك ثم اقبلني ما فات عني عند  
 طلوع اوارج جهك انك انت اعلى كل شئ ذي البها لك يا من يد ملكك تلك السموات والارض  
 انما تحت ملكك ان شئت ان تدبر تاريخ مختصر علم جنين سلطنت قوله در غير ما بازم سلواي  
 يعني انما هي خزانة كه حاشايت زبدي بود بجزيرة انگليس لشكر شيد انجا مسخر کرد سلطنت  
 انما عرض دولت مقدر قدری تيسر بود واز ان وقت زبان اواب فرمودي انگليس شروع غلبت  
 چون شد جنين انگليس قدرت بود شمس و بعضی از ایشان ظالم و در رفتار بودند بحسب  
 ان حلكت بايگي و مردم متفق شده در احوال اند سينه هم بر ضد سلطنت قيام نمودند و با ان  
 مجبور

مجبور شد موجب فرمايند معروف به فرمايند كبر است معتقد شود كه من بعد بدون نصيبه  
 ملكت و رولهاى مدحى باليات نگردد و بدون نما كه در حاشيت قانون متعرض جان مان  
 شود و اين فرامه سيد آزادي و مشروطيت انگليس شد و هر چه سلاطين ان ملكت خواستند  
 اين اساس انهم زنده بود بطه استقامت است بشتر قوت گرفت و زووى منق بافتن  
 پارلمان گرديد كه مركب از مجلس اعيان و مجلس عايل و هم اکنون برقرار است  
 چون سلاطين انگليس از امر اى فرانه بوده دست زيادى از خاك فرانه را در تصرف داشتند  
 تابع پادشاهان فرانه محسوب ميشد اما از شروع خود مقتد تر بودند و طبع جباري خاك فرانس  
 و ضبط سلطنت ان ملكت نيز كردند بنا بر اين مابن سلاطين فرانس و انگليس جنگ و نزاع  
 برخاست و در تمام دوره قرون وسطى اين كشمش در كار بود ولى در زمان چهارم شدت كرد و  
 عار جباري شروع شد كه معروف ب جنگ صد ساله است در اين دوره خود با انگليس با شتر خاك  
 فرانه متصرف شدند و نزديك بود ان دولت مضمحل شود اما فرانسويان مت و همت بجزج را داشتند  
 و دشمنان از ملكت خود بيرون كردند حتى و لاياتي را كه پادشاهان انگليس در قديم در فرانس داشتند  
 نيز از ایشان گرفتند و تمام خاك فرانس در تحت تصرف سلاطين ان ملكت درآمد  
 بعد از جنگ صد ساله ملكت انگليس مدت چند سال گرفتار جنگهاى داخلي عني زو و خورداي  
 در عيان سلطنت بود... معتبر ترين سلاطين انگليس در اين دوره ملكه اليزابت بوده است  
 شكيبه شامه و وقت حاصر ان ملكه بود بعد از ان سلاطين انگليس قلاعه بر خود مرمي و مستجاب  
 في كهايتي و بي بيزي و بد خندي هم داشتند و متعرض مذهب مردم هم ميشدند و در زمان خايلون  
 اول (شارل) فرانسوي و فساد عيسى در هم رسيد و چون پارلمان در صدر جلوسى و صلاحيتها

بر میآید آنرا منقضل میکرد و قیامت مردم بیدارند و مخالفت برخواستند و چندین سال زد و خورد  
 در کار بودی در این ایشا شخصی موسوم بر گوویل کجایت نزدیکی ظاهر ساخت طرفداران او را  
 مغلوب کرد و پارلمان در مطیع خیالیت خود ساخت بالاخر چهار روز گرفتار شد بجا که اشک کشید  
 و حکم تعلق او داده سرش را بریدند و بعد از این واقعه دولت انگلیس عنوان جمهوری اختیار کرد  
 لیکن قدرت دست گوویل بود و واقع سلطنت میکرد... بعد از گوویل خانواده سلطنتی  
 سابق دوباره تحت تاج رابرت استوار شد اما از قمار و کردارشان جهان بدی بدیشان بود خصوصا  
 از جهت اینکه مزاجمذهب مردم بودند و با بوی چهارم پادشاه فرزند خدمت شد میخواستند  
 مذهب کاتولیک را برقرار کنند انگلیسها سخت از ایشان رنجیدند و باز مستعد ثور شد  
 در آن حال کیلومرف و دانتون (ویلینگتون) رئیس دولت هلند که داماد پادشاه انگلیس بود بعنوان  
 خط مذهب آزادی با قشون مختصری انگلیس آمد همه با او متفق شده و با بجنوبی پذیرفتند -  
 جیمز و فر (شلیک) پادشاه انگلیس مجبور شد بفرانسه فرار کند در ۱۷۹۱ میلاد پادشاهی  
 انگلیس برقرار شد و با زیمان لایحه مشتمل بر حقوق ملت تدقیق داده با مضار شاه ریتین  
 در آن زمان ملک انگلیس راوی سلطنت شریک کامل حکومت ملی گردید و هیچیک از او  
 آن ملک نداشتند و در صدد برینا مذکر با آن اساس مخالفت کنند انصاف ص ۱۰۴ - ۱۰۵  
 این بوی مختصری از تاریخ ترقی از سلاطین انگلستان و از آنجمله که مجرم و تدبیر عقل و کجایت  
 معروفست ملکه ویکتوریاست که عفا و دویال پادشاهی کرد و همه از او را می و خشنود بودند و  
 حق مانع نیز در ضمن لوح مبارکی که گسی از آن نگاشته شد نسبت بوی اظهار حمایت فرموده  
 ۵ - خلیفه عثمانی - در این معرکه جهان چین سقوط است

چون بعد از سلطان جمال الدین آکشا در دولت بلجوتی دچار انقلاب شد و مالک وسیع  
 ایشان مجزئی گردید یک ساله در سلاجقه در آسیای صغیر شرقیه را با محبت قرار داده استقلال  
 یافتند و تقریباً دو سال در آن ناحیه سلطنت کردند و چون آسیای صغیر را از امپراطور  
 روم شرقی گرفته بودند مملکت منوروم و آن سلسله سلاجقه روم خوانده شدند -  
 در ۱۰۹۱ در آن وقت قمار مغول جامعی از ترکمان با آسیای صغیر رفتند و روسای آنها کم کرد  
 سلاطین بلجوتی تقرب و منزلت یافتند با اندازه که چون در ۱۰۹۹ سلطان بلجوتی درگذشت  
 عثمان بن اولوطغرل رئیس طایفه منوروم بجای او پادشاه شد و او مؤسس سلسله سلاطین عثمانی  
 جانشینای عثمانی مملکت خود را در بجا بسط دادند و خود را با پادشاهان رمانیزه سلطان با بوی  
 لقب امپراطور می نامید (برق) که چهارمین آن سلاطین میباشد مشغول محاصره قسطنطنیه بود که گرفتار  
 حمله امیر تیمور شد و در محاربه با آن جنگجوی قمار مغلوب امیر گردید آنها اختلاف و دست زنی  
 او بر نه اشتند و سلطان محمد و قتل لقب بید فاتح علاوه بر بسیاری از سلاطین که در آسیای  
 صغیر و اروپا متصرف شدند قسطنطنیه را نیز محاصره کرد هم دولت روم شرقی را منقرض و از سنگ  
 وجود آورده و هم مرکز مهمی برای مسیحیان فراهم ساخت هم بهترین پایتختها را برای دولت عثمانی  
 مهیا کرد در ۱۵۶۷ هجری و (۱۴۵۳ میلادی) دولت عثمانی بوسیله فتح اسلامبول جانشین حقیقی  
 دولت روم گردید این جهت در شرق زمین گاهی آنرا صهیون هم خوانده اند و در ۱۵۶۷ هجری  
 دوستان بعد از این تاریخ باز در حال بنساط و ترقی بود در اروپا تمام شبه جزیره بالکان و مملکت  
 مجارستان و ارمنی و اقمه در شمال دیای سیسیل و آسیا و آفریقا علاوه بر بسیاری صغیر سوریه  
 مصر و عربستان و عراق عرب از دستشان متصرف شدند (ص ۸۴ - ۸۵) -

در اول مبارکه الهیه اندازاتی در باره مملکت عثمانی و دولت عبدالعزیز خلیفه آن دیار  
 و قواد پاشا و عالی پاشا که بنوب صدر عظم و وزیر امور خارجه آن مملکت بوده اند نازل کرده  
 است: **عبدالعزیز** (۱۸۲۰ تا ۱۸۷۶) در ذی القعدة المعانی بنیانا چنین مخطوط است  
**عبدالعزیز سلطان عثمانی پسر سلطان محمود ثانی است** مثلاً زایه در یوم نهم فبروری  
 (۱۰۳۰) متولد شد و در سال ۱۸۴۱ پس از برادر خود عبدالمجید بخانفت رسید... در یوم بی  
 ۱۸۷۶ از سلطنت مفرات گشت و در هفتقه بعد در قصر که محبوس بود او را مرده یافتند - استغنی  
 در کتاب سلطان نامکس که حاوی شرح حال سلاطین آل عثمان است در ص ۳۷  
 چنین مخطوط است: **عوز چنین چنین** نوشته اند که مورخ شیخ و یکم ۱۸۷۶ میسی مطابق  
 هفتم جمادی الاولی ۱۲۹۳ هجری هنگام نیمه شب شیخ الاسلام و صدر عظم و دیگر چند اعیان  
 دوزخ و سمران سپاه و اناری دول خارج اجتمع نموده سلطانزاد خان پسر عبدالمجید خان مرواح  
 براونک قیصری نشانمیزد و سلطان خدای عزیز خان را از سلطنت عزل نموده سلطان در آن  
 خود خوابیده بود او را بیدار کردند و از عزل مطلع ساختند و او را با عیال و اطفال در قصری از قصر  
 سلطنتی محبوس نمودند... شایع کردند که عبدالعزیز خان از اول آشفته حوسس بود و از عزل  
 و حبس خود زیاده پریشان گشته یا زده ماه و سال مذکور روز یکشنبه با مقراضی شراب خود  
 بریده خود را هلاک ساخت آنها اعتلار این بیان را در دفعه داشتند تا آنکه در عهد دولت  
 صیدی حقیقت الامر مکتوف شد و در اخبار نامه چاپ کردند... که وزرای ملک حرم از بعضی  
 یوزبک شوه گرفته و لیغت خود را بحال مساوت قبی و جبارت که از ذکرش مورا نام است  
 میاید چون گو پسند بر زمین زده رگهای ساعدین را با مقراضی بریده مذ غلطی بی خایت او را  
 کشتند

کشتند... الخ استغنی از همان مصری در کتاب **سمر از القصور** نیز همین قصه را مضمون  
 و روایت نموده است **سمر از القصور** با هم کتاب (بدیه رمضان) بخاری ترجمه و مطبوع گردیده  
 و شامل شرح حال و خلاق عبدالعزیز و در باره مملکت عثمانیه است بزرگی بدین طبع آن کتاب را جزیرا  
 انداز این الهیت که در لوح عربی و فارسی ریس لوح (کن ظ) و غیره نازل گردیده از جمله  
 در لوح بنی مزایه صریحاً قوله تعالی **هل ظننت انک تقفون ان ظنی النار انک**  
**اوتقها الله فی الافاق لا وتقف الحق لو کنت من العارین بل بما مکت**  
**زاد لهینها فاشیعاً لها سوف یحیط الارض ومن علیها کذک حقنی الا**  
**ولا یقوم معک حکم من فی السموات الارضین سوف تبدل ارض التیر وما**  
**ذونها و تخرج من ید الملیک و یظهر الزلزال و یرتفع العوبیل و یظهر الفضا**  
**فی الاقطار و تخلف الامور بما ورد علی هؤلاء الالاسر و من جنود الظالمین**  
**و یغیر الحکم و یشکل الامر بحیث یسوح الکلیب فی الهضاب و تبکی الاقطار**  
**فی الجبال و یجری اللدم من الاشیا و ترحی الناس فی اضطراب عظیم استغنی**  
**و در لوح سلیم که همان لوح فارسی است اینگونه آیات نذاریه نازل گردیده و در لوح**  
**سبارک کن ظ) که در کتاب بین مخطوط و مطبوع رسید است بهر حال نذاریه نسبت به عبدالعزیز**  
**مذکور شده است و وقوع مفاد بیان مبارک در لوح ریس و در لوح کن ظ سبب طینان و کمال این**  
**مرعوم ابو الفضا بل کلیبگانی گردید چنانچه خودش در کتاب حج البقیه باین معنی تصریح نموده**  
**در وجه بیان تاش بخاری از این قرار است (از جمله ما مورخه که من خود دیده و من حد کرده بر و توبه**  
**ان گواهی میدهم و خدا را نیز بر صدق گفته خود گواه میگرم و افعذ خلیع سلطان عبدالمجید**  
 ۱۱۵

وحدثت لي من سائر ما كان واقعاً في رويد عرجوني في سبع دراهم من بيتي في مكة  
 سيدى الامين انما كرهت بها الله راجع بغيره تعالى في رويده من خبره وادعوا  
 وارجح كذا في رويدى انما كرهت بها الله راجع بغيره تعالى في رويده من خبره وادعوا  
 مستعداً به من رويدى انما كرهت بها الله راجع بغيره تعالى في رويده من خبره وادعوا  
 ما من يمان مناد وروى عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 ورواه الهيثم بن عمار بن ميمون بن مهران في رويده من خبره وادعوا

فسمعت من رويدى انما كرهت بها الله راجع بغيره تعالى في رويده من خبره وادعوا  
 وارجح كذا في رويدى انما كرهت بها الله راجع بغيره تعالى في رويده من خبره وادعوا  
 مستعداً به من رويدى انما كرهت بها الله راجع بغيره تعالى في رويده من خبره وادعوا  
 ما من يمان مناد وروى عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 ورواه الهيثم بن عمار بن ميمون بن مهران في رويده من خبره وادعوا

قال كنت صدقاً ثابراً فهذا منشورى قال خذ لناك يا ايها الكاظم  
 بيوم الشاد قال هل لي من مهلة لادعوا هلى قال يمهاات يا ايها المشرك  
 بالابايات اذا نادى حزنه الهاوية قد فتحت لك يا ايها العريض عن الخشار  
 ابواب النار ارجع اليها انها فتناق اليك انيت يا ايها الرود اذا كنت  
 غرود الافاق بظلمك تحت انا الظلم الوالى بها ذوالاناد ناهيه بظلمك  
 انشيت من الحرة وتزلزلت اركان الفردوس من مهرك والذى يعصمك  
 من خشية ربك الخبار لئن لك اليوم من مهرب يا ايها المشرك المزاب اذا  
 اخذت سكرات الموت وسكر صبره كذلك اخذناه بعض من كذمان بك  
 شديد العقاب ناذية ملك عن عيين العرش هذه ملكة شداد هل لك  
 من نصيب الاجهت التى منها يغلى الفواد واسقل نوحه ملكة العذاب  
 بل اذخل هذه هاوية وعدت بها فى الكتاب كنت شكرها فى اللالى والابايات  
 سوف نعزل الذى كان مثله وناخذ اميرهم الذى يحكم على اليبلاذ وانا العزيز  
 الجبار استغنى (كاتب ميمون ص ١١١)

جناب شيخنا كاظم مرتضى عرينى كره مبارك كظ كسطور شدا غوازشا لى رويد  
 عزابى نازل شده در تاريخ خود كه نسخ خطيه آن در رشت مرور موجود است در باره شان نزول  
 لوح مرور على كاشسته شرح حال فولد پاشا در سورة الامين نازل شد قوله تعالى  
 نبى الامين نبالهناض اذا خذت سكره الموت واخالت ملكة غلاظ  
 ناذية ملك عن عيين العرش يا فواد هو لاء ملكة شداد هل ترى لى لى  
 مخلص

شما صبر بیل لاؤدیت لا یجابہ الا الشاؤا کیف منہا یعلی القواد انہ علیہ  
حکم علی شاد ہدیہ الکرہ ای ویک ہوا العزیز العلام قد اخذنا ما کما اخذنا  
من قبلہ الامرات انہ جوئی اذا اراد قاتلہ شدیدا لعقاب کرم البیوت کما  
الصکوت وکرم الملوک انزلناہم من القصور الی القبور وجعلناہم غیرہ لاوی  
الانظار انہی (کاتبین حضرت) -

و در کاتبیت طایب قدس نیز در باره معشر و م تعدادی بنام گزیده: قوله تعالی  
یا معشر انوم فسمع بیدکم صوت الیوم و اخذکم کما اخذکم الیوم الیوم من النار  
یا ایہا النطفۃ الواقتنی شلیع البحرین فدانہم قریلیک کما علی الظلم و شک  
فیک نارا العضا علی شان نواح بها الملاء الاعلی و الذین یطونون حونی کتبی  
و رفع نری فیک الجاهل حکم علی العافی و الظالم یخضع علی التور و انک فی  
عز و دیمین اعز لیک ذینک الظاهر سوف تنفی و ذینک البری و تنوع انک  
کا الا اعل و ما فیک من الضایل کذلک و ینیک العلیم الخیر انہی -

پس از عبد العزیز برادر زاده اش سلطان فراد خاس به تخت نشست و پس از وی سلطان عبد حمید  
سر خلافت متکی گردید مشا را نیز نسبت به کل مبارک جهان قدیم و اہم عظم و وجود خود  
عزت عبد لظلم سب با کرد و گرفتارها به شتقای بسیار تولید نمود و عاقبت بحر ای علی  
خود رسید پیوگی یارن در کتاب شرح حال عبد حمید بحالات و مفصل اشارہ نموده آن  
کتاب استواری او است عبد حمیدی ترجمہ کرده و در سنہ ۱۲۵۸ اہری در طران طبع رسیده از جملہ  
شکوید خواند سلطان عبد حمید خان دوم برادر کوچک سلطان ملو و برادر زاده سلطان عبد

العزیز اسامی سلطان احمد دوم سلطان عبد الحمید و نواسط سلطان محمود و توجیه سلطان احمد  
اول است وی و چهارم پادشاه است از خانوادہ عثمانی پادشاه است و سنہ ۱۲۵۸ اہری و ان سلطان متولد شدہ  
و تولد شدہ است در ۱۲۵۸ سنہ ۱۲۵۸ میلادی مطابق سنہ ۱۲۵۸ اہری و ان سلطان متولد شدہ  
است از بطن کنیز ارمنی که سلطان شدہ بود و این کنیز از قاضیان عاصم سلطان نور محمد حمید  
و بعضی گفته اند تولد عبد حمید از زنا شدہ است و موافق قول بعضی عیوض ارمنی کہ نیابت ہشتم خان  
داشت با آن کنیز ارمنی پیدا کرد و حاصل عشقازی او با آن کنیز سلطان عبد حمید شدہ است و بعضی  
میگویند کہ سلطان سیر کا راپداری کہ برادر سیر یکت بود و سرگزیک سہار عمارت چراغان  
بودہ است و بی این قول هیچ کس ماخذ صحیح ندارد... هر کس از این تہیل حرفها بر زبان آورد  
سلطان در کمال خمی از او مواخذہ مینماید از جملہ اشخاصی کہ در این راه قربانی شدہ اند چهارم  
از شاگردان مدرستہ نظامی طلب بود کہ تصنیف ساخته بودند در آن تصنیف اسم بدروس زیاد ذکر  
شدہ و بند گردان آن شمار باسم بدروس بود کہ یکی از اسامی ارمنی است و این فقرہ کہ در کتاب  
نژاد سلطان زده بودند آن چهارم نفر در سال گذشتہ توقیف و نفی شدند و بی بدین منجما  
خرید سخی کردند کہ بداند چه بر سر بچہ های آنها آمد چہرنی بر آنها معلوم شد از سال ۱۲۹۶ تا ۱۲۹۷  
حکم سلطان در صفحہ اول تقویم رسمی دولتی عثمانی اصل نژاد سلطان اشترح میدہند و او خیال کرده است  
باین واسطہ میو از رفخ این اتهام رکنذ کہ میان عموم مردم شایع شد کہ در سلطان ارمنی بودہ اند  
کہند و بعد از تولد عبد حمید و وضع زنا کاری آن کنیز حکم عبد حمید آن کنیز را ترق کرده اند و آن  
میان واقع این است کہ مادر سلطان عالیہ در سال ۱۲۹۶ فوت شد و ما توشی او در سن ۱۲۹۷  
متولد شد و شش سال داشت و کتہ زگرش بر جوش طیب محسوس سلطان عبد حمید حکایت کرد



که ملک از نزع این نیز وقتی سلطان حالیه پسرش را بیا لیس او حاضر کردند و شهادت از وی برداشتند  
 قاتلای و شش تا کی بود که ما مختار دیدیم سلطان عبدالمجید از مرض بل بسن ۳۳ سالگی فوت شد  
 و این فوت در ۱۸۷۸ اتفاق افتاد و سلطان حالیه باماده مرض که پدر و مادرش را ملاک کرد بدینا  
 آمد... عبدالمجید در وقتیکه سلطان عبدالعزیز زنده بود روزی از ناظرش مواخذه نمود که چرا چند  
 روز تفریح برای عزم سلطان مراد برادرش فرستاده است و دفعه دیگری از نوکرهایش با اخراج  
 کرده برای آنکه چند قطعه مرغ که دست او بود از میان رفته و مراد برادرش این کناست برادر را کما  
 مطلع بود و گاهی او را ملاحت میکرد و در زمان سلطان عبدالعزیز مراد عمدا یا سهوا یکی از پزشکان  
 یونان که موسوم بود به کاسیانی و مدیر روزنامه بود مجبور نمود بانکه کتاب آوار کاذبالیجات بر لیر است  
 ترجمه ترکی نماید و او از بر زبان فرانسه لیم را گویند در این کتاب زکیت مشهور مویر فرانسوی است  
 و بعد از ترجمه مراد گفت باید هم این کتاب پستی جمید گذار است یعنی جمید لیم و چندین سال اسم پستی جمید  
 در ملک عثمانی ضرب المثل بود... سلطان عبدالعزیز در سال ۱۸۷۸ مغزول گردید و سلطان مراد  
 پنجم برادر زاده عبدالعزیز تخت نشست انتهای -

حضرت عبدالباقی شاه در لوح اجای امریکا میفرماید **قوله جل جلاله هو القاب**  
 ای یاران و اماران من چون پادشاه مخلوع عثمانیان عبدالمجید نظلم و طغیان قیام نمود عبد  
 الباقی قلعه حکما محصور و در تحت تسلط پس جابون مع مراقب بنهایت تعیین افتاد با کلمه مطلع  
 مراد شده و منع مخاره گردید زیرا هر قسطنطنیه نزدیک خانه میاید او را مواخذه نمودند بلکه تهدید شده  
 میکردند تا کار بر بر سر رسید که بان قیامت نمود بلکه بیست تقشیه ظالمه فرستاد تا با نوع علی  
 ضلع دویست فقره اثبات جرمی در حق عبدالباقی کنند و بار زنده بیاوردند و یا در صحرای آن  
 بی نام

بی نام و نشان نماید و آن بیست ظالمه هر ظلمی مجری داشت و هر جهانی سزاوار دست داشت  
 قرار بر آن شد که عبدالباقی را ارسال فیروزان نمایند و چون مخاره بمحض خبر جمید کردند جواب دادند  
 که تقشیه فیروزان با مراد شاهی متر گشته پس آن بیست تقشیه ظالمه مراجعت با سلطان قبول نمود  
 در وسط دریا بود که توپ نهادند و در دم قصر عبدالمجید صد نمود و دنیایت منجر گشت جمعی کشته گشتند  
 و عبدالمجید بمحض خورش فراز نموده و بلا یاد مشاغل بر او قیام گشت و وقایع و مصائب پیاپی شد  
 لهذا فرصت از دست عبدالباقی نماند و جهان عمومی گشت و فتنه بجمع او شد و قدرت سلطنتیه  
 در خیر سخن نویسی را از گردن عبدالباقی داشت و سلاسل و اختلال برگردون نام مبارک محمد محمد گشت  
**قاعته فی انیا اولی الاصله انتھی -**

چون عبدالمجید سلطنت رسید اصولی شروط در مملکت جاری و پارلمان بطرز اروپا برقرار شد  
 دولت اروپا بمحض رسیده و سیستم قانون اساسی عثمانی را اعمیستی علاوه بر خواست کرد و مالکی را کرد  
 آن قتل عام شده دولت عثمانی استقلال اداره بخش عثمانی این پیشنهاد را رد کرد و دولت اروپا  
 نمایندگان خود را از خاک عثمانی خواستند پادشاه روس در ۱۸۷۸ با قسطنطنیه بسیار بر عثمانی  
 حاکم و ترکها هر چند پاشای کرد و حتی بعد از خوزیری بسیار مواظبتها کرده رسید و ترکها مجبور  
 باروسها معاهده معروف ساشس مستقیمه را که بدخواه روسها بود مضاخره کرده و بموجب آن  
 دولت عثمانی رومانی و سوریه و عرب ننگور را استقلال در سیاست شناخت و حکومت بجا  
 در وسیلی تشکیل شد بعدا بواسطه دخالت دولت رومانی که دیدن کار خرابی روسیه تمام شد میران  
 روس مجبور شد که در مواو عهدنامه تغییراتی قابل شود لکن در رومانی حسیستی از اول بر سر شد  
 عهدنامه فروردین را بطور نظر نموده و در نتیجه استقلال رومانی در سوریه و عرب ننگور و مواو عهدنامه  
 دصفا

استاد و مشوریت شد فقط از قسمت ارضی دانستند که بخت برگرد و گذار شد بود کاسته شد  
 و یا طولی را شمر مستقل و بلعبار در هم استقلال داخلی دادند استرالی و یونان هم مالک ارضی  
 و سیمی شدند و انگلیس با جزیره قبرس استصرف کردید و برای عثمانی از قسمت اروپا آلبانی  
 را لاونیک - مقدونیه و اطراف تحت باقی ماند... و در جنگ بین المللی هم مملکت وسیع عثمانی  
 محرمی شد شام را فرانسوی و مصرین و می پوشانید آن می زمین را و عربستان را انگلیس  
 حمایت خود را در تونس و سمرقند را یونان تصرف کرد و اسلامبول شهر را در تصرف گشت تا آنکه  
 مصطفی کمال قائد ترک قیام کرد در آن فتره میجانی افکند و یونانینهار از سمرقند و آسیای صغیر  
 و ترویج اسلامبول بیرون کرده و اسلامبول و تریس با جزو خاک ترکیه شده استقلال ترکیه  
 بحال خود آمد مصطفی کمال بعد از ظلم نور رئیس میوشد و این خلافت را کلی منضم ساخت  
 و ترکیه را ترقیات فوق العاده بخشید و هنوز هم زمانه را آن کشور است (در زمانه ۱۳۱۲ هجری  
 افغانستان) با وجود شرح ذلت عبد الحمید و تعددات وقوع این استان در کتاب بی نظیر  
 عثمانی تألیف جرجی زیدان نگارنده عملاً اطلاق تفصیل مذکور است مراجع شود و چون عبد  
 گرفتار شد قهر طرد و زکریا روم و سمرقند را بلایان ترک بود و هیچکس با آن اوقات بدون آن  
 راه نبود مگر فده معدده که احاطه مخصوص داشتند در هر من تا شامی هجوم که بسته شد و آن  
 شیخ قریبا که خطا را نشان داد و با محضر تغییر در پرده با خط درشت نوشتند و در دفتر  
 زبور که نوشته بود که هر که پاره آری یکند در قهر طرد و غلبه خود ثبت میزند در مکتب عبد الحمید  
 اصلا این بیتا شیخ عطا در تقاریر اول است...  
 پوری در آری می کند و قهر که می کند و خدایت نیز در مکتب افراست

یازدهم در لغت ترکی معنی ستاره است سیده صبیحة خندان که از پرستانان قهر عبد  
 الحمید بوده بعد از سقوط سلطان ترک تالانی سیل در باره اسرار قصه و روز و قهار سلطان  
 عبد الحمید شرح فجاج و مظالم وی نگاشته که در یکی از اجزای منظمه بیروت بطبع رسیده و کلیه  
 آن مقالات بابت عبرت نوشته شده و مندرجاتش تا آن اندازه حیرت بخش است که قول آن در  
 اول و هله شکل بنظر میاید ولی شاعرانها با قرار خود حقایق را نگاشته خالی از هر گونه خشود  
 زواید است اگر قارئین گرام آن مقالات را با قند مطالعه فرمایند و نیز مطالعه کتاب پر گیاره  
 که قبلا ذکر شد و مطالعه کتاب اسرار قصه ارسلان مصری اطلاعات مفیده در باره رفت  
 سلطانین بزوره بانان میدهند و همچنین مطالعه کتاب انقلاب عثمانی تألیف جرجی زیدان  
 قارئین محترم **تذکره در خاتمه العالیین ناچین مسطوطه** - توصیه نماید  
**عبد الحمید دوم - (۱۸۴۲)**

پسر سلطان عبد الحمید است که در ۱۸۴۲ متولد و پس از برادرش سلطان برادر خا  
 در ۲۱ اکتبر ۱۸۷۵ بملاقات رسید... در ۲۷ آوریل برادرش شید پاشا با هم سلطان  
 محمد خامس سلطان ترک شد و عبد الحمید از سلطنت محنوع و با سارت و در اسلونیک برنده شد  
 سلطان عبد الحمید تا سال ۱۸۷۸ از ۱۸۷۹ تا سال ۱۹۰۹ سلطنت ترک را داشت

**عبد الحمید دوم**

**تذکره در خاتمه العالیین مسطوطه و امت**  
 براندنورک و پروس و ولایات زولایات که آن بودند و تعلق با میری داشتند از خانواده  
 عوغرلرن اعضای این خانواده اغلب مردمان با کفایت بودند و در نامه عقد هم قطعاً است  
 نیز

تیر از خاک آلمان رهن تصرف شده و ولایات خود را آباد کردند و در ابتدای نامه عهد هم از پسر پل  
 آلمان اجازه گرفتند که حنوان پادشاهی قسماً بکنند سلاطین پروس همت گماشته بودند  
 اینکه دولت خود را عظمت قدرت حذ و بنا بر این عزم کردند قشونی خوب برای خود تهیه نمایند  
 حضرت صاحبی از سلاطین فرمود که فردرکین و لیلیم جز آنست (فردرکین کیلیم) نام داشت از پسر  
 دیگر صرف نظر کرده تمام عایدی خود را بصرف قشون رسانید و طاقت دارای هشتاد هزار لشکر  
 گردید در صورتیکه رعایای او بیشتر از پنج کروڑ بودند پسر او فردرکین دوم که لقب به کبیر است  
 یکی از سلاطین بزرگ و سزایان نامی و در کار است و عجب نیکو گشته است از مرتب جهاگیری و  
 حکمگذاری ادیب حکم و نویسنده هم بوده است با این چون در اوایل دوره او سلطنت اطرش بجز  
 رسید بود که ماری تر نام داشت دول پروس و فرانسه و صحنی از امرای آلمان موقع را مناسب  
 دیدند که هر یک قسمتی از ممالک متعلقه باطرش را بر سر نهاده از آنجا بحد خط فردرکین بمقتور رسید  
 یکی از ولایات اطرش را ضمیمه مستقرقات خود نمودند چنانکه ایالت بیدلاری بر دوازده شلایات خود  
 از فردرکین پس گیرید و آنجا با فرانسه در سیه بود و استان و صحنی امرای آلمان متحد شدند  
 بر فردرکین حمله بردند و از اطراف کار در بر او سخت کردند ولی فردرکین همت و کفایت عالی ظاهر  
 ساخت و بخت هم با او همی کرد و با آنکه مدتی نیا دیدیم نتوانیم کاری از پیش بر دند محال شد  
 و ولایاتیکه نشانرا بود بصرف فردرکین ماندند

بعد از این فواج فردرکین قسمتی از ممالک را نیز بصرف شد و شرح آنرا بعد خواهیم گفت محقر  
 فردرکین دوم در مدت سلطنت خود از سن ۱۸۴۸ تا سن ۱۸۷۱ در مدت و بیعت مالک خویش در دو بار  
 کرد و در آبادی آنها کوشید و معارف را ترویج نمود و ثروت و دولت را ترقی داد و دولت پس  
 درودین

در زمین اول مصلحه اروپا قرار داد... میدانید که در ممالک آلمان نیز مثل ایتالیا اول  
 متعده بودند که بیکدیگر اتصال یافته بنا بر قرار داد کنگره وینه در تحت ریاست امپراطور اطرش قرار  
 داشتند پس آلمانها هم مثل ایتالیا بنیاد در صد تحصیل آزادی و واحد کردن دولت خود بر آمدند  
 بحد و مقصود نالی شدند -

واحد شدن دولت آلمان بی و هتتم دولت پروس صورت گرفت باین می گرد دولت مزبور  
 از نامه هفدهم بعد همواره زو بر تری بود و در کشش با ناپلئون اول و دخانی کار او مد ظلت تا سر  
 داشت چنانکه از سایر دول آلمان نماز شده و با اطرش بقابت پیورزی چون سلطنت پروس  
 بر وی تسلیم اول رسید بدینها اوگ را که از رجال سیاسی معروف است بوزارت خود قیماً  
 کرد در این پادشاه و وزیر به تهیه لوازم وحدت آلمان پرداختند پس بعد با دولت اطرش متفق  
 شده با دامنارک جنگ کردند و دو ولایت اگر در تصرف آن دولت و مجاور آلمان بود از او گرفتند  
 بعد از آن دولت پروس بر سر تقسیم این دو ولایت بجهان خوئی کرده با اطرش مجاریه پرداخته او را  
 مغلوب ساخت و تسبیح این شد که دولت اطرش از مجمع دول آلمان خارج گردید و ممالک شمالی آلمان  
 با هم جمع شده ریاست پادشاه پروس را قبول نمودند (۱۸۷۱) -

چنانکه سال بعد از این واقعه بسیار که سبب جنگ پروس با فرانسه فراهم کرد در صورتیکه تهیه  
 استعداد خود را کامل کرد و میدانست ناپلئون سوم امپراطور فرانسه بوجهت و مسامحه که در  
 دولت خود روا داشته از همده این جنگ بر نخواهد آمد پیش می او درست شد و پروس سها در این  
 فتوحات عید کردند تا آنجا که خود ناپلئون گرفتار گشت و پاریس در تحت بی صره در آمد و در آنجا  
 تسلیم شد و فرانسویان مجبور به صلح گردیدند و پنج میلیون فرانک خسارت جنگ دادند و دو ولایت  
 از لوزاس

الزوس و لرن راهر پر و سها از ایشان گرفتند -  
چون این هنرهایها از دولت پروس ظاهر شد همه مالک آلمان برای تکین از آن دست  
عاصر شدند و همانوقت که پاریس در محاصره بود سلاطین و امرای آلمان در ورسیل جمع شد  
و آنجا و مالک آلمان و امپراطوری آن اعلان کردند پادشاه پروس امپراطور آلمان قرا  
دادند ۱۸۷۱ است بنا برین وحدت آلمان در تحت تپلای پروس انجام یافت لایکه طرش  
از آن خارج ماند انتحلی -

قیصر مژبورگی از غلبه پروس و فرانسه و سایر ایلیون سوز و مخاطب با الهیه  
گوزید قوله تعالی یا مالک یزین لیسع الیدای من هذا الصیکل البین انه لا  
الد الا انما الباقی الفرد القدیم ابان ان یتعلک الرؤوف عن مطلع الظهور او  
یحجک الهو یسحق مالک العزیز و الشری كذلك یضک القلم الاغلی الیه الفضل  
الکریم اذکر من کان اعظم منک شانا و اکرم منک مقاماً ان هو و ما عند  
انسیه و لا یتمن من الایدین انه سبذ لوح الله و کلامه اذ احسن ما و کحلنا  
من جودنا الظالمین لئلا نخذله الذکر من کل الجها نالی ان ریح الی الکریم  
عظیم یا مالک تفکر منه فی مثالک الذین یخروا البلاد و حکموا علی العباد  
مذا انهم الرحمن من القصور اختبر و کن من المذکرین انما اردنا  
منکم شیاً انما نسحقکم لوجه الله و نصیر کاصبرنا بما و رد علینا منکم یا معسر  
(کتاب الیدین) شرا که ز سال ۱۸۷۱ تا ۱۸۷۳ اکلر ما بود که کابل مقدس بر اندازی در باره  
برین محاصره آلمان وارد شده قوله تعالی یا شواطین نهر الین فذکنا ینا ل منطاه

یا الید ما یسائل علیک شیواً اخرناه و کلب مرة اخرى و نسفح حنین  
الیزین و کوانها الیوم علی عزیمتین مقصد از بیان مبارک فذکنا ینا ل  
جنگ ۱۸۷۰ است که ما بیرون سوم بوقوع پیوست و مفاد بیان مبارک و کلب مرة  
اخری بنص صریح حضرت عبد الجبار شاد و در جنگ بین المللی (۱۹۱۸-۱۹۱۷) بطور  
پیوست و مقصد از بیان مبارک در ضمن خطاب نصیر آلمان اذکر من کان اعظم منک  
شانا که تا بیون سوم سلطان فرانسه است -

۶- ملک منک

فرانسوا ژوزف ملک منک که همان امپراطور اطریش یعنی اوستریا قیاساً  
در سال ۱۸۳۳ متولد و در سال ۱۸۴۸ با امپراطوری اوستریا منضوب و در سال ۱۸۴۸  
یا قمرت در کتاب ستطاب قدس این آیات مبارک خطاب با نازل شد قوله جل جلاله  
یا مالک اللیث کان مطلعاً فی سجن مکاء اذ قصدت المسجد الاقصی مرتباً و  
سئلک عنه بعد اذ وقع به کل نبی و فتح کل باب منیب فذجعلنا و قبلک  
العالم الذکر فی و انت نبذت المذکور اذ ظهر مملکوت الله و ربک و رب  
العالمین کما معک فی کل الاحوال و وجدناک منقکاً بالافرع غافلاً هن  
الاصلا ان ربک علی ما اقول شهید فذ أخذنا الاخران بما رأناک تذو  
لا سمعنا و لا تعرفنا امام وجهک افح البصر لیظهر هذا المنظر الکریم و تعرف  
من دعوتک الی الایمان و الی التوراة المشرق من هذا الافی للیبغ -  
و در نتیجه جنگ بین المللی ۱۹۱۷-۱۹۱۸ چند دولت تجزیه شد و دول جدید و چند ظهور نمود  
از جمله

۱۹۸  
از جمله الی و جمله الی که در سوره عیسیٰ نازل شده لوح پاپست که خطای آن (عیسی) ۱۸۷۸-  
۱۸۴۳ است و قبطی آن لوح مبارک این است ص ۱۰۰ قولی از خالی یا یا یا یا انصرفت  
الاحباب قداتی ربنا الازباب فی ظلال السحاب و قضی الامر من لدی الله  
للملک و اختار اکثف السحاب سلطان ربک ثم اصعد الی ملکوت  
الاسماء و الصفات کذلک یا امرک القلم الاعلی من لدن ربک لیرزق الحیاة  
ایمانی من السماء سره الخری كما اتی منها اول مرة ایانک ان تعرض علیه كما  
اعرض العزیزون من دون بیته و برهان قد جری عن مبینة کثر الفضل  
و عن قیارة بسبیل العدل و مبیق قدامه ملکة الفردوس یا یا یا الایة  
ایانک ان تمسک الاسماء عن الله فاطیر الازلیة فالسماء و مع الوری و ذلک  
ثم اقبل الی مولیک الذی احصایت الایة قد رزقت ال ملکوت یا سمعنا  
الایة کذلک قضی الامر من لدی الله خالی الاشیا ایانک ان تمسک الی  
تعداد اشرف شمس الیقین من افق بیان ربک العزیز اللسان استکنت  
القصور و سلطان الظهور و الخرب البیوت و عها الایة ثم اقبل الی ال ملکوت

باب یطالیبا

از جمله الی و جمله الی که در سوره عیسیٰ نازل شده لوح پاپست که خطای آن (عیسی) ۱۸۷۸-  
۱۸۴۳ است و قبطی آن لوح مبارک این است ص ۱۰۰ قولی از خالی یا یا یا یا انصرفت  
الاحباب قداتی ربنا الازباب فی ظلال السحاب و قضی الامر من لدی الله  
للملک و اختار اکثف السحاب سلطان ربک ثم اصعد الی ملکوت  
الاسماء و الصفات کذلک یا امرک القلم الاعلی من لدن ربک لیرزق الحیاة  
ایمانی من السماء سره الخری كما اتی منها اول مرة ایانک ان تعرض علیه كما  
اعرض العزیزون من دون بیته و برهان قد جری عن مبینة کثر الفضل  
و عن قیارة بسبیل العدل و مبیق قدامه ملکة الفردوس یا یا یا الایة  
ایانک ان تمسک الاسماء عن الله فاطیر الازلیة فالسماء و مع الوری و ذلک  
ثم اقبل الی مولیک الذی احصایت الایة قد رزقت ال ملکوت یا سمعنا  
الایة کذلک قضی الامر من لدی الله خالی الاشیا ایانک ان تمسک الی  
تعداد اشرف شمس الیقین من افق بیان ربک العزیز اللسان استکنت  
القصور و سلطان الظهور و الخرب البیوت و عها الایة ثم اقبل الی ال ملکوت

یخرج و ریحان قل یا مملأ الارض اخری بوابیوت الغفلة یا یا یادی القید  
والاطینان و غیر و اعرف القزبان فی القلوب لیجلی علیها الرحمن هل ان  
کم بما تطلع الشمس علیه یتهد بک من عند فضل الخطاب مذ فاحته  
الله فی العالم بما اتی القصور مجده الاعظم اذا کل حجر و مدر یتادی قد ظهر  
الموعود الملک لله المظنیر العزیز العفاری ایانک ان تمسک العلوم عن سلطان  
المعلوم و الدنیا عن خلقها و ذکرها فربما یسم ربک الرحمن بین مملأ الاکوان  
وخذ کاس حیوان بیدا الاطینان اشرب منها اولاً ثم اسق المقلین من اهل  
الادیان کذلک الاحقر البیان من افق الحکمة و البیان اخری سبحان الملک  
لئلا تمسک عن سطر اسمی القیوم اذ کواذ اتی الروح اتی علیه من کان اعلم  
علماً و عصراً فی فیض و امن به عن یسطاد الخوت فاعتبر بما یا اولی الالیا  
انک من شمو من سموات الاسماء احفظ نفسك لئلا تعشیها الظلمة و تحجب  
التوریا نظر ما نزل فی الکتاب من لدن ربک العزیز الوهاب

۹- و نساء جبهه امریک

۱۰- و نساء جبهه امریک

هنا و قاتی که بر تقالیها میجو استند از طرف جنوبه اسپا و هذ و ستا ز پید کنند کثیر  
ایطالیبا ای موسوم به کرسیت کلب نیز از جانب مغرب همین قصد داشت باین معنی که کرسیت  
زمین امید هست و چون از عظمت آن خبر داشت گمان میکرد هر گاه از اروپا و اما رو مغرب  
برود عاقبت بشرق اسپا میرسد فرو نیان و اینرا بل پادشاه و ملکه اسپانیا یعنی همان کرسیت

که سلیبی از غرناطه بیرون کرده بودند با خیال که سیف کلب همراه شده پول و کشتی  
 با او دادند و او نه شد اقامت نوس طلوس و بمغربت و بعد از تحمل دو ماه زحمت و مرارت بحریه  
 رسید خیال میکرد بحد وستان آمده اما آن جزیره متعلق بامریکا بود و بنا بر این  
 کویستف کلب کاشف امریکات **۹۲** **۹۱** **۹۰** **۸۹** **۸۸** **۸۷** **۸۶** **۸۵** **۸۴** **۸۳** **۸۲** **۸۱** **۸۰** **۷۹** **۷۸** **۷۷** **۷۶** **۷۵** **۷۴** **۷۳** **۷۲** **۷۱** **۷۰** **۶۹** **۶۸** **۶۷** **۶۶** **۶۵** **۶۴** **۶۳** **۶۲** **۶۱** **۶۰** **۵۹** **۵۸** **۵۷** **۵۶** **۵۵** **۵۴** **۵۳** **۵۲** **۵۱** **۵۰** **۴۹** **۴۸** **۴۷** **۴۶** **۴۵** **۴۴** **۴۳** **۴۲** **۴۱** **۴۰** **۳۹** **۳۸** **۳۷** **۳۶** **۳۵** **۳۴** **۳۳** **۳۲** **۳۱** **۳۰** **۲۹** **۲۸** **۲۷** **۲۶** **۲۵** **۲۴** **۲۳** **۲۲** **۲۱** **۲۰** **۱۹** **۱۸** **۱۷** **۱۶** **۱۵** **۱۴** **۱۳** **۱۲** **۱۱** **۱۰** **۹** **۸** **۷** **۶** **۵** **۴** **۳** **۲** **۱** **۰** **۱۰۰** **۱۰۱** **۱۰۲** **۱۰۳** **۱۰۴** **۱۰۵** **۱۰۶** **۱۰۷** **۱۰۸** **۱۰۹** **۱۱۰** **۱۱۱** **۱۱۲** **۱۱۳** **۱۱۴** **۱۱۵** **۱۱۶** **۱۱۷** **۱۱۸** **۱۱۹** **۱۲۰** **۱۲۱** **۱۲۲** **۱۲۳** **۱۲۴** **۱۲۵** **۱۲۶** **۱۲۷** **۱۲۸** **۱۲۹** **۱۳۰** **۱۳۱** **۱۳۲** **۱۳۳** **۱۳۴** **۱۳۵** **۱۳۶** **۱۳۷** **۱۳۸** **۱۳۹** **۱۴۰** **۱۴۱** **۱۴۲** **۱۴۳** **۱۴۴** **۱۴۵** **۱۴۶** **۱۴۷** **۱۴۸** **۱۴۹** **۱۵۰** **۱۵۱** **۱۵۲** **۱۵۳** **۱۵۴** **۱۵۵** **۱۵۶** **۱۵۷** **۱۵۸** **۱۵۹** **۱۶۰** **۱۶۱** **۱۶۲** **۱۶۳** **۱۶۴** **۱۶۵** **۱۶۶** **۱۶۷** **۱۶۸** **۱۶۹** **۱۷۰** **۱۷۱** **۱۷۲** **۱۷۳** **۱۷۴** **۱۷۵** **۱۷۶** **۱۷۷** **۱۷۸** **۱۷۹** **۱۸۰** **۱۸۱** **۱۸۲** **۱۸۳** **۱۸۴** **۱۸۵** **۱۸۶** **۱۸۷** **۱۸۸** **۱۸۹** **۱۹۰** **۱۹۱** **۱۹۲** **۱۹۳** **۱۹۴** **۱۹۵** **۱۹۶** **۱۹۷** **۱۹۸** **۱۹۹** **۲۰۰**

امریکای جنوبی از بدو امر بمصرف دولت اسپانیا در آمریجر قطع برزیل که از پرتغال  
 شد اما امریکای شمالی با استثنای حکمت کرنیک که متعلق به اسپانیا بود محل توجه فرنگ  
 انگلیس گردید و از زمانه شانزدهم تا نیمه ماه هجدهم سواحل شرقی امریکای شمالی کوچ نشین  
 شد و فرنیویها شصت موسوم بکانادا را تصاحب کرده بودند پس در اینجا هم رقابت کشش بین  
 این دو قوم در گرفت جمعیت انگلیسها زیاد تر بود دولت هم ایشان را تقویت کرد لهذا غایت  
 و کانا دار هم از تصرف فرانسیز بیرون آوردند بنا بر این در نیمه دوم ماه هجدهم دولت انگلیس  
 اسپانیا و امریکا دارای استمرات و تصرفات بسیار وسیع بر جمعیت و پر نعمت گردید  
 چون بواسطه جنگهای مذکور در فوق مخارج دولت انگلیس زیاد شد بعضی الباتها بر مهاجرین  
 سواحل امریکای شمالی تحمیل کردند آمان زیر بار زفتند و بعد از مدتی کشش علت نسبت بر این  
 کردند دولت انگلیس هم شکر می فرستاد و برای مطیع کردن ایشان بنای جنگ را گذاشت  
 امریکاییها البته در مقابل دولت انگلیس ضعیف بودند اما بعضی از دول اروپا حاضران فرانس  
 ایشان کمک کردند و در می هم که امریکاییها برای خود اختیار کرده بودند از یک مردای ایشان  
 بشمار میرفت نامش واشنگتن شخص عاقل و دانا با عزم و استقامت استاین بی طمع و طغخواه و  
 آزادی طلب بود بنا بر این بعد از چند سال زود خود را وقت انگلیسها جز شدند و امریکاییها  
 پیش

پیش برود و تنها بر تصمیمی که در اشای جنگ گرفته بودند استقلال خود را اعلان کردند و یک  
 قانون اساسی برای خود ترتیب داده در تحت یک دولت جمهوری قرار گرفته و واشنگتن با آنکه  
 مایل نبود بر ریاست جمهوری بر داشتند **۱۷۷۶** چون کوچ نشینان مزبور مرکب از چند ولایت  
 بود که هر یک بموجب قانون اساسی در امور داخلی خود استقلال داشتند آن دولت با هم جمهوری  
 دول متحد امریکای شمالی معروف شد و همین وقتی است که بقدر تمام خاک اروپا دست زد  
 انتهای صلح واشنگتن پایتخت ممالک متحد امریکای شمالی است این شهر را در  
 سال **۱۷۹۰** میلادی واشنگتن سردار نامی امریکایی بنا نهاد و بنا بر این در کتاب **۱۷۹۰**  
 این بیان مبارک خطاب بر وسای جمهور امریکای نازل گشته **قوله** **یا مملوک امریقا**  
**و و و ساء النجوه و فضا اینمعو اما تعن بیا لوز قاء علی لخصن البقاء آله لا اله الا**  
**انا الباقی الغفور الکریم ذی الوهاب کل الملک یطر اذا العدل والحق و راسه**  
**یا کلید ذکر ذکم فاطر السماء کذلک یا امر که مطلع الاسماء من لدن علیهم**  
**حکم فذ ظهرا الموعود فی هذا المقام المحمود الذی بربکم نعم الوجود من**  
**العیب الشهود اغتموا یوم الله ان لقاکم خیرا کم عما نطلع الشمس علیها**  
**ان انتم من العارین یا معشر الامراء ایتموا اما ارفع من مطلع الکبریا آله**  
**لا اله الا انا الناطق العلیم الخیر و الکبریا یا ایدی العدل و کبروا الصبیح**  
**الظالم کسایط او امر ذکم الامیر الحکیم**  
 در الواح مبارک حضرت عبد البها جل ثناوه نسبت بامریک عنایات بسیار نازل شد  
 از جمله در لوحی میفرماید **قوله** **خجل ثنا واه قطع امریک در نزد حق میدان اشراف انوار است**  
 و کشور

و کشور خوراسمرار و نسا ابرار و مجمع انحرار جمع مبارک است... باید که قدر این حضرت را بدانند که بحسبین موهبتی سرفراز گشته و شکر آنرا این موهبت کبری قیام بر شرفات آن نمایند... **فکتابت مؤخره ص ۲۷** از این قبل الواح بسیار و برای اطلاع بکاتب نام و خطابات و غیره مراد خواهد بود.

خط امریک بعد مظهر مرکز ميثاق جبل شاد و تبرک گشته و درین مشرق لاد کار با نهایت عظمت جلال در آن اقیم استقرار یافته چنانچه سال پیش در این بود که امر مبارک در آن سرزید خود نمود و مدتی مرحوم ابو الفضل گلیاگانی در آن صحفات بنشر نجات مشغول بوده است **حدود سزایی است که بر او اعجاب کند و منظور نظر حضرت در کاتبت جمع خود و آثار آن را در الواح مبارک منظورش را در**

حضرت فطانه الهی علیه السلام فناد و در توفیق منبع مورخ سیام کانون دوم سنه ۱۹۲۶ میلاد  
 قوله الاصل کبریات و مرات از سان اطرف مرکز ميثاق رومی بقطعة الفذار شینده شد که هر چه مستطوق بعضی از خصوص کتاب اضع و عیان گردید و حقایق مکتوبه مکشوف شد سطوت پایون درگون گشت و علمش در دست مبارک سرگون شد بر این آه و خنیش مرتفع گشت و سرنگ خونین از ساین شواطی نخرین جاری شد معشر روم اسیر هموم و غموم گشت و از یک طرف و هتاق ضحیل و نابود شد زینت ظاهره اش بدل بر دلالت بی منفی شد و حسین بانات و ارامل فنگک اشر متوصل گشت **اچرا طومر بکلی منقرض گشت و مالک و سیرم متوجی پریشان و پراکنده... الخ ببايد الاصل السعوی - علاوة الواح ذکر شده لوح دیگری هم**  
 خطاب بجمع ملوک ارض از قلم اعلی نازل گردیده که **سوة الملوک سرف و سطوع فتنه است**  
 نظام العتارین لوح منبع سبب زینت و صدان حصول لوح و بجان است **طوبی للفادین**  
 شعاع

شعاع و وارد حضرت

در بیان اینکه حضرت اعلی خاال قدر الیها بلعلا لهما بخوارق  
 خاالها است تحت مقعوده اند

حضرت نقطه اولی جل ذکره الاصل در باب ثامن از او آمدن کتاب استجاب بیان میفرماید  
 قوله تعالى ان من اسئدال بغير کتاب الله و آيات البیان و عجز الکلم عن الایات  
 بمثلها فلا دلیل له و من یردی معجزة بغيرها فلا حجة له و من یدعی الایات فلا  
 یعرصه احد و لا یدرک ذلك الا بالکتاب کل تسعة عشر فی عمارة واحدة و  
 یفکر فیها نزل فی اللیل والنهار **ملخص این باب که اگر کسی غیر آیات الله احتجاج کند**  
**بر حکیت نقطه بیان تحجب نذر عطر دلس و ارفع سبل الکریم در هر فلور کل ششون شجره حقیقه تعلق**  
 خیر اوست از مثل قرین و شبه عدل و کفو ولی چون اکثر چشم قلوب ایشان نمی بیند ظهور آن  
 و آیات تجویس که اگر کل فوهند جهند بتوانند لهذا جحت را واحد قرار داده لعل یوم ظهور عن  
 یظهره الله در حق و لم یوم گفته شود و آنچه در قرآن نازل شده و آن احتجاج بان نبوده که اگر  
 کل بر آن اقف شد بود امر و از امر ایشان سئل تر بود از اقرار بحق از ششون تا یک خود و آیت میکند  
 وحی در کتاب الله برای آنها نیست بلکه اگر تعارض کند عمل با آنچه در کتاب الله آمده امر الله  
 بوده و هست و امر شده در هر نو نوره روز یکده در این باب نظر گفته عمل در ظهور عن نظر الله  
 تحجب نشوند بششون دون ششون آیات که عظم حج و برا همین بوده و هست زیرا که در هر نو نوره  
 روز یکده نظر کنید و مقصود ظاهر شود در حجاب تحجب نمایند مثل آنکه هر روز صبح دعای عهد نامه  
 میخوانند و از بس که **العجل العجل** گفتید بر خود داشته کرده اند چون حجت خود را بر نفس خود و گمان کرده  
 رجب

که جنب و او آید و حال قریب بته سال آنجا و زهت و امر است ظاهر شده تا آنکه امر در  
 مقصود خود در جبل قرار داده آید و حال آنکه بر آن حججی که درین کل مسلمین بر او برپاست ظاهر  
 شده که بعد از انقطاع وحی تا ظهور این آیات اصدی ظاهر نشده که اتیان باین نماید و این قدر  
 بصیرت نیستید که بدانید غیر آنستیم تا آنکه آیه نازل فرماید همین قدر که دیدید این نوع حجت ظاهر  
 شد یقین کنید که این همان حقیقت اولیه است که در صدر اسلام خداوند بر او قرآن را نازل فرمود  
 و حال هم خواسته بر او نازل فرماید اگر در حجت دین خود متوقف بودید این امر را تعقل میکردید  
 زیرا که امر از دوشق بیرون نیست خداوند عجز کل را در قرآن نازل فرموده چون نظر میکنید  
 این نفس با هم در کل میبینید امتناع بر خود راه میدهد این است که حجت میگردید با آنکه همان  
 قسم که خداوند نازل فرموده در بر همین قسم هم نازل فرماید در خود اگر باین نظر نظر کنید قریب  
 لمح بصر تصدیق میکنید چون نظر در خلق میکنید میگویند امتناع دارد ولی من عند الله  
 امتناع ندارد زیرا که هر قسم خواهد قدرت کامله خود جاری میفرماید و ظاهر است که بعد از  
 غروب شجره حقیقت اصدی نتواند مثل آیات و اتیان نمود چنانچه در قرآن که هزار و دویست  
 هفتاد و سال گذشت کل یقین نمودند بر عجز کل حال هم بعد از غروب شمس حقیقت امتناع از  
 که از غیر او آید ظاهر شود بر پنج حضرت قدرت بدون تعلم و شسونی که در نزد اهل علم متصور است  
 با وجود این امتناع که خیر از من یتظهره الله کسی نتواند مدعی شد این امر را فرض شد در بیان  
 که اگر نفسی ادعا کند و آیاتی از او ظاهر گردد اصدی مترصد نگردد او را بر اهل بر آن شمس حقیقت  
 حزنی وارد نماید که اگر در قرآن ملاحظه این امر شده بود اعمال کل یکدیگر باطل نیگشت زیرا که اگر  
 نفسی بر حق از برای حق نگردد و لیکن بر او هم نگردد حکمی در شان او نازل نخواهد شد که حکم بر کل  
 شود

شود الا بر نفس او حال هم اگر شنوید چنین امری و یقین میکنید کتب امری نموده که سبب  
 خزن او باشد اگر چه در واقع خیر او باشد اگر چه این تصور است محال قرنی همین قدر که ذکر ایم  
 او گردد بر صاحبان جنب و بعید است که او را محزون کنند اختر ائمالا کسبند زیرا که امر از دوشق  
 بیرون نیست یا او است و حال آنکه خیر از او ممکن نیست که آیات بر پنج حضرت نازل فرماید که چرا  
 نفسی تکذیب حق را کرده باشد و حال آنکه شب روز در انتظار او عمل کرده باشد و اگر بر فرض  
 امتناع کسی خود در نسبت ادوا گذارند حکم او را با خدا بر خلق نیست که حکم بر او نماند اجل آنکه  
 محجوب نمید و حال آنکه چنین نفسی نیست که تواند چنین تمامی را ادعا کند اگر در قرآن بهر سبب  
 در این کور هم خواهد رسید آیات و بقره دلیل است بر ضیاع شمس وجود او و عجز کل دلیل است بر  
 فقر و احتیاج بسوی او سبب این امر این است که در یوم ظهور حق قد نمای ایشان بر هر طرف  
 و باید شجیکه در افق ایشان است بر کون وجود خود بان آیه حکمی نخستند که یکدیگر فقه کل کینه نیست  
 و الحال آنها باطل گردد و خود خیر نشوند اگر کل بر این یک امر اطاعت کنند بر خداوند است حق  
 بر ایشان ظاهر فرماید و القای حجت و دلیل در قلوب ایشان فرماید با آنکه ظاهره که از قبل  
 مشرق میگردد تا آنکه مؤمنین نمانند در حق او اظهار یقین نمودند و آن آنها توانند اظلمت  
 و قوف نمودند و قوف در حق دون حق است و کانی است کل اهل بیان را اگر در این حکم عمل  
 نمایند در بخت ایشان در یوم قیامت زیرا که آن یومی است که کل باطنی الارض بآیات مشرق  
 در افق ایشان از شمس حقیقت ان الله عالمون میگویند ولی صادقین جباری هستند  
 که نظر بکون آن آیات با آنکه عجز کل نموده که آن شمس حقیقت شد که آیات و کتب او است  
 فاصل است مابین کل شیء لیک حجه الله قد تمت علیکم ان یا عباد الله فالقوه



۲۰۶  
 جنات فایز جل جلاله در یکی از الواح میفرماید قوله تعالی بنام خداوند بزرگوار که من از شما  
 رسید ... مطالبی را که ذکر نمودی و علامت حقیقت حق قرار دادی این امور نزد حق نامریلی  
 و لایزال مرده و نبوده بجز آنکه خاصا لوجه الرحمن قدری از آیات قرآن تلاوت نمایند و در  
 معانی آن تفکر کنند شاید در این توهم که سلفا میآید است از حقیق تعویض محروم نمایند و از کوه  
 وحی الهی بی نصیب نشود او مجلد در این آیات مبارکه که از قبل بر جمیع عالم رسید نامر  
 شده تفکر کنند میفرماید و قالوا لن نؤمن لك حتى تفجر لنا من الارض ينبوعا  
 او تكون لك جنة من جنات من قبل ففجرت لاهلها فجورا او تصفط  
 السماء كما زعمت علينا كسفا او تأتي باهله و الملكة قبيلا او يكون لك بئس  
 من وخرقنا و تترقى في السماء و لن نؤمن لربك حتى تنزل علينا كتابا نقرؤه  
 قل سبحان ربي هل كنا الا بشر او سؤالا ان آياتي است که مشرکین بجا تم نیاورد  
 ما رواه قدا گفته اند معنی مضمون این آیات اشراط ایمان قرار داده اند که اگر آنحضرت ظاهر تا  
 حق موفق شود حال تفکر در آن نفوس حافظ نمایند که عرض کرده اند باید در ارض طی خیر جاری  
 کنی و یا یک عینی از طواغیط ظاهر کنی از برای ما یا اینکه باسان صعومانی مقابل چشم ما بیانی کنی  
 که او را قرأت کنیم یا ستانی ظاهر کنی که در آن نخل و عنب باشد یا آنکه حق جل جلاله و قیام از راه  
 بیانی اینها اموراتی بوده که مشرکین مجاز از رسید عالم خواستند که ظاهر فرماید تا موقن شوند آنچه  
 بیان فرموده و معانی آن مجملی ذکر شد حال بصره دید و قلب طرد و انصاف کامل لاخذ نمایند  
 ليخصص لك الحق و يظهر لك صراطه الذي ظهر بالحق و تجد نفسك على يقين  
 يقين و بعد از این سوالات ملاحظه کنید که حق جل جلاله در جواب چه فرموده گوید هل كنت الا  
 بشرا

۲۰۷  
 بکثره او سؤالا و اگر این امر این مقبول میشد و حق تعالی بربان ظاهر میفرمود آنچه را که خواسته  
 بودند زعم آنها میکرد در ارض مرفوعه شکر بر حسب ظاهر مشاهده میشد و حال آنکه در مقام دیگر  
 میفرماید اگر بپسندید جمیع آیات را بحق مقبول نشوند و با حق علی توجه نمایند حال آن جناب  
 در آنچه خواسته اند تفکر نمایند قسم بنزل کتب که اگر با انصاف و تدبیر از اغراض غشائیه در آنچه ذکر  
 شد ناقل نمایند بسته بحق راجع شوید و فقط عاقل کل فاسوی الله از بیت خارج بر آید  
 اللهم لبيك فانك كريد حق فمطر ان بوده و بیت که هر غشی آنچه بخواد ظاهر نماید فاعلم فانشاء  
 برافراخته و جگر احکم ما اوید تا طق این بسی و صحت که حق حجت کبریا و به فاعل مختار  
 آنچه گوید و بفرماید همان صلحت عباد بوده و خواهد بود و آنچه شما خواستید عظم از ان ظاهر  
 در کتب الهیه تفرس نمایند تا مطلع شوید بر علم و حکمت و سلطنت و قوت و قدرت و احاطه حق  
 تعالی قدرته و تعالی عظمته و تعالی سلطنته انشا الله از امثال این مطالب  
 و اقوال که مشرکین اعصار قبل بان تکلم نموده اند متدلس و منزله شوید و بخت با قیامیه و ما  
 ظهر من عیننا طر و تمسک باشید فدا ظهر ما الاظهر من قبل تشهد بذلك  
 كل حجر و قدر و لكن الناس اكثرهم من العاقلین - انتهى -  
 حضرت عبدا لها جل ثناؤه در سخا و صفات میفرماید قوله الاكله اگر در ایام ظهور  
 نور مبین باین بقیعه مبارکه آمده بودید و در پیشگاه حضور حاضر میشدید و مشاهده آن جمال نورانی  
 مینوید ملاحظه میکردید که آن بیان و آن جمال عظیم هیچ بر آن دیگرند و بسیار از نفوس  
 بجز در شرف حضور موقن و مؤمن شدند دیگر محتاج هیچ بر آنی نگشتند حتی نفوسی که در نهایت  
 بغض و انکار بودند بعضی ملاقات شهادت بر زنگاری جمال مبارک میدادند و میگفتند این شخص  
 جلیل

چنین است آنها حجت که این ادعا دارد و ما صدای این ادعا آنچه میگفت مقبول بود -  
 نادیده حال که آن نوعی است قول فرمود کل محتاج بر همین هستند لهذا مشغول بر همین  
 بودیم یک برهان عقلی دیگر گوئیم و اصل انصاف همین برهان کفایت است که هیچ کس نمیتواند  
 انکار کند و آن این است که این شخص جلیل در سخن اعظم امرش بلند کرد و نورش اجز شد و حسیست  
 جها بگرگشت و آوازه بزرگوارش بشرق و غرب سید و ولی جو غنا هدا چنین امری در عالم  
 وجود واقع نشده اگر انصاف باشد و الا بعضی از نفوس هستند که اگر جمع بر همین عالم رهنشوند  
 انصاف ندهند مثلاً بحال قوت دول و مل مقامات و دانسته باشند بلکه فرزند و جید همچون  
 مظلوم آنچه خواست مجری داشت من مبرزات جمال مبارک را ذکر کنیم شاید مراع گوید این است  
 و محتمل الصدق و الکذب مثل یکدیگر در جمیع روایات مبرزات مسیح از جوایزین است نه دیگران  
 آنها سجد سکرات ولی اگر من بخوام که ذکر خوارق عادات از جمال مبارک کنم بسیار است و در  
 شرق مسلم حتی در نزد بعضی اعیان نیز مسلم است و بی این روایات حجت و بسرهان  
 قاطع از برای کل نشود شاید مراع گوید بلکه این مطابق واقع نیست زیرا طوائف سائر نیز  
 روایات مبرزات از مقتدای خود کنند مثلاً است بر احمد از برای بر عمار و بیت مبرزات  
 کنند از کجا فهمیم که آنها کذب است و این صادق است اگر روایات است آن هم روایات است  
 اگر تو از است آن هم تو از است لهذا این روایات برهان مقنع نیست بلی برهان است  
 برای شخص حاضری که بود و آن هم نیز شاید که شبهه کند که آن مجزیه نبود بلکه سحر بود از بعضی سحر  
 نیز روایات عجیبه و ایت شد است با و مقصود این است که بسیار امور عجیبه از جمال مبارک  
 ظاهر شد اما روایت نیکیم زیرا حجت کل من علی الارض حجت برهان نیز بود بلکه از برای  
 آنانکه

آنگاه که شاهد نموده اند نیز برهان قاطع نشود گمان نماند که سحر است - انتهی صحت -  
 (شش) شاع سیر دکهن -

در بیان نکرند از راه تحدی بلکه صرف از راه قدیمه فصل اعلی العباد  
 گاهی امور غریبه و خوارق عجیبه از مظاهر مقدسه الهیه ظاهر میگردد  
 و ضمن مطالب سابقه بتفصیل از بیانات مرخوم ابوالفضل در کتاب حج البصیه معلوم  
 شد که مظاهر مقدسه الهیه مصدر مبرزات و دارای قوه اظهار خوارق عادات بود و نیز در کتاب بارگاه  
 خیر و فضول علی بن ابی طالب در مباحثی فی موهبته از مظاهر خصوصاً آن شب که آن وقت از آن مظهر  
 قوت بر افضل قیام در مظهر مبارک قیوم پیوسته در مظهر عجبیه از مظاهر قدسه الهیه ظاهر شد و در  
 این کور عظم فصل اعلی العباد مظهر رسیده در ضمن الواج مبارک که در کتاب ریخته مندرج گردید  
 در این مقام بر غیر از آن شاره مینماید تا حجت بر کل باطل گردد -

جمال قدیم جل جلاله و یکی از الواج میفرماید قول الله تعالی از آیات که نشانه کبری  
 اهل ایمان از مرقدهس خارق عادات دیده اند علی شان لای ذکر بالبیان فانسالوا  
 المدینه و من حولها لیلظهر لكم الحق کتاب قدرات صحت و نیز غیره  
 قول العزیز که من المشرکین خصروا للقاء الوجه منهم من اناد الذنبا و منهم  
 من اداد خوارق ما عندهم من العادات فلما اظهروا لهم ما ادادهم الا الحسن  
 البین انتهی در کتاب Dawn Breakers خوارق و نبیاه  
 در بیان اعلی نکره الا علی نقل شده و در کتاب نوران فی بیان مطالب که  
 کرده است از قبیل - ای شایسته سپیدان دار و نه سینه از زمین با بواسطه  
 آنگاه

آشپیدن آب صنوی حضرت نقطه اولی علی ذکره - ۱۱۰ -

۲- بیانات مبارکه بمبسته الدوله و اخبار از مرگ او - ۱۱۱ -

۳- تشریح حاجی علی عسکر در تبریز بجهت مبارک با منع شدید سمرقاند از ابر حضرت علی علیه السلام

۴- مشاهده علی خان ماکوئی حضرت علی را در بیرون قلعه که در آن مجوس بودند و...

۵- اقدم ملک قاسم میرزا حاکم ارومیه بازمایش هیکل مبارک حضرت علی در استان ابرقاری

۶- ضاهر شدن حضرت علی در زندان میرزا محمد علی زوزنی و بیاتش اودن با...

۷- بیان نمودن هیکل مبارک مطایره که سیدی اربانی میخواست راقه قرسی آن کند و در شرح میفرماید که...

۸- ضاهر شدن هیکل مبارک بمطایره بطایره در مسجد الحامی و ایمان او... ۱۱۲ -

۹- خوردن گلوله باطناب آسب سید هیکل مبارک و جوان زوزنی در نقطه اولی...

نابری از این قبیل مطالب تاریخ قبل مذکور و مسطور گردیده و کلی مسیح یکت از راه تمدنی بود

و بصرف راه و فصل بوده است - از جمال قدیم خلق الله عزوجل قبل مسائل زیاد بصرف

اراده طلقه الهیه ظاهر شده و هر چه در تعین برمی آید از آن در این ابتداش ذکر کرده است قول در...

از جمال قدیم حیوان پدید آید آن کسی که بجزات آن یکی مال و آن دیگر فرزند

و اندک هر چه خواست او بخشد از پی کشت خشک باران او در تن جان مسروده روح و...

هر عطا کرده هر که حاجت خواست هم شفا داد هر که زود طلبید مال سرور و انشائی داد

سرستوار نمود پدید بر عا هر سیر داد محبت بقا همه که بر مراد رسید

جبرای شکر که در چشمتان گزینان گرد استخوان روی آن مناجات را که از سرشون

خواهیم از ملک ری بگریزید عجزش لا تشدد لا تخفیه دفرش صفحه همه بیانات

انتحی مصراع در تن جان مسروده روح و سید اشاره بقیضه است که حضرت

علیه السلام شناوه شرح آنرا در کتاب تذکره الوفا فرموده اند و ضمن شرح حال میرزا جعفر

یزوی صریحاً قولاً اهل و در سرباز خانه زمان مس بر من شد بمقتضی کشت

و سیربتر اراض مقدره گردید عاقبت طیب جواب فراد

و دیگر حاضر شد ۱۱۳ -

جناب قاسم میرزا جعفر در مرگ کشید و نفس خیر تراورد

میرزا افغان باحت فداش شفاف و خیر فوین فیر جعفر

عرض کرد و گذشتند و نفس خیر بعضی از اعضا از او فوت نمائید

نمانده بود و کلی باز شده بود و مغلفینش بگریه و زاری

انبار جمال مبارک فرمودند بروید منا جاش ایستاد

بخوانید میرزا جعفر زنگه فلیش و بنهایت برغت

بحالت اولک فماید - بر سر بالین او آمدیم در

حالتیکم سر در شده بود و جمیع اثار موش ظاهر و مشهور بود

اندر گانندک بجز کماند و اعضا بحالت اصلی عود نمود

یک ساعت نگذشت که میرزا جعفر برخواست و نشست

و بنیای نماز کرد و مطایره گذاشت - ۱۱۴ -

باری بعد از آن در اقصای مدینه میدی زمین شود

هکوادة بخندت با ارباب میسر راخت - ۱۱۵ -

در کتاب مستطاب مخاوضات اربع باجماع علما و در نوبت خوارق عادات از حضرت  
 شری ستونی از سان مبارک جاری گشته قولها لایحلی علمای ایران که در کتاب  
 و نخت بودند شخص علمی را انتخاب کردند و توکیل نمودند و اسم آن شخص ملا حسین محمود بود آمد  
 بحضور ارباب که بعضی سوالات از طرف علما کرد جواب فرمودند و بعد عرض کرد که علما در علم  
 و فضل حضرت مقرر و معترفند و مسلم عجم است که در جمیع علوم نظیر و پیشی ندارد و این هم سندی است  
 که تدریس و تحصیل نموده اند و لکن علما میگویند که ما باین قناعت نمانیم و بسبب عقل و فضل و آفرینش  
 بختیستان کنیم لهذا خواهش داریم که یک معجزه محبت قناعت و اهلیمان قلب ظاهر فرمایند  
 جمال مبارک فرمودند هر چند حق ندانند زیرا حق باید خلق را امتحان کند خلق حق را در ولی حال این  
 مرغوب است قبول انما امر الله دستگا و تیار و نیست که هر ساعت یک بازی در بیاورند و هر  
 روز یکی چیزی بطلبند در این صورت امر الله باریجه صبیان شود و حقی علما بنشینند و بالانفاق  
 یک معجزه را انتخاب کنند و نویسند که بنظر این معجزه از برای ما شسته نماند و کل اقرار و قبول  
 بر حقیقت این امر میمانیم و آن وقت را معرکه و بیاور و این در میزان قرار دهند اگر ظاهر شد از برای شما  
 شبیه نماند و اگر ظاهر نشد بطمان ثابت کرد آن شخص علم بر خفاست و ذرا نوی مبارک را بوسید  
 و حال آنکه نوسن نبود و رفت و حضرات علما را جمع کرد و پیغام مبارک را تبلیغ نمود حضرت مشورت  
 کردند و گفتند این شخص مبارک است شاید سحری نماید آنوقت از برای ما حریفی نمیناید و جارت کرد  
 ولی آن شخص در اکثر محافل ذکر نمود و او را ذکر بلا رفت بکران شاه و طهران و تفصیل را بهیچ گفت و خوف  
 و عدم اقدم علما را ذکر نمود اندهی صحت مخاوضات چاپ مصر - کتبه  
 من جو ما بو الفضائل در کتاب حج البیت و غیره در دستا از انحصار نگاشته و  
 اقدامات

اقدامات شیخ عبدالحسین شیخ المراقبین طهرانی را ذکر کرده و تیر در باره گفته  
 که در جواب کلمات الکاظمی برشته تخریر و آورده شرح این استان را تفصیل  
 ذکر فرموده در این مقام آنچه را که در کتاب لفل لدا آورده نقل میاریم قولها لایحلی علمای ایران که  
 از رؤسا و بزرگان ملک و ملت در مجالس مناظرت بجا نمودند که مجلسی منعقد نمایند و حضرت  
 و عدل در مطالب این طور نظر فرمایند و اگر اخیرا غنمی بطلب معجزات شد متفق گردند و زرق  
 امراضیه اعلان نمایند تا حق را باطل معلوم شود و ثابت از زایل نماز گردد و اختلاف و تفرقه از  
 باین امت زوال یابد - از جمله در اوقاتی که شمس جمال حق جل جلاله از افق دار السلام مشرق  
 و متلک بود شیخ عبدالحسین محمد طهرانی که از علمای این قرن بعلو جاه و عزت و نفی  
 امتیاز داشت آن اوقات برای تیسر مشاهده شرفه از جانب ولایای دولت علیه ایران هشتم  
 عراق بود شیخ فرزند را ملاحظه قوت و غلبه و نفوذ امرانه محرک عرقی صحبت و شهادت شد  
 و بجان داعی که توان ابراهیمی را بیلوا و معارفت زایل نمود و میباید که در آن وقت و اکار بر عرق  
 با خود متفق ساخت و نیز در مدینه کاظمین مجلسی بزرگ منعقد نمود و علما و اکار بر نخت و کربلا  
 کاظمین در آن مجلس جمیع ساخت و حضرت شیخ اجل الشیخ رضی الله عنهما  
 افاضل الله علی مرتبه و ابلل الرحمة الغفوة را نیز با رسم ضیافت در آن مجمع آفت خو  
 نمود چون محفل انعقاد یافت و هر کسی در مقرر خود استقامت گرفت شیخ عبدالحسین پاره از  
 برو داشت و بجدت سان و جودت جنانی که داشت لزوم اباده این خانه و مظلوم در عنوان نمود  
 حضرت شیخ اجل مجرب و استماع از مجلس قیام فرمود و هر چه سنی کرده که او را رضی بجلوس سنی  
 ممکن نشد و فوراً از مجمع خارج شد و عزیمت بخت اشرف فرمود اگر چه انفضال حضرت شیخ  
 توری

قدری سبب من عزائم را باب عام گشت **لکن** نظر بکانت ریس مجلس اتفاق بیا عرض  
 ان اجرای عقده فاسد خود ایوس گشتند و بعد از اتمام کار بر این مقرر داشتند که سخت  
 یکی را از اباب فضل بجنور مبارک انزال از خود بدارند و کشف معصوم و اکال و عید و خود  
 با تمام مقاصد خود قیام نمایند و اخیراً **هل احسن** عجبوا که بفضل و علم و فصاحت بیان و قوت  
 بیان معروف بود و شیخ و ثقی کمال بود درشت برای ارسال این پیام و اجرای این مهم  
 اختیار کردند و او عامر بعد از شد و توسط زین العابدین خان فرزند و له که از جوه ایرانیان  
 ساکنین عراق بود و بجنور مبارک مشرف شد و پیغمبری کرد داشت از قبل علماء معروف و درشت  
 حضرت **هل احسن** کمال بطنی بیانیاتی محیر عقول و جاذب لباب که هرگز اقلام مثال این عبد ضعیف  
 وصف بلاغت و فصاحت قوت و ممانت آنرا نمواند نمود **اهل احسن** نظر اولی اباب مبارک  
 و اکل بر بیان اثبات فرمود و بمقالات علییه بر همین عقلیه و نقلیه حقیقت ظهور مقدس یافت  
 و بر همین دشت **هل احسن** که اکابر علمای عراق و ایران و افاضل رجال اهل تشیع و شیعه  
 دیدند و خود را فاضل بخیر و شکلی بی نظیر گمان مینمود از حسن تقریر و رشاقته بیان و قوت  
 دلیل و متانت بیان مبهوت و تحیر گشت و اید جوابی نیافت جز آنکه در غایت حضور معروض  
 داشت که الحق من حیث اعلم و البرهان اتم از این بیان و اکل از این احتجاج تصور نتوان نمود  
 و لکن حال علماء بر آنحضرت ظاهر است اگر بیانیات علییه و دلائل قرآنیه اکتفا نمایند و آنگاه  
 ساوی و غارق عادت حقست کنند چه جواب گویم فرمودند حضرت جمعین کین آتی از  
 آیات آنچه بجهت اعتقاد کنند و بر آن متفق گردند تا حق جل جلاله ظاهر فرماید و جمالی نوبت آنجا  
 آریاب کابرت و استسکاب و تقصیر کرد و پس از استماع این جواب **هل احسن** کجا طین جوع نمود  
 کیفیت

و کیفیت مجلس و عهد و اقلار آیت را آنگونه که دیده بود و شنیده بود و مجمع علماء معروف و مشهور  
 و بصراحتاً اظهار نمود که امر نه آنگونه است که شنیده اند و فوق آن است که تصور نموده اند بجز آنست  
 که این سلسله بروفق محبت و نصفت اهتمام باید و ابواب کجای و مشافت که فاعده بر آن مرتب  
 نیست سده و دو گردد و لکن علماء را مراتب کبریا و تجبر از طریق مستقیم منحرف نمود و شیخ محسوس  
 بجان اینکه معارضه با امر الله امری سهل و آسان است بذیل اباب ظلم تمسک شد و از نظر  
 علییه و یا طلب لیت ساوی صرف نظر نمود و بواسوس ملکیه و در اسس بسیار توکل حبت یافت  
**اهاله و حیطنا اعماله و بعیت قصته عبرة للناظرین و موعظة و ذکر للمعتبرین**  
**و من عملک در سنه هجریه که حوادث بسیار ایران و وقوع یافت و در اکثر بلاد ایران تعرض یافت**  
 طائفه گشتند و بلاذین کمر طبع جمعی را ماخوذ و محسوس استند از جمله در طهران نیز با مشاهیر  
 نایب السلطنه کامران میرزا که وزارت حربیه و حکومت طهران و مازندران در آن اوقات موقوف بود  
 محمول بجهتش بود جمعی باغذ و صحن گرفتار گشتند و از این محسوسین چهار نفر از اهل علم و فضل بود  
 و مابقی از کسبه تجار و از این چهار یکی جناب میرزا محمد رضای محمد آبادی یزدی بود که کبیر سن  
 و مزید استقامت امتیازی ظاهر داشت و اگر چه در آغاز این فتنه معصوم امیر کبیر اصلاح حال  
 و تکیست فساد از اباب عباد بود و لکن اندک اندک بسبب قیام فتنه و معاصرت و سواد و وفور  
 شویقات ملکیه و احاطه تسویلات فتنه آرا مستغیر شد و امر اهمیت یافت و همچنان نوانج  
 موجب صرف نظر بزرگان از خرد دولت و ملت گشت تا آنکه اخیراً کثیری از اکابر در حال گشت  
 بر استیصال این فتنه مظلوم گشتند و برای اجرای مقاصد فاسده مستحله خود بهر گونه و وسایل  
 در اسس تمک گشتند و خلاصه القول در آن اوقات که در مکر حکومت مجلس مخالفت  
 اتفاق

۲۱۶  
فتی دریافت و از حریفان احتجاج و استسئال در میان آمد و از عوائد قوم این نکته واضح  
و هموار است که در مقام معارضه محنت بجزوریات دینیه و زهدیه ترک میجویند و چون  
جواب سکت شنید و از اقامه دلیل خود را عاجز و دلیل یافتند بطلب معجزات و اقتراب آیت  
شکست میشوند و چون در این مصارعت هم برانورد آمدند و در این معارضت نیز مغلوب گشتند  
باخرین برهان اهل ظلم و عدوان که عبارت است از قتل مظلومان و حبس بیچارگان متوسل  
میگردند و علی هذا در مجالس مذکوره که زیر از مناظرات طولیه و مناقشات مفصله اخیر بطلب  
معجزات تمسک می نمودند و اکابر ارجاب متفقاً در جواب معروض داشتند که نعم المطلوب اینک سبیل  
مفتوح در سال سکت بسبب بسته و تکلف در رعایت سهولت است تا شمس حقیقت شرقی  
و وجود اقدس منظر امرانند ظاهر چه نیکوست که انسانی دولت و علیی است متفق شوند و یک  
حجره از معجزات و آیتی از آیات حظیره اختیار نمایند و روزی را میعاد خنده و باهل طهر آن  
اطلاع دهند و سینه توسط تکلف از حضور مبارک طلب نمایند تا حق واضح شود و اختلاف را  
سیان امت زایل گردد و از جمله مجالس مذکوره روزی حضرت امیر کبیر این عجب خیر را  
احضار فرمود و جمعی از اولیای امارت اکابر ملک در آن مجلس حضور داشتند و خبر کبیر  
پس از آن مجلس روی باین عجب نمود و فرمود یا ابا الفضل میزاجت من خدای عزوجل چگونه  
شاه معجزه میجوید تعیین نماید و اعلان کنید و توسط تکلف از حضور اقدس مسئول دارم  
و بلاشک حق جل جلاله آیت مسوره را اظهار خواهد فرمود و قدرت خود را بر همه ظاهر و کشف  
خواهد داشت و علی فرض الحال اگر ظاهر شد من نیز شارا معاندت بنمایم و روز طائفه بیایا  
در جمیع بلاد اشتهار میدهم عرض کردی که البته جناب میزاد که در حضرت امیر صیادت است

۲۱۷  
در امرانند معروف است و ثبوتی هست که باین تاکید و تشدد و عده میدهد و ابد اشکی و  
تردید بجای طراد خطور نمیاید فرمود و رای تو در این باب چیست و ترا چه نظر میاید گفتند  
عرض من این است که سبب تردید و تامل شاپسیت شما که در جمیع مجالس پس از ابطال جمیع  
وسائل معجزات تمسک میشود و متصل میفرمایند که اگر این امور طولی و خود است چه عجزه ظاهر  
نمایند اکنون که رؤسای این امر باین استقامت حاضرند و وعده اظهار میدهند سبب تامل  
شاپسیت و مانع طلب کیت لجنه الله حجت را بر شما تمام کرده و وسائل حجت در بیان خود  
قوی و قویم داشتند و شایسته میفرمایند و پیاس خاطر کسانی که بنظر تحقیق اهل اعلی استند  
در این امور حظیره جانب محرم را معرفی میدارید و با الجملی در این مورد مطالبی مذکور شد که  
موجب حیرت و اعتبار را باب استصحاب است و شرح آن نمائی اختصار مثلاً از جمله معروض  
داشتیم که یا مولای گمان نفرمایید که حبس و قتل مانع نفوذ این امر میگردد و عقاید و نیتیه جزو  
تغییر میدیزد بل اگر نظر بصیرت باشد قتل نفوس موجب مزید اعتبار این امر میشود و شدت مانع سبب  
شدت میل خلق بجنس استخار گردد و اگر غیر خود و خلق را میجوید بوساطه انصاف تمسک  
شود و بنظر تحقیق نه معاندت در این امر نظر نماید حسنین ذکری و نام یکی از شما در متون کتب  
باقی ماند و آنچه در وصف مکذبین سلف گفته شده است که باره شما گفته شود با درسی از این قبیل  
نصایح خالی از غرض بسیار عرض شد و لکن سوخ حقد و معاندت و سبای دینیه و هجوم خوگ  
و خیالات و هیله مانع از ملاحظه عواقب تاثیر نضاح گشت تا آنکه همه در حقیقت باطلهای گسره  
منطوی فرمود و خیالات خام را تا تمام کند است و اگر تحقیق که باقی مانده این است که نه نفوذ امر  
علی بظلم و تعرض ممنوع گشت و نه ذکر این حوادث و خصص از متون کتب مذکور زایل توان داشت  
انتها

الرسالة السادسة

سبحان من جعل على من يشرف على عموه وعبرنا اذ علم جمال قدم على جلاله وروح الامر  
 باخباره على حيا في فراساني نازل شده مسطورا وكور كور وديده است قوله تعالى يا فلان  
 الفدم ان ذكر الامم ما ظهر في العراق اذ جاء رسول من معشر العلماء وجموع  
 تلقاه الوجبه وسئل عن العلوم اجناه يعلم من كذا ما ان ربك لعالم الغيوب  
 قال تشهد عندك من العلوم ما لا احاط به احد اشر لا يكفي المقام الذي  
 ينسب الشاكر اليك فانما بما يعجز عن الاثيان بمثلهم من على الارض كلها كذا  
 صفي الامر في حضر ربك العزيز الودود فانظر ما اذا ترى اذا اضعف فلما انا  
 قال امت يا الله العزيز الحمود اذهب الى القوم قل لسا لو امانتم انتم  
 علومنا لانه لا يخبره ما كان وما يكون فل يا معشر العلماء اجتمعوا على امر  
 اننا لو انكم الرحمن ان اظهر لكم نيا الحان من عندنا انوا ولا تكون من الذين  
 لم يكرموا قال الان طلع فجر الفرفان فمكت جمل الرحمن قام ورجع الى القوم  
 يا معشر اعدى الله العزيز الحمود مضت ايام معدودات وما رجع اليها الا  
 ارسلا رسولا اخر احب ان القوم اغرضوا عما انا فعادوا هم قوم صاعدون انهم

الرسالة السابعة

در باره شيخ عبد الحسين طهراني في نزور سورة البصه اذ قلتم اي آياتي نازل شده وتمام  
 معرفتي فرموده انه قوله تعالى ..... ومنهم الذي يتبع بالهدى هذا الامم .....  
 هذا هو القوم الذين اخطوا عن كره واحرق من نار اكا اذ الذين انظروا  
 الله

الله وكانوا على ربهم متوكلون وما امن بالله طرفه عين وهذا هو الذي  
 وسوس الشيطان في نفسه حتى افعل عن ذكر ربه واخرجه عن جوار قدس حبه  
 وهذا هو الذي علم القابيل بان يقتل اخيه ..... وما من كهر وما من ظلم وما من  
 فوق الا وقد يد من هذا الشيء وسيعود كل ذلك اليه ان انتم بفراسته الله  
 تقربون اذ اتشيتن اليه فلكذا الفردوس في الملأ الاعلى يا املهم وخبرو  
 بعضهم بعضا بان هذا هو الذي استكبر على الله في ازال الازال واعترجن  
 يا النبيين والمرسلين فاعرفوه ثم اعوه ان انتم تقربون اليه وتبرر بركه  
 مخاطبا لربه ما يد قوله تعالى اني ليا ليرصاد ليحسين ترور الحسين وفضل الحيز  
 يا ايها الغافل المزبأ انما اردنا حصولك في العراق وجعلنا الاختيار بيدك  
 في اي محل تريد ليحضر وظهر لك البرهان انك قبلت فاذا اجابنا الميثاق وما  
 هبت الازياح انك قررت يا ايها الذباب اتقنا بنسافر زفيد الاجتماع وما  
 وجدناك يا ايها الشرك بالله من قبل الازياح لما آيت عجر فقبلت اغتذرت  
 يا ايها الكارها اوردنا لفاك الاليتيم حجة الله علينا وعلى من في حورك  
 لعل نكن ما والبعضاء في صدرك وصدور الذين كرهوا ربك الازباب انك  
 اعرضت عن لقائي بعد الذي يشانه اهل الفردوس واهل حظايرا القديس  
 سوف تنكي وتوخر ولا تجد ليقيلك من مناص ان اصبحت حتى يا ربك الله يعهد  
 من عبيد سوف تاخذك نقاش العذاب تجعلك الى البرهان فداق الرحمن في  
 ظلال البان والملك القدير القهار ..... سوف يا ربك الوك وتوفى قهرونك  
 يا ايها

يا أَيُّهَا الْمَرْغُوبُ عَنِ الذَّبِي بِرَأْفَتِي الْوَعْدُ وَنَادَى الْمُنَادِ... انشأه الله

شرح مقامات شیخ العراقین پر از دستاورد اجتماع علماء در کماطین و شفق خاطرش در ایران و صیغه عثمانی و اقدامات کار بردار بعد او و میرزا حسین خان سپهسالار غیر کبیر ایران در ترکیه و نزول لوح معروف بر شکر سکن در جواب معروفه میرزا محمد خان مؤتمن الملک وزیر امور خارج ایران و غیره در مجلد سوم این کتاب ضمن وقایع امریه تفصیل مندرج است ملاحظه فرمایید خلاصه این بود مختصری از ظهور خوارق و عجایب که از حضرت قدرت مظهر امر الله صادر گردید در درگاه حضرت عبداللہ الباقی بین آیات فیه و ضمن عظم ربانی نیز از این قبیل مطالب بسیار واقع شده و الوافی چند شاهد بر آن است از جمله دستاورد حاجی سید صادق نقاش بر وجودی و تقدیم کردن او کافه سفید را بجنور مبارک است جناب حاج میرزا محمد عظیمی اصفهانی در کتاب بحب الصدور راجع باین استمان چنین فرموده اند ص ۴۴۳ تا ۴۴۴ قوله لیرک جناب قاسم صدق نقاش شوهر جناب فائزه خانم علیها بیاتها الله کذب محمود لجوی بود ولی سدیدین و جناب فائزه بسیار بسیار ای هدایتش یکوشید فانی میخواست سفر و حرکت کند از فانی دعوت نمود که شب برود منزلش و با قاسم صدق صحبت کند و اگر تصدیق نمود فانی چون طهران نیست از ضرورتش مخوف و مصنوع است اجابت نمود در رفت و بقدر دو ساعت صحبت است و او فروخته و آثار غل از جمیع جوانح و ارکانش ظاهر و جای که فانی سید محمد فحاش علیجه است زیرا فانی را بخش میداند و چون بر صدق دعای خود از آیات قرآن و احادیث اظهار سلام الله علیه کم تلاوت نمود نتوانست ساکت شود و گفت دلواکرام صیغ و جب استی نبعدهی که بر خدا و رسول خدا صحت و اقرار دند و طرف مقابل ساکت شود و گفت آنچه گفت و یکسایه

۲۲۱  
و حدیث را انکار نمود که در قرآن حسین آیه نیست و در کتب اخبار این و حدیث نیست فانی میخواست همانوقت در خانه خودش هم آیه مبارکه را از قرآن نشان دهد و هم حدیثش را اولی با کمال حدت و جرات در شتی مقابل میمود ترسیمم که اگر ثابت کنم حاضر و محض و مطلوب شود و بر اعراض و لجاج بیفزاید لذا با کمال محبت ذکر نمود از خدا میخواهم که صرف فضل شما را هدایت فرماید و خود شایسته مبارکه را زیارت نماید و دو حدیث او را کتب بخوانید و با اینکه دعوت هشتم وقت هم گذشته بود للبهیت را در بر خاستن عرض شدن دست و اذن خویش و بر خاست همین قدر آقا سید صادق تعارف نمود که اندرنت هشت اخبار بر من نعمت نیست حتی فرزند خود و فرزندش نظیر میکنم و فانی بیرون آمد و نزدیکی آنخانه خانه جناب استاد حسن مبلغ بود و آنجا رفت و ابالی دنیا و صهارش روحی حد هم حاضر شدند و آن شب با مبارکی ذکر حضرت محض روز نور زنده و فرودش فانی حرکت نمود و جناب قاسم صدق آن آیه مبارکه را تکذیب انکار نمود زیارت نمایند و کذک حدیثین او بر علم فانی ستایش نمایند و از معارضه بدگونی و طرد فانی در آن وقت شب نخل و پیمان دیریشان میشود و بر طلب مجاهده و تحقیق موفق میگردد و هر قدر با او صحبت نمایند حاضر میشود اذعان نمایند و ما الاحقره کافه سفیدی را در پاکت گذاشته لاک و مهر نموده تقدیم نمایند و کشف ضمیر خود را سر امسالت میکند و پاکت و کافه سفید چون بجنور مرآت من لا یعرف من عن علی بن شکر باز میشود لوح منع قلیل اللفظ عالم معانی فوراً نازل میفرماید که حق تعالی خلق امتحان میفرماید خلق را قوه جبارت امتحان حق نیست و کی چون اهلبت بکلمت نیست خدمت نمود و اقبال ترا بسیار است بود لذات قلب تو و ضمیرت را کشف میفرمایم و جواب سوال ضمیرت را صراحت میفرماید و امر میفرماید با عیاشی هارم صیغه بوسی مطاف علی شوند و چون لوح منع را زیارت



نمود مومن و موقن و مدعن و مجذب مطمن شد و با عیالش محرم محرم مقصد شدند و با عالمی  
جذب شود حسین با تبراب عقبه مقصد نورانی و قلب بهشت برین نمودند و در هر نفس شدن  
عیال جناب آقا سید صادق را فائز فرمودند - انشاهی - بیخه -

صَوْنِ لَوْحِ مَبَارَكِي كَدْرِ جَوَابِ آقَا سَيْدِ صَادِقٍ مَرْبُورِ نَازِلِ شِدَائِي اِنْ اِنْتِ قَوْلُ تَعَالَى الْقَائِلِ  
هُوَ الْاَبْنَى اِنَّا اَيْضًا اَللّٰهُمَّ وَالْاَمْرُ اِنَّا اَللّٰهُمَّ اَعْلَى قِيَمِيْنَ  
مِنْهَا مَا هُوَ يَوْسُفُ الْجَالِي وَالظَّاهِرُ وَالْمَرَاوَا وَالذَّلَالُ وَاللَّغَابُ فِي الْهَدَاةِ  
اِدْوَالِ الْوَاسِطَةِ اَنْ هَبَا لَوْ سُوْطٌ وَمِنْهَا مَا هُوَ بِلَا الْوَاسِطَةِ تَوَسُّطٌ وَدَلِيْلٌ يَدُلُّ  
بَلَى اِنْجِدَابِ اَللّٰهِ بِحِكْمٍ اَشَوْقِيَّةٍ اِلَى اِحْوَالِ اَشْرَقِ بِنُوْرٍ الْاَقَا قِيَمِيْنَ وَارْتَقَتْ اَيَّامُهُ  
الْوَفَا قِيَمِيْنَ اَيْتَا اَلْاَشْرَاقِ وَالْبَهَاءِ عَلَيَّ كَلِّ مَعْرِفَةِ اَشَادَةِ هَذَا الْعِبَادَةِ  
عَلَيْ عِيَمِيْنَ نَسَالِ الْقِيَاضِ مِنْ دِيَاضِ مَلَكُوْتِ الْاَبْنَى يَهْدِيكُمْ نَسْمَةً مَسْرَابٍ وَنَفْحَةٍ  
حَيَاتٍ كَيْفَ تَشَاءُ وَتَشْتِ وَالْبَهَاءِ عَلَيْكَ عِيَمِيْنَ - انشاهی - بیخه -

این لوح مبارک با عزرا کا سید صادق مزرور از قلم مبارک مرکز جهان علی شاهانه نازل گردیده است  
هو الابی ای بنده موقن باشد خدا را که از زمین هدایت ستیزم نوشیدی از مشرق  
الطاف نورش حقیقت مشاهده نمودی از قافله گمشدگان رستی و شاه راه ارشاد پیوستی  
وستی از استی در آوردی و دلمای استغفار بر جهان و جهانیان انشا شدی ای جمال حسین  
واقع شده که نفسی در مقام امتحان از بنده از بندگان صیرنی طلبه و یا سوالی بنامه جواب بشود  
در آیات قرآن ملاحظه نماید اما این چند نظر زحمات ضمیمه انجمن همت بلدش در خدمت مجربین  
و اسرار و تحلیس انواع بلا و شانت اهدا با وجود تمایل از روی امتحان جواب بر قوم نمود از این

باید برانی که زحمات و عهد زرقه است بلکه در سخت قوت کمی دور زرد این جبهه و حب  
رحمن مذکور و مشهور است وَالْبَهَاءِ عَلَيْكَ وَعَلَى كُلِّ نَبِيٍّ فِي عَهْدِ اَللّٰهِ وَفِي شَاقِرِ عِيَمِيْنَ  
باورده موقد صلح اذن بارت دهنه مطر دار بر عیَمِيْنَ انشاهی این لوح مبارک نیز با عزرا کا  
خانم است ای امنا الله زحمات تو در آستان اطمینان قبول است و شفقت تو مذکور و مشهور همچو  
گمان نما که چیزی مستور و مجبول است و امری غیر معلوم بماند مگر در مورد سادگان شکر و تقطع  
در او گذارنده از طران ارسال شده و آنچه سنوی میسر کاتب و نامش بود و طلب نام جواب تر قوا  
گردید که بر این صورت و منح است که زحمات شما مستور و مقبول شده طمین باش بر سر و رو  
عَلَيْكَ عِيَمِيْنَ اِنْ اِنْتِ اَبْرَارِيْنَ اِنْ اِنْتِ اَبْرَارِيْنَ اَكْفَانِيْنَ كُنْ مَضْمُونِيْنَ اَبْرَارِيْنَ  
منجند - اینک این شعاع را بگارش این لوح منع که بار باره عظمت آثار مطهری قدیر از کتک  
حضرت عبدالحامد شاکر نازل شد من زمین میازود و خاتمه منجند قَوْلُ مَا اَلْاَهْلِيْ هُوَ اَقْدَمُ  
سُجَانٍ مِنْ اُنْشَا الْوُجُوْدِ وَ اَبْدَعِ كُلِّ هُوَ جُوْدٍ وَ اَعْبَدِ الْخَالِصِيْنَ مَشَاهِدًا حُوْدٍ  
وَ اَظْهَرِ الْعَيْبِ حَيْثُ الشُّهُوْدِ وَ لَكِنَّ الْكُلَّ فِي سَكْرَتِهِمْ يَهْمُوْنَ وَ اَنْتَ بِنِيَانِ  
الْقَصْرِ الْمَشِيْدِ وَالْاَكُوْرُ الْجَيْدِ وَ تَعْلَمُ الْخَلِيْفَةُ الْحَمِيْدِيَّةُ فِي حَسْرَتِيْمِيْنَ وَالْقَوْمُ فِي  
سَكْرَاتِهِمْ لَغَا فُلُوْنَ وَ نَفْحِ فِي الضَّرْبِ وَ تَقَرُّ فِي الشَّاهِرِ وَ اَنْتَ قَعِ صَوْتِ السَّاهِرِ  
وَ صَعِقُ مِنْ بِيْ صَبْحِ الْوُجُوْدِ فِي الْاَمْوَاتِ فِي حُوْرِ الْاَشْرَاقِ لَوَا اِلْوَانِ اَنْتَ  
نَفْحِ النَّفْحِ الْاَلْحَمِيْ وَ اَنْتَ اَلرَّادُ مَعْدُ الْاِحْمَةِ وَ تَقَرُّ فِي النَّجَا حَتَّى وَ اَنْتَ  
كُلُّ مَرْضِعَةٍ عَنْ رَاضِعَتِهَا وَ اَنْتَ اَلْمَرْبُورُ لَ اَلْمَرْبُورِ وَ اَنْتَ اَلْمَقِيْمَةُ  
اَنْتَ اَلْمَقِيْمَةُ وَ اَنْتَ اَلْمَقِيْمَةُ اَلْمَقِيْمَةُ اَلْمَقِيْمَةُ اَلْمَقِيْمَةُ اَلْمَقِيْمَةُ اَلْمَقِيْمَةُ

٢٢٤

في عهد مبطلون واشترقا النور واصطاء الطور وتتمت بضم ربايض الرزاق الغفور  
 مناحت نجات الروح وقام من في القبر والعاقلون في الاخلاص والاعوان  
 وسعرت النيران وازلفت الجحان وازدهمت الرياض وندفت الحياض وناثق  
 العزودس والجاهلون ذابوا بهم الخاضون وكشفت لثاب وذال الخجاب  
 واشتت السحاب وتحويت الازباب والمجرمون تجاسرون وقوا الذي انشاء  
 لك النشاء الاخرى قائما الطامة الكبرى وحشر النفوس المقدسة في الملكة  
 الاعلى ان في ذلك الايات لقوم بصرون ومن يابيد ظهوره والاول والاشيا  
 ويزون العلام والبيارات وانشاء انوار الاخبار وانظروا الانوار والاصفا  
 فاولئك هم الظارون ومن يابيد انوار الشرف من انوار الوجود والاشياء  
 من المطلع الحيد وظهروا البشارة الكبرى من مبشره الفريد ان في ذلك الدليل  
 لا يخفى القوم يعقلون ومن يابيد ظهوره وشهوده وبؤمه ووجوده بين ملا  
 الاشهاد في كل البدار بين الاحزاب الهاجمة كالذباب هم من كل جهة يتجمعون  
 ومن يابيد مقادير الملل الفاجحة والدول القاهرة وفروا من الاعداء التامة  
 للدماء الساعية في هدم النيان في كل زمان ومكان ان في ذلك لخصرة  
 للذين في ايات الله يتفكرون ومن يابيد يدع بيانهم وتبلغ بيانية وهم عذرون  
 كلامه وحكمه وانيته وخطبه ومناجاة وتفسير الحكام وناول المنشاها  
 اعترفت ان الامر واضح مشهود للذين بصير الاحصاف يتظنون ومن يابيد  
 اشراق شمس علومه ويزدهج بدو قومه وشيبت كالات شؤنيه وذلك ما اتق  
 به علماء

به علماء الملل الزاخون ومن يابيد صون جماليه وحفظ هيكل انانية مع شرف  
 انواره ومجوم اعلايم بالسنان واليوسف السهام الزاشقة من الاوف وان  
 في ذلك لغبرة لقوم يضيغون ومن يابيد صبره وبلاؤه ومصائبه والامه  
 تحت كلاليل والاعلال وهو ينادي (التي اني يا مالا الانوار) (التي اني) يا  
 حربنا لا خيار (التي اني) يا مطالع الانوار قد فتح بابا لاسرار والاشراو في  
 خوضهم يلعبون ومن يابيد صدر كاسه وفصل خطابه عتبا بالملوك والاملا  
 لمن هو احاط الارض بقوى نافذة وقدره ضابطه واشتت عرش العظمة  
 بايام عديده وان هذا الامر مشهود مشهور عند العوم ومن يابيد علو  
 كبر يابيه وسمو مقامه وعظمت جلاله وسطوع جماليه في افق الجح فذات  
 له الاعناق وحشت له الاصوات وعتت له الوجوه وهذا برهان له  
 يسمع به القرون الاقون ومن يابيد ظهوره فخرا به وبروز خوارق العاديات  
 متتابعات تترادفا كفيض سخابه واقراوا الغافلين بقفود شهابه لعنوا ان  
 هذا الامر ثابت واضح عند العوم من كل الطوائف الذين حصرها بين يديه  
 الحقي القيوم ومن يابيد سطوع شمس عصير وشروق بدو قمره في سما الاعصا  
 والاولج الاعلى من القرون بشون وعلوم وفوق بهرت في الافاق وهلك  
 بها العقول وشاعت ذاعت وان هذا الامر محجوم مع ع صحت بطل  
 -الاشعاع جهار في همة-

وكيف استدلال بطل تقريره بيان انك غير احق بشع وكري مستواه متبرع شرقا طره كند

و مدعی باطل و عیوشش بی اثر و زائل گردد - بیا -  
 هر چه مرادوا الفضائل در کتاب انفراد میفرماید صریحاً قول کرده ... دلیل تقریب  
 اکبر و دلیل است که علی ای صوم در تفریق بین الحق و الباطل بان تنگ بسته اند و در کتاب  
 مصنفات خود بان مبوطا و مفصلاً استدلال فرموده اند. و تقریر این دلیل بدین گونه است که  
 اگر نفسی مدعی مقام شاریعت شود و شرعی تشریح نماید و آن را بخداوند تبارک و تعالی نسبت  
 دهد و آن شریعت نافذ گردد و در عالم باقی ماند این نفوذ و بقا بر مان حجت آن باشد  
 چنانکه بالعکس حقوق و عدم نفوذ دلالت بر بطلان دعوت زائله غیر باقیه نماید چنانکه  
 اگر نفوذ و بقای حکم حق چنانکه عاده الله در ارسال رسل و تشریح شرایع بان جاری شد  
 علوم و معارف کسبیه و یا بعصیت و معاونت قومیه و یا بکفایت و ثروت فطریه و یا  
 مستط و عرت دنیویه متعلق و مبوط نباشد در خصوصیت حتی بر فطرت که متبع عقل نایند  
 نیز حجت بالغ گردد و نفوذ و بقای آن صرف راده غیبیه الهیه است یا بدیهه وجودی  
 بدون علت متصور و معقول نباشد و خلاصه القول حق جل جلاله در جمیع کتب مقدسه  
 تاویه باین برهان عظیم احتیاج فرموده و بقای حق و زهوق و زوال باطل را ایت کبری و  
 دلیل اعظم شمرده است و خصوصاً در قرآن مجید تصریحاً و تشبیهاً در مواضع متعدده این سلسله نازل  
 چنانکه در سوره مبارکه شوری میفرماید **وَالَّذِينَ يَخْتَفُونَ بَيْنَ يَدَيْهِمْ إِذِ اتَّخَذُوا عَهْدًا**  
**لَهُمْ ذُكِّرُوا بِهِنَّ وَعَلَيْهِنَّ غَضَبٌ وَ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ** ترجمه آن  
 شریف این است که کسانی که محاببه و مجادله نمایند در امر خداوند بعد از آنکه اجابت کرده شد یعنی  
 خلق قبول نمودند و اجابت کردند حجت ایشان باطل و زائل است نزد پروردگار و غضب الهی بر

ایشان احاطه نماید و غضاب شدید نازل گردد و سوره شوری کیه است و وقتی نازل شد که  
 اصحاب حضرت نوح جمعی قلیل بودند **فَعَلَىٰ لَيْلٍ مِّنْهُمَا يَوْمَئِذٍ وَلَئِكَ يَمِيزُ الْيَقِينِ** از آنکه این جمع قبول کردند و  
 اجابت نمودند خدا را من بعد حجت مجادل باطل باشد و احتیاجت بان سبب نزول خشم خداوند گردد  
 و سبب همین است که بر هر حال متفرس اگر اندکی تامل نماید و صبح میشود که هر خداوند تبارک و تعالی  
 بعدی قادر بر انفاذ و ابقای شرایع نباشد و قاهریت و احاطه قدرت الهیه مانع است که شریعت  
 باطله کاذبه باقی ماند این نیست که در همین سوره مبارکه نیز میفرماید **أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ شَرَعُوا**  
**لَهُم مِّنَ الدِّينِ مَا لَمْ يَأْذَنَ بِهِ اللَّهُ** و **لَوْ لَا كَلِمَةُ الْفَضْلِ لَفَقَصْنَا مِنْهُمُ وَإِنَّا لَظَالِمُونَ**  
**لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ** میفرماید و یا برای ایشان شرکائی است که بر ایشان شریعتی تشریح نموده  
 باشند بدون اذن خداوند و اگر کلمه فضل بود هرگز حکم شده بود پس از ایشان و هر آینه بر ما  
 ستمکاران عذابی است در دوزخ یعنی تاکنون آیا شده است که احدی شریعتی بدون اذن خداوند  
 تبارک و تعالی تشریح نموده باشد که این ظالمان امر اسلام را بان قیاس کنند و تشریح محموب  
 شمرند **بَلَىٰ يَا أَيُّهَا الْخَلِيفَةُ إِنَّ خَلْقَ الْغَايَةِ بِلَا مَسْئَلَةٍ خَلَقُوا فَاعْلَمْ أَنَّ مَا لَمْ يَأْذَنَ بِهِ اللَّهُ**  
**وَلَقَدْ كَذَّبْنَا بِهِنَّ وَ نَحْنُ بِهِنَّ عَرِيفُونَ** از اولاً چگونه تصور توان نمود که مصداق کلمه  
 مبارکه **وَهُوَ الظَّاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ** کاذب را نصبت دهد که شریعتی بدون اذن او تشریح  
 نماید و این شرع کاذب باطل در عالم ثابت باقی ماند **وَلَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ** اگر نبود در قرآن مجید  
 حرایه مبارکه **إِنَّ جُنْدَنَا لَهُمُ الْعَالَمُونَ** آیه که میراث الباطل کان ذهو فاهرا آیه  
 حجت بر اهل اسلام تمام بود که بدانند هر حق معلوم گردد و هرگز باطل باقی ماند و معلوم است  
 که مصداق از غلظت که در آیه تشریح شده است در علم عبرت است و تا غلظت نمود زور کاساری از شما

۲۲۸  
 عیسیٰ السلام در غایت است مقبول گشتند و دائماً مقربین و مخلصین گرفتار ظلم و اظلمت ظالمین  
 و مستکبرین بوده اند بلکه چنانکه اوضح بیان در کتاب استطاب یقین تفسیر فرموده اند مقصود  
 علیه روحانیه است و نفوذ و بقای شریعت ربانیه مثلاً در ظهور مبارک حضرت عیسی علیه السلام  
 النجیه و ایشنا را ملاحظه فرما که از زمان قیام آنحضرت تا زمانی که قسطنطین کبیر بشرط بیان و  
 غرضانیت مشرف شد قریب سیصد سال اهل ایمان بظلم یهود و رومیان مبتلا بودند و در  
 مالک مسیح و استعلا را جبار قیصر روم در هر شهر و بوم بقتل و حرق و حبس گرفتار گشتند  
 و همت فساد و اختراع دین جدید مسموم و مطعون عموم خلق شدند حتی آنکه نیروی فیهصر ظالم چون  
 در عالم سکروی مدینه کبیره رومیه را استیلا فرموده و کوهش آمد تحت این ظل شیخ  
 بر صیویان مظلوم نهاد و خون جمعی را بی گناه ریخت و قتل و حرق در مدت مدیده در آن فرقه  
 مظلومه شیوع یافت چنانکه ناچار در پناه رهبانیت گریختند و از ظلم ظالمین باز نروای در  
 مغارات و شعب حبال و معاشی در غایت صعوبت استقامت کردند و لکن با این همه ظلم یوما فیوم  
 کلامه غالب شد و بر عهد اهل ایمان میافزود تا آنکه انوار دین استیسیه عالم را احاطه نمود  
 یهود را مقهور و رومیان را معزوم ساخت و اگر نفسی در این نکته ترد نماید که حضرت خاتم الانبیا  
 علیه و آله افضل تسلیم و التوا از ظهور ثانی بعد از قیام قائم بطور روح الهیه تعبیر فرموده است  
 مظلومیت اهل بهار را تواند دریافت و بهر آنکه در رجوع مشاهده تواند و حال علیه السلام  
 الصلوة والسلام فوالذی بعثنی بالحق نبیا لولا ان یتقی من الذین اذنبوا لی ان  
 اطول الله ذلك الیوم حتی یخرج فیه ولدی المهدی ثم یُنزل روح الله  
 ویصلی خلفه و ینبغ سلطانه المشرق والمغرب یعنی قسم بدانکه مرا برستی پیغمبری بخواهد

۲۲۹  
 فرموده اگریند از عالم مگر یکروز و هر آینه خداوند آن روز را طولانی فرماید تا آنکه در آنروز فرزند  
 من مهدی خروج نماید پس روح الهیه نازل شود و بان حضرت اقدام فرماید سلطنت او بترقی  
 و مغرب بالغ گردد - بگفته -  
 و از جمله آیات قرآن شریف که میسر بین الحق و الباطل و مثبت بقا و ثبات کلمه الهیه و فنا  
 در ذوال کلمه مجعوله بشریه است این آیه مبارکه است **الذین یؤمنون بکلمة الله مثل کلمة  
 طيبة کثیرة طيبة اصلها ثابت و فرعها فی السماء یؤتی اکلها کل حین  
 یاذن ربها ویضرب الله الامثال للناس لعلهم یتذکرون** و مثل کلمه  
**خبیثة کثیرة خبیثة اجثت من فوق الارض فالها من شرار و خلاصه معنی**  
 از آیه مبارکه این است که کلمه طیبیه مانند درخت خوبی است که اصل او در زمین ثابت است و سوار باشد  
 و شاخه آن بجانب آسمان سر کشد و در وقت خود بار آورد و در هر صحن فواکه و اما خار خجسته و کلمه  
 خبیثه مانند درخت خبیثی است که از روی زمین بر کنده باشد و او را قرار و ثبات نباشد  
 و این نیز بصریح است بر اینکه هرگز کلمه خبیثه ثابت و قرار نیابد و در ارض باقی و ثابت نماند -  
 و چون در زمان حضرت خاتم الانبیا و بدو نهار دین اسلام بعضی از نفوس مغروره که شرک  
 شراب را امری سهل میدانستند غمگین گشتند و طلبه اسدی و غیره هایز نادعای رسالت قیام نمودند  
 و گروهی ترغیبند و ایامی قلیل مرد میرا برگرد خود مجتمع شدند و باین جهت با سبب تقاضا  
 ایراد مبارکین باز شد و در سائل بحث و ایراد مفتوح گشت و پیوسته بر اهل ایمان حمله میکردند  
 و مجادله میکردند که اینک فلان و فلان نیز داعیه نبوت دارند و خود را نبی مرسل میدانند از آنکه لهذا  
 این آیات کریمه در قرآن نازل یافت تا از باب قلوب صافیه فارق بین الحق و الباطل را دور یابد

۲۳۰  
 و نیز این کلمه طبعه و کلمه خبیثه تیر دهند و بر بقا و وراثت دعوت صادق و فنا و زوال دعوت  
 کاذب و صحن و امیدوار گردند و یقین کامل بدانند که حق جل جلاله العباد را بعد از خلق خود قائل  
 گشته و نوم و ستم او را نپذیرد و محال است که قاهر مقتدری که بیک صیحه قائل قوی قان  
 و شود اعلان فرماید و بیک اراده جبار بره فرس روم را بر اوید عدم کشند بگذارد که دعوت  
 کاذبی در عالم نافذ گردد و یا مغتری باطلی بدون اذن او شرعی تشریح نماید و موجب اعلان  
 و گمراهی عالمی شود بلکه اذلال باراده اوست غالب نافذ باشد و باطل مغلوب و زائل گشته  
 ان الله الی قد خلقت من قبل و لئن تجدین الله نبیاً بلایا علی بعضی از نفوس که  
 محتاج امر الله و کیفیت تشریح شرایع بخیزند و یا مقصودشان مغالطه و مجادل باطل است در  
 مقابل دلیل تقریر بعضی از مذاهب که با عقائد خود آرا باطل میدانند و یا بعضی از شرایع که بر نعم  
 خود آرا از حق جل جلاله نیشازند و از تقاضای نیانند مثلاً میگویند اگر باطل باقی نیماند مگر  
 مذاهب باطله از قبیل صابیه اما عیله غیر نامتی در عالم بقایقت و یا چگونه شرایع بر هیئت  
 عینیه و زود شسته در مدت چند هزار سال باقی و ثابت اند و هکذا امثال اهل سنن که مذاهب  
 شیعه را باطل میدانند بجا و دوم شیعه را براد میمانند و بالعکس شیعه که سنن را باطل میدانند  
 بجا و وراثت از اهل سنن و جماعت اتقاد میکنند و جواب این ایرادات در فایده صحت  
 اما از حیث مذاهب مختلفه جواب اینست که از اصل موضوع دلیل خارج است زیرا که موضوع دلیل  
 تقریر ادعای مقام نبوت و رسالت و شریعت شرع جدید است و این معلوم است که رؤی  
 مذاهب موجوده اسلامی هیچ یک مدعی دومی آسانی نشدند و هیچ یک خود را شارع شریعت  
 جدیدی ندانستند بل کل مثبت شرع اسلام مدعی تبعیت حضرت خیر الانام و این اخصا قاست  
 نظر

نظراً خلاف فقامت در مسائل اجتهادیه و ابد معارض نیست باصل شریعت اسلامی -  
 و اما از حیث شرایع بر هیئت بودیه و زود شسته جواب این است که حکم آیه مبارکه فانین  
 افعیه الا خلا فیها ندین و آیه کریمه لکل امة جعلنا منکها صولاً این شرایع از جانب  
 خداوند تبارک و تعالی تشریح شده و عوائد باطله و برع فائده و سبب طول زمان در این شرایع  
 در خل گشته چنانکه همین برع و عوائد در شریعت نصرانیه و شریعت اسلامی سینه در خل گشته  
 و موجب تشتت امت و ضعف استی دیانت گشت و این نکته را قائل لبیب معلوم است  
 که حق جل جلاله هیچ امتی را ضایع نگذاشت و بر هر امتی رسولی مبعوث فرمود و محبت را  
 بر اهل عالم شرفاً و عزاً تمام بالغ داشت لیهلک من هلك عن بینة و یحیی من  
 عن بینة و چون علمای پیرو ستانیه که هر روز کتابی در رد اسلام تصنیف میبندند در  
 جمیع ممالک مطبوعاً گشته میدارند عیناً در رد دیانت اسلامی همین شبهه تنگ جسته  
 و چون علمای اسلام را دلیل بر تعبد دیانت شیعه زوده میچنانکه مکن فاند زینا وی مصنف کتاب  
 الحق مفصلاً باین مطلب تصریح نموده است که علمای اسلام بخود و بجای این دین بر هیئت  
 استدلال نمیتوانند نمود زیرا که دیانت شیعه با وجود ظهور و نبوت اطلاق آن در عالم باقی  
 ماند لهذا این عید دفع شبهه ایشان از بجای بسوط تر روشن و واضح میدارد و تا میسرین دلیل  
 بطریق واضح که هر کس تواند فهمید ثابت دل میباید تا بدیع کوفل الله تعالی موجباً  
 ان باب استمداد شود و فاعله و شرکش معلوم راجع گردد -  
 ان توحید صیح کلام -  
 ان توحید صیح کلام -

و ظهور باب عظم در عالم شایع بوده و است محضرات در هفت دین بزرگ که جل عالم  
 در ظل این طباق سقیم خداوند را عبادت نمایند و در طریق تقدم و فلاح در شعب این طریق  
 سبع مشی میکنند و مذاهب مختلفه سنگ و ثلوعی است که از این طریق سبع اشعاب ثمره  
 و طبعی است که از این بجای سبعه مشب گشته اول دیانت بودیه است و این دین  
 مِنْ جِثَا لَعَلَّ اعْظَمُ اِیْمَانٍ مَوْجُودَةٍ هَت و آن دیانت اهل چین و یامان بعضی فلک  
 متاخره شرق اقصی و عدلهالی این دیانت تقریباً بیست و بودیه معتقدند که اول  
 انسانی که در ارض موجود شد بود است و او سبب عمارت عالم و آتش انزل گشت و نزد این  
 ذکر از آدم و حوا و حیوان نوح و امثالها نیست و آخرین شاری که در این دیانت قیام  
 نمود کفوس سوس شایع چینی است و او معاصر عزای کاهن عبری و کورش یعنی جمن ملک  
 عظیم ایرانی بود و کتب و اربابان فرانسوی و کلمی ترجمه نموده و فلانها را و پاشایع ادبیه او  
 تحسین نموده اند بلکه چنانکه مطردن فرسای در جزانی کبیر خود نوشته بعضی شرایع او را  
 شریعت حضرت عیسی بر صرح داده اند و این است صورت تائیل کابردین خود را در معابد میگذرانند  
 محترم میدارند تا فی دیانت بر هیله است و آن دین اهل اسیله هندوستان است و عدد  
 ایشان علی اخیلا فی الورد چنین معلوم است در این طائفه معتقدند که اول انسانی  
 در ارض ظاهر شد برهما بود و او عقل گمانی بود که بصوت بشر متوجه شد و سبب تائیل اهل سما  
 عالم گشت و کتاب سانی ایشان درید است و اهل این دین نیز ذکر از آدم و حوا و  
 نوح از ایشان نیست و این طائفه نیز صورت تائیل کابردین خود را در معابد میگذرانند و عبادت میکنند  
 تائیل دیانت فسیه است و آن دین و شیعه افریقا است و این طائفه اهل حیات  
 نوحین

نوحین و بر او نمد و بسبب صعوبت صحاری افریقا عدا ایشان با نصیحتی معلوم نیست و سخن  
 غالب عجز فیین این است که عداشان علی التقرب الیهین نندایمون است و حسب وضع  
 هیما کل و اسامی معابد که با هم سخن قرو سایر کواکب در میان ایشان است چنین نمایانند  
 قبیه قوم صابین میباشد که حق جل جلاله در سوره مبارکه مائده فرموده است بقوله تعالی  
 الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّالِحِينَ وَالنَّصَارَى مَنَّا مَن يَأْتِي اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ  
 وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ وَإِنَّا لَنَرِيكَ فِي كِتَابِنَا  
 وَصَحَابِ قَصِيفٍ تَأْتِيكَ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ بِمِثْمِثَةٍ تَقْبِيرٍ يَمْنَانِيَّةٍ وَزَيْرَادِيَانِ كَمَا ذَكَرْنَا  
 بِمِثْمِثَةٍ وَزَيْرَادِيَانِ وَتَمَائِيلِ مِمِّثَةٍ غَالِبًا صَوْرٌ رُومٌ رُومِيَانِ دِينِ إِسْرَائِيلَ  
 بِحِجَّتِ تَزْكَارٍ دَرِ مَعَابِدِ نَهَادِنْدَ وَانْدَكِ انْدَكِ عِبَادَتِ نَهْتِي شَدْرُ مَبَارَةِ اَوْضَحِ اَوْثَانِ اَوْسَاطِ  
 تَقَرُّبِ اِلَى اللَّهِ مِيلَانْدَ وَحَقْرَامِ اَنْحَارِ اَوْجِبِ اَمْرٍ وَثَوَابِ مِثْمَارِنْدَ نَا كَلَا مَحَا رَا خَدِي تَهْتِي مَدِينِ  
 وَوَجِبِ لَوْجُودِ حَقِّ شَنَا سَدِ جَانَكَمَا دَرِ سُوْرَه مَبَارَكَةِ رُومِ اِيْشَانِ اَخْبَارِ مِثْمَارِيَّةٍ تَقُولُ  
 تَعَالَى وَكَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَصْرِفُهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هُوَ اِلٰهٌ  
 شَفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ وَهُمْ فِي رُومِ زَمْرٍ مَرِيَّةٍ مَا نَعْبُدُهُمْ اِلَّا لِيُقَرِّبُنَا اِلَى اللَّهِ  
 ذُرِّيَّتِهِ دِيَانَتِ زَرْدَشْتِيَّةِ هَت و آن دین قدیم ایرانیان است و شرح این دین بر عیبه  
 زردشت بوده و کتاب گمانی این قوم عبارت است از بیست و یک صفحه که آنرا اوستا و زنده  
 مینامند و این طائفه صورت تائیل در معابد خود میگذرانند و عبادت ایشان را جایز نمیدانند  
 و در کتابین طائفه نیز ذکر از آدم و حوا و نوح و طوفان نیست و عدد این طائفه با نصیحتی  
 نوحین معلوم نیست و لکن قبلی از ایشان در ایران ساکنند و اکثرشان در قافله نوحین است  
 بنده نشان

بهند و ستان هجرت نمودند و الی یومنا هذا در آن ممالک متوطنند خافین دیانت  
 یهود است و شارع این این حضرت موسی علیه السلام است و این طائفه پس از غلبه طیطوس  
 قیصر رومی و خرابی قدس شریف در جمع ممالک متفرق شدند و وضع تامل را در معابد ابد  
 جایز نمیدانند و عدد ایشان تقریباً ۵ میلیون است مسایق دیانت نصرانیه است و شارع  
 این این حضرت عیسی علیه السلام است و عدد این طائفه تقریباً ۳۷۰ میلیون است و جمع نصاری  
 سواهی طائفه پروتستانی و منع صدور رسوم حضرت عیسی علیه السلام و کرم و زین و تقدسین  
 در معابد و کتابس جایز میدانند و آن را ایقونات میگویند و برای هر ایقونه صلواتی و عبادتی  
 متفرق دارند مسایق دیانت اسلامی است و شارع این شریعت فراوانست بیضا حضرت صام  
 الانبیا علیه و آله آلفنا الحیة و الثبات و فرق اسلامیة بلا اختلاف وضع صورتی را  
 مساجد و معابد جایز میدانند و عدد مسلمین علی اختلاف الموعین ۳۰ میلیون است و از هر یک  
 از این دینان سبب مذاهب متعدد و مشابکست چنانکه فی اهل دیانت اسلامیة شیعه و سنی  
 خارجی و خلافت و هابیه و غیره اشعاب یافت و هر یک از این شعب نیز بفرق متعدد و بنسب  
 گشت کذلک دیانت نصرانیة بکاتولیک و ارتودوکس و پروتستان و غیره مشابکست  
 و هکذا دیانت یهود و خود غیرها که در کتب تاریخیه ادیان و ملل و محل مشروحا و مفصلاً مذکور است  
 و سواهی دیانت فتنیه که بسبب قدمت تشریح و غلبه در توحش و ترک معارف صوفی و مذاهب  
 مذاند شک نیست که هر یک از ادیان مذکور و هم منظوره صاحب شریعت و قوانین هستند که  
 در کتب فیه ایشان مفصل و مبین و مرقوم است و شک نیست که در میان هر یک از این ملل  
 و حامی و مطیع و حامی و متعبد و غیر متعبد موجود و هر یک انبیا و شارعین علی اولیا و تقدسین بنا

خود را صاحب معجزات و کرامات و خوارق عادات میدانند و هر یک شریعت و دین خود را  
 وسیله و حیده برای نجات و فلاح و موجب استگاری و نجات میثارند و فقیه بر این  
 دانش اطلع معلوم است که زردشتیه و هندو و بودیه شرایع یهود و نصاری و اسلام  
 شرایع حقه میثارند و العیاض بالله حضرت موسی و حضرت عیسی و حضرت رسول علیه السلام  
 در ادعای نبوت و رسالت صادق میدانند و کذلک یهود حضرت عیسی و حضرت رسول علیهما  
 السلام را در این ادعا تصدیق نمیانند و همچنین نصاری حضرت رسول صلوات الله علیه  
 را در ادعای رسالت صادق میدانند چنانکه اهل اسلام حضرت باب اعظم را در ادعای  
 مهدویت تصدیق نمیانند و کز این قبایل جمع یهود و نصاری و اکثری از مسلمین زردشت  
 و شریعین دیانت بودیه و برهمنه را از انبیا کذب میثارند و چون این مقدمات مذکور هر کس  
 اهل علم و وضع و کثوف است معلوم شد که کوفی این عبد از عموم دانشمندان رومای ادیان  
 مرقومه یک سوال مسکت مینماید و جواب مطلقه تا تحت دلیل تقریر وضع و روشن آشکار گردد  
 سئوال سئوال حد که مر این است

که اگر فرض نمایم که شخصی عم از اینک این شخص با اعتقاد یهود و نصاری و مسلمین زردشت باشد  
 و یا با اعتقاد زردشتیان حضرت موسی و حضرت عیسی و یا حضرت رسول علیه السلام هر که باشد  
 اگر العیاض بالله بکذب ادعای رسالت نماید و کلامی را خود بگوید و بخداوند تبارک و تعالی  
 نسبت دهد و تشریحی را خود تشریح نماید و بحق جل جلاله منسوب آورد و این کلام باقی ماند  
 و نافذ شود و موجب ایجاد امری گردد و در عالم دوم باید ایادی و این صورت شرع صادق  
 از شارع کاذب چگونه شخص مجاهد تواند تیز داد و شریعت حق را از شریعت باطل چگونه توان

شناخت و مانند آن تا حق معلوم میشود که اگر از دلیل تقریر صرف نظر شود و ابداً تقریر را بر حق  
و الباطل مکن نباشد چه اگر میز مجرات مرویه را قرار دهد آنرا در میان جمیع ادیان مذکوره موجود  
بند و اگر میز و فارق کتاب اقرار دارد در میان جمیع مل مسطوره مشاهده نماید و اگر میز  
است و صلح و طالح و عالم و جاهل باشد جمیع طوائف یکسان مشاهده میشود که در هر حال خداوند  
در این صورتان چاره ندارد یا باید العیانی بالله از حق وضع چشم پوشد و نعمت دیدار است  
که افضل جمیع نعم الهیه است انکار نماید و دهری شود و حق انکار کند و یا ترجیح بمانع دهد  
و وی را بلا دلیل حق داند و شریعتی را بلا برهان باطل شناسد و حکم کریمه انا وجدنا ابائنا  
علی امة و انا علی اثارهم مقتدون بقلید مهلك الكفا کند و الا چاره نیست که بر بل  
تقریر متمسک شود و خداوند را حاضر و ناظر و قادر قاهر بنید و حکم آیه مبارکه که ان وجدنا لهم  
الغالبون نفوذ و بقا و غلبه و اعلامت شریعت محمد شناسد و حکم آیه کریمه ان الباطل کا  
ز هوفا فنا و زوال عدم نفوذ را ایت شریعت مجبور باطله مقدر دارد چنانکه شریعت مجبوره  
و دعوت کا ذب مانویه و مزدکیه و مسیله کذاب و طلیع اسی و جح و کثیر امثالها  
باقی نماند و زائل گشت و بد قدرت حق جل جلاله باطل گسترده ایشان ادا کردن وقت خوف  
منطوی فرمود و انشاء الله تعالی در طی جواب مسائل حضرت شیخ برین سلسله تا نیار ج  
خواهد شد و بیان وافی تر و کامل تر خواهد گشت و قوی شیخ مزید البیان فی هذا المظلم  
بقوله تعالی له دعوة الحق والذین یدعون من دونه لا یجیبون کم یتبع  
الا کما یط کفیه الی المساء لیبلغ فاه و عاهو بیالغیر و ما دعا الی الکافرین الی  
فی ضلال انتھی -

در کتاب کبیر فصل الخطاب این تمام حسین فرموده است قوله هر که بی در قرون  
ما غیبه و این قرون بر می از نفوس راقاوت قلب غفلت از حق موجب است که بغیر ما  
این من الله حکم نمودند و بدعاوی باطله زبان کشوند و عقول بشریه را در تشریح شریعت کما  
دوانی داشتند بلکه برخی از ایشان شریعت و ادبانی ترتیب دادند و گروهی را هم بخرافات  
خود فرهنگتند لکن دیری نگذشت که اراده قاهره بساط گسترده ایشان را فرو نوشت و چنانکه  
منهک ایشان را نابود فرمود و جز آنکه عبرت آموز در بطون کتب از ایشان باقی نگذشت نماند  
تو دای سوری و محمود ای جلیل در اوقات قرینه ظهور حضرت مسیح و مسیلمه و جح و غیرها  
در ایام ظهور حضرت فاطمه الزهرا و حکایات حیرت انگیز از خون خان مغولی که تخریک کند که  
محمود و در ایران از عمارت المیزان خلق در هندوستان هر یک داعیه ادعای رسالتی داشته  
گشت جمیع شریعتی داشته خود را متون کتب تواریخ مسطور است و از هر جهت حادث است  
که در این قرون اخیره در فرنگستان وقوع یافت و از حکای آن ملک و دانشمندان آن کشور  
که در مراتب علم و تمدن خود را نور اطل میدانند ظهور نمود و حلال احمدان چنان بود که سب ظلم  
و کثرت طبعیان و استهزاء و امانت ایشان بشریعت و ادیان انقلابی بزرگ در فرانسه ظاهر  
شد تا آنکه در سیلاب میلادیه هجوم ایلی آن ملک شورش نمودند و پادشاه خود را بوس فریب  
بازن خواهرش گشتند و پسرش امپراتور و زری سپردند و احکام و قوانین سابقه را باطل نمودند  
و تاریخ سیلابی و اسامی ماه مارا با آنچه خود خراع نموده بودند بدل داشته و بیانش سحر باطل  
کردند و وی دیگر سپاه نمودند و در آن هم متفق شدند زیرا که در اشای شورش زنی جوان و نیکو بود  
از زمان طریقه مغنیه که در جاهت زیبانی و حسن لباس و زینت ممتاز بود و آوردند و او را فریب یکبار



نزد هم پاریس بیاد داشتند و خلق بسیار در آن محل مجتمع بودند در آن همین مردی شریفی  
 که از بزرگان بود بر خاسته بجاعت بدینگونه خطاب کرد که ای مردمانی که زوی بدم و فحشا  
 دارید پس از این از اصوات موحشه که آنرا بعبودی نسبت میدادند که از او نام خود شما گرفته  
 شده بود مترسید پس از این پرستید جز این را و او اشارت پان زن خوب و نموده زیرا که  
 این است بمعمود و نیز و حکم صواب چون این خطاب استماع نمودند در برابر آن زن سجده کردند  
 در آن اوقات موری را مکتب شدند که قلم از نگارش آن شرم میداد پس آنرا از جندی از این  
 روش هم برگشته و وی دیگر اختیار نمودند که آنرا بر جی از علما و خراع نمودند و آن این بود که  
 خدای عزوجل باین پرستند بر حسب اصول دیانت بخصوص احکامات طبیعی و کنایس اما مقام عبادت  
 مقدر داشتند و دستور ایشان بسط و عادی و دو حصه بزرگ بود نخست اعتراف بوجوب  
 دوم قهای نفس انسانی و خلود آن و شریعت او بیرون ایشان نیز خدای دو جمله بزرگ بود اول  
 محبت خداوند عزوجل دوم محبت خلق و سناکت ایشان مشتمل بود بر نمازها و تسبیحها و پاره  
 از تغایر بسیطه... بالکل در نفل خدی بن نعمه الله طرابلسی که از فضلی است سیریه مصنف  
 کتاب بده الصحائف فی اصول المعارف است در جمله ثانی این کتاب پس از ذکر این در مکتوب  
 مقاصد قوم در مملکت فرانسه سایر بلاد اروپا انتشار یافت و دیگری گذشت که آثار ایشان  
 معدوم شده و همایشان مطوع گشت... بهمین پایه پادشاهی فرانسوی که از خدمت ما کرد  
 رئیس انجمن ابو علی حسین بن عبدالعزیز بن سیدنا البخاری بود پیوسته شیخ را اشارت نمودی  
 مدعی مقام رسالت گرد و شریعتی جدید تشریح نماید و شیخ در پاسخ او سکوت فرمودی و از آنکه  
 هیچ نگفتی تا آنکه علامه الله که کویا از مسووفین فرانسوی است در میان جمعی از اولاد خود

اینحال شیخ را قیام باصلاح امور علامه الله در مقصی نوشت و بمن ناید نیز در حضرت او بود  
 اشانی مسافرت شبی شیخ در بدی فرود آمد و آن هنگام او بر فضل خزان و او ان موب  
 بادهای خنک بود و شیخ را از طول ایل خواب غیر بود و همچنان در بستر خفته با همکن با در رسال  
 علیه صحبت میفرمود که اشانی سخن شیخ را عطف فرود گرفت و از همکن ناید شری آب طلب نمود  
 وی را برودت هوا مانع از اجابت آمد و سکه دیگر در میان آورد تا شیخ را تشنگی فراموش شود  
 و بدینگونه چند بار شیخ آب طلبید او در هر بار سواکی دیگر نمود و شیخ را سخن مشغول داشت تا آنکه  
 شب بیابان آمد و سپیدی صبح بدید و صوت نمودن از هر طرف بلند شد شیخ از بستر جا  
 و بمن ناید فرمود بر خیز تا جواب چندین ساله ترا بگویم که پیوسته مرا بکشتی ادعای رسالت کن  
 شریعتی تشریح ناهان از عصر صاحب شریعت اسلام زیاده از چهار صد سال گذشته کسی از این  
 مردم بشرق لقهای او شرف نمشته است و هم آنحضرت باگت نماز از فروغی و نیزه تفرزده  
 مع کن لیک اینخلق در این شب سرد و صوت برد خواب خوش را ترک کرده و قبل از وقت بگفتند  
 بر آمده بتلادت آیات مشغولند که چون وقت فرارسد نیت اذان را بجا آرند و من باینکه سبب  
 تعلیم و عمدت بر توحی و جوب طاعت ارم و در این شب چندین بار بر بسیل حم شری آب  
 طلب نمودم برودت هوا ترا مانع از اجابت شد و تحمل زحمی اندک موجب عصیان و لغت  
 آمد چنین نیت که هر کس علمی تحصیل نمود و یا بر خلق امارتی یافت تواند بقوت علم و یا قدرت  
 ریاست مدعی مقام رسالت گردد و وی و آیینی بدون اذن خداوند تشریح نماید آیینیا  
 فرمائی است آسانی که بدان بر نوع بشر خا بلند و روحی است قدسی که بقوت آن بر جذب ملو  
 قادر فروغ دیانت از ظلمت کذب آید و نتیجه رست از قیاس کشناید مؤثر حقیقت افهام

۲۳۰  
 امر غفلت فرموده است و علة العلل برسته و نوم افند نموده و ما ابلغ قوله سبحانه و تعالی  
 فی الفرقان العظیم و الکتاب الکریم و لو تقول علینا بعض الاقاویل لاخذنا  
 منه بالیمین ثم لقصنا منه الوبین فامینکم من احد عنه حاجزین .. انتهى  
 فصل الثالث از هفتاد و اولی کتابیکه در فضل خطبات ائمه و الفضائل و غیره  
 هر چند لال صدق و دعای مظاهر مظهره است و بر همین ان بسیار و لکن در این  
 رساله همین مقدار گفته می شود زیرا در لیلیت آیات و برهان تقریر تفصیلی که در این مجلد نگاشته  
 اند در بین سایر بر همین دلایل مانند شرح قدر در بین نجوم درخشان است در این مقام مجلد تا  
 پایان یافت و مجلد سوّم که درج گوهر سوّم است شروع میشود و شامل تاریخ حیات  
 حضرت شامی و دیان و ذکر برخی از اصول و فروع مهمه شرعی مظهره انان است

و البهاه علی اهل البها و انکببهم

بخش ششم

بخش ششم یا نود هفتم

در فهرست و ترجمه اعلام و اکت مذکوره در ذیل هر شعاعی است  
 (اعلام و اکت که در خانهد مجلد اول مسطور گردیده در این فهارس ذکر شده است)  
 و فهرست اعلام و اکت مذکوره در ذیل شعاع اول است

ایوبی - نام رساله است که بقلم حضرت ابوالفضل گلپایگانی ره در ماه ذی قعدة الحرام  
 ۱۳۱۰ هجری قمری در همدان تدوین یافته و چون بنحویست تقاضای  
 ایوبی می شد از ایوبی تدوین این رساله پرداخته این تالیف نیت بر رساله ایوبیه ششما دارد

۲۳۱  
 این کتاب در شهر اجمری قری در شانکهای چین بطبع رسیده و با شتابه نام از فضل  
 الخطاب نگاشته اند با آنکه کتابیکه در فضل الخطاب براتبا از کتاب لغز اند بزرگ است  
 در مجلد سوّم نام فضل الخطاب مذکور است مراجعه شود -

حجج البهین - این کتاب نیز از آثار گرانهای ابوالفضل است که در حضرت ابوالفضل  
 پرداخته و در ضمن اشتغال تالیف - چنانچه در متن کتاب شایسته - از دیار فرعونیه عازم  
 بلاد عرب سفر امریکه گشته و کتاب مزبور بپایان رسیده است از مقدمه این کتاب حسن  
 معلوم میشود که موافق بزرگوار میخواست کتابی مفصل و مطول بنگارد ولی جز مقدمه چند از آن  
 بپایان نرسید این کتاب هم بطبع رسیده است -

صد الصدور - از معاریف امر که - آثارش از آفتاب مشهور است چنانچه طبع این  
 صد الصدور همدانی است الواح بسیار از کلک اطهر مرکز عهد حضرت رحمن با عزازوی نال  
 گردید و پس از وصولش مناجات طلب مغفرت از کلک اطهر با تجارش نازل کرد در مجموعه منطبقه در  
 طران موجود است است لایه مفصله در اشبات امر عظم نگاشته که شرح خطیه آن در دسترس  
 احاطت فاقش سال ۱۳۲۵ هجری قمری در طران لغ و مزار برپاوارش در آن عاصمه صلیه است  
 حسابین - است بحی بن کریم هستند که هر روز هم موجود و به صبی معروفند در مجلد اول  
 ذکر انان تفصیل گذشت (ص ۸۲ جلد اول) در نام و اشوران ناصری در ذیل ترجمه است  
 احق صابی شرعی از اینموضوع مسطور است مراجعه فرمائید جناب ابوالفضل در کتاب  
 افراد میفرماید ص ۴۴۰ گمان کرده اند که دیانت صابین اصل وضع الهی بوده است  
 و از اول انبیا و اول انبیا شرع نموده اند و گمانی آن اصل بروثیت و بت پرستی تا این  
 درشته

در شش تو حید در آن مخفی بوده است هر جا در تو بطلان این عقاید واضح و آشکار است و ثابت بود که جمیع ایمان بود  
صلی و منع تشریح اینها علیهم السلام تا این که عبادت آن از جهت عقلیه است که همواره بسبب تعریف صلی و حکایه  
سلیغی ضعیف است که در این کلمه دخل شد و در این بیان و جواریها و شهادت است و عبادت آن از جهت عقلیه است  
تا ظهور نبوی صلی و بی قطع است چون طایفه ای از علمای در میان فقهای قفقاز بر وجه انحطاط یافته است  
که از حوادث و وقایع زمان خود بجز نماند تا چه رسد به تامل قدیم و حوادث خاصه در این مقام قول  
بعضی از کبار مومنین در بیان عقاید صابیه مذکور میاریم شاید جمعی از اهل استدلال و تحقیق  
علیه آگاه گردند و بر مقدار او اتمام باطله فقهای عجم مطلع شوند قال المودع البهیر غار  
الدين ابو الفداء الحموي في ذكر اقدار السرايين الصابيين (امه السرايين هي  
اقدام الامم و كلام ادم و بنيه بالسرايين و علمه هي علمه الصابيين و يذكر ان  
انهم اخذوا دابتهم عن شيث و اذركس و لهم كتاب يعرّفونه الى شيث و يعونه  
صحف شيث يذكر فيه محاسن الاخلاق مثل الصدق و الشجاعة و العصب  
للغرب ما اشتهر له في امر به و يذكر الرذائل و يامر باجتنابها و للصابيين  
عبادات منها سبع صلوات منها خمس توافي صلوات المسلمين و الثامنة  
صلوة الصبح و الثامنة صلوة يكون و فيها في تمام الساعة الثامنة من الليل  
و صلواتهم كصلوة المسلمين من التراب و ان لا يخلطها المصلي بشيء من غيرها  
لهم الصلوة على الميت بلا ركوع و لا سجود و يصومون ثلثين يوما و ان نقص  
الشهر الهلال في صاموا ثمانا و عشرين يوما و كانوا يراعون في صومهم النظر  
الهلال بحيث يكون الفطر و قد دخلت الشمس في المحل و يصومون من ربيع الاول  
الاجر

الاخير الى غروب قرص الشمس و لهم اعياد عند تولد الكواكب الخمسة و  
يبيتون شرافها و الخمسة الخيرة الرجل و الشجر و المرنج و الزهرة و عظام و  
يعطون بيت مكة و لهم نظامه حرام كان يجوز و يعطون اهرام مصر و  
يرغمون ان اخذها قبر شيث بن ادم و الاخر قبر ادريس و هو حنوخ و الاخر قبر  
صافي بن ادم و قبر النبي بنيتون اليه و يعطون يوم دخول الشمس برج المحل  
فيها و دن فيه و يلبسون افراسهم و هو عندهم من اعظم الاعياد لدخول  
الشمس برج شرفها قال ابن حزم و الدنيا الذي نخله الصابيون اقدم الاديان  
على رجة القمر و الغالب على الدنيا الى ان اخذوا فيه الحوادث فبعث الله تعلقا  
اليهم ابنهم خليله عليه السلام الذي الذي نحن عليه الان انما هي و آذان جلدك  
تواني دريافت كرايجه با تفاعرض شد كه شاع جميع اديان انبيا عليهم السلام بوده اند در ذات  
صحت و اتقان است و اگر خوف طول نبوي احوال باير علمای اين فن اينست كه در سده ششم  
تا ارباب اديت و شن شود كه دين صابيين اعظم دين الهي بوده در ارض و اكثر عبادات با ازار  
قبل صلوة و صوم و حج بيت الله و غسل جنابت و صوم كه اكون در اسلام معمول است صلواتهم  
ان دين است كه حق عمل بندگان در اسلام باقي گذرشته و هم افزوده است انتهى  
مجموع اين كلمه به پروان حضرت زردشت اطلاق مي شود و كتابي نيز بين عربيه  
چين مطرو است قولها - مجوس نخستين چنانكه در اوستا آمده هكويكيت بود  
در زبان يوناني انرا ميگس ميگفته اند و براي هيگس همي ميآورده و آريش ان دانسته  
و شيواي كيش مزدكسي باشد چون تا زمان برنجي نامه هاي يوناني را به نوادگان اوستا

در کاف) در تازی نباشد بدان روی میگویند را در نو روزهای خود میخس آورده چنانکه فرقی  
 فرجی گویند و کم کم میخوس و در انجام میخوس میرانیند - آنتهی  
**فهرست علم و اکتفا مذکور در ذیل شعاع**  
**محمد الامیر غزالی** - در مقدمه کتاب چهار علوم که از تالیفات حضرت امام غزالی  
 ترجمه حاشی تبصیر مذکور خلاصه از آن بفارسی چنین است: امام غزالی محمد بن محمد بن  
 محمد بن احمد الامام مجلیل ابو حامد الطوسی الغزالی حواله اسلام... در سال ۵۰۵ هجری قمری  
 در طوس متولد شد پدرش در طوس کان داشت و برشتن شمش و فروش آن مشغول بود و چون  
 زمان وفاتش رسید و پسر خود محمد و احمد را شخص صالح نیکو کاری که از جهل تصوف بود پسر  
 ... از مصنفات امام غزالی کتاب سبط و کتاب سبط و کتب و جزیه و خلاصه و سخن  
 و کتاب منقول و کتاب تحسین الادب و شفا الغلیل و کتاب الایمان الحسی و کتاب الترویج علی  
 اباطینیه و محتاج القابدين و کتاب جیاه علوم (احیاء علوم الدین) و جز اینها میباشد  
 و فایده امام غزالی روز و شب چهارم جادوی الاخری سال پانصد و پنج هجری در طوس  
 اتفاق افتاد -

**فهرست علم و اکتفا مذکور در شعاع**  
 بصلاح از او شان دینیه شومرون بوده کتاب الغزالی ص ۹۵ -  
 باب عظمی از القاب میمینه حضرت قائم آل محمد است که بالقاب حلیمه (یا علی)  
 حفظه اولی - حضرت ذوالقدر - فخر خدای اقدس است و... نیز غیب شنید  
 نام با کس علی محمد است در ۱۱۳۵ هجری قمری در شیراز متولد و در ۱۲۱۵ هجری تمام  
 حیا

خود را اظهار فرمود و پس از فنی و حبس و تحمل صدمات بسیار آخر کار در روز یکشنبه ۱۵  
 شهر شعبان المعظم ۱۱۳۵ هجری در بلده تبریز بقبوی علمای شیعه مصلوب گردید و بر  
 تفصیل احوال مجلد سوم این کتاب مراجعه شود -

شومرون - در کتاب شرح آیات مؤخره ص ۳۳ از قلم مرحوم ابوالفضل جبین  
 شده قولی که بعد از سلیمان سلطنت یهودیه و شعبه منقسم شد و سبط از سبط بنی اسرائیل  
 که سبط یهودا و بنیامین بودند و جمیع اسرائیل را بر خود پادشاه نمود و ده سبط دیگر  
 یا دینعل یا دینعل پسر سبط افرائی سلطنت برداشتند و این یاد و نام شهر شومرون که جبار  
 از سامره است پایتخت نمود و برای اینکه بنی اسرائیل برای حج و قربانی بشهر اورشلیم (بیت  
 المقدس) نروند که مبادا قلوب ایشان بسلاطین بنی یهودا و احفاد سلیمان بایل شود و بگویند  
 تا دو گوشه از زمین ساختند و برای حرکت مذبحی و مقامی بنا نمود و بنی اسرائیل را گفت که اینانند  
 خداوندیکه پدران ما را از مصر بیرون آورد و این ده سبط را بهت پرستی گرفتار نمود و از زمین  
 باورشلیم ممنوع داشت و سلطنت این شعبه از بنی اسرائیل پس از وفات سلیمان تقریباً ۱۵۰ سال  
 امتداد یافت تا اینکه در پادشاهی هوشیعی از این طبقه شلتع پادشاه آشور بر شهر شومرون  
 بناخت و دولت این طبقه از بنی اسرائیل را منقرض ساخت و تمام آن قوم را اسیر نموده در بلاد  
 عراق و جزیره مکه منت داد - آنتهی -

**فهرست علم و اکتفا مذکور در ذیل شعاع**  
 ابراهیم - شرح حال ابراهیم تفصیل در جلد سوم این کتاب ذیل شعاع اول مصلوب است  
 از تو در کس کما قولیک - در کتاب الفرائد جبین نیز ص ۱۳۴ قولی که از آغاز  
 انتشار

۲۴۶  
 انتشار یافت مسیحه در اروپا و آسیا و افریقا ریس جمیع اساقفه صبر عظیم رومانی بود که  
 ناپا مشرف گشت و ادعای ورثت رتبه خلافت از بطرس سول نمود و چون مستظلمین کثیر از  
 مدینه رویه ابگری بدین بیزنطیوم که اکنون با اسلام قبول مشهور است انتقال نمود و ایمنی شده  
 بزرگ را پای تحت تهر ز داشت اسقف اسلامبول را بزمیز حرمت و اعتبار دعوت و اختیار مزبور  
 داشت و او را بزمیز عنایت و توجه معتبر و مقرر فرموده چند آنکه اسقف قسطنطین خود را مجبور بر  
 اطاعت صبر عظیم رومانی نمیداشت بل جمیع اساقفه اورشلیم و اسکندریه و انطاکیه و نیز نظیر  
 در و میه را در اعتبار حکم سالی و برابر می نگاشت و این هفتره اخیر سبب انشقاق کثیره شرعی  
 از کثیره غیریه گشت و موجب تقام دیانت مسیحه بدین هفت رنگ کافولیک اروپا گشت  
 - نزد حضرت شیخ علم و آقا کنیز ذیل شعاع شش -

ابو فی مرقعها - در کتاب ارة المعارف اسلامی چنین مسطور است ص ۱۱۴  
 این در تفخاری یکی از یاران پیغمبر است که به پارسانی معروف شد نامش جذب پیر جانوه  
 رزمینی است حرف ایاث در نام و نشان او اختلاف دارند ابو ذر و عبد الله بن معبود از بزرگان  
 محدثین شمار میروند و مخصوصا ابو ذر که بعضا تحت زبان عربی خود ممتاز بوده در روایات تاخرین  
 که از منابع تصوف و شیعی است و ضمن قصه های کوچکی که از او نقل میکند اورا بر مشرب است  
 وستی و پر میزگاری قرار داده و آنچه این روایات را تایید میکند تا بل شدید است که بزهد و تقوی داشته  
 ابو ذر سال ۳۲ یا ۳۳ هـ (۵۵۳ م) در بزه که نزدیکی شهر مدینه است و در آنجا بر میزده در گذشت  
 اسود علیته - در کتاب المقاتره فی الاسلام تالیف جرجیس صال انگلیسی که با ترجمه شامی آنرا  
 بعربی ترجمه کرده و در مصر طبع رسیده ص ۱۸ راجع با خود عیسی بیانی وارد که خلاصه اش  
 بخاری

۲۳۶  
 بخاری این است ندعی ثانی عنینکه العیسی لقب بر اسود بود که بر میله سی مزج ریاست داشت  
 در اول بقبول اسلام مشرف شد و در سال فوات پیغمبر خاتم قبل از رحلت آنحضرت مرتد گشته مدعی نبوت  
 گردید وی را ذوالنحار لقب داده اند زیرا ملکیت فرشته که وی بمس میآورد در درازگوشی سوار است  
 (ذوالنحار) و پیوندی بود که فرشته های دیگر غیر از ذوالنحار با اسم حقیق و شرفی بوی نازل  
 میشوند اسود پس از ارتداد بقتله و فساد و خونریزی پرداخت حضرت رسول جامعتی را برفع او  
 مامور فرمود آخر کار اسود عیسی بر بسیاری زوجه اش بشیخ فریوز دلی نقل رسید - گویند  
 شبی که اسود عیسی فوات کرد روز بعد حضرت رسول صحت فرمودند انقی (المقاتره فی اسلام)  
 نقل از تاریخ ابو الفداء و غیره - پیوسته

بلال از اهل حبشه و مؤذن رسول الله بود شرح حال و تفصیل در مستنوی طهای روم  
 و سایر کتب اخبار مسطور است و نیز در ضمن مقاله که با انگلیسی از قلم مسیخ کار پتر (مرضیه نسبی)  
 نگاشته شده و در مجله هفتم عالم جهانی منطقه امریکت در ذیل عنوان (طلوع فجر هیدال)  
 کوه حنزل) طبع رسیده بحال بلال اشاره شده است در کتب اخبار مطالب بسیار راجع به  
 آورده اند برخی از مفسرین آیه مبارکه یا ایها الناس اننا خلقناکم من ذکر و انفس  
 وجعلناکم شعوبا و قبائل لتعارفوا ان کرمکم عند الله اتقیکم الحج  
 که در قرآن مجید سوره هجرات نازل شده در باره بلال مؤذن دانند و شرح آن در تفسیر سوره هجرات  
 رازی و سایر کتب مشهور موجود است متید فعلا لله جزای (پرسید عیسی علیه السلام)  
 که در سال ۵۱ هجری قمری در شوش متولد و در ۱۱ هجری قمری وفات یافت یا در آنجا  
 کتاب معروف خود الانوار النعمانیة از کتب اخبار نقل کرده که بلال حبشی چون خدمت حضرت  
 رسول

رسول که بخت خویش بجهت بسیارک عرض کرد (اره یوه کنگوه گواکوی مندکه)  
و این جمله را در مدح حضرت عرض نمود حسان بن ثابت شاعر رسول خدا را بنظم تازی چنین  
ترجمه کرد اِذَا الْكَادِمُ فِي الْفَأْتِنَا ذَكْرُكَ فَانْمَا بِيك فِينَا يَضْرِبُ الْكُشَلُ  
برای اطلاع بیشتری بکتب باخار مراجعه شود -

تجدید العقاید - از مضمون کتب کلامیه است که خواجه نصیرالدین طوسی آنرا تألیف نمود  
و ملا علی قوشچی شرحی بر آن نگاشته این کتاب در ایران بطبع رسیده است -  
خواجه نصیرالدین طوسی - در گاهنامه جلال الدین چنین مینویسد قول خواجه نصیر  
طوسی ریاضی دان بزرگ ایران محمد بن محمد از اعظم علمای اسلام و فلاسفه مشهور  
شرق است که در جمیع فنون ید طولانی داشته در ۵۹۷ در طوس خراسان متولد شده  
و در ۶۵۴ با هلاکوخان مصاحب شد و در قصبه خراب بغداد در سال ۷۰۵ حضور  
داشت و بهت و بیست متشاری هلاکوارا بوده رصدخانه در مراغه آذربایجان بنا نمود  
و زیج الجانی نامی از او نگاشته است و در ذکر میشود تخریر جسطی بطلیموس  
تجدید العقاید - اوصاف الاشراف - اخلاق ناصر - کتاب الموسطات  
الهندیه و الهیئیه - هندیه و هیئت - تذکره الهیئیه - جامع الحساب  
کوه و اسطرلاب - معنیات مناظر است جبر و مقابله - معرفه القومیه -  
تخریر اولیئیه - تخریر اگرمانا الاوس - تخریر اگر ثا و ونیسوس شرح اشکال  
ابن سینا - و فاش در سال ۷۷۲ هجری خواجه نصیر طوسی دارای افکار  
عربی و فارسی است و کتابی بنام معیار الاشار در فن عروض و قوافی تألیف نموده که در نظر  
بطبع

بطبع رسیده است از جمله اشعار او این است: اسباب نبوی همه محبت زمین  
بر خاطر از بغیر آن هیچ ترس نیست روز غم و شب عشق و طرب مرا غیر از شب مطالعه روز در نیست  
و لکن: مَا لِللَّيَالِ الَّذِي نَأْتِيهَا أَشْهُرًا لِلنَّظِيمِينَ فِي الشَّرْطِ كَيْدُ  
أَمَا دَأْوًا وَجَهَ مِنْ أَهْوَى وَطَرَنَهُ الشَّمْسُ طَالِعَةً وَاللَّيْلُ مَوْجُودُ  
چون مستعصم خلیفه بجای بدست هلاک و قتل رسید خواجه این قطعه گفت:   
سال هجرت کشید و بچاه و شش روز یکشنبه چهارم از صفر  
شد خلیفه نبوی هلاک و روان دولت بجایمان آمد بس  
داستان ملاقات ملا قطب شیرازی با خواجه معروف و در تواریخ مسطورت ملاحظه شود  
ملا علی قوشچی شرحی بر تجدید العقاید خواجه نگاشته که بطبع رسیده است در گاهنامه  
الدین طرانی راجع به ملا علی فروز چنین مینویسد قول ملا علی قوشچی علیه السلام  
بن حجاز مشایخ علمای ماوراء النهر است پدرش از مستخدمین الخ بیک گورکانی بوده و در  
تحصیل علوم ستاره و لهر پرداخت و سپس بی ریاضی و هیئت گرفت و از محرمین فضل عظم خود  
در حرکات قمریه قیفاقی نموده آنچه سهم بود حل و در رصدخانه مشهور سمرقند محل زحمانی کرد  
یکی از موفقیین زیج الخ بکی بوده از ابیات فارسی هیئت در سوره فتحیه در هیئت  
شرح کتاب تجدید العقاید خواجه نصیرالدین طوسی است و در سال ۷۷۹ در سلیمانیه در وقت  
سلاجق قیامت کیندش ام صادر بود و گویند بسبب کذاب عقده مزاجت است که در  
التواریخ و کتب دیگر روایاتی بدو منسوب است و گویند در دوران رسول الله صلی الله علیه و آله  
سکونی یافتند از صحابا و لیک حضرت رسول اکرم است آتش و زبر بوده و در عالم اسلام حدیث

۲۵۰  
 معروفست که احتیاج مذکور و وصف مذکور در باره او فرموده **السَّلامُ مِنَّا**  
**أَهْلُ الْبَيْتِ** در دوران خلفای راشدین نیز محترم بوده و مدتی حکومت مدائن را داشته و در  
 نیز در جوار طاق کسری که هر روز خروفاک عراق عرب است واقع و در سلمان پاک معروف است  
 در کتاب مستطاب یغان ابع بوی اشاره شده **قوله تعالى ص ۲۵۰** همچنین قتل از جمله  
 محیی آثار ظاهر و ظاهر شده و آثار باطنه که مردم از ارض بشارت میدادند بطور آن شش  
 چهار نفر بودند و احد البعد و احد چنانچه روزی که مویوم سلمان شد برف خدمتشان مشرف بود  
 و زمان وفات هر یک میرسید روزی را نزد دیگری میفرستاد تا نوبت بچهارم رسید و او درین  
 وقت فرمود ای روزی بعد از کفین تدفین من برو بجای که شمس محمدی اشراق مینماید بشارت  
 باد و اهل بقای آنحضرت - آندهی -

**حضر عبد الله اجل ثنا** در لوح شیخ سلمان هندی بانی (که حاصل لوح مبارک  
 با طرف عراق و ایران بوده و در سال ۱۳۱۱ هجری قمری در شیراز ضبط کرده و مکتوب گردید  
 و اخیراً منوی را از قبرستان عمومی گلستان جاوید شیراز نقل کرده اند و بر سنگ مرمرین  
**عبد السلام منا اهل البیت حکم گردید است**) در ابع سلمان فارسی دوره رسول  
 چنین میفرماید (این لوح مبارک در وقتیکه فرزند شیخ سلمان هندی بانی وفات یافت  
 با غوازش در تسلیت و تعزیت از قلم مبارک نازل شده) **قوله اهلها هو اللهی محزون**  
 و محزون... من و تو محال شدم و بیک صفت و بیک مویوم و مشهور الاحوال غصه محزون  
 و محال منی و نیست قرین ماه و سال آنچه حق بجهت من نبوت بجهت تو نبوت... از تقوی  
 اتفاق سلمان که در زمره اهل بیت شمرده شد و از هر قیدی آزاده یک طفل دید داشت و یک

دیده بی مثل و فرید یگانه فرزند را گاهی رحن خورش بجهت باذر می نمود و گاهی تنها بی کس  
 یکنه است و سیر سفر میکرد گاهی مجاز بود گاهی بمن گاهی مدائن بود گاهی در میان عمان و جبل نجد  
 و دشت پر عین عاقبت آن طفل یگانه اش در زانوش در بستر خاک نخت و آن در دانه اش با یک  
 اهل یه قصاصت ولی نگریان شده سوزان نه آه پنهان بر آوردند و غنایان عیان نمود  
 نه زاری و فغان نمود و نه بیقراری و ماتم بی پایان را نمی جفا شد و تسلیه و رضای نمود بجهت  
 اگر چه ذریه جهانی داشت ولی چه قدر زاده غمخوار خانی گذشت جمع خیریه از حضرت جان  
 دل و تولد نمودند و از زاده آب گل بیشتر سبب عزت قدیمه گشتند پیر تو نیز غم مجوز و گریه  
 و مویه مکن مکن پیر اگر بخوای من تقدیم و پیشکش تو میکنم که حرکت پیر روحانی تو باشند نگاه  
 حضرت بانی سلامتی رحمتی کردند و اولاد بی غمی بجان تو که بجان و دل در خدمت بکشند  
 بدو جهانت فرو شدند تو طلبت من تقدیم نمایم... الخ آندهی -

**سید مرتضی - علم الهدی** در کاهنامه حلال الدین طرانی مسطور است **قوله سید مرتضی**  
**علم الهدی (متوفی ۳۲۱ هجری)** سید علی بن طاهر از اولاد امام موسی کاظم است و در کاه  
 علویین بوده که در ۳۲۱ متولد شده... و از ای اصناف عالی در فقه مذاهب شیعه صاحب  
 دیوان اشعار سلمان عربی است از مولفانش کتاب **الغزوة المدیة** و کتاب **الشباب** میباشد  
**الخ آندهی -**

**طیبه بن خولید است** - در کتاب **المقاتله فی الاسلام** ج ۳ ص ۱۱۱ باین مضمون مسطور است  
 در سال یازدهم هجرت طیبه بن خولید اسی و سجاج کبیر (با) دختر من ز مدعی نبوت شدند خبر کا  
 طیبه از یغیری خود استغفار داد و نزد عمر بن خطاب قدمه با او با سلام بیعت نمود. آندهی -

۲۵۲  
 سینه یکتا گن آبت - در کتاب المقاتره فی الاسلام و تاریخ ابوالفداء و سایر کتب تواریخ  
 مسیره مطالبی مسطور است که خلاصه جمیع آنان بقرار ذیل است - سینه تازی زکان بی  
 صیغه و اصل یا سر بود در سال هجرت پنجم هجرت رسول صریحاً رسیده و مومن شد و بدین اسلام راه  
 یافت و پس از مراجعت به یار خود مرتد شد و چنانکه گویند خود مدعی نبوت گردید المقاتره فی الاسلام  
 ص ۲۱۵ پس از وفات حضرت رسول صیحه چون ابی بکر در سال دهم هجری بخلاف رسید لنگری بر ابا  
 خالد و لید بر فتح سینه فرستاد و در آن واقعه سینه بدست وحشی افکام هند اکثر الکا و زویر  
 ابو سفیان و مادر معاویه که قبلاً در دوده کفر محمده بن عبدالمطلب عمومی پیغمبر را شهید کرده بودند مقول  
 گردید - انتهای -

عابثی - در تاریخ کلیسای روم و ایران صفحه ۲۳۳ حسین نوشته است مانی نقاش در سنه ۲۱۵  
 میلادی متولد شد گویند وطن وی اکباتان بوده و پدرش قنات نام داشته مانی در روز بطلانی  
 شاپور اول شاهنشاه ایران (۲۲۴ میلادی) بزرگوار شاستافت و در حضور نام خود را پیغمبر خواند  
 پس از چندی بزرگستان و چین و هندوستان سفر کرد و در سنه ۲۴۱ میلادی بایران بازگشت نمود  
 هجوم مؤبدان زردشتی واقع شد و در سنه ۲۴۱ میلادی بجرم اول او در مقبول ساخت - انتهای  
 در کتب حدیث در کتاب نظره فی اعمد الخیر ص ۲۷۷ میگوید مانی در نزد مسیحین خود را فارغیط و  
 روح نسلی دهنده مذکور موعود در بحال نامید انتهای -

مزدکیان - در کتاب تاریخ ایران باستان ص ۳۱۱ بعد چینی مسطور است در سال ۴۷۷  
 میلادی قباد پسر فریوز سلطنت رسید یکی از وقایع مهمه زمان سلطنت او ظهور مزدک بود  
 مزدک مردی بود از اصل نیشابور پدر او با دوانام داشت این مرد در عصر خود مسلکی ایجاد کرد که  
 ...

۲۵۳  
 نتیجه آن اشترک زن و مال در بین عموم بود مزدکیان عالم را از دست عنصر کج آتش و خاک  
 مرکب میدانست خوبی و بدی را هم توجیه ترکیب عناصر ثلاثه مذکور میپنداشت گشتن جمعی از  
 دغون ریختن منع نمود از حلقه میگفت و ادا و فرما زوی سپهر بخت سلطنت نشسته  
 چهار قوای شادی - حافظه عقل - شعور در مقابلش ایستاده اند وزیرهای این سلطان از  
 این قرارند پیکار - باردان - دستور - کاردان - کودکان - سالار این فرزندان با چهار قوه  
 مذکوره سابق عالم را اداره میکنند و در میان دوازده روح در حرکت هستند بقرار ذیل :  
 خواننده - دهنده - ستاننده - برنده - خورنده - دود خیزنده - کشنده - زنده - کشته - آینه شنونده  
 میگفت کسی تواند این دوازده روح و چهار قوه و شش وزیر را در اختیار خود بیرون بیاورد و  
 مقام خدائی ببرد ... مزدکیان کتابی هم داشته گویند مانی متخف از ابوعربی ترجمه کرده  
 مسلک مزدک را اشترکی منفرد بود در رگستان و یزد و کردستان فارس و خوزستان منتشر شد  
 چون در زمان قباد و جانشین در بار غلبه آمده داشتند قباد برای اینکه از نفوذ آنها بکاهد  
 مسلک مزدک را قبول کرد و نجبا و روحانیون قباد را از سلطنت معزول کردند و برادرش جباب  
 بیادش همی انتخاب نمودند بواسطه مخالفت جباب از قتل قباد صرف نظر شد و او را در قلعه کرد فرستاد  
 نام داشت مجوس ساختند قلعه فراموشی در گل گود که در مشرق شوشتر در کوهستان بود باشد  
 و چون اسامی مجوسین در آن قلعه میسجکاه در پیش شاه مذکور میشد قلعه فراموشی نامیده میشد  
 (ایران باستانی ص ۳۲۲) قباد با بخت و مساعدت و بجه خود از حبس فرار کرد و به خان حمله  
 پناه برد و حیا طلبا با خون نای سفید که موزخین خارج آنها را خفایت میمانند قومی صحرانورد بود  
 که در زمان بگرام گور بطرف ایالات شمال شرقی ایران و باخر حمله کردند بگرام گور پس از خلاصی از  
 کار



۲۵۳  
 کار او را با بجان با هیاطله جنگ کرده و آنها را شکست داد و اسرای زیادی از آنها گرفت  
 (ایران باستانی حسنیه) این طائفه در زمان فیروز نیرنوزی شاهی شرقی ایران هجوم کرد  
 فیروز خواست با شاه آنها که آن گن شهنشاه نامیده میشد صلح کند باین شرط که دختر خود را  
 به آن شهنشاه بدهد و چنین کرد و قیامه قباد از مجلس نروخان هیاطله رفت خان هیاطله  
 نفوذ و وجه اش و خرفیروز حاضر شد قباد همراهی کند قباد دختر خان هیاطله را که از مادر بود  
 متولد شده بود زنی گرفت و تحت سلطنت ثانیاً برقرار شد ولی در این مرتبه با سلطنت مزدک  
 مساعدت نکرد بلکه در مقام قلع و قمع مزدک و مزدکیان برآمد و مجبوراً نوشیروان امر کرد  
 بسپای از مزدکیان را کشت ولی ریشه این طائفه بجای قطع نشد... چون قباد پس از  
 بازگشت تحت سلطنت با مزدکیان روابط خود را قطع کرد آنها در صدر برآمدند که وسالی ایجاد  
 کند تا قباد از سلطنت استعفی شود و یکی از پسرانش که مزدکیها و عده همراهی داده بود سلطنت  
 بردارند قباد برای جلوگیری از این معنی چنانچه گفتیم بوسیله پسرش خسرو مزدک و مزدکیان  
 در باغی دعوت کرده و یکایک کشت لکن مزدک فرار کرده و سالم ماند چون نوشیروان پس  
 از قباد سلطنت برآمد یگانه محققی که در آغاز وجه عمت خود ساخت مسکین اضطرار برفع  
 شورش و هرج و مرج که بواسطه سران مذهب مزدک در مملکت ایران حاصل شده بود مذهب  
 مزبور حتی در ارمنستان هم نفوذ یافت و مسیحیان بدو فرقه مزدکی و غیر مزدکی منقسم شدند و این  
 سبب حصول منازعه بین فریقین گردید (ایران باستانی) انوشیروان با نهایت عزم و کوشش  
 و پیرویش را تعقیب نمود و صد هزار نفر را با خود مزدک مقتول ساخت لکن ریشه این فتنه از بیخ  
 و بن کنده نشده و تا زمان صفای عباسی چندین مرتبه مزدکیان با سامی مختلفه تولید فتنه و فساد  
 کردند

کردند از جلالت پس از آنکه در سال ۱۱۱ هجری ابو مسلم مروزی قتل سید مزدکیان برپاست  
 سبب او که اسم خود را اسپهبد سپید گذاشته بود بنای شورش را گذاشتند و مطابق مذهب  
 تاریخ طبری سبب شکست یافت و شصت هزار نفر از اتباعش مقتول و خیال و اسواتان اسپه  
 تاراج شد و نیز در سال ۱۱۲ هجری طائفه از گردگان که باطنیه معروف بودند با جاعت خرم  
 همدستان شده اسواتان زمان ربهشترک و سلاج شروند عمر بن العلاء معروف کنه را شکست داد  
 (علاء کوش پر و منور آلمانی کلمه خرمین را تحریف کلمه خرمین میداند اول کسی که هم فریاد  
 به پیروان مزدک اطلاق کرد خواجه نظام الملک بود) در زمان برون الرشید نیز خرمینیان شورش  
 کرده صفهان را مرکز قرار دادند و در سال ۱۹۲ هجری پراکنده و مغلوب شدند بلافاصله از بجان  
 شورش کردند و خدا شاهد است که با هزار نفر شکر آنها را مغلوب کرد پس از سال باز در بجان  
 شورش کردند یک نفر از خرمین در بغداد نزدیکی موصول ادعای هدایت کرد و بنویسوس حبیب  
 معروف بگوید مدعی مذکور گاهی خود را عیسی زمانی روح القدس مینامید و بر چهره خود نقاشی نموده  
 بود تمام ارمنستان بین الخرمین از او میباشند نام این مدعی جاحقان بود بالآخر خرمین  
 بن سال او را شکست داده جاحقان فرار کرد یکی از شاکرانش مولوم بر بابک در کوه باطلیم  
 طغیان برافروخت مدت ۲ سال دوره طغیان بابک خرمین طول کشید کوه باطلیم  
 سال ردی و اعلی واقع است خرمین این کوه را مقدس شمرده بودند که (ساوشیانند) که  
 موجود است باید از بجان ظاهر شود در سال ۱۱۲ کار بابک بالاکرفت صفهان و از بجان  
 مرکز خرمینها بود با و پست معتصم عباسی بعد هزار نفر آنها را در همدان کشت اما بابک  
 فرار کرد و در صد و کلکها مقتول شد (علاء کوش آرمین الملک) پس از این واقعه باز خرمین  
 زدند

نزدیکت موصل یعنی بغداد شورش با کرده باز میوی قیصر روم آغاز گشت و پراکنده رخت  
 خلاصه قایع خیره سری دشوخ چشمی اینطایفه در تواریخ به تفصیل مطروحت قتل این پسر  
 بارون از شهید و خلافت مانون بساجدت خردن میان بجهول پوست برای تفصیل  
 کتابت این مانون که از طایفه های تواریخ اسلام تا این جرمی زیدان است مراجع شود -  
 بنظر فهرست و ترجمه اعلام و افکنند که در ذریع شجاع هفتاد  
 محمد بن مرشد اندیش - در آثره المعارف اسلامی چنین مطروحت قول حضرت  
 این شد ابو الولید محمد بن محمد بن رشد در قرون وسطی نزد غریبها به (آوردوس  
 Averroes) معروف شد در سال ۱۱۲۲ (۱۱۲۲هـ) در کرد و متولد شده پدرش از  
 قضایا بوده است و خود این شد تا لیفات یادی از خود باقی گذاشته و طیب (پزشکی) را  
 زادگاه خود تحصیل کرده و از استادان او ابو جعفر بارون است که از شهر تروکیس *Tauucillo*  
 کرکی از شهرهای اندلس است بود در سال ۱۱۶۸ (۱۱۶۸م) این شد در مرکش بود  
 و احتمال میرود که این طفیل او را با این مسافرت تشویق کرده باشد و همین شخص او را در مرکش بابی  
 یعقوب یوسف نامیر موصوفی معرفی نموده و این شد بر احم این میر سرافراشته است و این کتابت  
 (المعجب فی تخمین اخبار المغرب مرکشی چاپ وزی ص ۱۲۴-۱۲۵) تا امروز مشهور و معروف  
 مانده و این شد یگویی و قتی خلیفه رای فطایفه را در اینکار آسان جوهر قدیم یا حادث است؟ پرسید  
 سجدی مرعوب شد که نوشته است جوابی بدخند و چون خلیفه جهان دید بنیای ماطلفت را با او  
 گذارد و خود بشرح و بیان مسله بر دخته شروع بشرح و بسط آراء مختلفه عمل نمود و در طرف  
 این مسله با یک اطلاع و فهم کاملی که کمتر نظیرش از نظر اماره انظار میرفت صحبت نزد پس  
 آن خلیفه

آن خلیفه این شد را با جائز و مرخص نمود و این طفیل با و پیشیناد کرد که بر کتب ارسطو بشرح بود  
 و گفت غالباً میرالموسین از شکل بودن آنخاشاکی است و یگوید علماء و فلاسفه یونان سیلی  
 مغلق نوشته اند (و با ترجمه های موجود آرزو مغلق بوده) و با این شد فاش کرد که در شرح  
 آنخادقت لازم را مرعی دارد این مرشد در سال ۱۱۶۵ هـ بقضایبول (اشبیلیه) معین شد  
 و پس در سال ۱۱۶۲ هـ بسبت قاضی کرد و برقرار گردید و با آنکه این مقامات مسکولیت ریاضی  
 داشته باز این شد مهمترین تالیفات خود را در آنوقت نوشته است پس از آن باز در سال ۱۱۷۸ هـ  
 او را در مرکش معینیم و این مسافرت بر اثر دعوت یوسف بوده که میخواست این شد را بجای  
 این طفیل که بیروناتوان شده بود پزشک مخصوص خود کند ولی بعد با خلیفه او را بسبت قاضی  
 القضاات به کرده فرستاده است این مرشد در ابتدای امر مورد احترام یعقوب لقبی المنصور  
 (جانشین یوسف) بوده ولی بعد با آن موقعیت را از دست داده زیرا فقها بر علیه تالیفات  
 او قیام کرده و او را بخرق از دین محکم نمودند و برای این تمت این شد می که شد و بر (پس آن)  
 که در نزدیکی کرده و ابعثت تبعید گردید در همان وقت نیز خلیفه امر کرده که کتابهای فلسفی او را  
 بوزاند ولی کتب پزشکی و حساب گاه شماری را استثنی کرد (در حد سال ۱۱۹۵م) و بنگار  
 ماکدونالد *Ducan Macdonald* متفقد است که او بر خلیفه موصوفی که تا آنوقت از  
 پیروان خلفه و حامیهای آن بود قطعاً برای رخصی کردن عملهای اندلس بوده که بیش از  
 بر براتسک بسنت داشته اند و حقیقت این است که در آنوقت خلیفه در اندلس هر گرم جنگ با  
 مسیحیان بود و پیشتر که مسیحیها در اندلس بر مراکش گشته اند و مرا و آئین خود را عملی نمودند و با  
 این شد از مقرب نگاه خود وقت *Development of muslim Theology*

D. Macdonald نیویورک ۱۹۰۳ (ص ۱۵۵) و در این باره بنفشه مدت زیادی از مرحوم خلیفه متمتع شده زیرا در خرم صفر سال ۱۲۹۵ (م ۱۹۱۸) در گذشته و در نزدیکی مرگش در بیرون دروازه (ناغزوت) مدفون شده است -

و از تالیفات عربی ابن رشد جز عمده کمی برای باقی مانده است و از جمله کتابهای او که منتهی کتاب (تفاوت تفاوت) است که در کتاب (تفاوت تفاوت) مشهور غزالی است که در کتاب Palacios, Miguel در معنی (تفاوت) در کتاب غزالی و ابن رشد در عمده افریقایی دو شماره ۲۶۱-۲۶۲ سال ۱۹۰۶ و مخصوصاً به ص ۲۰۲ رجوع شود) و شرح متوسط او بر دو کتاب شرح و خطابه ارسطو که (لازمیو Labinio) آنها را چاپ است (از او) و رساله در منطق بشرح دو کتاب که در طبع شده است و همچنین عوالمی او بر بعضی قسمتهای شرحی که رکن افروزی بر کتاب (بعد الطبیعی) ارسطو داده در دست است به (J. Fraudenthal)

و S. Fraenkel رجوع شود) و شرح بزرگ بر (بعد الطبیعی) که نسخ از آن در لندن است (Cat Cod orient شماره ۱۸۲) و کتاب جوامع کتب ارسطو در (به Catalogo - Bilal Nacion: Guillen Rollas شماره ۲۷ در Allanus ar de Madrid Notes sur les: H. Derenbourg شماره ۲۷ در Homenaje a D. Franc Cudera ص ۵۷۲ بعد رجوع شود) و کتاب عبارت از مجموعه شرحهای کوچک او بر کتاب مبروه زیر است که از تالیفات ارسطو است طبیعیات. السماء و العالم. الکنوز الفسای. الاشیاء العلویة. النفس و بعضی از مسائل دیگر که در ج ۱ با بعد الطبیعی است (با از منبأ: H. Derenbourg

Le Commentaire Arab d'averroès sur quelques petits écrits Physiques de Aristote in Archiv für Gesch der Philosophie

ج ۱۸، ۱۹۰۵، ص ۱۵) و در رساله تا در وی میماند در رابطه بین ابن خلیفه که یون گوته Lion Gautkier دیشل این d'Aliguel Asim آنها را بررسی کرده و این در کتاب یکی موسوم به فصل الفال فیما بین الشرعیة و الحدیث فی الاتصال و دیگری به کتاب هناجی الاشیاء فی علم الاصول موسوم است و مولف J Müller این در رساله منتشر کرده و با لمانی ترجمه نموده است (بمصادرجوع شود) و هر دو با هم در قاهره بعنوان کتاب فلسفه ابن رشد منتشر شده اند (۱۳۱۳-۱۳۲۸ ه) و بعضی از تالیفات او که باقی است و در آنها بحروف عبری نوشته شده عبارتند از: مختصر منطق شرح اوسط بر کتاب الکنوز الفسای الاشیاء العلویة و النفس شرح او بر الطبیعیات الصغری (که با بنام علی پارسا شماره ۳۰۳ و ۳۱۲) و همچنین شرحی از او بر السماء و العالم و الکنوز الفسای و الاشیاء العلویة در کتابخانه بودلین موجود است (ندرسا ص ۵۷ قدرت عبری) - (در اینجا باین شد مراجعه شود چاپ سوم ص ۵۷) و شرحهایی که ابن رشد بر کتابهای ارسطو نوشته عبارتند از یک شرح بزرگ و یکی متوسط و شرحی کوچک و این شرح که گانه موافق با روش مراحل گانه تعلیم در دانشگاه های اسلامی بوده باین ترتیب شرح کوچک در سال اول متوسط در سال دوم و بزرگ در سال سوم تدریس میشده است و عقاید نیز باین روش تدریس میشده است تا اینجا کتبی را که لغت عربی از او باقی مانده ذکر کردیم و از این بعد کتب و در زبان عربی و عبری است شرح میوهیم و آنها را جداگانه شرح برانا و طبیعیات و در طبیعیات و القاء

والتما والعالم والفسق وما بعد الطبيعة وکی شرحهای بزرگ او بر سایر کتابها  
 ارسطو مفقود شده است و جز این شرحها شرح او بر کتاب الحيوان نیز از بین رفته است و  
 ابن رشد شرحی بر جمهوری افلان نیز نوشته و از منطق فارابی و روش او در فهم ارسطو انتقاد  
 کرده و در بعضی نظریات ابن سینا نیز نظر داشته و بر عقیده ابن تومر المهدي حواشی جزی  
 نوشته و در فقه کتابهای چندی تألیف کرده است کتاب *بلایة الجهد* نیز از المقصد  
 چاپ قاهره (۱۳۲۹ هـ) و در نجوم و پزشکی نیز تألیفاتی نموده و کتاب طب او که موسوم به *الکلیات*  
 است و در ترجمه های لاتینی به نام *Colliget* تحریف شده در قرون وسطی همین داشته و یکی  
 بهر حال با هیئت کتاب ابن سینا که موسوم به قانون است بوده (کتاب *الکلیات* در کتاب  
 موجود است بزوزی در *Zeitschr. d. Deutsch. Morgenl. Gesell.*  
 ج ۳۶ - ۱۸۸۲ م ص ۳۳۳ در پیرگرد حضرت دوران شماره ۱۲۴ رجوع شود شاید  
 ما درید نیز باشد حضرت *Rollés* شماره ۱۳۲ رجوع شود و *H. Derenboang*  
*Note, etc* شماره ۱۳۲ در *Homenanije* ص ۵۸۷ بعد رجوع شود  
 بهر حال نمیتوانیم فلسفه ابن رشد را یک فلسفه تازه بدانیم (در باره این نظر بنظر تیرنیان در  
 کتابی که در باره ابن رشد و روش او دارد به چاپ نهم ص ۵۸۷ رجوع شود) زیرا همان فلسفه و  
 روش گیتی است که افراد آن روش کتب یونان را پیش گرفته و خلاصه معروف شده اند (با  
 فیثوف رجوع شود) یعنی همان روشی است که قبل از او کنذی و فارابی و ابن سینا در شرق  
 از آن پیروی کرده اند و ابن باجه نیز در غرب آنرا اتخاذ کرده و یکی شکی نیست که ابن رشد  
 در مسائل زیادوی با این فلاسفه بزرگان مخالفت کرده است فقط چیزی که هست این مسائل از حیث

اهیت در درجه دوم بوده است اجمالاً آنکه این شد سبک و روش همان فلاسفه را متابعت کرد  
 و در فلسفه همان راهی را که آنها رفته اند پیش گرفته است با این ترتیب شهرت ابن رشد  
 بیشتر راجع به عمیق بودنش در تحلیل مسائل توانائی او بر شرح بوده و البته اینها دو صفتی است  
 که امروز برای ما مشکل است ارزش علمی آنها را معین کنیم زیرا طرز فکر و روش علمی عصر ما با آن  
 عصر اختلاف زیادی دارد و یکی نمیتوان انکار نمود که این دو صفت در قرون وسطی مورد تقدیر علما  
 بوده و مخصوصاً علمای یهود و نصاری از آنها تعریف کرده اند و شرحهای که ابن رشد داده مورد  
 پسند همه بوده و حتی کسانی که قائل بودند که روش و خطری است که دیانت را تهدید میکند باز شرح  
 او را پسندند آنها رجال دین در مشرق و ممالک اسلامی با کمال سختی فلاسفه را مورد حمله قرار داده  
 و کتاب *نظام الفلاسفة* که غزالی در آن مخصوصاً از فارابی و ابن سینا انتقاد کرده یکی  
 معتبرین آثار این جنگ سخت بوده ولی در غرب و ل فتما مسلمان اندلس با آنها حمله آورده اند  
 و پس از آنها نیز چون علما لاهوت عالم مسیحیت بر شرحهای ابن رشد آگاه شدند آنها حمله  
 گردیدند چنانکه در قرن سیزدهم اسقفهای پاریس و کسوفور و کانتربری همان علما که فقط  
 اندلس از خواندن کتاب ابن رشد مردم را باز میباشند اینها نیز خواندن کتاب و اصرام کردند  
 و مهمترین مطلبی که در کتاب ابن رشد موجود است و موجب اهتمام او برزده شده از این قرار است:  
 تقیم بودن عالم علم و رعایت خداوندی کلی بودن نفس و عقل رستخیز و شاید با کمال آسایش  
 بشود فهمید که این محمد در این مسائل با شریعت اسلامی مخالف بوده ولی باید دانست که عقلاً  
 اسلامی را منکر نشده فقط آنها را طوری تفسیر و معنی کرده است که با فلسفه بابت کند مثل آنکه  
 مسئله تقیم بودن عالم مخلوق بودن آنرا انکار میکند ولی در خلقت قائل برائی شده که تا حد

متکلیف میخاست دارد باین ترتیب که خلقت نظر این مرتبه یکده فاعل انجام گرفته یعنی مسبق  
 بعد نبوده بلکه خلقت در نظر او عبارت از تجدد و حیثی است در همان که با آن عالم باقی میباشد  
 و نیز میاید و بعد از آنکه قوه آفریننده فی موجود است که همواره در این عالم مورت و متحول گام  
 است و بقا و حرکت و احوط و پایا میکند و اجرام سماوی بالخصوص جز حرکت بوجود نیامیند  
 و این حرکت از قوه محرکه کی از ازل در آن مورت بوده با آن میرسد پس عالم قدیم است ولی معلول  
 بعینت خالق و محرک نیست و تفاوتی است که قدیم است و قبول بعینت نیست. اما در علوم الهی  
 این شدیدی همان اصل موضوعی است که خلاصه پیش گفته اند و عبارات است از قول بانی که بعد  
 اول جزوات خود را تعقل نکند و قطعاً باید بطور باشد آسبدا اول یکاگی خود را در ابا باشد زیرا  
 لازمه تعقل کثرت موجودات تکثر در ذات او است و اگر در این اصل وقت کنیم نو هم دید که موجود  
 اول باید از خود ذات خود خارج نشود زیرا بجز ماهیت خود در تعقل نمیکند و باین ترتیب عنایت  
 توجه مستعمل خواهد شد و این همان تنگنا و راه پر پیچ و خمی است که متکلیف میگوید فلاحه را  
 بآن بکشند ولی روشن نشدیش از آنچه تصور شود روشن آسان است زیرا قائل  
 باین میباشد که خداوند با لذات اشیا را درک و تعقل میکند و قابل او مانند تعقل بصوت خبری و کلی  
 نیست بلکه بارتب بسیار عالی تری که ادراک بآن میرسد آنها را تعقل میکند (باده فلسفه جرج  
 شود) پس علم خداوند ممکن نیست مانند علم انسان باشد چرا که آنطور بود لازم میاید در علم خداوندی  
 شرکائی باشند و تا باین حدانیت برای او محقق نمیشد بعدا و علم خداوندی مانند علم انسان  
 از موجودات است خداوند بیکدیگر علم او علمی است که موجودات معیان نیست بلکه برعکس علت تمام  
 موجودات میباشد پس در اینست که با چون متکلیف قائل شویم که این مرتبه منکر توجه و خاست

خداوند بوده است و آغاز آنچه راجع بسلسله نفس است این مرتبه است که معتمد است  
 نفوس جزئی پس از مرگ در نفوس کلی مندرج میشود و باین ترتیب منکر خود و انفرادی در نفس انسانی  
 ولی این حقیقت ندارد زیرا لازم است اول در مذبح این مرتبه باشد مانند مذبح بسیار در خلا سفر بین آن  
 و عقل تمیز و هم چه عقل کمالا مجرد و از ماده خلاص است و تا با عقل کل با عقل فعال متصل نشود معلومی  
 ندارد و آنچه را که در آن عقل میانی میم جز قوه یا استعدادی برای قبول معقولات صادره از عقل  
 فعال نمیشد و این قوه را عقل منفعل گویند و این قوه موجود با عقل نیست بلکه باید بعینت  
 و عقل مستفاد بشود بنا بر این این قوه عقل فعال که عمل معقولات بری ازلی است اتصال میاید  
 و با اتصالش باین عقل فعال نبوت خود را بدی خواهد شد ولی در نفس این امور نیست زیرا بعضی اینها  
 نفس عبارت از همان قوه محرکه است که جام طبیعی کلی (عضوی) را زنده تغذیه نموده بعد بعد نباتات  
 انسانی یکم نوع قوه است که ماده را زنده گانی میدهد مانند عقل از کودکی ماده پاک نیست بلکه متروک  
 گفت بر خلاف آن اختلاط شدیدی با آن دارد بطوریکه نفس گاهی از چیزیکه شبیه ماده است گوین  
 شده و یا گوین آن از ماده فوق العاده لطیفی میباشد و این نفوس انسانی برای اجسام صورت  
 هستند و همین جاست که قائم با آنها نیستند بلکه بعد از آنها باقی میمانند و میروند پس از این نشان  
 اجسام زنده باشند و این بقا در نظر این مرتبه فقط مجرد امکانی میباشد و معتقد نیست که در نفس  
 صرف تواند بر مان قاطعی در باره خلود نفس باید حد و این در صورتی است که آنرا باین نحو که گویند  
 تصور کنیم و حل بن سلسله موقوفی است (نظایف اللفافه ص ۱۳۲) -

و متکلیفین باین فیضی است که در مذکر کعبت اجسام است یا اینکه در شرح عقیده  
 این سلسله مواهقت با آن نزد کثیر با بخارا آن است چه میگوید اجسام آدر آن عالم همین اجسام

بیراجبی که فانی میشود عیناً بازگشت نمیکند بلکه جسمی شبیه بآن بازگشت مینماید -  
 و زندگانی آن عالم در نزد ابن رشد کاملتر از زندگانی این عالم است بنا بر این چهارم  
 آن عالم کاملتر از این اجسام خواهد بود ولی ابن رشد بآن اعتنا ندارد و تصور آنی که در بار آن  
 زندگانی ساخته شده قائل نیست و این اهل سنت این فیسوف را پیش از سایر فلاسفه متقدم  
 مورد حمله قرار دادند از پیش از آنکه راطه بن حکمت و شریعت را تعریف کرده در آن خود  
 در این سلسله در دور سال نامبرده سابق که فصل المقال در مناهاج الاولیاء باشد شرح  
 داده و او را اولین آراء در این راطه این است که باید حکمت با شرفیت موافقت داشته  
 باشد و کلیه فلاسفه اسلامی این مبدا را پیش گرفته اند میتوان گفت که در اینجا دو حقیقت  
 یابد و بدیهه موجود است که عبارت از حقیقت فلسفی و حقیقت دینی باشند و باید این دو با هم توفیق  
 شوند چه فلاسفه در روش خود پیغمبرانی هستند که تعالیم خود را خصوصاً متوجه علماء میکنند و باید خصوصاً  
 این تعالیم با تعالیم انبیاء و پیغمبران جستی که برای عموم مردم فرستاده شده اند تعارضی نداشته  
 باشد فقط باید تعالیم فلاسفه صحت حقیقت دینی را مستحق اقامی کامل و ولی از حیث کمال از آن  
 بیان کند و باید در دیانت بین معنای تحت اللفظی حرفی و معنای که در حقیقت با و اول هست فرق گذارد  
 و اگر بنظر برسد که در قرآن نصی است که با تالیح صنفی تعارضی دارد و باید معتقد شویم که این نص صحت  
 دیگری دارد که با معنای حرفی آن مخالف است و باید در جستجوی آن معنی باشیم و آن را بدست  
 آوریم و عاقل مردم باید پیرو معنی حرفی و ظاهری قرآن باشند و علماء باید آن را تاویل نمایند  
 و با آن عاقله باید تخصص و رموز را همانطور که وحی گفته است قبول کنند ولی فلاسفه باید آن معنی  
 عمیق و مجرد را که آن نصها در بردارد بدست آورند و علمای نیز باید خود را از فهم کنند که تا ویلالت خود را

در میان عاقله مردم شاه نه هفتاد این مرشدان ترتیب کیفیت آموزش را بیان نموده و شرح  
 داده است که چگونه باید موافق با فهم و درک مردم باشد بنا بر این مردم را بنا بر مواهب عقلی بر سه  
 دسته تقسیم کرده اند **دسته اول** که از سایر دسته ها بیشتر از آنهایی هستند که چون با کلام مستند  
 موافقت نودند ایمان میآورند و این دسته فقط بگفته های خطابی شکل میگردند و مستند مردم است  
 مستند که عقایدشان پس از اقامه برهان کامل میشود ولی بآن بر نیانی که مستند بر مقدماتی باشد در  
 نظر آنها مسلم است و سابقاً آنها معتقد بوده و مورد اعتقاد آنها نیامده اند و مستند سوم که از همه کمتر  
 است از آنهایی تشکیلی میشود که جز با دلیل مستند مقدمات یقینی عقلی باشد معتقد نمیشوند -  
 و این روش در تعلیم دین که مستحق برانداختن درک است دلالت دارد بر اینکه ابن رشد عالم روشنا  
 مطلق بود ولی ممکن است دارنده این روش مستقیم نباشد و از اینجا میتوانیم بعبه کنیم که روش  
 این روش موجب شک مردان دین شده است پس از این عهد فاضل بن یونس معتقد شویم که  
 ابن رشد از دین خارج شد و میگوید که تا با ویلالتی که در قوت و ضعف تفاوت است از هم جدا  
 افتاد محفوظ باشد بلکه برعکس معتقدیم که او هم مانند بیشتر علماء شرق متمایل بوقوع دادن بین دشمنان  
 مختلف بوده و بر اثر این است که ما از اقوال او میفهمیم که خواسته است بگوید یک حقیقت را ممکن است  
 انسان بصورت های گوناگون تصور نماید و با قدرت فلسفی عظیمی که داشته توانسته است بین مذاهب  
 که نزد عقلهای کم تجربه و رازهم و مختلف بنظر میآید وضعی داده آنها را بهم نزدیک کند و شرحها  
 این مشکل را در دو قرن سیزدهم و چهاردهم یعقوب بن یونس (۱۲۳۲ م) که از مردم ناپل بوده  
 موسی بن تبون (۱۲۶۰ م) که از مردم لویس است و کلونیوس (۱۳۱۴ م) و ساموئل بن تبون  
 یهودی اسپر سلیمان کن (۱۳۴۶ م) که از مردم بله است و شم توب بن یوسف بن فخری بزبان عبری

و حبه نموده اند و کتابهای این مرشدان چون پیر گرسون شرح داده و همان کار را کرده که  
 این مرشدان با کتاب سلطه نموده و از مسیحیها مثل سکوت هرمان که انقصابی بنامان خوشتر  
 هستند در مالهای ۱۱۳۰ و ۱۱۳۱ م شروع به نقل ترجمه کتابهای این مرشدان به لاتینی نموده  
 و در او هر قرن ۱۵ اینفوس هزاران ترجمه های قدیم را اصلاح کردند و بصورت فیسو طوطی  
 برآوردند. بالمره گیوفانی فرانسکو بوراناکا کتابهای این مرشدان با اعتماد بخش عبری آن ترجمه کرده  
 ولی بهترین کسانی که این کتاب را ترجمه کردند اینفوس (۱۴۹۵-۱۱۴۹۲ م) و پوماس (۱۵۱۵ م) بودند  
 بزرگترین شرح ترجمه علامه و افکنده مذکور در زیر شایع است

**ابو جهل** - در تاریخ المعارف اسلامی چنین مظهر است **قولاً ص ۴۸۸** ابو جهل ابو حکم  
 عمرو بن هشام بن مغیره داور نیز نسبت به او در تاریخ او ابن اخطبه میگوید یکی از بزرگان که در زمان  
 نزول مکی از قبایل قریش است یکی از روایات میگوید تقریباً پیغمبر همان بوده و سرگذشتی  
 که روایات مختلف در اطراف او گفته از جنبه تاریخی کم اهمیت میباشد و فقط چیزی که از آنها فواید  
 میشود این است که ابو جهل یکی از بزرگان که بوده و با کمال عنق پیغمبر نسبت و دشمنی کرده با کمال  
 جدیت و تعصب در سینه نالی که بر علیه پیغمبر شکر است نموده است و از هزار یک میگوید با صفت ملین  
 برفقاری کرده و یک نفر از ملان رکنه است و همیشه برای اینکه پیغمبر از او برساند و از او با  
 میکرد و هیچ چیز او را از اذیت پیغمبر نزد بدین مجزونی باز نداشت و بعضی مفسرین اشتباه کرده و این  
 دیدن این مجزوه و این آنچه در قرآن در سوره العلق از آیه ششم بعد از فاصله حدیث مفسرین  
 قائل هستند که آن سوره از سوره بنی اسرائیل و آیه ۳ از سوره دخان در آن هنگام که ابو جهل  
 و بعضی که پیغمبر از دوزخ کرده بود مستحضر کرده نازل شد این شخص را می بود که قریش از عدم نموده

بابی؛ شرم دست بردارند **ابو جهل** در آنوقت که قریش در نزویکیهای هجرت و صد  
 دسیسه کاری بر علیه پیغمبر بودند رای داد برای کشتن محمد از هر خانواده ای مروی اختیار نمود  
 و در آنوقت که دشمنی بین پیغمبر و قریش ظاهر شد ابو جهل با عده از مسلمانان که سر را می نوازیدند  
 برخورد کرد و با کمال میل که بجنگ داشت در آن ملاقات اتفاقاً روی نداد نباید داشت که  
 شوق زیادی بجنگ با محمد داشت و همان میل بود که او را وادار بشکست در جنگ بدر نمود و عتبه  
 بن سعید بن منابت و برای تحقیر او گفت یا معصفر شند و بعضی روایات میگوید  
 گوید در دعاییکه قبل از شروع جنگ بر نمود مقصودش خودش بوده که گفته است اللهم اظعننا  
 للرحم فاننا لما لا یعرف فاجنّه العداة و در همین جنگ معاذ بن عمرو بن مخزوم و  
 معاویه بن عفره او را کشته اند و چون پیغمبر کشته شد دید گفت فرعون قوم خود بود و نایب  
 داشت صفات ابو جهل را که روایات سلامی برای اغراض معلومی زشت نماید مرثیه های  
 اهل مکه در باره اش آن صفات کامل مینماید چو از بزرگ بر سرور که هسته و از صیث تهاصد  
 بزرگارش است و تند خونی و جمل را از او نغی نموده است - آنتهی -

**استطوتی** - در تذکره مجمع الفصحا جلد اول چنین مظهر است **قولاً ص ۱۱۸**  
 طوتی دخواستار ابو نصر علی بن احمد الطوتی منبأ و پادشاهان مجربند ...  
 اول کسیکه در لغت فرس فرهنگی نگاشته وی بوده ... در عهد آل بویه و غزنوی ظهور کرده ...  
 بجانب عراق و از میان آمده و عراق آل بویه و آل زیار را مدعی کرده سپس با ذریباجان رفته  
 از آن مجازت شاه ابو دلف که کرمی حکمران اران رسید و گرشا منبأ را بنام وی منظم کرد  
 ... و فاقش بر نگارند معبودین محمود در سده هجری اتفاقاً فاد - آنتهی -

کلدانیان - کلدانیان ساکنین خطه ای که بنام مغربین بوده اند و عراق عرب را مرز و بجای کلان سابق قرار دارد شهرهای مهمی داشته که امروز خراب و ویران است -

و چندین دستگونی - شیخ حسن اصفهانی معروف بوجید از فضلا و دانشمندان ادبای معاصر بود و در شعر عارفه ادبیات ایران زحمات کشید جمله اوسته از عفاق را در آنها بیگانه است ضمه نظای بابا بهترین اسلوب و تصحیح کامل طبع کرد که تاکنون بنظر نسخه صحیح از ضمه حکیم نظامی موجود نبود کتابیه مقدمه بطبع رسانید از قبیل دیوان قائم مقام و دیوان ادیب الممالک و دیوان ناطق فضلا و جام جم اوصی مراغه و... کتابیه که او در چند نیز از محموسی آثار ادبیه خود او و برخی از معاصرین است کتابیه نیز عافونی را نگارنده این صفحات بغایت بیچگونه کرده نیز وجود مرحوم بطبع رسانید اشعار ضمیمه لطیفه از ادبیا و نگار است مثالی که در سال ۱۳۲۱ در طهران اوقات یافت مرگ -

هو شمع - یعنی نجات خلاص می باشد وی چهارمین پیمبر از اصاغری است اسرائیل محراب است (برای شرح پیمبران اکابر اصاغری اسرائیل بنحاله جمله اول این کتاب در ذیل فخر علی شاه در ۱۷ شمع اول ص ۱۷۸ مراجعه شود) هو شمع مدت شصت و دو سال یعنی تخمیناً از سال ۷۸۳ و متناوب چهار تا ستمه مفصله است و پنج آری میلاد مسیح نبوت استمال داشته است و با میکا بلکه با یوسیل عاموس هم معاصر بوده است (لمحض از قاموس العزیزین) -

فهرست و توجیه احوال امر را که کند که در ذیل شمع هم می آید -  
ابا بگو - در دائرة المعارف اسلامی چنین سطور است قوله ص ۱۳۷ ابو بکر جده که نقیض است در روایات در اصل این لقب علت آن اختلاف است (صدیق نیز یکی از القاب است بم)

اول خلفاء راشدین است و با روایات ذکر میکنند بچ صفت به ابو بکر کنی شده است ولی در کتاب این کسبه از راه تخریف تخریف نموده و ابو فضل گفته اند نام پدرش عثمان است و بابی قاض نیز معروف است مادرش ام العیتر سلی دختر حضرت و هر دو لایحی از خانواده های مکه میباشند که از خاندان کعب بن سعد بن تیم بن مره است روایت شایع و معروف میگوید که ابو بکر نه سال از پیمبر کوچکتر بوده و در مکه مانند بازرگانان و ثروتمندان زندگی میکرد و یکی از روایات که چندان مورد اعتماد نیست (اصا باین مخرج ص ۸۲۸) میگوید پیش از بیعت نیز از دوستان دیاران پیمبر بوده و اولین کسی بوده که با او ایمان آورده ولی آنچه را که بعضی میگویند که تا که میکنند اولین مردی بوده که ایمان آورده محل شک و تردید است بهو حال خیلی زود و دارای مقام و موقع مهمی در جامعه اسلامی نوزاد شده و این مقام را بر اثر دوستی حکم او با پیمبر و صفات شایسته که دارا بوده و بوسیله آنها یکی از رجال مهم و بمرز صدر اسلام شد است بدست آورده و یکی از مهمترین صفات بارزه اش همان ایمان قوی تزلزل ناپذیر بر اسات محمد و عقاید او است باینکه رسول از جانب خداوند است تا او امر او را بر مردم ابلاغ کند و همین ایمان و عقاید است که بر کلمه از کلمات پیمبر را بمنزله حقیقت مطلق تلقی کند ابو بکر همیشه وقتی در مواقعی که مردم در گفته های پیمبر شک و تردید نمیدادند در ایمان خود باقی و ثابت بوده مثلاً یکی از آنجاها مسئله اسرار بود که مراد در تصدیقش مشکوک بودند و با دیگر مسئله صلح حدیبیه بود که مردم در تفسیر قاری پیمبر متحیر میشدند ولی ابو بکر در تمام آنها ثابت قدم بود بعلاوه دارای احسانات بسیار عالی و دقیق بود و زود و تمام میشد چنانکه معروف است در حال خواندن قرآن گریه میکرد و این گریه در حداه زیاد و مختصر ضامنها مؤثر بود و خورش و ایت میکند میگوید وقتی فهمید که در هجرت با پیمبر همراه خواهد بود از دست خرسندی



خرسندی گریه کرد از همه گذشته و فادار و مخلص و پاکدل بود و در اثر رای خود توبت و خجلی  
جا مانع پیغمبر شود که اتمام و عجله در امور نماید - عجله -

و تمام تعالیم اخلاقی که پیغمبر بیان آورده معتقد بود و بهترین دلیل این است که عده زیادی از  
بروگان را آزاد نموده و اعمال نیک دیگری نیز کرده است و اگر حقیقت داشته باشد که ابو بکر پس  
از رفتار زبیر بیهودی که احساسات او بر میانگیزد آن کلمات را که گوش هر شنونده ای از آنجا بیرون است  
در روایات اخبار از زبان اش نقل نمیکند که در حق او گفته دوباره دوستان خود را در پیش او زنی زیارت  
خواهند کرد با چار بایان اصل برای نسیم که آزاد و معایه دینی که از دوست خود پیغمبر شنیده در  
او کمال رسلو خ را داشته است - عجله -

ابو بکر در راه عقیده تازه خود از هیچگونه فداکاری دریغ نداشته و همین جهت بود که از شرف  
حکومت خود که در دستان خرد بود و جز مبلغ کمی نبی پیغمبر در کعبه خود می آید و در تمام راهی نسبت بدوت و سرود  
خود و فادار مانده و ابو بکر یکی از یاران کم پیغمبر است که همیشه فزادگی کرده و در سخت ترین مواقع با  
پیغمبر مانده و از فرار یکدیگر میگویند فقط یک مرتبه شجاعت خود را از دست داده و آن در وقتی بود که  
بنی هاشم از هیئت اجتماعی که مانده شدند در این وقت است که ابو بکر از کعبه خارج میشود و یکی با  
بزوی بر اثر حمایت و طرفداری یکی از صحابه نفوذ بان شهرت میگرد و یکی پس از آنکه این سخن  
از حمایت او دست برداشت باز ابو بکر در کعبه مانده - عجله -

ابو بکر وقتی بمستی از جهل هیت خود رسید که پیغمبر او را در هجرت یار خود نموده است و بر اثر این  
دوستی که در آن فداکاری کرده بهترین مکافات را یافته و نامش در قرآن با اشاره شافی آید  
نموده و باقی مانده است پسران و خانواده اش نیز با استشای پسرش عبد الرحمن بدیده مانده اند و عجب  
این است

این است که عبد الرحمن همچنان است پرست مانده و در جنگ بدر با همین جلیله ولی است  
اسلام آورده و بیدیه مهاجرت کرده است - عجله -

ابو بکر خانه ای در کوی مسخ ساخته و در تمام این مدت تبعیه دارا کی خود را در راه این عقیده تازه  
بصرف ساخته است و دوستی این دمرد (مقصود پیغمبر و ابو بکر است) از آنوقت مستحکم تر شد  
که پیغمبر کمی بعد از هجرت عاشق خرا ابو بکر را گرفته و در نزد او خیلی محبوب بوده و احتمال کلی میرود  
که این دوستی را آن روانی که این زن خرد سال سلک فراهم آورد از این پیغمبر و اگر چه هم  
قرآن آن غایب را با آن ترتیب با آن خوبی خاتم نمیداد - عجله -

اما ابو بکر خرد در مواقع حسلی کمی از پیغمبر جدا نمیشد و در تمام جنگها با او بوده و با او که تطبیق  
جنگی نداشته از سختی در بار گیرین و سنگترین مواقع جنگ دست از او کشید است و جز در مواقع  
ضرورت که خیلی نادر بود فرزنداری سپیابا و او گذار نمیشد چنانکه جنگ تبوک از این گونه بود  
بوده و معروفات که پیغمبر در سال ۵ هجرت ۱۳۵۵ م آورده است امارت حج بکر فرستاد و احتمال  
میرود که برخلاف گفته روایات او بوده که در همین سفر حج بر است رسول خدا را از سپاه نهای که بین  
او و مشرکین بود با آنها ابلاغ کرده است نه علی چون پیغمبر میارشد ابو بکر بجای او نماز خواند همین  
تیز موجب آن شد که در دید ثورین سال ۱۳۵۵ م چون پیغمبر در گذشت عمر و طرفدارانش برای  
جلوگیری از اختلافی که میان مسلمانان واقع میشد بعنوان ریاست مسلمین طالب بیعت با او شوند -  
ولی همه حال این اختیار و انتخاب بجا بوده است اما ابو بکر از راه ماسادی تازه نیارزده  
بلکه باره و عقاید پیغمبر متمسک شد و آنچه را که دوست او آورده و گفته بود محافظت نموده است و با  
این ترتیب سیاست توانسته است با همه نفوذ و دوگانگی که میان صحابه بود بین آنها اغسی آید

۲۶۲

شد و آنرا در مصالح و خیر جامعه اسلامی بکار و داد و در این ترتیب با اخلاقی که با  
 سادگی و خرمی در افعال اعمال خود صورتی از محمد شده و توست است جامعه نوزاد اسلامی را  
 در شکستین و پرخطرترین مواقع رهبری کند و باین روش بود که همین جامعه را در هنگام  
 بقای رساند که توست حکومت عمران مرو سخت با اراده را تحمل نماید و از فرستادن راننده  
 جوان بفرماندهی سپاهی برای جنگ با احمسی در مشرق اردن میستوان پی برد که ابو بکر  
 با نظر اصحاب و خست شهابی که پس از پیغمبر روی داده متوجه بوده که او هر چه میسر آید  
 عمل در آورد و قابل در دوزخ او بر علیه تمرکز قوه سیاسی در مدینه بر خاسته اند و علی بکر  
 با کمال شدت در برابر آنها و مخصوصا کسانی که از دادن زکات سر باز زدند ایستادگی کرد  
 این عمل با برخلاف و هر چه میسر خروج از فرمان او داشته است و چون امام با سپاس  
 ابو بکر (ذی القصر) رفته و در آنجا فرماندهی سپاه را بخالد بن ولید که سردار لایق و باغری  
 و اگه ار نمود و اتفاقا این انتخاب خیلی بجا بود چه خالد بن ولید پس از این بی ادبانی فرار  
 در نزدیکی بنواخذ شکست داده و بی تیم را مطیع کرده و پس از یک جنگ سختی که در حد قبه  
 الموت نزدیک حفر بابه واقع شده بی حین را که پیغمبر مطیع کردن آنها موفق شده بود و با  
 حکومت اسلامی را آورده و بجهت مندیهای ابو بکر در این جنگها موجب شده که سایر سردارانش نیز  
 خاموش کردن آشوب بحرین و عمان موفقی بیایند و در آن زمان وقت هم عکرمه و بی حد  
 حضرت و بمن مطیع حکومت مدینه ساختند و در تمام این مراحل ابو بکر همان روش پیغمبر را  
 پیش گرفته بود در رحمت و مهربانی با ازوت نژاده با مترین با مهر و محبت رفتار میکرد و  
 بتوان مدعی شد که همین رفتار موجب برگشت آرایش ائمه در کشور عربستان شد زیرا ابو  
 بکر

بگو در تمام این جنگها نشاء و سختی را جز در جاهای خیلی کمی بکار نبرد و کرا حمله آنها حارات  
 نهایت که حکام و فات پیغمبر شاعر و تفسیهای دوره جاهلیت را میزد و با او دیگر در  
 سوزاندن بنی قریظ و چون بر نبرد العرب آمدی که از یک سال مطیع و منقاد شده اند بگو  
 که معروف بجا نطق کاری و بی طلبی در جنگ بود و متوجه اجرای نقشه بی شه که پس از مدت  
 بسیار کمی مجرای تاریخ را بکلی تغییر داد و این شروع عبارت از دست دادن خالد بن ولید  
 و غده و گیری از سرداران آزموده برای حمله به کشور ایران در روم بود و قاصد متوجه با کمال  
 قوت قلب بگویم همان سرداران آزموده که در راه بودند این نقشه را پیش نهادند و با همی  
 آن خود ستاند از طریق از شهرهای داخلی جلوگیری کنند و از طریق هم با عراب خدمت اسلامی  
 عمل یا داد باشند و بجهت این راه برای این من منظور متوجه ساختن آنها بود و جنگهایی که بود  
 بیشتر برای آنها در داشت ابو بکر نیز این فکر و نقشه را با کمال رضایت پسندید زیرا  
 صلوات بر پیغمبر را در او بر عمر خود بر ستلحات و ابواب و کاین طور تفسیر کرد که فتح سایر ناکل  
 و ابات عمومی است که دیانت حیدر اسلام بان دعوت میکند و چیز دیگر بیشتر او را در دست حکومت  
 فرسند کرده همان خیر و زمینهای بزرگی است که سپاه عیب میدنهای جنگ اجراء کرده بود  
 چه سپاهیان و در مژگون ۳۳ دستل بران حیرت را تصرف کردند و عدو دیگری از آنها در  
 در ۳۳ و غلطنین در جنگ انجادی (بر سپاه روم فاتح آمد ابو بکر پس از جنگ این ناکل  
 در ۲۲ جوار الاضری ۱۳ (۳۳ اوت ۳۳ هـ) گذشته و در جوار پیغمبر مدفون شده است و  
 بعضی از روایات بر آن است که او را شصت قدمه کند مدعی است بر اثر تناول غذای زهر داری گذراند  
 روایت دیگری میگوید که بر استقام در روز سردی بگذراند و گذشته است و طی این روایت  
 چندان

۲۷۳  
 یزدان از دعوت سابق معتبر نیست زیرا باصلی که ابو بکر در آن وفات نموده مطابقت نمیکند  
 انبویکو در مدت کوتاه حکومت خود که بیشتر آنرا در جنگ گذرانده اقدام موثری در میدان صلح و  
 آشتی نموده است فقط در اینجا یک امر بسیار مهمی است که باید ایشا بدان کرد و این امر عبارت از  
 اصدای است که برای جمع آوری اولین نسخه قرآن نموده ولی باید دست که در ابتدای امر خیلی مذبذبو  
 چا اجازه صحیح یا اشاره فی از پیغمبر در این امر در دست نبود و با وجود این شاید بجهت او از این عمل حسلی  
 کم باشد زیرا روایت دیگری مدعی است اولین کسی که قرآن را جمع آوری نموده عمر بوده است  
 انبویکو در دست کردن غنای جنگی از قرآن متابعت کرده و تمام مسلمانان بدان یکسان نموده است  
 قرلی عمر بعد از این ویرانه فاصد صرف نظر نموده است انبویکو در احوال خلافت خود مانند قبل  
 خلافت زندگی کرده و در همان خانه یک درسخ داشت ساکن بوده قرلی بعد با چون آن خانه بلای  
 سکونت او لایق نبود بدین مقل شد و در آنجا منزل گزید است و فرمایند از زادگی او در زندگی  
 و تری که از او داشته انزال مسلمانان است چیزی از وی نقل میکنند و در ضمن صفات شمایل او  
 نیز با کمال وقت بلای ما شرح داده میگوید مردی سفید چهره لاغر اندام کم موبار کین اندام بود  
 بطوری که از ارش از میانش فرو میافتد استخوانهای چهره اش برآمد و با چشمهای فرورفته می  
 برآمد با خاکتم ریش خود را رنگ میکرد اما شخصیت این مرد از خطبه های زیادی که با او نسبت داده  
 در مواقع مختلفی قنایست آخرا گفته میتوان پی برد (به این هشام چاپک ستم گنج ۱  
 ص ۱۷۰) و طبری صحیح ۱۵۰ بعد و الکامل مبرد صحیح بعد رجوع شود) (انتهی  
 بغی المصطلق) در کتاب تاریخ سیاسی اسلام مطور است صحیح ۱۵۰ قوله جنگ نبی مصطلق  
 به پیغمبر خیر رسید که مردم نبی مصطلق پیشوای حارث بن ابی ضرار سر جنگ مسلمانان دارند

در کتاب تاریخ سیاسی اسلام مطور است صحیح ۱۵۰ قوله جنگ نبی مصطلق به پیغمبر خیر رسید که مردم نبی مصطلق پیشوای حارث بن ابی ضرار سر جنگ مسلمانان دارند

پیغمبر

پیغمبر حرف آنها بیرون رفت و در سر آبی که در سبوع نام داشت با خنجر خورد و جنگ در وقت  
 مردم نبی مصطلق فراری شدند و مسلمانان گروهی از ایشان را اسیر گرفته و شتران را  
 بغنیمت بردند این جنگ در تاریخ اسلام همیستی شایان دارد از این جهت که پس از آن میان  
 حجاجان و انصار نزاعی رخ داد و چیزی مانده بود که در نتیجه آن وحدت مسلمانان دستخوش  
 زوال شود و پیغمبر در نتیجه این جنگ پیغمبر با جویریہ دختر حارث که پیشوای مردم نبی مصطلق بود  
 ازدواج کرد و هم در این سفر بود که در هستان تحت بوقوع پیوست و مانند تی زنگانی بیجا  
 دستخوش حضرت اب محمد را در چارگرانی ساخت - انتهی - کلام -

دری در حصر ۱۱۱ میگوید جویریہ دختر حارث بانوی نبی مصطلق در میان اسیران جنگ بود و  
 هنگام تقسیم اسیران سهم ثابت بن قیس شده بود چون نمیتوانست در آن حال بماند با ثبات  
 قرار گذاشت که قیمت خود را بپردازد و آزاد شود پس از آن پیش پیغمبر آمد و حاضر کرد که در این  
 با وی بکن کند پیغمبر صلح دید که وی ایسوی اسلام جلب کند بنابراین صلحی را که باید به ثبات  
 پرداخته شود پذیردخت دوی را عقد خود در آورد پیغمبر در این کار دور اندیشی خویش را به ثبات  
 رسانید جویریہ دختر پیشوای نبی مصطلق بود که پدرش در جنگ کشته شده بود و ممکن بود با  
 دیگر مردم نبی مصطلق بدو را جمع شده برای مسلمانان اسباب رحمت فراهم آورد پس از آنکه  
 پیغمبر با جویریہ ازدواج کرد مسلمانان با احترام قرابت پیغمبر اسیران نبی مصطلق را آزاد کرده  
 داشتند تمامت - عایشه در جنگ نبی مصطلق همراه پیغمبر بود هنگام بازگشت در نزدیکی  
 مدینه متوجه مسلمانان قسم حرکت داشتند عایشه از جای خود برای کاری بیرون رفت و  
 همین که برگشت مسلمانان زفته بودند عایشه در همانجا ماند تا سخنان سلی که او نیز از آن جهت

انتهی

افتاده بود و رسید و عایشه را بر شتر خویش سوار کرده بدین راه آورد این خان نیز درین  
 مایه گفتگو شد و منافقان و زنتش از سخنان ما و سخت کوشیدند و قریب نه روز پیشه نمودند  
 از گمرانی نجات داد و وحی آسمانی عایشه را از همت برسانخت - اندهی -  
 حدیث یسیر - در کتاب عظمت محمد صلی الله علیه و آله طوبی است در سال ششم از هجرت پیغمبر ص  
 آنکس زیارت مکر کرده و به سلمان آگاهی داد که اراده گذاردن عمره دارد و برای اینکه میان  
 قریش از این کار جلوگیری کنند با عراب طرف درین دستور داد که ایشان نیز با وی کوپ  
 کنند لیکن عراب بجان اینک پیغمبر و مومنان بر نخو اهد گشت گفتند من و فرزند و مال  
 ما را گرفتار ساخته تو امر زش را از خدا بخواه پیغمبر با گروهی از اهل بیت و انصار که هزار پند  
 تن بودند از مدینه بیرون آمد و برای اینکه قریش برانند آنکس جنگ ندارد فرمان داد  
 بعدی بیرون کردند یاران پیغمبر همه جز شیر گز نماند و سلامی با خود نداشتند ولی اگر  
 بقصد شتر یا غدری داشته باشند حسابا بودند - خوف پیغمبر و یا دشمنش بعضان در جایت  
 در و منزلت مکرر رسید خبر رسید که قریش از آمدن ایشان بجهت آن آمده و چنان از رشید  
 که از رفتن ایشان بکه جلوگیری کنند قریش جنگ را آغاز گشته و خالد ولید را با دوستی  
 طایفه سپاس خفته پای پیغمبر و کان او جلوگیری پذیرفتند با هر معاوضی که از جانب مکر  
 میشد دست از حقه خود بازم داشت و بیاران فرمود تا در آخر زمین خدیجه فرود آید و کسب  
 نام چاهی است نزدیک مکه که آن زمین انعام این طایفه خوانند در آنجا بدلی پرورقا که بزرگ قبیله  
 خزاعه بود از جانب قریش نزد پیغمبر آمد تا از وی سبب آمدن بکه باز پرسد پیغمبر پاسخ داد که  
 برای گذاردن عمره آمدیم و با کسی سر حاکم نداریم و علاوه چون قریش را جنگ فرمودند و حاکم  
 گردیدند

مگر خواسته باشند من حاضرم با آنها قرار بگذارم که مدتی جنگ را متارکه کنیم بدین شرط  
 که ایشان مرا با مردم واکندارند بجز این قسم تفریش با زبرد قریش (بواسطه اینکه  
 قبیله خزاعه از زمان جاهلیت با قریش همسو گند بودند) این سخنان را از او با در ما شنیدند  
 دوی گفتند آیا محمد می خواهد بنام عمره با سپاهیان بکه بر آید و انگاه عرب که نیک بر جنگهای  
 نوزین میان او و انگاه عند بنش و بگویند محمد زبرد مکرر بگشود بخدا سوگند تا یکتن از ما زنده باشد چنین  
 کاری نخواهد شد انگاه عمرو پسر مسعود که بزرگ قبیله ثقیف بود برای سفارت بر گزید و بسوی پیغمبر  
 داشتند چون عمرو بزودی آمد بزرگ رفتن کار قریش همت گاشت از جمله چنین گفت: زحل سما  
 از یک قبیله نیستند و رابطه قوی میان ایشان موجود نیست از این وی بیایداری ایشان با بر طین  
 نمود خورا انونیکو در پانچ وی گفت دوستی پیوند آسمانی بزرگتر است از دوستی پیوند خویشاوندی  
 انگاه عمرو برگشت و قریش گفت بخدا سوگند من شما بانی را مانند حیره و کسری و نجاشی دیدار کرده ام شما  
 ندیدم که یاران و مانند یاران محمد که وی را تقسیم میکنند تقطیش کنند هنگامیکه امری میکند برای انجام  
 همه سادرت با هر مخالفت میکنند و چون دستناز میا ز برای آب صنوبرش نزدیک است خون یکدیگر  
 بریزند چون سخن گویند پاس تو قیرو حرم او او از خود را فروشانند و هسته سخن گویند و هیچگاه  
 بر خوش خیزه نازند انگاه گفت مخصوص شما راه هدایت انمود است از او پذیرید بر پذیرید یاران هر که  
 دیگر که تسلیم فرود نخواهند آمد پس نذرته کار خود کنید این نپه و اندر نیز در گوشهای سنگین و دهی  
 سخت قریش امی نیافت بی اثر ماند از این وی برای بارسیم دیگری را سفارت گیل داشتند  
 نیز همان دیدار پیغمبر گفت کرد پیغمبر بدو شنید و گفته بودند پیغمبر هیچ چون دید که فرستادگان قریش  
 کاری از پیش نبردند برای اینکه دوستی مسالمت خود را کامل سازد و خوار شد پس امینه را  
 از طرف

از طرف خود بسوی قریش فرستاد چون بایشان رسید شترش را پی کردند و خواستند  
 او را بکشند لیکن چند تن از ایشان او را نجات داده و برگردانند پیغمبر صلی الله علیه و آله خواست که عمر حنظل  
 بگذراند تا با بزرگان قریش سخن گوید عمر گفت: من از قریش بر خود بینام و در مکرم از قبیل عدی  
 کسی نیست که مرا حمایت کند و قریش هم از دشمنی و درشتی که من با ایشان داشتم کینه مرا در دل  
 دارند پس از فرستادن من بگذر لیکن بعقیده من خوب است عثمان پسر عفان را بفرستی که او را  
 که محمودی است گمانی هستند که وی را بکنداری نمایند پیغمبر صلی الله علیه و آله عثمان را بفرستاد و نامردی بزرگان  
 قریش نوشت و در آن نامه آورد که او پس آننگ زیارت و تعظیم خانه را دارد و چون عثمان با قریش  
 دیدار کرد و پیام بگذارد ایشان بر عقیده خود پافشاری کرده و گفتند کار بجز جا کشیدن نخواهند  
 گذاشت که پیغمبر و یارانش بگرد خانه بگردند و طواف بگذارند فقط عثمان اجازه دادند که طواف کند  
 عثمان پذیرفت او را سه روز بزرگان بر زمین میان مردم شیوع یافت که عثمان با همایش کرده  
 تن بودند بدست قریش کشته شده اند پیغمبر برای ادای خلیه میان یاران خود بر فرات چنین گفت  
 اگر بکشید میشوید است باشد از این عاجز و بیم تا کار را بر مردم که کینه ما را ای مردم بیعت کنید  
 یاران برای بیعت بسوی پیغمبر شتافتند و بیعت کردند پس این آیه نازل شد اِنَّا نَبَاِئِکُمْ  
 اِنَّمَا یَاۤیَعُوۡنَ اللّٰهَ بِذٰلِکَ فَوْقَ اَیۡدِیۡہِمۡ فَمَنْ نَّکَثَ فَاِنَّمَا یُنۡکَثُ عَلٰی نَفْسِہٖ  
 وَمَنْ اٰوٰی بِمَا عٰہَدَ عَلَیۡہِ اللّٰهُ فَاِیۡسُرۡہٗ اَجۡرَ عَظِیۡمًا

چون قریش بیعت نشینند و دست از عزم خود بر نمیدارند از سر کشتی  
 خود پانین آند و عثمان و همایش را از دست و از جانب خود میل سپرد و عامر و جویط بپر  
 عبدالمطلبی را که از بزرگان و ابرو مندان قریش بودند بسوی پیغمبر فرستادند تا قرار پیمان بکنند  
 پیغمبر

پیغمبر از این پیش آمد شادمان شد از جمله سخنانی که با میل گفت این بود: چه میکندید که  
 خانه خدا را طواف کنیم؟ میل پاسخ داد بخدا سوگند نبایستی عرب با هم گویند که ما مجبور گشتیم  
 لیکن تو آنچه را خواهی در سال آینده انجام بده نگاه کا صلح تمام شد بدین قرار کرده سال جنگ تمام  
 شود و از یکدیگر دوران باشند پیغمبر صلی الله علیه و آله آن سال را بدین برگرد و سال آینده بگر بازاید و شتر  
 که برای پیغمبر و یارانش خلوت شود و یاران پیغمبر فرستادند که آن هم در نیام باشد با خود سلاحی  
 بزنند و اگر کسی از ایشان نیز پیغمبر آید گریه سلمان هم باشد پیغمبر و یاران را بشان رد کند لیکن  
 از پیروان وی کسی بزرگواران رود او را به پیغمبر باز پس ندهند و هر کس از غیر قریش بخواند پیمان  
 قریش داخل شود آزاد باشد

چون کار کیره و بنای نوشتن پیمان شد عمر بر حبت و بنزد ابو بکر رفت و گفت: آیا محمد  
 پیغمبر خداست گفت: چرا گفت: آیا ما مسلمان نیستیم؟ پاسخ داد چرا گفت پس از چه روی ما  
 تن بریر بارستی و همیم: ابو بکر گفت: ای عمر محمد پیغمبر خداست و هرگز برخلاف فرمان خدا  
 نکند و خدا او را یاری دهد تا زنده هستی دست از کعبه در من او بر مدار چه من گوی میمدهم که  
 پیغمبر خداست

هنوز نوشتن پیمان انجام نیافته بود که کارهایی تازه پیش آمد و جبراً از پیمان دست از جمله  
 انکه ابو بصیر نامی از مستضعفان که بعد از گریخت قریش موجب قرار داد برگردانند او را از قویم  
 بخوایند پیغمبر صلی الله علیه و آله بانی بصیر گفت: چون ما پیمان بستیم و فخر در آن را و امید داریم باید  
 با فرستاده قریش برگردی ابو بصیر گفت: آیا ما بسوی مشرکان بر میگرددانی تا ما فریب دهند  
 از این بگردانند؟ پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت برگرد چه ما قدر کنیم و خدا هم برای تو از این گنا گناشی خواهد ساخت  
 و از جمله

و از جمله آنکه چون قریش ابا بصیر را خواستند و پیغمبر را آوردستور بر گشتن داد و او با گروهی از  
بیروان خود متعرض کاروانهای بازرگانی قریش شد و بر اثر این بازارگانی ایشان اسب  
رسیدیش دست تضرع بنوی پیغمبر را کرده و ابولحنان را گسیل داشتند تا از وی بخواب  
که این شرط از پیمان نامه لغو گردد و در آید اگر کسی از ایشان بنوی پیغمبر رود پیغمبر مجبور نشد  
که وی را برگرداند و چهل تن الفاد این شرط را بپذیرفت و ابابصیر و همراهانش بفرمود که کاروان  
و مردان قریش متعرض نشوند -

و از جمله آنکه پیغمبر در آغاز ذی قعدة از سال هفتم هجرت بیاران خود فرمان داد که برای  
تصنای عمره سال گذشته بار بر بندند قریش چون این را بدستندک فی از خود برای الگهی  
از چگونگی کار در راه ابرار کرده ساختند و چون دستند که مسین الحند چند تن را بر پست  
نکر ز پیغمبر بنزد پیغمبر فرستادند اینان پیغمبر را گفتند بخدا سوگند از تو هیچگاه چه در  
کوچکی چه در بزرگی غدیری رخ نداده اینک چه شد است که میخواهی با ما از جنگ در جرم بر قوم  
خود در آئی پیغمبر پاسخ داد که تا از نطوی شما بیوفائی نشود ما بدانچه پیمان بستیم پایندیم و هرگز  
سلاح بگردانیم سلاح خویش را در بیرون خویم گذاشت تا اگر بران نیازی افتد بی ساز و برگ  
نباشیم و از آن استفاده کنیم -

چون سه روزی که بموجب پیمان پیغمبر و یارانش حق داشتند در که بماند سپری شد قریش  
پیغام دادند که باید از کعبه بیرون رویم پیغمبر فرستاده ایشان گفت چه زبانی شما میرسد اگر ما را  
چند روزی در میان خود بگذارد گفت ترا بخدا سوگند میدهم که چون سه روز قرار داد پیمان  
آمده است بیرون بروید پیغمبر پاسخ داد که اگر خدا بخواهد هنگام شام بمیدان بیرونیم آنگاه  
بفرمود

بفرمود تا در میان یاران بانگ کوچ کردن دادند قبال حرب چون دستی چمان و یکی  
و خدا و دیدند همایل شدند که با او هم چمان و همو گنذ شوند پس رشته دوستی و مساعدت  
میان او و قبال عرب محکم گردید - انتهای -

جنیب السیر - در گاهنامه جلالی چنین مسطور است قولن میر غیاث الدین (متوفی ۹۳۲)  
هـ و قی) سید غیاث الدین پیر هام الدین حسینی طلق به خون میر در ۵۸۵ هـ ق  
در حرات متولد شد در سال ۹۳۲ هـ ق وفات یافت مورخ معروف و نویسنده مشهور است  
وی نواده دختری میر خوند صاحب روضه الصفا است عمده مؤلفاتش :- اجنب السیر  
که مختص روضه الصفا است یا قاتل الملوك در تاریخ ابنه و آثار سلاطین سوادنا فی الورد  
یا سنو الورد و آیه قریش در دهلی مجاور قبر اهر خرمی خلوتی است در کتاب جنیب  
تا ۹۳۲ هـ ق اخبار و وقایع تاریخی ضبط گردیده و علی و جمال و معارف معاصرین مؤلف  
نامبرده شده است - انتهای -

حیوة الحیوان - کتابی است حاوی مطالب مختلفه و تخصص را طیر که از انالیفات علامه  
دیری است این کتاب مختص بطبع در سیدیه است -

دستورالذ - از پهلوانان افسانه ایرانی است که در شاهنامه و سایر تواریخ ذکر شده است  
و شجاعت ضرب المثل است معمولاً این اسم را بضم راء میخوانند با آنکه مطابق تصریح فردوسی در شاهنامه  
اصل این اسم نفع را میباشد فردوسی فرموده که چون مادر رستم خواست وضع صل نماید طفل  
چندان قوی و بزرگ بود که تولدش موجب بدینج ذرعت فراوان برای مادر گشت آخر کار پهلوان  
مادر را شکافتند و طفل را بیرون آوردند در این وقت مادر طفل گفت دستم یعنی از درد و درخ  
خلع

تخلص شدم و همین کلمه را که مادر گفت نام طفل قرار دادند قولند: -

بگفتا که دستم غم آمد بسک نهادند دستکش نام بسک  
شیرالدولند در کتاب دستا های قدیم ایران چنین میگوید: (دستم که در دست است  
بود مذکوب زدشت این پذیرفت و چون انضیارتخت را از پدر مطالبه میکرد گشتاب برای  
خلاصی خود از دست و وی را بچنگ رستم فرستاد و رستم از عاقبت این جنگ اندیشگان  
گردید زیرا انضیاری روین تن بود یعنی صریح با او کارگر نبود با الاخره پرسی مرغ را در پیش  
گذشت این مرغ حاضر شد و او کمک وی را در خواست کرد و سیمرغ تا نزد درختی را از دریای چین  
آورد و رستم از آن شاه تیری ترشید و در جنگ انضیاری استعمال و چنان او را کور کرد -  
پس از این جنگ ویری نگذشت که رستم هم در چاهی که شغاد برادر پداری وی برای او  
شکار گاهی کنده و پراز روین و شیر نموده بود افتاد و در گذشت - انتهى برای تفصیل  
شاهنامه فردوسی مراجعه شود - ذوال اسم پدر رستم است و چون یغی موی بوده او را زال امیدند  
و وصفا الصفا - در شاهنامه جلای چنین مطوهرت قولند سید محمد امیر خوند صاحب  
وصفا الصفا (متوفی سنه هجری) سید محمد حسینی لقب بر امیر خوند از اولاد خاوندش  
کرد سال ۱۰۳۰ م متولد گردیده است معاصر سلطان حسین میرزای باقرا و امیر علی شیر نوایی  
وزیر بوده است و در کتالیه و تاریخ دست قوی داشت کتاب تاریخ رونقه انصاف را بنام  
علی شیرتالیف کرده است این کتاب در هفت جز منظم شده و سه جز دیگر که حاوی اجناس  
چهار صد سال اخیر میباشد رضا فیلیخان هدایت تالیف کرده و با ناصرالدین شاه مرحوم تمام  
رونقه انصاف را در ده جز در طهران طبع رسانید - انتهى -

تالیفی - در تاریخ ادبیات ایران تالیف و وارد برون چنین مطوهرت قولند  
قاآنی با اتفاق عموم بهترین شاعری است که در قرن نوزدهم از ایران برخاسته تولدش  
در ۱۲۲۲/۱۸۰۷ در شیراز اتفاق افتاد زیرا مطابق اشعاری که در پایان کتاب  
درج شده و تاریخ ختم کتاب ۱۲۵۱ (۲۱ اکتبر ۱۸۳۷ است) در این هنگام دو  
ماه کمتر از سی سال داشته است شکر که از یاری یزدان من جمع شد و اوراق پریشان کن  
نیت در او عاریت هیچ کس خاص من است آنچه در او هست جز دو ستمه یعنی عرب و زعم  
کامده جاری بزبان قلم خاصه که در طی عبارت حسنی رفته بدان جمله شازمسی  
تا زحودان ز سرسددق مرا سخره باطل نشود حق مرا رفته زناه رجب بایام مثبت  
چنجه و دو سال و هزار و دویست کم بود از سی و سه سال لیکن بی خسته بود و حال من  
بس که زخم گوشه ترا ز مال ام رست چو پیران نود ساله اگ لیکن غم من غم حقیقت است  
زانکه جزا و نیت کم داورس شادی عالم همه در این غم است عاشق از این غم بجهان گم  
غم اگر این است فروتر خوش است بر صفت قند کز خوش است هر که از این غم بدش بر توئی  
در نظرش ملک دو عالم جوی آ یا بس از این غم دل من شاد کن وز غم دنیا دلم آزاد کن  
در کبد امر جبهت خلوصی آشفتم - اش حبیب است و ساقا همان را تخلص قرار داده و در  
اوایل عمر کار سیبزه است بعد از او و میرزا عباس بطحالی که بدو اسکیکن تخلص داشته بعد است  
حسنعلی میرزا شجاع السلطنه و الی خراسان و کرمان رسیدند شاهزاده مزبور بنا به سبب نام و فرزند  
خود آتای قآن و فرغ الدوله کی را قاآنی و دیگری را فروغی تخلص داد -

پس گلشن گلشن - قاآنی در شیراز تولد یافت پدرش میرزا محمد صلی نیز شاعر بود و گلشن تخلص میکرد  
اگر چه

که چه حکام و فاضلانی در سال بود آنها ایضا در کتاب بیان میسید (در چند سال تمام از کتب  
 بیگانه و حال قصه و حکم و حکمتش که شسته است با جبار تکرارها بیان شده و مؤلف در موقع ختم کتاب  
 ایشان سخن خواند از یک سبب بیان نموده و فرقی ننهد که ذکره و گشت شریک بود و فرزند مطهر است  
 آنجا است خانه در محله علی بن دوتم آخر تاریخ وفات گلشن خفیه شد و شرحی مختصری هم که در مجمع انصاف آمده  
 کلی مدونست بلحاظ بیست و یکم حادثه آرام قانی چیز زیادی نمیتوان گفت ظاهر بیشتر ایام عمر را در  
 شیراز گذرانید و در آنجا چهارده سال که متقیم شهر نور بودم در خانه نواب حیدر خان حمان اطلاق را از آنجا  
 خود قرار دادم که قانی عادت در آن شست چنانکه گفته شد رایه چندی هم در آن اقامت داشته است  
 آخر عمرش در طهران گذشت که این حکام خود را کاشا سر درباری سلم معرفی کرد و وفاتش نیز در همین  
 اتفاق افتاد (۱۲۶۰-۱۲۶۱-۱۸۵۲)

کتاب پیشانی قانی علاوه بر دیوان اشعار مجموعه حاوی قصص و پند و نصیحت بطرز گلستان بعدی است  
 داده و پریشان نام گذارده است این کتاب مشتمل بر بیست و دو داستان در خاتمه ۳۳ فقره نصیحت عالی  
 است و در آن دو جلدان و سبب بر حیات و نقل بنا شده و شاعران و کاتبان روح نوده است کتاب پیشانی که  
 حاوی مطالبی است باحوال مؤلف نیز هست که کلیات چاپ طهران انصاف است و در آنجا  
 و چندین چاپ دیگر دارد که مستر ادوارد در حضرت خود از آنجا نام میبرد استحقاق -  
 در سخن اشاقا قانی اشارتی موجود که دل بایش بجزرت است و بعد قصیده رسم شایسته است که در بدو است  
 در آن تاریخ سفر حاجی و کتابت ایشان در سفر از قصیده تقدیمی از آن بیان کردید آنچه است که در هر حضرت است و اصل آن  
 در آنجا است که در این سلسله تریبها است که خفیه را قالی در هر حضرت است که در آنجا است که در آنجا است

تاریخ زینلی ترجمه انگلیسی نقل شده مراجعه شود لکن در دیوان مطبوع قانی عنوان این قصیده  
 باسم اشخاص دیگر نوشته اند و در برخی از چاپها اصلاً عنوانی نوشته نشده است -  
 محمد حنفی - بر حضرت امام علی بن ابیطالب است که کتاب مهدی تالیف اثر  
 چنین مطبوع است: ابو القاسم محمد بن علی بن ابیطالب در سال بیت دوم هجرت متولد شد  
 مادرش خوله از بنی خفیه بود و محمد با بن خفیه معروف شد و فانی بود با حروف در سنوت  
 ۸۰ و ۸۱ و ۸۲ و ۸۳ و ۸۴ نوشته اند و در بعضی نقل نوشته نیز اختلاف است بعضی در  
 و بعضی طاعت و برخی دیگر نوشته اند پیروان محمد خفیه کبیانه معروف شدند و محمد را  
 محیط معلوم و اسرار میدارند و پس از مرگش اختلاف کردند بر بنی گفتند وفات یافت و  
 برخی گفتند در کوه صنوی غیب کرد و در آخر الزمان ظاهر خواهد شد و جهان را از عدل  
 و داد علو خواهد ساخت بعد از محمد بعضی امامت احق پسرش ابو هاشم دانستند چون  
 ابو هاشم مرد و پنج فرقه منقسم شدند گروهی امامت را بعد از ابو هاشم که در سرزمین شام است  
 محمد بن علی بن عبدالسند بن عباس استند و گفته که ابو هاشم چنین وصیت کرد و پسر محمد  
 گفتند که امامت پس از ابو هاشم برادر زاده اش حسن بن علی بن محمد بن خفیه میرسد و گروهی  
 گفتند که ابو هاشم امامت را برای برادرش علی بن محمد و او برای فرزندش حسن وصیت کرد  
 و این گروه امامت احق اولاد خفیه میدانند و در خانواده دیگر جایز نمیشارند و اختلافات  
 دیگر نیز پیدا شد (برای تفصیل کتاب مهدی دارمتر مراجعه شود) و از کتب خوبه که  
 یکی مختار بن ابوعبیده شقی است که پس از زرد و خوردنای بسینا بالافره بدست مصعب بن زبیر  
 محصور و مقول شد و بزبان مصعب گفتا و را بریدند و در پهلوی مسجد او خفیه و نام او را محمد بن



حاج بن یوسف ثقفی باقی بود و حجاج آن را برداشت و تحت اسم مردی در سن  
 ۶۷ سالگی در یوم صلا رمضان سنه هجری واقع شد کثیر شاعر در باره محمد خفیه گفته  
 قولم \_\_\_\_\_ الا ان الائمة من قریش و لاه الحق اربعة سواء  
 علی الثلاثة من بنیهم هم الانسا لیس لهم حقاً فطسبنا ایمان و بین  
 و سبط غیبتة کریمه و سبط الایمنی لوی بقود الجیش بقید اللوائ  
 یغیبنا الی یومینا انما بیضوی عندک و ما (رضوی) کوبیت نزدیک  
 مدینه که سفری بود از کربلا و غارهای بسیار گردنه ای بسیار در اردن است می گنج از کتب  
 مدنی و راستی در کتاب بحرالعرفان افشا لجنین سطور احسن قولم و دیگر  
 طائفه کیسانیه هستند که بابت محمد خفیه قائلند و معتقدند بر اینکه محمد خفیه در پای کوه مسی جبل  
 الفرح در کنار چشمه آبی در وقت اشتغال با دای صلوة در پیش مصلا ای انجناب کتونی پدید  
 آمد چون آن کتب آشود و ملاحظه فرمود این کلمات در آن نامه منظر بود که یا من الانام  
 اعف نفسك فی الکفیف الی الوقت المعلوم فان الله فی مشیتة حکمة لا  
 یعلمها الا هو چون این فقرات ملاحظه نمود فرمود اینک وقت غیبت من رسید بزکات  
 و برقع گذشته در روستای کوه نهاده و از کوه آوازی برآمد که ادخل یا و قد یقوله الله  
 بطحنی که منم کوه حقیق چون از کوه این ندا برآمد آنحضرت نزدیک کوه رسید بودند ناگاه  
 شکافی از آن کوه ظاهر گردید و مزی نیگوری با جامه نیکو با استقبال آن بزرگوار که کف  
 بیرون آمده و با هم داخل در کف شدند و کف ناپدید گردید و آن کوه کوه یمن بود و ناظرین در  
 آنوقت بیت نغز بودند من جملها ربیعین قاسم و شیبین را الفموی و عبدالله الحارث و  
 حکیم

حکیم و حر بن طریح و حسن بن عبدالرحمن عبدالعین و غروب اخف و علی بن عبدالله عباسی  
 و این اشخاص کسانی بودند که در خدمت انجناب زکریا بیرون آمده بودند و ملازم رکاب بودند تا  
 آنکه انجناب تخی گردیدند و ادبی گوید که بعد از غیبت انجناب مردم دو فرقه شدند فرقه کیسانیه و  
 جارودیة کیسانیان گویند که محمد مهدی همان محمد خفیه است که در آخر الزمان خروج خواهد کرد و  
 جارودیة گویند که محمد مهدی ولد امام حسن عسکری است و محمد خفیه سپهسالار است استغنی -  
 الفهرست اعلام و امکانه مذکور که در ذیل شجاع در همین است  
 باب البابت در کتاب تلویح ص ۱۳۵ چنین مطروبت قولم میل زردی حسین  
 که ایشان در هجده سالگی از شرویه بست که برای معنی حرکت نمودند و در سال تمام با فخر الاحاطم  
 حضرت جاجی سید کاظم همراه بودند و چهار سال قبل از تلویح حضرت اعلی با رسید مرفوع هجرت  
 برای مذاکره با جناب سید باقر مشقی و بخراسان برای مکالمه با میرزا عسکری با مورث شدند  
 و در سنه ستم با مرربا لعالمین اول من اعین گردیدند و رسیدند با تخر رسیدند حضرت اعلی  
 ایشان زود رسنه اول باب البابت امیدند و در سال ثانی با سم باب مسمی نمودند و در وقت چنان  
 سال معروف در مشهد خیال داشت که ایشان را در قلع شجره سلطنت با خود متفق سازد لهذا  
 با تهر علی بشرویه پیاده از مشهد برای آوز با بجان حرکت کرد و جناب کلیم فرمودند که ما با جمعی  
 ایشان را در طران ملاقات کردیم و در اعلی در جبه مقام عشق و انقطاع بود و هنگام خروج جان  
 از خراسان بابایت نمودار بسوی جزیره خضراء از طلعت اعلی بجملت عمامه سبز اعلی و ام  
 علی مقلع مسمی گردیدند تا در جزیره خضراء در ظل طلعت اخری بین الطلوعین هم ربیع الاول سنه  
 ۱۷۶۵ شهید شدند و در جنب ضریح شیخ طبرسی درت آنحضرت مخزون گردیدند و طلعت اعلی میل  
 سه جلد

سنة جلده در زیارت و خلوت مقامشان نازل فرمودند و ترتیبشان را پنج میل در پنج میل شفا می  
 مریض فرمودند و از قلم اهل علم من جملة اکبھی نیز در حقشان زیارات و غایات لاصحی نازل  
 بظاهر گردید همین کلمه مبارکه که کتاب یقان در علو مقامشان کافی است که میفرماید لولا انما  
 ظهر من جملة الاحدیة و ما بر و طلغ الصدیة انما هی و ما حسین کی بود که دوست و شن  
 در علم و تقوی و شجاعت و بزرگواریش اتفاق کلمه اشته اظهار تعجب و حیرت میموند و برخی از  
 نسخ ششون علمیه و حج ایته و تفاسیر بر بوع که حسب تقدیری بعضی از بار و خیار گاشت موجود  
 مقام محمودش را شاهدی مبروت و ما در این مقام تزیید الاستبصار و مراعاة للاخصصا  
 شطری از خطبه و اول از یک رساله مشهوره انجذاب که جامع اسرار الهیه و مطالب مآرب  
 عرفانیه بر بیغم است ثبت مینامیم و هی هدیه بنیم الله الرحمن الرحیم الله الذی هو  
 مد قهر الدهور و مدبر الامور تجلی الخلقه بخلقیه و قرب بهمیم الیهم نشاهد  
 الظهور و تجلی عن خلقیه بخلقیه و اختب کشفاع التور عن نواظر العیور فظهر  
 التور على التور و انزل التور بالتور على التور فجعلک الکتاب المسطور فی رقی  
 منشور و انزل بالاسم الاکبر الکتاب المسطور فاثبت فی قلوب الصائین الحائین  
 حول عرشه الی بیت المعمور و ارجع بعرجل الیه القلوب مستسر الی العیور من  
 البیان باخلاص لوحدانیة و تحقیق الفرضانیة الی الصدر لفرقتهم بان  
 لا الة الا هو العلی العظیم الوالی القديم الروفنا لکنیم الرحیم العفو جعل الشمس  
 ضیاء فاضا بها النهار و جعل النهار معاشا للانام لیدعوا افضل امن ربهم  
 الشکور و انانا القمر البدر فی سواد اللیل الظلم الا لیل الدجور لیلعوا عدد

السنن و انجذاب تفصیل کل الامور بملا ففات ففات خواطر الا و انما بیره  
 و غیب لسودد فی فادی خلفه الی نفسه بالنسبة شقی و لغات مختلفة و کون  
 مفقده من کل فح عیب و من شواهد الخبال و اعطار الجور و انکار الطوبی با  
 الله لا الة الا انار التور و ما لک الظهور و مقدر الامور و جاعل الظل و الحر  
 و مسخر البحر المسجور و منزل القرآن العظیم و القرآن الکریم و التوریه و الانجیل الی  
 و صل الله علی محمد نبیه الحیو ذی الفخر المشهور و المر المذکور الذی هو فی مقام  
 المحمود و محمود و جلیل محبوب ذاکر و مذکور و شاکر و مشکور و علی  
 الذی اذاع به الظلمات و الشرور و کثره شکیمه کل خصال محمود و کل خوان کفور  
 و علی الالهاده المهدیین الذین هم هدی علی هدی و نور علی نور و نور فون و  
 و نور یح نور و نور اضواء کل نور خلق الله لخصیهم بحسبهم عن ظل حبه هم دا  
 السرور و نوا مین العصر و مدار الدهور و انجذاب الحشر و ولایة الامر و طاملوا  
 لواء الحمد فی یوم النور فتمت کلک الحزینة و عد لا الامتدک کلک ما لک  
 و لا معقب لایاتک بخاتمهم و قائمهم العائش المشو الخفی عن عوالمهم و موطن  
 الطالبین اهل الشرور علی الله فرجه لا حیاة الکتاب السنة و اطهار الایم کور  
 و الکلمة المکونة و السر المستبر المسور اللهم صل علیهم باعز و مفرد علی عیض  
 من اعضاء شجرة الخلد من الطوبی و علی شیخهم الطیبین التابعین الایمهم علی  
 الحی الیقین و المعرفین بمقامهم عند رب العالمین بیما التور الشاکر و الصیقا  
 المشرق و النجم الشاقب الطاریق و العلم التور فی مقامه الدجور و کل الایم الا عظم

تمام الشرا لا تدم والكلمة الأوقام الأتم والرمز المسطور صاحبا الجبين  
 الأضواء الخدا الأتور والوجه المنور وحامل الركن الأيسر فالنور الأخرى  
 عند العلي الأكبر وما جرى آثارا في الأبرم مظهر بطون شريعة جلاله  
 محمدا السيد الأكبر ومجد ذاته آثارا في العلي الأكبر السيد الفسطاط النادي من حول  
 الصريح والناجي إلى اجابة الملهمة بالصوت الفصيح الناصح الحق بالحق وعن  
 الحق بالحق مؤيد منصور وبمين الله الناظر ناظر منظور وبسبب الله الساطع  
 من شرتوارق الليل والنهار في غما الأحدثية محبوب مسود اللهم يا مفرق  
 النهار من الليل اليتيم ويا من بطاعة أمر ينشق عن أهلها الفؤاد ويا نور  
 اجلبي بعزتك من المشرقين الغائبين بالشهادة الذي مضاج النور والوعلى  
 منه محبة كاهلته تجذبني إلى مقام الظهور وتصرفني عما سواك من العيوب والذم  
 بالأنتم الذي احطه بحجاب نور ونور الفؤاد والارض الذي يضيء بها  
 الظنن اياك بالنور ان ملقى في فلوب عبادة الصالحين وقلوب من عراة  
 فيه وقتا وسكينة كما ربي ما اعلمنا بما في صدورنا واجلنا من جمع قوله  
 ويرفع امره على كل امر فان عبدك وابن عبدك الصغير ارحمك وعفوا يعفو  
 اعفو ويا عزير يا شكري اجعلك ابغاليا مقاليا على الاعداء اعدائك فانك  
 على كل شيء قدير ادره بك على اعدائك في انور واستعبد بك من الشرور ولا  
 يحول ولا قوة الا بالله العلي العظيم فقلت وقولك الحق ان نشأته في عليهم من  
 السماوية فظنك احبنا منهم لها خاصين فقلت وقولك الصديقين ان

على الذين استضعفوا في الارض فجعدهم آية وجمعهم الوارثين وقلت و  
 وقولك الحق ان رسل ربك ان يصلوا اليك فاسر يا هلك يقطع من الليل ولا  
 يلقين منكم احدا الا امر انك انها مضيلها ما اصابهم ان ووجدتم الصبح ليس  
 الصبح يقرب كتب الله لاغلبين انا ورسلي يا الله قومي عزير يا موسى اقبل  
 ولا تخف انك من الامين نساك بعزتك يا عزير ان تزدنا النجاة في غدا  
 العزير والصلح والفلاح والنعمة والعافية في كل الامور وحسن العافية و  
 الفوز بدار الشؤر اياك انت ولينا في جميع الامور والعالم بما في الصفاية  
 الضد راما بعد فهد صد امره العالى المبرم وحكمة المتعالي المحكم وخطابه  
 الفصل الذي ليس بالهزل العبد عبده بلا شك ومين ان عبد الله محمد حسين  
 يسأل الله به النجاه من كل طبع ودين والخلاص من كل شين والنجاة من مخاوف  
 الدارين ومهالك النشائين له وللو الدين والاخوان من هبل المشركين والذين  
 امين يارب العالمين بحق المحسن والحسين عليهما السلام ان يجمع ما برز من ممكن  
 العيب لشور واشترى من مشرق الظهور وورشع من فؤاده النور اجنى ما جرى  
 بقلبه العالى في لوج المسطور لانتباه الغافلين عن حقيقة هذا السر المشوي  
 الا فاصح فالاداني فالاجنة والعيون ليعلوه ذكرا الطاووسهم وياخذوهم اذا  
 ليوم الشؤر اسأل الله ان يجمع من مضلته ويكشف عن خفيات سراره خبا  
 بطونه ومشكلاته لكل صبار شكور المقام الاول بسبب الله البديع الذي لا اله  
 الا هو ان الله سبحانه قد جعل لظهوره خلفه خلفه مقامات اشار إليها الله

عنها في كلمات الله عليهم السلام بالأسرار والسر والسر والسر المرفع ما بين  
 والسر والسر ويعبر عن الأول بالنقطة والنقطة طلب كتاب الله في الكون  
 التدوين وعليها يدور دحى الموجودات في كل العوالم بما لا نهاية الى ما لا نهاية  
 كما في علم الله سبحانه فان الله سبحانه قد جعل هذه النقطة بهذا النقطة والحق في  
 هويتها مثل الذي مثل جليلة فاطمة منها فضالة الى اخر الرسالة وحق برخي ازها  
 على مشون عليه حضرت راكان برده كذا انجذاب است وحق محمد معاني در وصف صبر  
 عبادت در مجلس جماع گفت كه اگر حسين برويه خود او دعا ميكره قبول ميگردد و حضرت  
 رساله دلائل سبع در وصف حسين فرمودند تو خود اول اوست در شناسي كه اگر علمي شيخي و  
 سيد بل طوائف ديگر مقرر علم و فضل او بودند حتى اطفاهاى صفهان در وقتي كه وارد شد  
 ميگفتند كه يك طلبه پيره من چاكن از قبل سيد آمد و عالم كبير آن ارض را كه محراب قرآن بود  
 بدليل و بران الزم داشت حال اين كي از دلاي اين ظهور است كه بعد از فوت مرحوم سيد  
 وضع الله و جدا كتر صلوات او واجب نموده و نيافت حق را الا در نزد صاحب حق و باين سبب  
 بوجه مستوعبه كه غبطه آنرا خلق اولين آخرين الى يوم القيمة دارند و حق مثل اين اولاد  
 چگونه تواند كسي ذكر ضعف يا فاهت نمايد و دريكي از توقيعات صادره در حق حسين صلوات  
 بسم الله الرحمن الرحيم شهد الله لعبد في الكتاب انه قد امن بالله و اياه  
 وكان على ضراط حتى مبين... و اما العلم ان جعلك بالعقل في التقويات الارض  
 فاننا نحن لشاهدين... افيعدنا يا ابا النبيين بحكم اية مما نزلنا اليك لاوردك  
 انما لشهدان اكثر الناس لا يعقلون ولا يؤمنون ولا يشركون... ان اتبع حكمك  
 يا عبدك

يا عبدك وكن من اصابري ان اتكل على الله و اعرض عنهم ثم ذكروهم في خوضهم  
 يلبعون... ان اصبر يا عبدك ولا تجب لخدمتهم وقل مؤثرا يعظكم... بل يا اهل  
 الارض ان اتقوا الله واستغفروا ربكم فان رجوا الى حكم الله ستم اللهوا ايانا ان  
 عرفتم امر الله لتوفون ثم لتبلغون ثم لتضرون فوالذي خلقكم و جعلني حجة  
 عليكم ان اية من اياتنا اثبت حكم الله لئن علمت الارض اجتمعهم ان اللوا كتاب الله بين  
 يديهم ثم انصفوا بالعدل لعلمكم باياتنا الله لترشدن و لقد نزلنا حكم كل شيء في  
 الكتاب من قبل ان نسلوا ممن من قبل كل كتاب يا ايات به حكم الله ان كنتم  
 تعلمون وكنى بانفسكم اليوم في حكم مثل الايات و شان ما نزلنا الدعا على حكم  
 ذلك الامر شهيدا فلن لعل جعلت من ذلك اليوم اياما ما اذن الله لي اول  
 مؤمن بفضي عليكم شاهدا و نصيرا و يحي از صور زيارت كه از نعم اعلى براي انجذاب  
 ضرر يافت باين بايات استمع ثم بسم الله الرحمن الرحيم و اذا اردت ان تدخل  
 تلك الارض المقدسة فطهر نفسك و طيب ما عندك على احسن ما كنت مقدرا  
 عليه و اعلم ان هذا لك اعلى افق العرش و منتهى فروه الفردوس و ان الله لم ينزل  
 ناظره الى قوله و قل اللهم انك عالم كل شيء و لا يملك من شيء احد دونك  
 لا سادتك من فضلك ثم من كل ما اجبته من ملكك المرئيين و انبيا تلك المرسلين  
 و بشره الصائين و عبادك المقيين على ان ادخل بين يديك الذي قد اصطفيت  
 لنفسك و اخرته لذكرك و اصطفيت له و حيك و قربت طاعته بطاعتك الى قولنا  
 انت و كل ما فدا خاطبر علم ربي كيف اذكرك و اشق عليك و ان ما نرى و ما الارض  
 تدخل

تد خلق بك وشيخ قد ذوت بك فعلى ذكرك من ان يقترنه ذكر من اولى الا  
 وان تقع حجة من ان يشا يبرجد من اولى الافكار اشهدتك وان قلت ليجلد  
 حتى شهدنا الله فان ما خلق الله من فاضل حيا بك حتى افنده الموحدين وقد  
 من ربك وحببوا اليك والها ولا يفرون فما اعظم حقت واكبرها  
 ليدع شأناك وعلو مكانك وارتفاع ظهورك هذا نطقك الى الله بكل ما  
 عندك الى ذروة علو ما سبقك احد ولا يلحقك من شيء فقال ما اذا درك  
 طوبى بما قد شهدت عليك فاشهدا لك ومن قد صدق معك اولئك هم في الا  
 الاعلى من العرش وذروه الابهي من نهار الكونى هذا لك يسبحون الله محمد  
 وبهم تم يذكره ليوحدون واسمى لا شهدن الله وفنك ثم مظالم طاعتك  
 ما قد شاء الله بانك قد دعوت الى الله وبلغت ما قد حلت من كتاب الله واشهد  
 بما قد وعدك الله وملك من اعلو الشهادة فاقض نعموا الولاية فمن ليلتك بك بعد  
 لا وعرفتك كل من شهدك يشهد بها ذلك وكل من يستعرج يستعرج بعد عرج  
 عزنا ان شهدنا من مفضلتك اعظم من ان يعترفها نصيبته في الابداع وقد نيك اعلم  
 من ان يساويها ذرية في الاختراع لعن الله امه ما عرفوا حقتك فما بعدنا العلو  
 فما توجهوا ايات الى الله ربك الى قوله وكيف اسلمت عليك يا محبوب فوادى  
 بعد ما قد معفت عجزك عليك ما تكاد ان تقطرن وينشق الارض و  
 وتجر الجبال هتدا قال الله المشكى باليك الرحمن فيسبحني الله ومن امن به  
 الذي قد قد را الله لك واوصلك اليه باليقين كنت عندك لا اسفد بقتك  
 عن افنة

عن نفسي اخبرني انه الا لطفنا الاعلى ودر الواح اقدس ليعي او صاف كشره ودر شون  
 و مقاماتى مسطورت منها قولها لاهلى اسم خا عليه من كل تها و ايهاه باين نهاد  
 كبرى فائزته قبل از شهادت ظاهره چه كه از خود يسبحوا اراده وشيت و خيالى نداشت  
 جميع اين مراتب فداى دوست نمود و بعد هم شهادت ظاهره فائزته و جان را در ره محبوب  
 حقيقى نثار نمود و ايضا قولها لاهلى فاشهد في ظهور نقطة البيان جل كبر آفده آ  
 حكم لا قول من امن بانه محمد رسول الله هل ينبنى لاحدان يعترض ويقول هذا  
 عجبى وهو عترتى او هذا اسمى الحسين وهو كان محمد فى الاسم لا فونفسه  
 العظيم وان فطن البصير ان ينظر الى الحد و الاسماء بل ينظر بها كان محمد عليه  
 هو امر الله وكذلك ينظر فى الحسين على ما كان عليه من امر الله المفضل  
 العليم الحكيم - انتهى -

عير سيد محمد الامام جعرا صفتها - در كتاب ظهور الحق حسين مسطورت صفتك  
 قولها و از على و فقها اقا مير سيد محمد سلطان العلماء جميع از علماء ان سمول استفذ و جوال  
 نزد دولت و ملت عزت و احترام تام داشت بدرجه كبر عز و نصب حكام صفهان غالبان  
 و اراده اش صورت ياست و ديگر ايام ناگزير از مراعات جانب خاطرش بودند او در كاه  
 كدر عباد و ديگر ايام متهم بزرگ تالار بيرونى عمارتش كه عوضى بزرگ در وطن بود  
 و انبوه انام از على و دولتيان و تجار و غيرهم گروه گروه داخل شد مصافحه کرده غايبا  
 دستش را بوسيد و حر كس مقدارى سيب نارنج و ليمو و غير نماز نشيندند و در جاني خود  
 ميشنند و او را كه ما استقام کرده بچون پراز آب ميديخت و سحرى نيگذاشت كه حوض علو  
 از نبوه

از موه شده میوه بار ببردند و این عمل چند بار تکرار می یافت و موه فروشان فوا که آنکس  
 در هر روزی در ایام مذکور مبلغ صد تومان از امام می خریدند و فروختند و موه فروشان میزد و پیشتر  
 در روزهای مذکور رسم چنین بود که خدام امام برای حاضرین مجلس در هر ساعتی صحبتی متعلقات  
 شست عد و طلایان مجلس و زیبا با سرفقیانهای مریض و مطلقا وارد و حاضرین منتند و در طول مدت  
 اجتماع در هر نوبت قلیانها و سرفقیانهای دیگر بعد از کیفیت مذکور و جلال در جهانی میشود مجلس  
 میآوردند چنانکه هیچ قلیانی پیش از یکبار در مجلس دیده نمیشد و با حضرت که الله اعلم در مدت حضور  
 که در خانه اش سیماں بودند در مراجعات طاقت سیما نذاری و در حمایت و تقبل کوتاهی نکرد و در سال  
 تفسیر و العصر احب اقتضایش صادر فرمودند چون کتب تاسید صندی امام محمد طریقی  
 که به دستور حاجی میرزا آقاسی در منع و تحذیر نوشت بوی رسید دست از حمایت برداشت کشید و  
 امام که چنانچه آخر الحیات نزد امام انظار ایان نسبت باین امر نکرد ولی با شایسته جاب کمال  
 باشد و بنساط ملاقات و در خاطر و محالک مایه نمود و مظلومین از چنگ نمایان دو تیران  
 دستکارمانی داد و در هر بار که حکومت صفهان از وی منع و رفع و قطع و قطع با بیان اجوات  
 تی چند از شیخیه تا بعین حاجی محمد کریمخان را نشان داد و همیشه عرض داشتند که این نفوس حاجی  
 محمد کریمخان می هستند نه بابی که جواب گفت من ابی زینتیم چه که بپایند ولی این گروه ابی  
 نابالغ فاسد شده میباشند و نوع میگویند و نفاق میکنند و اهلان در سال ۱۱۹۱ هجری در صفهان  
 وفات یافت و برادرش میر محمد حسین امام جمعه شد - از تهنی -  
 حاج شیخ جوان کربلائی - در کتاب تلوار الحق ص ۲۳ تا ۲۴ چنین مینویسد:  
 قولند و از شهر با بیان ساکن عراق حاجی سید جواد طباطبائی کربلائی نواده آن سید صندی بحر  
 العلوم

العلوم و بیت و چهارمین اخلاف عتبات سیدنا جدین ولادت نشو و نمایش در کربلا واقع گردید  
 و در صفوان جوانی بخدمت شیخ حنفی رسید و دوره تحصیلات علوم ادبیه و دینی را نزد  
 علمای اقداب غیر هم پایان برد و بالاخره تلمذ نزد سید رشتی اختیار نمود و نیز چند بار  
 بایران سفر کرده حاضر در مجلس بسیاری از علما و مجتهدین را کا مآدید و از موه بوطن برگشت نگاه  
 سفری بگذراند و با علماء و دانشندان معاشرت و مصاحبت جست و از انکار و عقاید مستنجم  
 عیقا مطلع گردید و مدتی در بسجی زیست و در عفرج زنده جیدی در کربلا اقامت کرد و در مجرای  
 حوزه درس فراهم داشته جمعی از محققان استفاده نمودند و با بجلد حاجی سید جوان عالی  
 جلیل القدر و صاحب جامع علوم عقلیه و نقلیه و مطلقا از عقاید و مشرب مستنجم حاصل  
 مقامات عالیله باطنیه شد و با احاطه علماء و ارکان ایران و عراق معاشرت و مصاحبت گرفت  
 و مدارای کمال تکریم و تحلیل نمودند و با اخلاق شیرین و کمالات و نشین و افکار مرق و احوال  
 مرق با احزاب فرق تمام و موافق گشت و چنانچه در مجلس گذر شده و دریم که سفر بشیر از اجبت  
 سابقه موافقت و مراد است که حاجی سید محمد خالی که حضرت باب اعظم داشت بخاندان او و نزد  
 و برادر صفر سن زیارت کرده از ششون و اطوار بدیع اش منجذب گشت و نیز در او شهرت  
 ششاه توقف داشت و دارالتجاره حضرت زینت و از تعقی در اقوال و احوالش و او میران  
 و جذب توه مغایطیه محبتش را در قلب خویش پیوسته مشاهده نمود و لذا در هنگامی که عیسی  
 بطامی در کربلا با علما و فضلا مناظره و مجامع و تبلیغ امر برین کرد و حاجی سید جوان از خطاب  
 این امر را بواسطه او شنیده و تقبل و منجذب گردید و عازم زیارت شد و تهنیه لازم فرمود تا وقتی  
 که حضرت از عفرج مراجعت بشیر کرد و بدین نوشتافت و بعضی از کفار و استماع مطالب آن  
 بزرگوار

بزرگوار و ملاقات برخی از اصحاب کبار فرمود و در آن ایام بود که آقا سید محیی دارابی شیراز  
 وارد شد و بدلات در همایش بزیارت حضرت رسید مشاهده انوار نمود چه او را غایت محبت  
 و خصوصیت نزد آن بزرگوار حاصل بود و نبل زرندی نوشت در توقیفی که برای آن دو سید قایل  
 از قلم اعلی صادر این جمله مسطور است در ایام هر مومنی برآمد مکن دلی در ایامان و حیدر اکبر و  
 سید جواد کربلانی نور بدار راهی نیست و با بجلد حاجی سید جواد حیدران در شیراز  
 مانده بصحابت و استفاضا از حضرت **که الله اعلم** که فرزند بود که گفته بر گنجت و منجر  
 بحسن آن بزرگوار گشت و صحاب متفرق بدیار افری شدند و اینکه آن مظلوم مهاجرت بصفهان  
 فرمود و سید کربلا عودت کرده اقامت نموده پیوسته در خطبات و توفیقات صادره از قلم اعلی  
 مورد عنایات و تفرخ با ارتباطات مخصوصه گردید و هر چه در او یافت و با او در برخی از توفیقات است  
 شکی فرموده بهر او تا اثرات نظرها نمودن چنانکه در این خطاب مسطور است ان یا اطراف  
 جودی لا شکون لیک عن کل المرایا الا انهم بالکوا نهم ان لینظرون و در حکام وقوع  
 شهادت کبری در کربلا بود - انتهی - در استیلا حاجی سید جواد و صان هندی از کتاب  
 کشف اعطای تالیف ابوالفضل در متن کتاب مسطور شد مزاجه شود -

سید کاظم رشتی پسر سید قاسم رشتی از تلامذه شیخ احمد حسینی است که پس از او  
 زاهدان امور شیخیه بود شرح هاشم تقیقل در فصل دوم تاریخ نبل زرندی ترجمه مجلسی مسطور است  
 موافقت بسیار دارد که هجرت از همه شرح تصیده است و قاتش سال ۱۲۵۹ در لیله نهم ذی حجه  
 واقع و قبرش در کربلا در جوار هم حضرت سید است -  
 حاج کریم خان کوفانی - در کتاب ظهور الحق مسطور است ص ۲۹۶ قوی که حاجی محمد کربلانی

مقتدای معروف شیخیه در آن بلد سال ۱۲۲۵ متولد شد و پدرش ابراهیم خان کرد آن است  
 و نیز لوحستان و غیره حکمرانی نمود و از طائفه قاجاریه و خویشان نزدیک سطلانی و صاحب  
 مال و کنت و قطن تمام بعقیده شیعه و نیز محب شیخ حسینی بود و بنا بر مدرسه در کربلا با احتیاط  
 و اوقاف از اربنیه خیریه اوست و فرزند مترنم کور خود را تحصیل علوم نجوم و طریقات است چنانکه  
 در عنوان جوانی تحصیلات اولیه اش حصول ایت و کس از فوت پدر حسب تقاد و انجذب صبی  
 بکر با شتافت در حوزه درس حاجی سید کاظم رشتی در آمده سنینی چند اقباس نمود و مغری نیز  
 بکر رفته عمل حج را انجام داد تا آنکه از سید اجازه گرفته بکرمان برگشت و بساط درس و عطا ایت  
 جماعت بر قرار داشته نشر عقیدت نمود و با وی مدارسه و مراطب متدد داشت و با عظمت زهد  
 مال و علم و کثرت برادر و خوهر و خویشان غنی حکم پرور مقام و شهرت عظیمه حاصل کرد و در آنجا گوی در  
 قریه لکر اقامت داشت تا پس از وفاتش ندای ادعای علم الهی و قیام بقامش در داده خوشی  
 حاضر مقام رکن الرابع از ارکان اربعه دین خواند و معرفت خود را یکی از معارف چهارگانه اصلیه  
 شمرده و اغلب شیخیه با او گردیدند و صاحب یاست خطبه علمیه و دینییه گردید و با اجتماع هر گونه  
 استبا سردری و محترمی خصوصاً تقرب سلطنت و کثرت قوم و محشرت و جمعیت پیروان در  
 عقیدت صاحب نفوذ و قدرت تأمه شد و نسب زندگانش در خاندان علم و قاجاریه و نیز شنوات  
 مال و جلال و مخصوصاً اعتیاد بشر غلیان در نظر صلحا و عباد و زهاد اصحاب شیخ و سیدان  
 می نمود و سید غالباً او را نصیحت و تذکر داد چنانکه در صورت اجازت جهاد بوی چنین نگاشت  
 و بجنب مواضع لزلل و یعمل بالأحیاط ما امکان و یفتی بفال حکم و انقض فی بر  
 الله سبحانه و تعالی فی السر و العلن و یجعل اولاده و خلفائه علیهم السلام نخبه

عینه فی مثل ما یظهر ویکین ولا یخرج عما نطقتم به اجارهم و شهد به  
 و لا یصدق علی جماعه و یبلغ الامر بالسمع الطاعة و لا یقول علی  
 الاخطا لانه یبغی و لا الازاه المتخنة و الفیاسات المظنونة و الخبز نجیب  
 العطایة غیر الموروثه فان هذا المقام مقام خطر و خطب جیم و امر عظیم  
 فلیواظب فقه الله بالأعمال المحجبات لثلاوة القران و طول المناجات  
 لا یغتر بزخارف الدنیا و لا باجماع الناس من اهل الهوى فانهم اتباع كل تابع  
 یبیلون مع كل ریح یوم لك و یوم علیك و ما ذبنا ذاب المحضین و اذنبنا  
 الائمة الطاهرین سلام الله علیهم اجمعین و نیز در ضمن جوابیکه بسؤال وی از رکن  
 رابع نوشت و پس از عودت بکربلا بوالی خود راجع گشت چینی مطور است هنگامی است که آن  
 مشد متعده کاطین علیهما السلام اراده تشریف بخدمت سارمه علیه السلام دارم باقی  
 بغایت مشوش و چون جناب محذومی حاجی محمد علی خود را ناز صدوق و کتابی فاطمی  
 السوال و استخبر الحال فانه ینبیک عن الخرفی فالکلی و الجمل و الفضل و الطایف  
 و الباطن اما استخبر فی الصدور و له ابرده من نواحق الدهوی الامر عظیم و خطب  
 جیم و الخطر جلیل یا ایها الذین امنوا اصبروا و صابروا و لا یطوا و اتقوا الله  
 لعلکم تفلحون تعاووا علی الیر و التقوی و لا تنسوا الفضل بینکم و لکن الاعمال  
 علی الله و التقربا لله و لا تحرجوا عند التواهب لالتواثر المصائب فان الله سبحانه  
 و رحیم و قلیل هذا الرکن الاعظم الذی هو الزابع من الارکان و المستمر  
 للذیان باسبابه و نحن ولد الجسد منها و لکن التلویک کما ادب سبحانه نبيه مع غنم

الرکن الاول من صبره و تحمله شدة المحن فالابلاکة الی ان نزلت هذه الآیة  
 للذین یقائلون یا هم ظلموا و ان الله علی خصم لفتنهم و عند ظهور الرکن  
 الثانی و الثالث منها صبر من المؤمنین مع قاتلین المشککین و عند هذا  
 الرکن ایضا یحتاج الی ذلک السلوک و الأدب فتم عن سابق الجهد و عجز علی التوا  
 و اصبر علی ما اصابک ان ذلک من عرفه الامور و جمیع اعصاب احباب التبع خود را  
 برسانید فاصبر و چشم بکرم محمد رحیم خان و السلوک علیکم و رحمنا الله بزرگان و کرمیت  
 سلوک خان را با حضرت قدوس مقدس و بخش و تفصیل داده صوت تویق مبارک حضرت بابا  
 خطا بالذمت نمودم آورده اند که جناب متعده عال دو تویق منع برای دوتی ارشد علی کما  
 کرمان حاجی آقا احمد محمد و حاجی محمد کریم خان شد آنها حاجی آقا احمد پس از ملاحظه تویق رفع  
 اسلوب ادب و حسن خلق و نیز طریق عمره و صیاطه پیش گرفته گفت علمای برادر من در عراق  
 عرب موجودند و من از ایشان بقیه دارم آنچه را می دقتوی و عند اطاعت ینام و ولی و فیما  
 محمد کریم خان بغایت مدد و دران بر قامت و تبرهن و معاومت پرداخت و صدقات اذیات  
 بسیار بر اصحاب احباب از دست از انجمن و اقدار خود را کاطم بن استادی و یوسف بن  
 که از طبقه علماء شیخیه و تبره خان بود و زیارت تویق حضور ذکر الله الاعظم و نیز برای  
 اموری چندی که در عالم رؤیا مشاهده کرد ایمان با امر بدیع آورد و در عهد علی امیرالمؤمنین  
 مدح و ثنای این امر شود و اقا شریف در بیان برهت نمودند و در همان روز حاجی غلام علی  
 برادر حاجی محمد کرمی خان وی را با چوبک شیره موز و مرکب فیراخت و برای عیال پیش نگاشت  
 که کما کاطم از این جهان فریخت با علم بقا کشید و حاجی محمد کریم خان با دست و سینه و حاجی



تغییر کرد و در کتب موثقه خویش بنام خطره استیسه و از اقا باطل و تیر شهاب فی الزوال علی  
 الباب و غیره یاد و ایراد و طعن و عجز نسبت به حضرتش باین عظمت نوشت و در کتاب یاد  
 العوم به طعن گفته و حداد که توفیق بیخ سابق اند که در ادبش کتاب برای اثبات صفات عریض  
 ثبت نماید لکن بوجه و فا کرد گویند در دوازده کتاب و نوشته این شرافت بر بیع در کرمان توابع  
 و شاه در کرب و ابر از او تسلیم کرد و همیشه بی عبادت کونتمش بر زده بنای تخریر گدشت و او عیاض نموده  
 همه ما اظهار داشت که ادعای غلامی یکی نزد خویش و محام خود را در این مصلح میخواند و باینه او را رحمت  
 غفاری گشته در صفت اول معروف نمی شود و آوردن اند که روزی خان در مسجد جامعیت تاسمین  
 نماز ظهر را بجاخت خواند و در حجاب نشسته مشغول با و وارد و منظر وقت و اصل صلوته حاضر بود در آن  
 جوانی که در حوزه درس حاضر شده تلمذ می نمود بغیر بر آمده رویای عجیب و مکاشفه غریبی از جوانان  
 کرد و معاد کلام ایسکه خان محترم حاضر که مردم او را در این دانند همان سفیانی معنوا نشود در  
 چهار و آثار نامه اظهار است پس حاضرین بی درنگ جوان را از منبر پائین کشیدند و چندان زدند که  
 مدتی در بستر بخور و ناتوان افتاد و در آنجا جلد حاجی محمد که غیر خائف تا سال ۱۱۰۰ هجری  
 در کرمان بحال مذکور باقی بود و در آن سال بعزم زیارت شاهد قبر که عراق عرب است پاسبوی  
 اندر عباس گشت و در منزل چهارم سخی تهر و در روز بیست و دوم شعبان بر من سماج در گذشت  
 و لا حرم جسد را حاضر و هرمان بقره لکن باز که داغده با مات گذاروند و پس از تفریب و سال بکر طبا  
 رده و دفن نمودند و او کثیرا این بوده کتب رسائل بسیار در انواع علوم علوم علوم متداوله و حاشا  
 در تیه نوشت و سرودش برای ضبط تاریخ و فاش جمله هو الحی الذی الیوم الیوم الیوم الیوم الیوم  
 علی حروف الضیافه بالکتاب تحقیقا را انتخاب نمود و استغنی

جناح حاجی میرزا محمد علی اصفهانی در کتاب چهارصد در فرموده قولند که صاحب  
 گاهی خدمات مخصوصه صوری خان راجع بخانی از جمله شایقی میکرد و فانی بکوش کردن و میرزا  
 مشغول بود و بامید غنا و ثروت عظیم سرور و مستور میداشت و چهار سال قامت نمود و بعد بر حسب  
 باصفهان و بعد از دو سال باز بکرمان شتافت چه که شیفته از رفیق خان و برزگوار می ایشان  
 بود و خدا خواست فانی را آگاه و حدایت فریاد بعضی شئون حرکات از قبل خوف و ضعف  
 نفس و کثرت زلزله و جنطرا که مخالف منافی ادعایش و قابل تاویل و تفسیر تعبیر نمود از  
 دید چه که امام زمانی من علما و آله بقرضا عام و غایب فمات حین الجاهلیة از مدعی  
 در کتب ذابح ایسی ایان ابهار دکن است معر فی اللذ - معر فی السی - معر فی الوصی  
 معر فی الشیعه و آنچه در ظهور و عراست در زبانه مقدم است یعنی رکن رابع شرف و تخریق  
 سه رکن است بکنایه املع از تصریح او عادت داشت و اینها یا نیک برضه و سر از سطح است و دارای  
 علم لدنی است و علم حضوری است و اینها در جمیع کتبش بصره علم و عمل کیمیای مشهور یافته  
 و حال فانی دید طلا و نقره را با و دید اشش نیز و صنایع میبند و جنایا و باکران اکر در شان در سنگ  
 بودند که بسیار خوش آب هوا و املع فی اللذ با بعضی خواص کوه است یا خاک یک برف است فرا  
 کردند و جمیع ر منع نمود و چنانکه در شیخ الاسلام و امامش و جاد و والد مرحوم یک میلان  
 دو راز چادر خان بولو و گروه منوع الاهل فقد وقفها از روی راد خانه گرفتند و اذیت کردند  
 مرد و شانی خائف و مضطرب از حکومت شد که سه مرتبه نماز گرفت استیثاء اعاد نمود و از آن  
 خواست و تواند بجان مرحت نمود و جنایا در سال چهار فصل در سالی فصلش بر کین خود را کرد  
 امام شافعی بر کین ایچا شد و کین در رکن ایچ امام زمان اند و جنایا با او ایچ حق البقیة

دوین ایمنی در دو سلسله فرعی عربی یکی عدد ماه رمضان از سی کمترین و یکی ماه طویل مجرب  
 ملاقات کجاست بخش نشود و با اینکه شفق علیه خود و خلاف مشهور بود تو است ثابت نماید مجبور  
 بر برگشتن شد و خطای خود را اعلان نمود و پیشها در خلوت نزد دیو بی عربانی میخواند و در جلوه  
 مدعی بدستن عربانی بود در سر کارهای کراهدارش انسان نجل و شرمنا راست از او بر فرزند بود  
 در مکات و جشیانه و تکیهات فسانیه بسیار دیدند در عقادش ظل و قور حاصل شد آن تخی  
 و در حاشیه حضرت ظاهر الحق مطور است قولها حاجی محمد کرمی خان زیاده  
 چل برادر و خوهر و دوستان سیصد برادر زاده و خوهر زاده داشت و هم از خاکین معظم <sup>تولین</sup>  
 کرم بود چنانکه حل کرمان در محضرشان بدون تحصیل دن اجازه می نشستند یک در سال زاده  
 (۱۰۰۰۰) آنی صد هزار تومان عایدات ملکی داشتند و هر در کاش پیاوه و در حضورش ایستاده بودند  
 و در سال از دوست (۳۰۰۰۰) آنی سیصد هزار تومان حسن زکوة باو میدادند و پدرش نیز موقوفات بسیار داشت  
 گذشت و در مجلس وضع خوانی که سالی یکبار ایام معده در خانه اش منعقد بود خودش در هر مجلس صد  
 از هر روضه خوانان بجز میرفت و صد پنجاه قلیان سر طلا از قهوه خانه اش بسین میساخت و پیشه تنها  
 باقمه های مطلقه همگی ساده رو و کل برادر زاده و خوهر زاده اش بودند و حاجی علی نام ارباب کرمان  
 صد هزار تومان مخارج کرد و سجده برای وی ساخت و اما تندی نام نسجانی سالی دو بار وی  
 با زیاده از صد نفر خوان و صحاب حضرتش مشبه ضاد و خوت میساخت میکرد و در هر بار قهقهه با  
 دست هزار تومان مصاریف سفر میداد و سالی پنج شش هزار تومان حسن زکوة باو میداد و خان  
 در سلسله قضیه با مشهور فقها مخالفت کرد یکی آنکه ماه طویل مجرب ملاقات بخش آدم کرا و صفت  
 شاهش نیز نیاید بخش نشود بلکه ظاهر و مظهر است دوم آنکه شهر رمضان همه ساله میوزی باشد  
 در هرگز

و هرگز نبی سلج نیست و علی بالاضرة تاب مخالفت فقها نیاموده بطلان عقیدتش بر خودش معلوم  
 گشت و تصریح بطلان قول خود و لزوم متابعت عقیده مشهوره خلاصه آنکه حجیه بحدیث است  
 معتدله الدکله در کتاب تلوه الحق صحت حسین مطور است قولها شهر صفهان چون تحت  
 سابق سلطنت و اهم و عظم بدن مملکت و مکر حوزه علیه و علماء و فقها ملت بود و متوفش قضای  
 داشت که حاکم کافی و معتدلی در آنجا حکمرانی نماید لذا در آن ایام صنو چهره خان <sup>تولین</sup>  
 با اختیار و اقتدار تام نظم امور را بخند و در آنچه میکرد که از زمان نهم دولت محمد شاهی بود و عظمت  
 مقام و اعدایش در کتب تواریخ دور قاجاریه ثبت است و در حاجی معین استقله تبریزی وصف  
 احوال وی را باین مضمون نگاشت که منوچهر خان از شهر آذگان اگر چه موسی بود و خانه اش  
 بدین اسلام درآمد از وطن کوچیده بایران مهاجرت و کولت نمود و وزود دولت صاحبان  
 و مقام و عقب شدند خاصه صنو چهره خان بوجوب لیاقت جلیه خود طرف توجه مخصوص  
 گشته بمناصب عالیه استعالی دار افتاح است و پس از فوت میرزا عبد الوهاب صفهانی ثلث معتد  
 الدوله و متخلص نشاط لقب معتدله الدکله یافت و همواره امور حکومتی عصر و امور خطبه  
 گردید و فیما بین مجال دولت بعد از گسری در رعیت پیوری مشهور شد و چون فرزندی نداشت  
 برادر زاده خود زرمیا خان را بفرزند می اختیار و مقرر م رکاب نائب مناب خویش نمود و زرمیا خان  
 در عین غرور جوانی و فر حکمرانی با قدر اعم عالیشان عزت و کامرانی داشت و از سلطوت غیرت  
 و قهاریت و عدل و بضعش هر سناک بود تا در سال حکومت معتدله الدوله در گیلان بر کما  
 عصیان و خطائی که مرتکب گشت دچار کمر خیزه غضبش شده حلاک گردید و احوال واقعه مذکوره  
 اینکه روزی تی از تجار رشت بجز معتدله الدوله حاضر شده اظهار داشت که امیر <sup>خطبه</sup>

۲۰۶

خلیفه واضح شد باستی در خلوت مجرای معروض دارد و صوفی  
 خان با وی خلوت نموده جوایز فادح شد شخص با جبر از بی افروخته و ولی نوحه آغاز کن  
 نموده گفت از آنجا یک در دوره حکومت پرازدل و دواشا اگر واقعه ناستوده و قوع یا  
 و نام نیک را از میان برداشسته و نزار او نیست و این نیز معلوم است که زمانه داران حکمت  
 و ما مؤثرین دولت باید زنان و دختران نام برهنه از فرزندان خود دانند و انک ترضی نسبت  
 بعصمت و ناموس روم نمایند اینک فادح را خانی معروض میدارم تا بتدبیر جلوه گیری نماید  
 و معلوم و مفهومی اصدی نشود هم نام و احترام من بدجا میماند و هم خان مال و حصص از دست هوا  
 زریا نماند خلاص گردد و ذوات کما این است که زبان پید زنی نیماهی فرستاد و با جلیله  
 سخانی چند از دروغها شقه بیان آورد و تمسای وصلت نمود و روز روشن با پس نام و نگ  
 بر من تیره و تنگ شد چنانکه غم هلاک نمود و ارم صوفی چو خان چون این بشنید و حقیقت  
 حال بر او معلوم گردید است عزیزت از اندر روش زبانه کشید و تعلق و مهر بانی نموده گفت  
 برو با جلیله خود زنگانی کن و ایمن باش که من در حفظ ناموس بر ایما از هیچ مری دریغ ندانم  
 و تا جرح وطن گشته الحاح بسیار در کمان سر نموده خارج شده و حصصها از روز معتدلا الدوله  
 در دار و حکومت با زمین خلوت نمود و در حالیکه در تالار قدم میزد و زبان با کمر و خنجر مرصع در  
 حضورش بود از وی بازخواست کرده بدست خود با همان خنجر وی را هلاک نمود و گوین خان  
 برادر زمین را بقماش برگزید و در باب شجاعت نیروی بازوی صوفی چو خان مشهور است  
 که جمعی سی را با او دستن لوله میکرد و کل فرس قالی را با او داشت گرفته بر میزد و کرات نزد خورش  
 بازویش را بسته زوین بکشتش دادند زوین اچنان بر او نواخت که با ناله چند بگشت بر سر  
 زمین

۲۰۷

و نیز صاحب عقل و تدبیر و فیرومال و کنت کشید بود و بقتلج الوزار تجلیل و تفسیر شد و در  
 کتاب تاریخ انوار پنج مظهر است که چون محو شاه برای جلوس برار یکد سلطنت از تبریز بطهران میراند  
 مصارف بسیار نموده عاقبت بیت هزار تومان قرض کرده سوک های بی را حرکت دادند و این  
 که بزبان رسید معتدلا الدوله که حاکم گیلان بود با استقبال شتافته بجنور شاهی و فوج  
 و چهل هزار تومان از مسکوک با آسی بخت نام پیشکش گذرانده و حاضرین نام بخت را با خیال نیک گرفتند  
 و نیز در کتاب روضه الصفیاء این عبارت نگاشته است در سال ۱۲۵۶ ایالت صفهان بجنو چو  
 خان گرجی حاکم سابق کرمانشاهان که امیری کبیر بود نفوس خفا و لرستان و عربستان نیز  
 بدان رضام یافت و در قوت عقل و سیاست شدت کفایت و شجاعت و کثرت ثروت و بصیرت  
 صوفی چو خان همین دلیل بر کدیت چهار ماه حضرت که الله اعظمه در عمارت مربوط  
 بکومت خود در صفهان بومی که مرضی خاطر آن بزرگوار شده مخفی از نظار احد از کجده شسته نظمت  
 نمود و باین طریق سلیمان نیز آن چنان قسره را خاموش کرد و بالآخره آن بزرگوار عرض نمود  
 اگر اجازت فرماید تو هم تا دو سال بدولت ایران مبارزه نمایم و این امر را بقره و غلبه نفوذ هم و  
 و میخواست با ایل شاهسون و بختیاری که تحت اطاعتش بودند شاه را مجبور به تسلیم امر بخت نمود  
 و خورش را با زواج آن بزرگوار در آرد تا قوت ظاهره و معنوی تو هم شده کشور و لشکر قدرت  
 و مدنیست ایران را حطت و شوکی بجز اعقول حاصل گردد و این مورد بر محو شاه و حاجی میرزا آقا  
 پوشیده نبود ولی سیست وقت خنجر تیغ و هدم معارضه با او اجازت نداد و گوین خان  
 معتدلا الدوله در چنین موقع با شرافات سزید بود که برای هلاک وی تهنه نمود و در عمل  
 فرودینی حکایتی برین صحنه نوشت که چون الامای صفهان بناظره و حاجیه با حضرت حاضر شدند  
 و کیف

کثیر نموند این قضیه که بر آن بزرگوار گران آمد و برای امتحان آن بطریق بدیعی مبادرت نمود  
 و از آنجا که در آن وقت ظهور حساب لامر کلمات حق جوید را با رنگ قرمز می نوشتند و صحیفات بر  
 بون مذکور خیابان بابیه و غیر هم متداول و معروف گشت چنانچه همه میگفتند آثار بابیه بزرگ  
 شرح نوشته است که در این موقع حضرت امام فرمود صحیفه سجاده را با رنگ قرمز و بر کاغذ ای که  
 نوشتند و صحیفه بابیه را با مرکب سیاه بر کاغذ زرد اعلی بخط نسخ زینا نگاشتند و هر دو صحیفه را  
 مذمت و مجله کرده نزد علماء فرستاده گفتند برای تفکیک حق از باطل آنچه بر شما در باره این صحیفه  
 مفهومی و معلومی است بخط خویش بنویسید و هر دو مضاکنید تا بر همه معلوم باشد و ایشان بر صحیفه  
 سجاده بخط خود نوشتند که این کلمات کفر محض و قابل و صاحبان کافر مطلق است و بر صحیفه  
 بابیه نگاشتند که نور صرف و قابل آن تالی درجه نبوت میباشد و منوچهر خان حاکم صافی  
 و صاحب قلب میر بود روزی علماء را در مجلس طلبید و صحیفه را حاضر نموده با ایشان تکلم کرد  
 جواب بجهان نوع که نوشتند گفتند پس معتمد الدوله آمدند و از صحیفه سجاده حاضر  
 کردند و با صحیفه بزرگ قرمز مقابله و مطابقت نمودند و کلمات نام سجاده را مشاهده و از سر بر سر  
 معتمد الدوله داخل شدند و این مطلب حاجی میرزا آقاسی نوشتند و صاحب نسخ التوازی  
 ایام و نایب معتمد الدوله را از حضرت باین عبارت نوشت که معتمد الدوله در حق باب  
 شکی نه و با الجملد گویند منوچهر خان میش از شش ماه مرض و بستری ماند و در اول آیه  
 حاجی میرزا آقاسی برای سعادت که با او داشت نگرانی برای همدان معین کرده بفرستاد ولی  
 انور مذکور مدت شش ماه و رقم و کاشان با کمال بیم و انتظار ماند و جرات در او بود که انوریت خود  
 کرد تا نماند از وفاتش و چهار گشت و وفاتش در همدان سال ۱۲۶۳ هـ ق و واقع شد در آمویش  
 دولت

دولت ضبط نمود و جسدش را بقم برده و دفن کردند و کلماتی در شان وی از قلم اعلی بن  
 توفیق خطبه القهریه و توفیق مجده شاه مندرجت که حسن نیت و خلوص بائش را وضع نماید  
 میرزا آقاسی و کتاب مورد سخن مسطور است صحیح قوله و از شعر معاندین که  
 از حل آذربایجان بود حاجی میرزا آقاسی نام پدرش میرزا قاسم و از اهل اروان و با عزت  
 و خویشاوندان از آنجا کوچیده عقبه ما کوا قامت گرفته در پیشه زارعین و عاقبت زنگانی  
 نمودند و او در رجب مذکوره سال ۱۱۹۸ هـ ق متولد شد و فاش با عباس گذارد و پس از بیوع  
 بحد رشد عازم خوی شده اقامت نمود و چند سالی تحصیل قرائت و کتابت فارسیه و تلمذ علوم عربیه  
 پرداخت و از آنجا بنام دیگر آذربایجان و غیره مسافرت نمود عاقبت بجهان رفته نزد آخوند  
 ملا عبد الله صاحب کتاب بحر المعارف که از کبار مشایخ تصوف بشمار میرفت تلمذ حقه را بدست  
 حاصل کرد و پس از چندی یکی از مریدان آخوند که استطاعت سفر کرده او را فریضه حج داشت  
 بان گشته و فوات نمود ملا عثمان قبول نیابت نموده مصاريف لازم گرفته عازم مکه گردید  
 با تسبیح آداب حج نمود و حاجی ملا عثمان شد عودت بجهان نمود و خدمت استاد مرشد مذکور  
 صرفا و فوات کرد و تحصیل علوم فاعره و انوار تصوف مشغول شد هر معاش گذرانید و چون  
 آخوند ملا عبد الله در او عمر ایام حیاتش از همدان مهاجرت کرده مجاورت بخت ختمی نمود حاجی  
 ملا عثمان نیز باین مشرفه زیست تا آنکه استاد و مرشد در فتنه قتل فوات و با بیان کرد که قبول  
 شد با جرم حاجی ملا عثمان در عراق عربت را بعت بایران کرده در تبریز سکونت اختیار و طریقت  
 تعلیم و ارشاد نمود و با حاجی ملا آقاسی و حاجی میرزا آقاسی مشورت کردید و گردش ایام با  
 مساعدت کرده است معلمی محمد میرزا بن عباس میرزا نائب السلطنه و سعید خیل شاه قاجار فخر  
 یافت

یافت و در ضمن تعلیم و تدریس متذکراً در وی نفوذ کرده اورا بشرب و طریقت خود هدایت تربیت  
 نمود و محرمیت تا مره در میان آمد و چنین نوشته اند که روزی حاجی بدان طریق که مرشدان از آنک  
 احوال مریدان گهی دهند ویرا اخبار و تبشیر نمود که سلطنت ایران با و تعلق خواهد یافت اگر چه  
 آن هنگام تصدیق این نبوی برای محمد میرزا صعب غیر هادی بود زیرا که ابا شاه احماد و الا تعلق  
 مانند علی شاه ظل السلطان و محمد علی میرزا دولت شاه و اقام وزی میرزا حسنی میرزا شجاع السلطنه  
 و غیر هم در عظمت مقام بدرجه بودند که محمد میرزا در حضرتان بدون استجازه حق جلوس نداشت تا  
 چه رسد باینکه با وجود ایشان دم از زرتبه و شانی زند و یا بمقام سلطانی واریکد ایران تانی نشیند  
 و بی چون حاجی را صاحب مقامات کرامات میدادست صدق این خبر را پذیرفت و با و توجیه و  
 مضار خویش داد که چون بر او گفتم شامی نشیند او را دستور بزرگ دولت برگزیند و جل و عهده  
 او را بید و سپارد تا با افغان قدسیداش حق بر که خود قرار گیرد و رسم و راه طریقت استوار  
 آید و بدین طریق ایام گذشت تا آنکه عباس میرزا نائب السلطنه در سفر خراسان وفات یافت  
 و محلی شاه از جهت علاقه خاطر که با و داشت منصب لایب عهد را بی هیچ یک از پسران خود نداد  
 بلکه محمد میرزا که پسر ارشد وی بود موقوف نمود و با الاخر که فصلی شاه در صفهان دواع جان  
 گفت و محمد میرزا در طهران بر تخت شامی نشست و در آنجا سلطنت برای علی بن یاقین بر موی  
 موجوده منصب ممدارت وزارت را بجا بخشیم حکمت میرزا ابوالقاسم قائم مقام فرامانی که عالم  
 حاصل و کاتب شاعر مدبر المعانی و صاحب مقامی بزرگ در علوم روحانی و در کفایت سیاست  
 ملکه ای بی نظیر بود سپرد و آنروز بزرگوار توانا در زمانی اندک تمرکز قدرت به دست برای  
 محمد شاه آماده ساخته تا مدت سران و گردن کشان مملکت را طبعه منقاد نمود و اگر چه خود  
 خود پرست

خود پرست دی را بجاش میکند باشند موفق با صلح احاطه عظیمه کشوری و شکر می درونی  
 میشت و بی ناگهان ابره تیره گفست آوری کرانه روشن این کشور را فرو گرفت و مجمل شکا  
 غفله حکم تفتل آن سید جلیل الله زاد و حاجی میرزا افغانی بر برجایش ممکن مستقر ساخته  
 زمام مهمان امور داخلی و خارجی را بدش سپرد و از این وقت حاجی ذوالریستین در راه راه بود  
 مملکت و ارشاد بمقام معرفت و طریقت گردید و فعال غایتش آه و مقصد در عقیده و اراده شایسته  
 و مدعی مقام ریاست علم و عرفان و هدایت در عمل و ایمان و مقصد به مشورت و عقب تحمل اول شد بانوئی  
 از خاندان سلطنتی را خارج نمود و قری و اطاک بسیار تصرف آورد و هنوز ایامی مدید نگذشت  
 که حاجی برای صورت پسریت عجیب غریبش منور خاص و عام و بگشت نهای بنی لانا گشت  
 چه از طرفی دارای صورت قیافه غیر ما نوس بود و از طرفی دیگر غوغای آتشین و تهاجم و احساسی گوی  
 و متغیروسانی غلیظ و شتام و حالی نامطم و بی آرام داشت و سا از اوقات داشت در مملکت  
 تقفد حالش در گون چشمانش از غایت خشم بر خون رحمت و خشونتش تبدیل شتم و استعمال کلمات  
 متسیح و تهمیه میگشت و در مجمع اعظم دولت و ملت هیله که بر یکی از امرای و علما غضب میکرد و فریاد  
 میداد و کلاه یا عامه اش از سر بر داشت بیرون میماند و ختمند و با کلماتی و قیج و شاراتی متسیح از  
 قبل و در تهنوته میکرد و با این همه غالب کلمات و زمامداران امور مملکت و دولت را از تهنوتش فریاد  
 خود معین است بدرجه میگردانند و فواید انام شمرت گرفت که زمان حاله شباهای مالکونی دست  
 بر شکم خود گذارده سو کند بسر سر تپ یا و مینا کند کنایه از اینکه نازده ایشان برای هم وطنی با حاجی  
 سر تپ شوند و تعصب و نفرت ترک و فارس در بلاد ایران مخصوصاً طهران بر بند رسید که پس از  
 محمد شاه و احتفای حاجی بجاییت یا مصداق با وی نزدیک آن بود که نمایان شان تهاجم و خویز  
 عظیمی

عظیمی واقع شود و چندین روز ترکی زبانان ناچار شد که تخم بکنند تا شناخته گردند و  
 نور و حله نشوند و با لجلند و سنین بیست حاجی میرزا افاغیه غالب بر آن حکمت چنان آرزو  
 خاطر و منفه گشتند که نسبت مدخله و مکالمه در امور دولت نداشتند و برای فقدان قائم مقام  
 مقبول و بعلت وجدان حاجی غیر مقبول دست از کار کشیدند و بعضی سرطغان بر او دو علم تقابل  
 برافروشتند و عیق ذلک جمعیت نمایان از مجتهدین و شیخیه نیز از حاجی رنجیده شدند چه عموم  
 علمای ظاهریه را بجزی میسر و تخلص کرده بخان ریک در حستان میگفت و محمدرضا  
 در تاملات این احوال از جهت بیماری و نقاحت برای نفوذ حاجی در وی قادر بر اصلاح مفاسد نبود  
 و غالباً اطلاع هم نیافت چه احدی جبر است عرض نکات پیشگاه سلطانی نداشت و اگر ناو را  
 معروضه بدست شاه میر رسید حاجی نوعیکه میدادست و میوانت آنرا بی ثمر و اثر میباش تا چون  
 سال ۱۲۵۱ هـ ق حمله شاه در گذشت حاجی خویش را بقعه شاهزاده عبدالعظیم رکننده مستخلص  
 گشت و باین حیل مصون ماند و با الاخره از ناصرالدین شاه اجازه گرفته که بلا بخت رفته  
 مهاجرت و سال ۱۲۵۵ هـ ق در گذشت او را ندانم که ملا قربان شاعر شیرازی معروف تخلص  
 به بیدل از هل رود با قرین که سکونت در آن بلد داشت با آنکه هرگز احدی را مرع و یا مهاب  
 نگفت درباره حاجی میرزا افاغیه این باعی بسکت نظم کشید: بخت

نگذاشت برای شاه حاجی درمی شد صرف قنات و توپ هریش و کمی  
 نه مزرع دوست را از آن آب منی ..... خصم را از این توپ عسلی  
 و ما شرح ظلم و نعمتای او دست نشاند و با این نسبت بجزرت فقط اولی در بخش سابق  
 آورده و برنی از خطابه های تقریر و نظیر آن مظلوم را که در شهری چند قبل از عزل خندان حاجی  
 صادر

صادر شد و بر پیش ارسال فرمودت نیم و در اینجا نیز صورت و توفیق دیگر که در سخن چهره  
 صد دریافت و خطاب اول محمد شکر او دوم خطاب حاجی و شرح اعمال و مخبران تماش  
 میباشند و درج مینمایم **لی قول من فلیح** خطاب حاجی میرزا افاغیه: بخت

بسم الله الفهارا الشدیداً شهد الله و من هو عنده بانة لا اله الا الله العزیز  
 و اشهد لما افدا حاط به علم الله بمثل ما هو فدا شهد علیه جبر من سخره و ملک  
 عظمه لا اله الا هو الفرد القائم القدر من المنیع و بعد الحمد لله الذی قد خص  
 بما اخص به اولیایه و اكرم فی ما اصطفى به اصفیایه و حقانی بما وهب من اولیایه  
 فله الحمد حمداً یبغی لجلال قدس عزه و جمال نور طلعته حمداً یفوق بر علی کل  
 حمد و یتعلی علی کل ذکر و لا یتحق به الا ایه و لا ینبغی لاحد سواه و آیه هو  
 العزیز المکرم المتعان فکیف قول و لمن قول و بمن اول و فانک انت لا تحب  
 عن الله و تصبر علی النار و لا تخاف من غضب الحار و لا ترجو یوم الذی وعد  
 الرحمن عباده الذی فیہ یغنی بالحق قاصیر و قاصیر له الاعلی سخط الله اول من  
 من اول یوم الذی سمعت ما سمعت الی یوم مذکبک فی حق علیک ما عانک و  
 و قایفک انظر انک فی عیش و راحه و عزه و کرامه لا و بی الذی فلو الحبه و  
 بری النعمه من اول یوم الذی سمعت فرض علیک بان تمته علی الثلج بحدک  
 الی الذی سمعت کره و تبین الحق عند و تتبعه فویل لک و ما فذک یداک اقر  
 بمقعدک و رضیت بعزلک وان و انک ذلک عظیمه الاعرفها و اشدا العذاب  
 لا ناصر لک فیہ انظر کیف حکمت بمن هو الحق علیک و علی کل سلام الله علیه و

كان عندنا ايات حكمة وناهيين مؤكدة فالق لا يقوم بها احد من اهل الارض  
 فانه لعل من حصل مثل حق الذي كان الله عليه وسلم اوليا لله وان يبلغ عرفا  
 ووزن ارشادك لم يكن لدى بقدر مبلغ كفر فرعون لانه لما سمع بامر اذ ان  
 يتبين وجمع على قدر قوة اسباب النحر لا ثبات كذبه فادعائه الباطل بين  
 فوالذي حلون كل شيء بامر الله انك انت بعد موثقا منه اذ لمقاما عند الله  
 عنه ان الذين كانوا من قبلك فاصغوا بمثل ما انت صنعت فما حكموا بمثل ما انت  
 حكمت كانوا انك ما فرأت الا ان لكم دينكم ولي دين ان كنت كافرا فلن اعفد  
 ان لم يصبر الحق فكيف تحذره وان لم تشعبه فكيف تعجبه كان الله ما خلق في قلبه  
 ذنوبه من الرحيم ولا في وجهك اقل من ذلك الحياء فاقب لك ولصعدك وقبر  
 الله وعرضه عليك وسطوته وخطه كان دائما في حقل فاعثت الاثنا وما  
 صبر الاعليها وكل ما صنعت كان الله صانع في هو الذي قد راى الكلا اوليا لله  
 واجرا القضا لا حياته وهو الذي كتب على ما كتب ولكن ويل لك حيث جرى الله  
 الشر على يدك وطوبى له بما صبرت في سبل ربي حتى انا في اليقين و  
 اتني انا ما كنت غافلا عن كبرك ولا محجوبا عن طغيانك وما رايتك من  
 قبل الا شيطانا مرييا ولا اريك الا جارا عنيدا واتني انا التوراة الذي وعده  
 الله في صلوك دم وامر الملكة تعظيما له بان يخدع الكليل الفسه فحدث كلامهم  
 اجعون ولو كان واحدا واثنين او ثلاث بل الحمد لله الذي جعل اليوم عرفا  
 الاذكار طيبين والبلغاء الحكماء متبينين واعلمنا الانبياء طيبين والارواح  
 المقدسة

المقدسة من اهل العز والبهاء ساجدين كانت انت لو تعرفنا حقا منهم و  
 لكن اسماهم معروفه وشما نلامهم مرفوعة لم ينكرهم احد من اهل العلم والفضل  
 ولا يسيقهم احدا بالقول والعقل وكلامهم يومئذ يلعونك ويتبرون عنك و  
 كلام الملكة التي بحمد الله تعظيما لذلك التوراة انك انت ذلك الاكبر  
 الذي استكبرت عن قبل وما في جندك لم يكن عند الله الا نفسك وان الذي  
 انت ركبته هو اذ يتلك الذي ملا شرق الارض وغربها فويل لك ولين اتبعك  
 كلام اعداء الله واصحاب النار حلقهم منها ورجعون اليها فيا ايها الكافر  
 البعيد والجبار المريد فاعلم ان الله قد افضحك بعلمك وان الله سبحانه يحبك  
 فلما ظهر انك انك عن دينك حيث كتبت بيدك ما كتبت ولا يخفى عن اهل  
 وقد قرنته ملكة القوايا والارض ما بينهما وشهد عليها وكتب في كتاب  
 الا الواح بانك انت اذ تددت عن دينك واخرت الكفر على اهل مذهبك بمثل  
 ما قال يزيد في شعره انطق انك فلما فلتك ولكن الذين هم يدعون نظره في  
 امرك يعرفونك ولا يشبه عليهم امرك بانك لنا اخرت اصل الانعام التي لم  
 يك فوق الارض مثلها في الحور والصلال وجعلتهم صاحب السجين الاول وانما  
 قد دعبوا اليه وخصصوا الدير واستعدروا كلامهم ما فعلوا به وايتنا ان احد منهم  
 عن بعد لم يتبعك كبرك لنا رضيعنا ان تجعل حراسه عباد الذين هم على غير مذهب  
 مذهبك وذنوب فادبر خدك كعاد الا يؤمنون بالله ورسوله ولا بال الله  
 فوالذي يعلم السر ويخفي القوي انهم يتبرون عنك ويلعونك حتى سمعت  
 بادنه

يا ذنبي من هو اعلم بدينه بانك قد زلت من شجر الكفر وعقدت ما وجودك بما  
 الشيطان فكما ان ذلك العار بان الكفار يطعمونك ويلبسونك وظهر في  
 السموات الارض بان الذي هو من شجرة الرسول وثمره البؤس على علو معرفته  
 وتوحيد وظهر وقد يسهل فزيدت بين يدي اهل الكفر فانصف وصل على الذي  
 امر بان ينجى الملك فانه لم يرضوا بذلك العار بان يخاروا الكفار على من ولد  
 في الاسلام فعليك لعنة الله ولعنة ملكة السموات الارض وما بينهما اوتيا  
 ان بطل الحق يحكم ظلم وانما انك كيف توقن يوسف النبي قوسى بن جعفر او  
 عيناها السلام لانها نجنا بغير حق وما كان ذلك الاكرامة من الله على قومه  
 من عند الذي ارسله من سن ونبأته في حقي فاق عليك وعلى ذنبي  
 على الذي لم يلعنك بدينك ما دخلت بيني وبينك في الايظهر كرك وبعين  
 تعصبت لابن رسول الله في ملكوت السموات الارض كلها اتخذتني الظلم  
 وهو ثمة التوحيد وسته المصطفى عليك لعنة الله ان استطعت ولا تفعل عليك بخط الله ان استطعت ولا  
 ثم عليك الله ان استطعت ولا تفعل انى مؤكلا على رطلها ظهر الى الله فليس بيني وبينه وهو حسبه  
 نعم المولى ونعم النصير عليه توكلت واليه ائيب ولكن لعنتك انت ما استطعت  
 فان لعنتك اشقى من ذلك ولكن لم يكن مثلك في جندك وان الذي خلقني خلقني  
 من سوء فعلك ويخلقني في كهف رحمة ورحمة وقوة وعزيمه والاي شرفه ثمة  
 فلما نجيت الله في الشهادة واخصني بما اخلص اهل الولاية سيما علوا مثلك  
 نجيتا لعنة الشيطان الرب الذي جعلك الله على مفعدك الاليعه بك به يتقيم  
 عند

عنتك به ولو احدث عن الذين تبعوني لا خبرت بك باسماهم ولا ارسل اليك لهم  
 قائمهم لا ينادي بصوت واهم لا يلفنون اليك ولا ينظرون الي مفعدك الاكاذب  
 وقعت عليها ميتة واخطبها الكلاب انما ياكلون منها حتى تفرغ وانك ورد  
 اذل من هذا قد تحق من عرك ما تحق ولم تحق وترضى عن هو صغير السن  
 مع ذلك العلو والعلم والثناء والبريد وصيت له عنتي الذي ما استطعت  
 وان استطعت لاشك انك انت ما بقيت شيئا فخرت كل حبل الجبار وقاد  
 الجبار بكلمك وحاربنا القهار محكم وصل الى عالم السنة خلق السلطنة  
 اطفال الذي لا يعرف البحر عن البر ومنصب لجلالته وناخذ من صاحبك الذي  
 والاحرة الذي قد جعل الله جند ملكة السموات الارض وحجبه ايات كل شيء  
 ولا تحسني عن الله والاشا تر بقدر لجة فما والله اكسبت الا النار وما اكنت  
 الارضاء الرحمن فلما جعلت ولي ما صيرت فيحك الله بيني وبينك بالحق انه  
 هو الواحد القهار وانما لهوا العزيم الجبار وحسب الله شتم محمد ثم الاله وهى با  
 على شهيدا سبحانه الله ربك رب كل شيء يعصون وسلام من عند  
 على الذين هم على ربهم يتوكلون والهدى لله رب العالمين استغنى الله

محمد شاه - در کتاب ظهور الحق حضرت مطهرت قولند و محمد شاه سويين اوشا اير  
 از سلسله قاجارية که معاصر بان هو حضرت شهاب عظم بود سال ١٢٥٠ در سن بيت و همت ساکني  
 چون فتح شاه در صفهان وفات يافت در طهران تحت سلطنت شست و در آغاز کار شست  
 و اقدار و عظمت با احتمال او فکري اوضاع ملک مقبول کرد و شدت کفایت و تبر قدرت قلم



دانش و وزیران در نظیر تکیه را ابوالقاسم قائم مقام سلاج طغیان و شورش در خلد و در ابطاج  
 ساکن دولت و ملکت راستگن و مطمئن ساخت و ملی طولی کشید قبل مصیبت انجیز دستور  
 عالی قدر بهادرت در دو جامی میرزا آقاسی را بصدارت فرماز وانی برافروخت و گرفتار شدت  
 نقرس باشد و تهاجم مرض و ترا که فرض می را بسیار فرزند توان در کار نمود و گناز معتمد  
 مستندش حاجی مذکور گردید در حالیکه او خود سبب نامی شاه و ملکت و دجازه امور ملکت در اکی  
 و سیاست بجزه گرفته اخلاق و اعمالش ضار و خطرانی را فرهم کرد و محمدشاه چون عقیدت  
 تصوف و ملکت عرفانی درشت پای بند غالب در تمام و خرافات ظاهرین نبود اگر حاجی سید  
 روشن نیکیت باصفاء قلب تو به مخصوص بخدا که بود بطریق استیلا مرض در او پیدا شد نسبت با بر  
 اعلی که در حال هم سلطانستش ظهور یافت و نجیب گشت و در حاجی عامل شده بود قیامت آثار اعلی  
 نرسازد و امر را و اگر گون جلوه داد و از ملاقات حضرت صاحب باغ گردید و شاه پس از رفتی حضرت  
 باکو و چهره بیال چهارم این امر و وفات یافت و تاریخ وفاتش در العاقبة للمیقین (دو محرمه  
 در قهر صید مرز) ضبط کردند و ما در ضمن تفصیل و احوال بخش سابق و در این بخش شمه از شرح  
 احوال محمدشاه و کیفیت رفتارش نسبت با امر اعلی و نیز توقیعات و خطابات صادره در حق  
 وی آوردیم و در الواح اقدس ابی در شان حسین صادر شدت کلمه الله در ورق چهارم از  
 فرودس اعلی یا حیرت با الله را حق جل جلاله بطلبید مظاهر سطوت قوت از شرفش دعوی  
 حفظ فرماید و با نوار عدل هدی نمود دارد از حضرت محمدشاه منع معلوم مقام دو امر سبک  
 ظاهر اول نفی سلطان ممالک فضل و عطا حضرت نقطه اولی و ثانی قتل سید مدینه تبریز و  
 با و شهادت عطا ای شان عظیم است اگر غرور و افتخار و اختیار را در از عدل منع نماید و نعمت  
 و ثروت

و ثروت و معرفت و صفوت و الوفا و از تجلیات تیر انصاف محروم نازد او در ظاهر اعلی و اداری  
 مقام اعلی و زبیه علیات بر کل اعانت و محبت آن وجود مبارک لازم طوبی بکلیت ملک  
 زمام بنفسه و قلب خصنه و فضل العدل علی الظلم و الايضاف علی الاعتناء  
 این توفیق منبع از کلک طر حضرت ب علی صل شاه و خطاب محمدشاه نازل شد صریح  
 کتابت ظهور الحق قولنا: صورت او توفیق دیگر که در سخن چهره صریح دریافت و خطاب  
 اول به محمدشاه در م خطاب حاجی شایع احوال عمر از آن می باشد روح مینا به خطاب محمدشاه بسم الله  
 المتکبر الشدید سبحان الذی بعلم ما فی السموات و فی الارض فانه لا اله الا هو الملك العلی  
 العظیم هو الذی یفعل ما یشاء و لا اله الا هو الذی لا یشاء و لا اله الا هو الذی لا یسئ و هو الذی سید ملک  
 کل شیء لا اله الا هو الوزر الاحد الصمد اعلی الکبر اشهد لله جنته  
 بما قد شهد الله علی نفسه من قبل ان یخلق شیئا انه لا اله الا هو العزیز  
 الحکیم و اشهد علی کل ما البدع و ما یندع بمثل ما قد شهد علی من سلطانه  
 عزه انه لا اله الا هو الفرد القائم البدیع توکلک علی الله رب کل شیء  
 لا اله الا هو الفرد الرقیع و الی الله فی نفسه و الیه افوض امری لا اله الا  
 هو الملك الحق البین فانه هو حی و یکنی من کل شیء و لا ینکفی منه شیء فی  
 السموات و الارض فانه لهو القائم الشدید سبحان الذی یری مقصد  
 جنتی بی سخن بعیله و هو الذی یشهد علی من کل جن و قبل ان یندع  
 حین فانت کنت کیف قد قدرت بلا ذکر حکیم و انک انت کیف صبر علی  
 النار فان الله ربک لهو العزیز الشدید ان انت قد عزنت بما عندک فان  
 هذا

هذا لا يلتفت اليه احد ممن امن بالله واما من كان من الزاهدين وان مثل  
حيوة الدنيا كمثل كلب ميت لا يجتمع في حوله ولا يأكل منه الا الذئب فهو  
كافوا بالآخرة هم كافرين وانك انت قرين عليك بان تؤمن بالله العزى  
العظيم وتكفر بالذى يدعونك الى عذاب جهنم ولقد صبرنا في ايام معدودة  
لعلك تتذكر وتكون من المهتدين وانك انت كيف تحبب الله في يوم جز  
يوم تقوم الأشهاد وعند ربك رب العالمين هو الذى خلقك وانك انت  
الذى تسعوا وان تموت وانك على مجد باياتك فتدخل في ابواب الجحيم و  
لا ينفعك ما قدمت يدك وما لك يومئذ من ولى ولا شفيع ان تولى الله و  
لا تغرب عما عندك فان ما عند الله خير للمقين وان من على الارض يومئذ  
كلهم اجتمعون عبادا لله فمن امن وكان من الذين هم بايات الله موقنين فاولئك  
عسى الله ان يعجز لهم ما قدمت ايديهم ويدخلهم في رحمته هو الغفور الرحيم  
وان الذين استكبروا على وجاهدوا ما اكرموا الله بفضله من ايات بينات بكرة  
مبين فاولئك حقت عليهم كلمة العذاب ما لهم يوم الفصل من ولى ولا نصير  
هو الذى يبدع الخلق ثم كل الية يرجعون ما من نفس توت على يعقبي او تجرد ما  
جئت به عن ايات بينات الا ويدخل في عذاب اليم والافضل يومئذ ودية ولا  
الاحد ذن وان يشفع الا ان يشاء الله انه هو الجبار العزيز قاهر الاله الا هو الملك  
الغياث الشدي انك فرحت بما تستحقى فويل لك من عذاب يوم قريب لو  
يحل الله الاحد ان يحكم جهنم وانك اردت فتعلم من قريب ان من اول يوم التكا  
اخبرك

اخبرك بان لا تستكبر على الله الى يومئذ فقد وضعت اربع سنين ما رايت  
ملك ولا من جنيدك الا ظلمنا واستكبارا شديدا كما انك انت زعمت اني  
انا قد اردت مشاغا فليلا لا اوري ما كان ملك الدنيا وما فيها عند الله  
هم الى الرحمن ينظرون الا اقل من عين ميتة بل اقل من هذا سبحانه الله عما يشركون  
بل انى اردت ان تنفيم من الذين هم فلو الامام حتى شهيد ما قدر الله في الكا  
فان ذريتهم سيكفون بهم في عذاب جهنم وما صبر الا على الله وانه هو خير  
قلى ونصير وما كفى الا اياه وانه هو خير وكيل وظهر وانك الان لا تملك  
بانك انت قد اتعت شيطانا مريدا ولا يجعل الله عندا قل من خردل من الك  
وقد اردت عن فيه بما حكم بعد حكم الاول ليحزن بعيد هل سمعت من احد من  
يخبر احد من ذرية رسول الله في سورة الذى كافوا اهلها جاهلين وانهم  
كفروا بولاية الأئمة الذين هم بامر الله يعملون فعلى اى ذنب حكمت مثل هذا  
ان استغز السليين وعلى اى خطأ نصبت مثل هذا ان انت من المؤمنين  
بل على جدى غررت بما عندك فجحان الله رب العالمين العظيم انه يظهر  
امر الذى قد ردوا للظالمين من نصير ان كان لك كيد فاطهر وما الامر  
الا من عند الله عليه توكلت قالية ايب هل سمعت من احد من قبل حكمت  
مثلها انت صنعت من قبل وترضى من بعد فويل للظالمين مقصد دليل على  
كفرك بالله وحكمت على الناس لك عند الله عذاب شديد وان صبر على  
الله ومقصدا هذا يشهد على انى انا على حق يقين ان لو تخفت من ان يظهر  
الحق

الحق وَيَبْلُغُ عَلَى الْمُشْرِكِينَ كَيْفَ لَمْ تَخْضِرْ عَلْنَا الْأَرْضَ ثُمَّ لَمْ تَخْضِرْ فِي لَأَجَلِهِمْ  
 مِثْلَ الَّذِي يَهْتَوَانِ قَبْلَ ذِكْرِهِمْ مِنَ الْجَاهِدِينَ نَلَّكَ حَتَّى عَلَيْكَ وَعَلَيْهِمْ نَهْمٌ  
 بِالْحَقِّ يَنْظُرُونَ فَاحْضِرْ لَهُمْ أَنْ هُمْ بِمِثْلِ هَذَا يَتَكَلَّمُونَ فَأَعْلَمَ لَهُمْ عَلَى أَمْرٍ لَوْ  
 رَبِّي أَنَّهُمْ لَا يَسْتَطِيعُونَ وَلَا يَتَفَكَّرُونَ أَمْ نُوَامِنُ قَبْلَ وَلَا يَتَفَكَّرُونَ وَكَهْرًا مِنْ  
 بَعْدِ وَلَا يَعْقِلُونَ وَإِنْ كُنْتَ تَسْفِكُ دَبِي كَيْفَ تَصْبِرُ يَا أَيُّهَا الْيَوْمَ لِقَوِي  
 مَكِينٌ نِلَّكَ كَرَامَةٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ عَلَى وَفْقِهِ مِنْ عِنْدِ عَلَيْكَ وَعَلَى الَّذِينَ يَفْعَلُونَ  
 فَطَوْنِي لِي أَنْ أَحْكَمْتُ مِثْلَ ذَلِكَ ثُمَّ طَوْنِي لِي أَنْ رَضَيْتُ مِثْلَ ذَلِكَ أَمْ الَّذِي عَلَّمَ  
 اللَّهُ لِلْمُفْرَبِينَ فَأَذِنَ وَلَا تَصْبِرُ يَا نَبِيَّ اللَّهِ رَبَّنَا لَعْنَةُ الْعَرَبِ ذُو الْقَانِقَامِ وَلَا تَسْتَجِيبُ عِنْدَ  
 اللَّهِ وَتَرْضَى أَنْ يَكُونَ حِجْتَهُ عَلَى الْكَلْبِ بَانَ يَصْبِرُ فِي سُبُوحِ عَلَى أَيْدِي الْمُشْرِكِينَ فَوَيْلٌ  
 لَكَ وَرَيْلٌ لِلَّذِينَ هُمْ يَوْمًا يَرْضَوْنَ بِمِثْلِ هَذَا الدَّلِيلِينَ قَانَ عَلَى وَعْمِ الشَّيْطَانِ  
 وَكَانَ عَلَى خَطَا كِبِيرًا لَوْ حَجَّلَ فِي مَذَقِ الَّذِينَ هُمْ كَانُوا أَبَا يَأْتِ اللَّهُ مُؤْمِنِينَ أَنْ  
 يَحْضُرَ أَحَدًا مِنْ ذُرِّيَةِ الرَّسُولِ وَلَا أَنْ يَظْلَمَ عَلَيْهِ وَلَوْ كَانَ عَلَى ظَلَمٍ شَدِيدٍ فَوَيْلٌ  
 بَدَعَ خَلْقِي مَا شَهِدْتُ عَلَى نَفْسِي مِنْ ذَنْبٍ مَا اشْتَبَهَ إِلَّا الْحَقُّ وَكَهْنِي بِاللَّهِ عَلَى تَهْمِي  
 فَأَنْتَ عَلَى الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَالنَّبِيِّ هُمْ يَفْرَحُونَ بِمَتَاعِهَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ  
 وَلَوْ كَسَفَتْ أَعْيُنَهُمْ عَنْ بَصَرِكَ لَتَسَوَّى لِي صِدْقٌ لَوْ تَمَسَّقُوا عَلَى التَّلَاحِ خَوْفًا مِنْ  
 عَذَابِ اللَّهِ إِذْ تَسْبِرُ بِمِثْلِ قَرْنِي قَوْلَ الَّذِي خَلَقَكَ لَوْ تَعْلَمُ مَا تَصِفِي فِي أَيَّامِ سُلْطَانِكَ  
 لَوْ صَبَيْتَ لَنْ الْأَنْزَالَتِ مِنْ ظَهْرِي لِي بِكَ وَكُنْتُ مِنَ الْمُنْبِيِّينَ وَلَكِنْ الْأَنْزَالَتِ مَا  
 حَقَّقِي اللَّهُ وَنَلَّكَ فَوَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلظَّالِمِينَ كَمَا نَلَّكَ مَا تَرَأَيْتَ كَمَا بِأَمِينِيَا وَكَهْنِي

عَلَى أَمْرٍ مَا نَلَّكَ أَنْتَ لَا تَمْتَنِعُ فَعَلَى أَمْرٍ ذَلِكَ مَا عِنْدَكَ إِنْ لَمْ تَخْضِرْ فِي كَيْفَ تَخْضِرُ  
 قَانَ إِلَى اللَّهِ الشُّكِّي وَاللَّيْفُ فَمَنْ فِي الْأَمْرِ فِي الْآخِرَةِ وَالْأُولَى وَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ  
 السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبِّ الْعَالَمِينَ مِنْ كُلِّ مَا يَذْكُرُهُ كُلُّ الْعَالَمِينَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ كَانُوا  
 بِأَمْرٍ غَافِلِينَ وَسَلَامٌ مِنْ عِنْدِي عَلَى الْمُخْلِصِينَ وَالْحَدِيثِ وَاللَّعَالَمِينَ إِنَّهُنَّ -  
 (فهرست اسامی افراد و مکانها در این کتاب) -

محمد صادق تبریزی - کاتبان بایان بود که از روی جبل وادانی با و نفر و کتب است که  
 تمی و ابو القاسم تبریزی قصد حیات ناصرالدین شاه کرده و گرفتار گردید و او را با هم با هم مقبول  
 ساختند و بدین در او و پاره کرده بد و از راه های طهران او نیمه مشروح این استان تحصیل در  
 تاریخ جبل زرنجی ترجمه انگلیسی مسطور است مراجعه شود در الواج مبارکه نتیجه که از خود و سر می  
 تبریزی حاصل شد و منجر گرفتاری و حبس جمال مبارک محل جلالت و در سیاحت جمال طهران گشته اظم علی  
 نازل گردیده و قسمتی از آن در لوح ابن لادب مذکور است تا ابی شیبازی قصد در خصوص  
 کاتبان بایان قصد جان شاه را کرده اند سطر آورده که در یونش مسطور است -

آن فرزند و در اتره المعارف بر تانیا مسطور است او در یونیل در سابق اشکا و اما نام  
 داشته و هافدین بهر طور و م (۱۳۸-۱۱۲) نام آن راحوس کرد و بر و جوشن فرود (وام)  
 خود بر آن نهاد سلطان مراد اول از سلاطین عثمانی او را فرج کرد و از پایتخت فرار و  
 (۱۳۶۱) و سال (۱۴۵۳) همین حال بود چون مستظفیه تصرف عثمانی در آمد پایتخت را  
 انتقال او از آنسوی حال قدمه جلالت و این بلده است چنان (تقریباً) شریف شده

حاجت خود را در کتاب مراجع خود - یکی از طایفه معروفه و زده فحیل شاه است شرح حالش در  
 میرزا احمد انجلیبی - یکی از طایفه معروفه و زده فحیل شاه است شرح حالش در  
 کتاب تاریخ التواریخ مجله قاجاریه مطبوعه در استان آذربایجان سردار روس ابو سید علی  
 و توجیه فاصله چهل روز بدار شاه در کتاب مزبور مذکور است در کتاب تاریخ ادبیات ایران  
 ص ۱۱۱ مطبوعه در تهران قتل شزال روس و قتل فحیل شاه و سلطان روس اتفاق  
 خاصه برآمدند و اشپختر سردار روس بعضی ولایات سرحدی را گرفت و بجز شهری میرزا سید  
 میکرد فحیل شاه را اضطراب حاصل شد میرزا احمد انجلیبی که در طهران اقامت داشت نزد  
 فحیل شاه رفت و گفت من سر اشپختر را چهل روزه برای تو بهران حاضر میارم شرط آنکه  
 مذهب مجتهدین انصاف و متروک سازی دین شیخ مجتهدین را قطع و قطع نالی و هدیه  
 انجلیبی را راجح دهی فحیل شاه قبول کرد میرزا احمد یک آربعین محرم نشست و ترک چپرا  
 کرده و صوفی از موم درست نمود و در آتش شمشیر گردن اشپختر ناخت چون روز چهارم  
 شد فحیل شاه سلام عام نشست و سر اشپختر را هزار روز بجنود آوردند سلطان با امانت دولت  
 نمود ایمان و ملت متعرض شد که مذهب مجتهدین مذموم است که از زمان امیر محمدی هم الی الان  
 بوده بر حقد و مذهب جاری مذهب نادر و صفی است و زمان اول سلطنت قاجاریت مرمان  
 بتوان از مذهب گردانید و این شاید به اختلال حال و دولت سلطان شود خلاصه آنکه باشد  
 که میرزا محمد از شام قاری پیدا کند و با خصم شامی کشد و با شاهین معارض نماید که با اشپختر  
 روس نمود مسیحت است که با و عزمی داده و معذرت سازد خواسته حکم بفرماید بقیات رفته  
 در آنجا بماند که بود چنین کسی در پایتخت مصلحت دولت است و سلطان این ایام پذیرفت انتهای

سید الشاجدین - لقب حضرت علی بن حسین نام پیام شیعیه است تقی بن محمد و پدرش  
 حضرت سید الشهدا و مادرش شربانو دختر زید کردش هشتاد و نه سال است آن بزرگوار در سال  
 سی و هشتم از هجرت متولد و در کربلا حاضر و ناظر و در آن وقت سن مبارکش میت و دیوان بوده  
 کتاب حجه السعاده فی حجه الشاده تألیف صغیر لدروله حضرت سید الشهدا است که بر علی نام شده  
 اول علی الاکبر که در کربلا میت و چیده بوده (حجه شهادتی) دوم علی الاوسط که همین حضرت مجتهد  
 سوم علی الاصغر که در کربلا کشته شده و قبل سید (کتاب غاده که کربلا تألیف عربی زیدان)  
 عده اولاد حضرت سجاد خلف است بعضی هفت سپردند و دختر نوشته اند حضرت پیش از یزید  
 گذشتند و پس از چاه و هفت سال زندگانی در سال ۹۵ هجری بوسید عبد الملک مران خلیفه  
 اموی سموم شد و در بقیع در مدینه طیبه مدفون گردید حضرت سجاد بنی مازندران علی بن ابی  
 بصاحب بیان طلاق سان اختصاص داشت و آن آمار مبارکه اش میخند سجاده است که عوام  
 سید علی خان شیرازی لقب سید کبیر متوفی سنه ۱۱۱۱ شری بر آن گذاشته و  
 بطبع رسیده است جمال قدیم جل جلاله در سوره الملوک میفرماید قوله تعالی فو در  
 عَلِمْنَا بِمَلِكٍ فَادْرَعْنَا عَلَى الْحَيِّينَ مِنْ قَبْلِ أَنْ جَاءَهُ الرِّسَالُ مِنْ لَدُنِ الْمَلِكِ بْنِ الْكَلْبِ  
 كَانَ فِي نَفْسِهِمْ إِلَى أَنْ قُلُوا وَ قُلُوا الْوَالِدَةَ وَ اخْوَةَ قَائِمًا رُوا أَهْلَهُ وَ كَذَلِكَ نَقُصُّ  
 مِنْ قَبْلِ وَ اللَّهُ عَلَى مَا نَحْنُ بِشَائِرٌ وَ مَا نَقُصُّ مِنْ قَبْلِ لَمْ يَكُنْ صَغِيرًا لَمْ يَكُنْ كَبِيرًا  
 إِلَّا الَّذِي نَهَى عَنِ الْإِسْطِ وَ لَقِيَ بَيْنَ الْعَابِدِينَ فَانظُرُوا يَا عَالَمِينَ الْعُقُلَا  
 كَيْفَ اشْتَعَلَ نَارَ حَمَلَةَ اللَّهِ فِي حَسْبِ الْحَيِّينَ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَكُونَ مِنَ الْمَقْتُولِينَ

صاحب کتبیہ التمرک و الزاویة الصفراء - حضرت عبدالحق صاحب  
در یوم ۱۳ جانوری ۱۹۱۱ فرمودند کتیبہ سراسر شکرین است و در بیت صفراء علم اعراب  
چونکہ اعراب ترا در اکثر معنی سیاه لون... انتهی - احمد امین در کتاب فخر الاسلام  
که از کتب معروف است بیانی دارد که ترجمه و خلاصه اش بفارسی این است: مورخین اعراب  
جزیره العرب را دست کرده اند عرب ثمال از نسل اسمعیل است و آنان اعدائی و زاری  
و معادی نیز میگویند و عرب جنوب از نسل قطان است و آنان ایمنی و خطائی گفته اند و آن  
قدیم بین اعدائی و خطائی و دشمنی بوده و در جنگها حرکت شعاری داشتند مثل اهل بین حاکم  
زرد و در بیت زرد داشتند و مضربون که اعدائی بودند عامه سرخ و در بیت سرخ داشتند -

جوهری گوید قول بتمام در وصف اعراب این معنی اشاره است که گفته:

مصنفة حجة فکانتها  
و وراثة - مقصود بغداد است - بی -  
فحاجه - مقصود مشق است - بی -  
عرب یمن فی الوغی و تمصی

فیروز ادرضا کرفانی از اتباع سید جمال الدین افغانی است که در ۱۳۱۳ هجری قمری  
ناصرالدین شاه در بعد حضرت عبدالعظیم مبارک کرد و در نتیجه این استیطاق گشته شد  
سید جمال الدین افغانی - در گاهنامه جمال الدین طرانی مطبوع است - سید جمال الدین  
اسد بابا که مشفق علیا اهری قمری پسر سید صفدر ابدادی همدانی معروف افغانی  
سادات حسینی است که در ۱۲۵۵ م تولد کردید و چون عقیقه اتحاد اسلام و یکی از علمای دین و

قرن معاصر است وی از فلاسفه و سیاستمداران بزرگ اسلام و شرق و از اذخیان غیر افغان  
بشمار میرود... الی قولها در اثر تحریک کامران میرزا نائب السلطنه و میرزا علی صفیر خانی که  
امین السلطان صدر عظم وقت شاه از سید رسیدند و با شایسته ترین و منجی از حضرت عبدالعظیم  
با حالت بیاری در شبستان بر حوض بر قاطر مغلولا سوار کرده تبعید نمود پس سید  
حبیب عوث عبدالحق پادشاه عثمانی با سلامبول شتافت که در آنجا هم شیخ الاسلام عثمانی از  
مقام خود شاه را تحریک بر علیه سید کرد تا آنکه مسومش داشته و در ۱۳۱۳ او فاجات  
مقبره اش در اسلامبول است... فیروز ادرضا کرفانی قائل ناصرالدین شاه  
مردان و فدویان سید بود... بنا بقول فیروز ادرضا همان نقطه که سید را فرستادند  
فصل بیرون کشیدند در هانجا گلگولر پهلوی ناصرالدین شاه اصابت کرد و آنجا  
که در الواح مینا که صادره از قلم جمال قدم و حضرت عبدالجبار حج بمقاصد صلحیه عالی  
و سایر شئونش مطالب بسیار نازل شد برای اطلاق بلوغ مبارک دنیا و الواح حضرت  
عبدالجبار جل شادوه که در خصوص سید افا خان کرفانی و شیخ احمد و حنی نازل شد  
مراجه شود بشرحی که در اینجا بطور بابی اعظم و امر ملک در دائره المعارف نیز  
جدی مطبوع است همین سید جمال گماشته و جریه عوده الوثقی را نیز او میخواست جری  
زیدان مشی جمله الهلال شرح حالش را از قول خود سید در کتاب مشاهیر لشرق خویش  
گماشته است و در آنجا سید از اهل افغانستان معرفی کرده است - بی -

عبدالعظیم - در مجلد پنجم کتاب تاریخ التواریخ تألیف سید کاشانی ص ۱۰۸  
قولند که عبدالعظیم بن عبد الله بن علی الشید بن حسن بن زید بن حسن بن علی بن ابی طالب است

در این کتاب در بعضی جاها از کتب معتبره است و در بعضی جاها از کتب غیر معتبره است و در بعضی جاها از کتب معتبره است و در بعضی جاها از کتب غیر معتبره است

مکنی با او تا سم ساعت مقام و جلالت قدر او از آن افروست که کس در طی تحریر ارد  
مصحح صاحب کتب در این روی در مسجد خجسته و قبرش زیارتگاه قاصی و دانی است و در  
ثواب زیارت و از امامت مصومین حدیث کرده اند ابو علی محمد بن همام سند حسن بن علی  
عسکری علیه السلام میرساند که از جهالت قبر عبید العظیم از وی سؤالی کرد و گفت اولاً اهلنا  
الاعقب علی بن الحسن بن زید فرمود که عبد العظیم نبود کیفیتیم علی الشید بن حسن بن  
زید فرزند نیار و اقا عبد العظیم پسر بی بی بود بنام محمد و نیز زوی بزرگ و زهدات و کثرت عبادت  
معروف بود ان شاء الله -

صواریه اخیلت - نام جریده بود که چهارمیرخان شیرازی میگذاشت در مجلد چهارم کتاب  
تاریخ ادبیات ایران تا لیکن او را در برون مطور است **صلح** - **صلح** قولها از بهترین  
این جراید داخلی از نقطه نظر ادبی صورت اسرافیل و نسیم شمال و مساوات و نو بهار را باید شمرد  
نخستین دو دین و چهارمین اشعار خوبی از آثار دهخدا - سید اشرف گیلانی و بهار مشهدی  
در برداشتند و من از آنجا استفاده کرده و اشعاری برای کتاب **بطلوع** و شعر  
ایران جدید - **التقاط** و انتخاب کرده هم در ستون چرند پند صهار اسرافیل هم نمونه های بسیار  
نوب و مسکری از اشعار فارسی مندرج بود **النج** ان شاء الله -

رضا فلیخان همدانی - له با شی متهم تاریخ روضه اصفاء و مولف تذکره ریاض العارفین  
و مجمع الفصاحت که شرح حال خود را در فائده جلد ثانی مجمع الفصاحت گاشته به انجام بر وجه شود  
در **عربی** **صراط** تاریخ ادبیات ایران حسین مطور است **قولها** در **عربی**  
ستون سال ۱۲۷۴ - ۱۸۵۵ سابقاً اشاره به میرزا عباس فرزند آقا موسی بطحالی کریم و  
کفایت

گفته که بدو امیکین و بعد با فردی تخلص میبود - گویند قریب بیت هزار شعر گفته اصلاً  
چهار بیت از آن را انتخاب نموده و در پایان کلمات قافی چاپ طهران ۱۳۰۲ - ۱۳۰۵  
علی ساخته اند - **تمایل تبصو** - در حقیقت همان ابسطه که میان دوش هر دو بوده اکنون میان  
دیوان آنها موجود است - **علی المظاہر** عکس قافی فردی بغزل میل داشته که در حال  
نخبات باقی اند که تمام غزلیات است - مطابق شرح حال محضری که بغزلیات فخری اش فرود  
در پیروی طریقه تصوف مثل بانیه در بطامی حسین بن منصور علج در حدود سابقه بذلت  
و کوشش کرده است و از این جهت طرف مؤظن و تعقیب تشریفین گردید -

مشهدیست از او پس غریکه در نخبات باقی میبود بنظم برای معرفی او کافی باشد  
کی زنده زدل که تمنایم ترا کی بوده زنده که سید اکرم ترا غیبت کرده که شوم طالب حضور  
پنهان نگاشته که خود کتم ترا با صد هزار جلوه بروی آید با صد هزار آرزوی کتم ترا  
آقا محمد خان قاجار - مؤسس **سلطه** قاجاریه است شرح حالش تفصیل در **مجدد قاجاریه** است  
ناصح انوار پنج منظوره است و در استان غلطیدنش در خراسان بزرگ و اوج اهرات که در سطح زمین  
پهن کرده بود و در کتاب **مربور** مذکور است مثلاً **رایه** را که **میرزاخان** میزند در اوایل نزد خود میبویا  
نگاه داشت و چنانچه گویند او در غمی ساخت پس از مرگ کریم خان آقا محمد خان فرار کرد و در راه  
امور گردید با **اطفیع** **لیلیان** فرزند جنگ نمود و بر او غالب شده فرمان او **اطفیع** **لیلیان**  
کو کردند مثلاً **رایه** پس از زکوری این با همی از شدت تاشک گفت **قولها** -

یاد بستاند ملک ندکست چو منی **داوودی** **بجنتی** **نر** **عربی** **مرزنی**  
از کردش روزگار معلوم نشد **پیش** **توجه** **دک** **زنی** **چهره** **شبه** **عربی**

پس از وفات آقا محمد خان بابا با خان که معروف بفضیلتش گردید تحت سلطنت را بر  
این صراع حاوی تاریخ فوت آقا محمد خان و جلوس بابا خان است :  
و تحت آقا محمد خان شد و بنشینت بابا خان - ۱۲۱۲ هجری  
کریمت کلین - درگاهنامه جلال میگویی قولند کریمت کلین ۱۲۱۵  
ع ۱۵۰ ملاح و کاشف معروفات که بکشف دنیای جدید موفقی گشته و در ۱۲۱۵  
ماه اکتبر ۱۲۹۲ بدین مقصد رسید و قسمتی از آن مملکت بنام وی کلبیا نامیده  
و مسله کردیت زمین را از راه مسافرت و سیاحت حل نمود انتهای -

واشنگتن - درگاهنامه جلالی میگویی قولند واشنگتن ۱۷۳۲ - ۱۷۹۹

خروج واشنگتن مرد سیاسی امریکات ... و اولین رئیس جمهور امریکات که از سال ۱۷۸۹

تا ۱۷۹۷ این مثل را در او بود و شهر واشنگتن با فتحا روی نامیده شده است ... الخ الخ الخ

در بیخ کاشانی در ص ۴۴ کتاب کشف الغطاء عن حل الاعداء تألیف ابوالفضل گلپایگان

چنین مطور است قولند که مرحوم حاجی میرزا جانی بزرگ شه برادر داشتند اول و ششم

ایشان مرحوم حاجی محمد اعلی لقب به فرج است که از جوانان ثابت ستیم بود و زودت و

تجارتش در سبیل نقطه اولی مقدم شد و کمر را بسجین و بندگزار گشت و در سن ۲۸ هجری یاد و

نفس نگیر برای تشریف بقا هانم او در گشت و لکن سبب جا شده کبری که سببی منتهی شد از لقائ

مهر و گشت و نزول لوح رئیس و خطاب نمیش که در آن تصریح بانقلاب عزل سلطان است

تشریف یافت و در کلبیولی در حمام بلقایی مبارک مشرف شد و در آن سیزدهم که تاریخ  
سنه ۱۲۹۸ یا ۱۲۹۷ هجری بود و در تبریز از عالم خاک صلوات نمود و من در سنه ۱۲۹۸ هجری

اکابر اهل بجا در طهران تصویب او خضر خرفیثا او اهل رستان سنه مذکوره بود که بخدمت  
ایشان مشرف شدم و باستمع لوح رئیس از خود ایشان در بونیت اصل لوح که خط خادم بود  
مشرف گشتم و با آنکه تقریباً هفتاد یا هشتاد سال قبل از خلق سلطان عبدالعزیز عثمانی بود و  
آنرا بصراحت و در کمال بسط و تفصیل از ایشان شنیدم برادر ثانی او مرحوم حاجی میرزا احمد بود  
که لومی مشهور با اسم او در میان هست و مطلع خطاب مع مبارک باین عبارت مزین است :  
ای مؤمن مهاجر عطرش وظا غفقت ابلیس قوس عنایت تکین ه... و او در دار السلام  
بغداد سبب بوی ناس گشته شد برادر سوم ایشان حاجی علی اکبر نام بود او را ندیدم و از فاش  
جز آنکه بر منج ابا و اجداد خود بود و اطلاع دیگر ندارم انتهای -

لوح در پیش - لوح گنظ حضرت عبدالقادر جیلانی در لوح میر فضل العبدین

خان الملک میفرماید قولند الاهل... سوأل از رئیس که در آیه مبارکه مذکور است نموده بود

این رئیس عالی پاشا است که سبب نقل از عراق بجد و اطلاق و از آنجا بسجین حکما شد و آنجا که

ظروف نقطه که در بدایت لومی از اول مبارک صادر مقصد هم کافلم است الخ الخ الخ

ممکنند قزوینی - مرحوم شیخ کافلم قزوینی است که لوح گنظ با اعزاز وی از قلم مبارک باز

شده و این در اوقات توقف در عهدان از محل حلیل ایشان جناب لای میرزا طراز الله سمسار

علت عیش استماع نمود که جناب شیخ کاظم زاده در رد هیکل حمیم و قراضاتش گناشته بجنوب

مبارک جمال قدوم جلال الدنتمیم کرد قلم اصلی عنایت و فضلا او را در لوح مبارک بلفظ

مفقد همت غنم جناب بکنند برادر حضرت شیخ محمد علی قزوینی است که در اسلامبول  
بر اثر شدت تاز از رفتار پروران هیکل حمیم با جمال مبین تاب نیآورده خود را معلوم ساخت و

ذکرش از قلم اصلی در سال ۱۱۸۱ بابل و بطور است جناب کتبی تاریخ از تاریخ  
 حال قدمای امر که خود ملاقات فرموده نگاشته که در بلده رشت در نزد فرزندش موجود است  
 قبرش در گلستان جاوید قزوین و دارای لوح مقدوده از جمال مبارک و حضرت عبد الجبار  
 زیارتی مناجات طلب مغفرت از لوح مبارک میثاق پس از صعود سندان نازل شد و در لوح  
 مرحوم حکیم باشی قزوینی این بیان مبارک در باره سندان منقول و بطور است قول الله  
 ان حضرت حکیم شریک و سیم من در عبودیت استمان تعدس قرین و صدیق من صعود حضرت  
 سندان شریک بنهاد و جبره محروم در دلها از خفت قلوب جولا نگاه کرده بشد و روح محروم  
 از فرج و سرور چنین مقدر بوده **ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ لَيْسَ لَنَا اِلَّا التَّكْلِيمُ وَ**  
**الرِّضَا فَمَا جَاءَ فِي ذِكْرِكَ اَنْ فَخْرًا بَرَّادًا وَسُرُورًا خَيْرًا مَرْتُومًا كَرِيمًا وَارْتِشِينَ رَسَالًا شَدَّ حَالًا**  
 زیارتی از قلم میثاق ترین و در اوراق گشت در جوفاست انشاهی در کتاب ظهور الحق شرح حال  
 پدر بزرگوارش در **صَوْنِ مَسْطُورِ** مسطور است قولند و دیگر از بابیان مشهور قزوین حاجی شیخ محمد  
 نبیک الدش که تاجری سدید و محترم بود در او عمر مجاورت عتاب تقدیر عراق عرب  
 اختیار نمود و خصم بابی در حال او زیارت کرد و دیده مجذب فصحاء احوالش گردید  
 در چند سالی بعد چون اظهار امر در شیراز شد و صاحب بنش و ترویج قیام کرد پس بزرگ تخریب  
 حاج شیخ محمد کزیز تاجری سدید از طائفه شیخیه بود فائز عرفان و ایمان بدین گشته  
 بتسلیم غیرت قرین خود همت نهاد و بعضی ایمان آوردند و برخی در تنگ و ترید ماندند و در راه  
 کار و عرض نمود و در آن اشارت و اله بعزم باز دید پسران و فائزان قزوین آمد، اوضاع و احوال  
 مذکور را مشاهده نمود و سندان را صاحب ذرا شناخت و کور را در میان مکالمه و مناظره نشان این

عبارت گفت اگر صاحب ذرا همان سیدی است که من در کربلا دیدم الحق تو الا انصاف آنچه  
 گوید صدق است و هر چه اوها نماید بجات و جمع ذلك برای شدت تعلق بعقاید و عوائد  
 موزونه فائز عرفان و ایمان جدید نشده در گذشت و پسرش حاجی شیخ محمد در شمار معارف  
 بابیه قرار گرفت و در قزوین لاهیجان و تبریز مرکز تجارت با اعظم این طائفه معاشرت داشت  
 و در ایام اقامت بل علی در تبریز و ماکو و چریق مرکز آتشرف حضور یافته بمخاطب نیکل مغفرت گشت  
 توفیقات عدیده بنامش صادر و با جواز دستوری مبارک قادر گردید و حکامی که در قزوین فتنه  
 قتل حاجی ملا تقی بر فاست در تبریز اقامت داشت و معاندین وطن تحریک و فساد کردند تا بیکر  
 تبریزی را بوجوب حکم میرزا احمد محمد دستگیر کرده ضربت زهر نمود ولی بالاخره با خنده نقد و دل  
 اغری سخلص در آمد و حاجی شیخ محمد از سایر معاصر و محالک بابیه بیرون و محفوظ ماند  
 و بالاخره در قندهار بمیوه سال ۱۲۶۸ هـ ق نیز بواسطه صرف مال و شفاعت بعضی از خطر ترس  
 حکومتان یافت - انشاهی -

بینها دگ - در گاهنامه جلال الدین طهرانی مسطور است قولند (۱۸۱۵ - ۱۸۹۸)  
 پرنس بسیار که شخص سیاسی دان نظامی آلمان که از سکنه پروسی است طرفدار حکومت عثمانی  
 و سلطنت مقدر استبدادی و دیکتا توئی با حفظ حقوق و حدود و آرایش عموم بوده است -  
 گیومر پادشاه آلمان چون بایل با صلح مملکت بود او در صدارت خود انتخاب کرد بسیار که  
 فرانسه جنگیده و ایالت الراس و لورن را با خسارت هکفت گرفت ... الخ انشاهی -  
 (فهرست نوجده اعلام و امکنه که در ذیل شایع است) -  
 علی خان فاکوئی - فرماندار و حکمران ماکو بود در کتاب ظهور الحق ص ۱۰۰ راجع به بار



چنین مسطور است قولند دیگر از آنکه شمر از زبان ابا کوهت که حضرت فاطمه اولی تعزیه نماید  
 (شعبان سال ۱۲۳۳ هجری اولی سال ۱۲۳۳ هجری) در آنجا عمیر بود و در جایی نیز  
 آقاسی آن مظلوم را بدست علیخان ناکوئی حاکم و سرحد دار ناکوسید و در ایام او اهل سخن آقا  
 سید حسین را آقا سید حسن نیز بخدمت میر بستند و بعد از چندی میر آقا سید حسین  
 کسی نگرفت و در کتاب بیان است قول لاهلی در آن وقت که عود و غنچه گل قرآن شد  
 و بعد خلق کل شی در میان شد مقرر فقه که نظر رویست بود بر ارض ام باسط بود که سوز تیکر  
 در قرآن مرتفع شده بود کل مطوی شده راج شد خطه اول خطه شد علی ذلک الا  
 و من یحکمه مع انکه نازل نقره در قرآن مری هم از یوم قیامت و عرض ما و خداوند می  
 خطه کل غنچه که شنیدین شد بود بدین قرآن و در همین راج از کل این غنچه یکت نفس پس  
 آمد بوده که عود کل شی شود و قولی جا بنج این خبره که با اواب است با حد و سرور و امروز  
 اعلی حرف ضنون است که شجره حقیقت در او مستقر است که گوید از آن آن حد بنمای ذکر آتیه  
 انا الله لا اله الا انوار کل شی میخواند بود کل بحرات اگر چه مقاصد مرآتیه مطرود است  
 باشد و در ضمن یکی از مناجاتها که از قلم اعلی در آن سخن نازل شد چنین مسطور است که  
 فی شیء علی الجبال و جیدا باللیقونی فی کل جمع الی قوله یبطل ما الشاهد هنا  
 السماء فوقی و ارضی و الارض تحتی و قد فی الجبال المحیطه فی حولی و فی القفر الجاریه فی  
 قرین الارض الخضراء بین ینی فک الحمد لله الی حدیثنا غنچه انبیا لامعنا و تفصیل  
 محسن قضیه که در احوال علیخان را در بخش سابق آوریم در قطع غنچه صریح ثابت و نامشخص  
 و در کتاب...

و با بجز در مدت سخن ما که تو قیامت و کتب عالی بسیار از قلم آنحضرت صد و بیست و دو  
 آن جمله است رساله دلائل سبع و نیز تفسیرهای صبا که بحسب خواهش آقا سید ابوالحسن  
 آقا سید علی زین العابدین مرقوم نموده و کوه ماکوه را بتجلیق حد و ابجدی نام باسط دادند و اگر بنا  
 آق ایوان که محل اقامت حضرت بوده و قلعه و عمارت علیخان واقعه در جنب آن و نیز مسجدی که  
 محاذی آق ایوان برقرار و محل توقف اصحاب نازنین بود بحال نیم مخروبه باقی است آثار مخروبه  
 قلعه شاه عباس ثانی که قلعه قدیم پناحگاه شهر را خراب کرده قلعه جدید بر جای آن در تاریخ  
 سال ۱۲۳۳ هجری ق ساخت بساغی دور از بالای کوه نمایان میباشد و پسران حاجی علیخان صاحب  
 خود خان و حاجی اسمعیل خان و تیمور پاشا خان تبرقیب سابقان در آنجا دفن و در حکمرانی و  
 ریاست کوله استند آنجا می باشد

فهرست احمد علی زین العابدین در کتاب تلوار سخن حسن حسین مسطور است قولند و دیگر نیز  
 محمد علی آیس نیکو را بن میرزا عبدالوهاب از علمای قریه زور تاج هتبه مرید که در تبریز ساکن شده  
 هم در آنجا در گذشت و در پسر بر جای گذشت و محقرشان بعدا حاجی میرزا عبدالسه مشهور شده  
 سالها بعد از وقوع شهادت کبری در تبریز زیست و کهر میرزا محمد علی ذکور به حکام و محات پدر  
 دو سال دشت و مادرشان را آقا سید علی از جمله علمای نو نوزی الاصل تبریزی المکن مشهور  
 دیانت و امانت مجدد که مردم از جهت وثوق و اطمینان وصی کرده خطه اموال و حیثان را بدست  
 او سپردند بحیاله نکلج در آورد و همگی یکی اقامت نمودند و میرزا محمد علی در عرفان مشایخ  
 تحصیل علوم ادبیه و دینیه پرداخته در حوزه درس آقا سید علی تمد کرد و برزخ و تقوی اصناف  
 و عبادت طاعات و اعمال خیریه قائم و دائم شد و اغلب یام را بصیام و سحر و اصدات و احکام  
 بر رده

بسر برده چون حضرت فخره اولی بمریزوار گذشتند شرف ملاقات رسید کتاب و شفا سوال  
 بعضی مسائل و نیسیه نموده بعد جواب نزول کلمات نامات مخاطب قباهی گردید از آنجا که  
 از جمله نامین دل علی ذابند باینکه در دعای صباح حضرت علی بن ابی طالب است نمود در بیان  
 آن شرحی بلیغ و عمیق از علم مهم نهاد گردید و پسر احمد علی تدرجاً در مقام محبت و ایمان بزرگ رسید  
 که برای تحصیل معنای آن بزرگوار جان بر کف خاوه در سخن کو و چهره قی کرار از زیارت زقره بی زبان  
 و ایمان بفرود تا در سفر اخیر حضرت به تبریز که سفر شهادت بود و دست از مال و منال اهل عیال و سون  
 طانی و جلال کشید محو آنواران بزرگوار گشت و دیگر عودت بجانه و کاشانه خود کرد و از حضرت مبارک  
 انصکان بخت و بختاب لقب نین مختر گردید و حضرت چند روزی قبل از انتقال یا قتل از ارکان سرافرا  
 اورا با دو تن از صحاب نزدیک از ملاهای متنفذ بگسیل داشته توفیقی حاوی نصح و انداز فرستاد  
 و ملا عین که پیام بشنید توقع برید زبان بود ادب گشوده خواست نسبت بتوقع مخالفت اجترأ  
 عمل نماید آنان متغیر شده مقاومت ملاحظ کردند لذا ایشان را دستگیر کرده پسر احمد علی تا بهر  
 جویون اشتند و دو تن دیگر را بجهس حکران شاهزاده حمزه میرزا انداختند و چنین شهرت یافت که هر دو  
 مسموم و حلاک نموند و چون حضرت را از عمارت ارکت بسرباز خانه نقل و تحویل دادند و افاضه از احمد علی  
 بملازمت مقبول و تخریگشت و وقوع شهادت نزدیک شد آقا سید علی بن صنون نامه تفریز احمد  
 علی نوشت که ای فرزند ناخلف هر چند در ادب بین علمای تبریز خوار و بعبودت کردی ولی چون اکنون  
 برایت خطر در پیش است پدران بصیحت و غیر خواهی کرده میگوم که از جهت شجرت گردینت بسید باب  
 خائف و ایس مباح جردان جایز مخطات استبناه کرده و در توبه و مغفرت بازت توبه و انابه  
 میکنی و از رشونت چیزی کاسته نمیشود و من ترا بجات میدهم و نامه بدست فخر احمد علی رسید  
 کرده

کرده بر هاشم آن نبی از دیوان صاف کاشت و بوی با پس فرستاد و بیت مذکور این بود  
 -  
 و اقا سید علی مندهش متغیر و اندو هگیس گردید دلش روی سوخت و حاجی میرزا عبدالله را  
 طلبید چنین گفت بوجوب صراحت نصیحت برادرت فرستادم و چاره برایش اندیشید  
 راه صلاح ریشان دادم و او بر تخانم و قبیله خاندانی متوجه حیرت انگیز نوشت که دلیل بر خون  
 عشقی اوست و با چاه بظن نزدیک میشود و اکنون مادرت چنان زاری و پیواری میکند که رشته  
 آسایش بریده گشت اولی آنکه تو قلم برداری و نامه نصیحت و شفقت برادر نگاری شاید مهر برادری  
 اثری کند و او را راه عقل و جاوه سلامت کاشد پس حاجی میرزا عبدالله نامه بدان منط که  
 مادرش آقا سید علی خواستند کاشت لحنی نصیحت و اندرز نامه و آیه لا تلقلوا بآبید تکلم  
 التملکة فرزند و زجر و الم تیغ و رصاص بی ایمان و اضطراب با در نالان و زن و فرزند  
 گریان خاطر نشان نمود و تمهید داده تفریح و التماس کرد که بر حال بازماندگان رحم آورده  
 عقیده در دل مخفی وارد راه سلامت پیش گرفته بجهت ضیاع و عیال و اولاد صغار پرواز و هیلنگ  
 نامه به فخر احمد علی رسید جوابی بجهت و مخرجی که حاوی وصایایش بود برادر داشته  
 مرموده فرستاد و صورت جواب این است :-  
 هو العطف قبله کما احوالم مجده صبی نذارد کلیل حسی دینی اینکه نوشته بود  
 این کارها قوت ندارد پس چه کارها قوت دارد با چه کار از این کار رضایت میدی داریم  
 این نعمت را نمیتوانیم بجا آریم و مستنای امر گشته شدن در راه خداست و این نعمت سعادت  
 و قضای خداوندی بر بندگان جاری خواهد شد تدریجاً بر از دیگران و انشاء الله تعالی  
 حول

حَوْلَ وَالْأَقْوَةَ إِلَّا بِاللَّهِ قَدِ كَانَا آخِرَ دُنْيَانَا مَكْنِ اسْتِ كُلِّ نَفْسٍ ذَا آيَةِ الْمَوْتِ  
 اصل محترم که خداوند عزوجل معذرت فرموده است اگر مردان کرد پس خداوند خلیفه من است بر  
 عیال من و تویی و من هر طور که موافق رضای الهی است رفتار خواهید و هر چه فی ادبی و خلا  
 مراسم کوچکی نسبت بانجناب صادر شد حضور فرماید و طلب حلیت از همه اهل خانه از برای من بیا  
 و مرا بخدمت بسیارید حسنی الله و نعم الوکیل اندهی و سپس در یوم شهادت من خود هر چه  
 فرزند دو ساله اش را بر بار خانه برده گردوی انجمن شدند و خود هر چه در بار پایشان افتاده بود  
 و بادیده گریان و قلب بریان همی نماید گفت ای برادر ترا بر آن و پیرمهر آخر الزمان بگو گنیدم  
 تقیه کن که در این اسلام در است و خویش را از ورطه هلاک نجات بخش و بر زن و فرزند و مادر  
 و خود هر و برادرت بجزا و او جوابت چنین گفت ای خواجه: بکن

بگذر که بیخ مادک داد که بخان شاه گردن نهادیم الحکم فی الله  
 و من سالها در این آرزو بودم سکه خدا را که اکنون بعبودت میرسم و تو صبر و شکیبایی رپیش کن  
 و بزرع و فرزند من خفرت بر حضرت فادرت قمار قومی بسوخت شوند که ما بهیترین اذکار و برترین  
 آثار استایند و بر جای این کرده که ما را و جیب قتل میداند بضررت و جانفشانی قیام نمایند بجز  
 و مدفن را محل نزول جنین و برکت الهیه شمارند و بوی مطهر با درگاه حق خدا و استغاثه کنند پس گفتند  
 مباش سیر کن و لتسکونکم بیتی عن الخوف عالمجوع و نقص من الاموال و الاثین  
 قال المشران و کثیر الصابین انگاه با ایشان و داع سپین توده سوی قریب انگاه عمر رسید  
 در موقع سلیمت فرانسشای و در عثمان خویش کرد و چند بار درین فرانسشای بوسه زد و  
 متا نمود و آوی را نوعی بیاورند که وقت جان سپردن دیده بسیاری حضرت و در ناظر و مستبشر  
 و چون

و چون بکن بود قامت بدنش مقابل هیکل حضرت قرار دهند لاجرم سرش را بخاژی سینه عظیم  
 گرفت تا سپر شده تیرها بر سرش خورده بسینه حضرت تپسی نرسد و حاجی معین السلطنه  
 تبی نوزی نقل از حاضرین نامطربین از صحاب بن مضمون حکایت کرد که در شلیک دوم نیز چو  
 طناب بضر بگلوله گسخت و هیکل مطربا میرزا محمد علی بر زمین قرار گرفتند جناب من خود زخمی  
 داشت و بسوی جرد طروح حضرت غلطیده آر ضیبت عجبی با مقولای زیر لب میگفت و از این  
 حالت عشق بازی انیس مردم تخریر شده استقامت و رافوق استقامت کل یاد نمودند و صا  
 کیفیت واقعات مذکوره و نقل احباب مقطعه مختصره تفصیل گاشیتم و در بعضی از ابواب صادره از  
 قلم اعزای منی ایشان انیس چنین مطور است انا نذکر فی هذا المقام خدا قبل علی الله  
 امر نرجح لیسیر و قد بدعه و جسد بجد و عظمه بعظم تبع العزیز و نیز نذکر  
 اذ دخل نطفة الاولی فالذین معه فی الجن نکره عداه معذ ذات جبهه من  
 الذین آمنوا الا من طلع من افوا الاستقامه و انشد مع مولاه علیه بهائی و  
 بها من فی السموات الارضین ما و فی المیشاق الا احد منهم کذک و زد علی  
 حجوب العالمین و جناب منی و سپر صغیر بود که اندکی بعد از شهادت ترک زندگانی گفتند  
 و برادرش حاجی فهد بن عبد الله مذکور با همه سعی که اجبار در حد ایش نمودند و یکبار نیز حضرت فقط  
 اولی را زیارت کرد مع ذلک عاقبت فائز با طیمان و استقامت شده در آنجا نوازه اثری از او  
 برع بر قرار نماند

ملا علی بطاحی در کتاب ظهور حق صریحاً چنین مطور است قوله بسطام شربت  
 نام ملا علی ثانی عن اعم و شربت بدشت در این مرثرت یافت اما ملا علی هل قریر از شربت  
 مله بود

در روز بیستم آید و بدین گوی در آغاز جوانی است شدت علاقه ایوان خون  
 در دل خود صاحبان گریه و کیس تحیسات در مشهد و خراسان نمود و حکم تجسس طلب شد  
 بی شخص از حقایق دانسیه گرفته انحصار ایمان و زهد و تقوی و عبادتی را بسیار تباط  
 با یکی از علمای شیخیه گردید و برین نوبت پیوسته شیخ رسید شد علاقه محبت و مرید رسید  
 یافته عالم را در وطن بر جای گذاشته مگر با اشتیاق و هفت سال ملازم رسید شد در کوفه  
 و دیگر خویشانش برینو شناساقت تحصیل اجازه استاد و بر او وطن باز آوردند و کئی اوست  
 نتوانست و باز بهجرا استاد بر گشت و در هنگام وفاتش حاضر و رنگ از دیدگانش جاری بود و  
 من یقوم تجسس طلب ساز گشت و در سال اول ظهور بشیر از زمره شیوخ مذکور در مجلس سابق  
 بر فغان و ایمان برین رسید تا فی حروف می گردید و در تو صعی صادر از قلم اعلی در شان شیخ  
 مسطور است فان فی عباده الله عباده اذا سمعوا الیه یؤمنوا انما ان علی السطاحی  
 سلام الله علیه با شطاح الیه واحد من دون طلب بینه من غیره و نیز در صورتی که  
 مفصلی مشتمل بر وظائف و آداب مخصوص که آنحضرت با و را در امر قد مظهر حضرت میر المؤمنین  
 نیرت نماید این آیات منسوخ میباشد اللهم انی شهد انک بما فخرت عن دعوه من اول  
 هذا الی السطاحی الذی قد قطع سبیل علی الصراط الاکبر یجو دیک اقرب الی اول  
 سوال سبیل العبودیه فی الوجود و سبیل حرم الا الله سلا الله علیه علیهم سبیل الراجیه  
 باذنت الاکبر حیوان اند علی حبه لباک و طاعتی لفلک انک مذکت نقلی کل  
 شیء سبیل اللهم اهد الساب الی ذلک السبیل للماتبه نطقه الامر من هذا  
 النور السبیل الی الاکباب انک علی کل شیء قدید و انک مذکت بالعالین حیوانا  
 و غیره

و ملا اعلی حب دستور آنحضرت بهوشم نزد خاندان فت و از آنجا بگریه و نجف شتافته نیز  
 دعوت بدیده نمود و تا تسبیح رفیع ریشخ محمد حسن نخعی صاحب انجوه هر ساله و او سبب  
 کرده بانکار و عناد برضاست پس توقیفی دیگر از قلم علی خطابا للشیخ صد و ریافته در حق  
 ملا اعلی چنین فرمودند انما بعثنا علیک من مرقده و اولسناه الیک لوسر قبیله  
 لحدک یکن الید انجانب در کر بلا و نجف اشحاتت بخاص ناد و نظیر ابلاغ بر مرید کج  
 جمعی کثیر را متمدی ساخت و جماعت نمایان معاذت و مخالفت برخواستند و شور و هیجانی  
 عوام انداختند و کمران دولت عثمانی در کر بلا ویرا اخذ و حبس نمود پس با کت و مالش  
 بغداد روان داشت و والی بغداد مدت شش ماه آنمظلوم را حبس و قید کرد و در آن مدت کارهای  
 که با او بود جمعی از امامی بغداد و کاطین و غیره مطالعه نموده منعقد شد و برخی از او حبس  
 ظلمات مکر کرده ایمان آوردند و روز بروز شتادنتها از دست او بر میزدند و با بنظری گروهی از  
 ایلمیان و اعراب ساکن بغداد و دیگر محال عراق از طبقه نمایان و غیره هم دظلم امر بر بیع قرار گرفتند  
 نام و مقام جمعی از ایشان در مطاوی بخش سابق و در این بخش مسطور است از ان جمله که شیخ  
 بشیر کئی از طبقه عثمانست و جماعت درس و فقاهت ساکنی بود و دیگر شیخ سلطان تومی  
 از همایش در کر بلا و نیز سید محمد جعفر و سید حسن جعفر و سید علی بشیر و جماعتی با او و قبیله کاطین  
 و نیز شیخ محمد شبلک سید محسن کاطینی و شیخ صالح کزکاووی و جماعتی از همایش  
 و نیز شیخ عباس و ملا محمود و عبد الهادی و مهدی و غیره و بالآخره والی مجلس از علمای حضرت  
 که شیخ نجف تینی شیخ جعفر و شیخ مولی از نجف و سید ابوالهی قزوینی سید کر بلا شیخ  
 حسن بیس و شیخ حسن سادات از کاطین و سید محمد الهی مفتی و سید علی نقیب لاشرف و محمد  
 این

ابو علی و شیخ محمد سعید نقی شافعیه و غیرهم حضور یافتند و جناب ملا علی را حاضر ساختند  
 و با او حاجه و مناظره نمودند و او ادا شاهد ایمان و اذاعت برهان را باطل مافی الامکان بیابان برد  
 و فریاد کرد و لایقتم از من با بلند شد گویا سوز و خشم با پر از باد و گهای گردن سطر گشت  
 و اگر در محض و ال بود و اول از آن مظلوم میگرفتند و ناچار بکفایتت کرده حکم نفی و اعدام  
 دادند و ال وی را در مجلس نهمه شسته فاد و قیغ را در بارها سب و لگمی فرستاد و حکم سلفانی را  
 صد دریافت که آن مظلوم را تحت الحفظ و اذ دارند لذا بدستور والی عده از سوالان شدید تعصب  
 و بر اینه تحت المراقبه از طریق موصل بنام قطیفیه بر بند دیگر خبری از وی نشد و بعد از رسید  
 که در جس کر کوک این جهان را برود گفت - اینتهی -

مسجد یلخانی - مسجد کوچکی است نزدیک بیت مبارک بفاصله دو کوچه که در طهران مشرف  
 دارد و محل توقف جناب بیابان است در روز اول علی بطامی و همراش بوده است حکمی این بنا  
 تاریخ قبل ترجمه انگلیسی موجود و امروز این مسجد تقریبا خراب است کسی در آن برای عبادت رفت  
 و از میکند -

نذکره الوفاء - از آثار صمیمه است که در ترجمه احوال قدما ی اجبار از کلک اطهر مزیست  
 مل تمام و نازل و مطور گردیده و در حقیقت طبع رسیده نخبش فراوانست -

شیخ العراقین - لقب شیخ عبد جبار طبرانی است که در متن کتاب بطرز اخلاق و زقارش  
 شایسته نام شیخ و فاقش و ضمن این بیت که تمه فطعم است موجود است -

فقال من الهدى اقضاه ارنح فتجان الذي استغرى بعدا  
 ففهم من ترجمه عالمه افکنده که در ذیل شاع علمای  
 ابو علی

ابو علی سینا که گاه در جلال الدین طبرانی مشهور است قولند ابو علی حسین بن عبد الله  
 بن سینا لقب به شیخ الرئیس فکیف شو مشرق است ... در آخر میثاق (از ترجمه)  
 متولد شده و در عهد و وفات او بر سر زاهدان است (۳۶۹-۴۲۸) (۹۷۹-۱۰۳۷)  
 پور سینا دارای تالیفات عالیه در فنون مختلفه از طب ریاضی و طبیعی و غیره میباشد که  
 همه مهمتر اشعار است (خواجہ نصیر طوسی متوفی ۶۷۲ هـ و امام خرازمی رازی متوفی ۷۲۰ هـ)  
 شرح کرده اند و شفا و قانون است اینتهی نگارنده گوید یکی از شعرات تاریخ ولادت و وفات

شیخ الرئیس چنین ذکر کرده قولند: -

در مجمع اهدار عند ابو جوح  
 در کتاب که در این جهان بود

نوعی اشعار تازی و فارسی نیز میفرموده که نیمی از آن در مجمع انصفا در ساری تذکره باسطور است  
 قصیده عربی که در باره فضل طایفه سروده که مرخوم حاج ملاها که سزاوار است  
 در کتاب کرار حکم خود که برای ناصر الدین شاه قاجار تألیف کرده شرحی بر آن نگاشته  
 مطلع قصیده منوذر این است قولند: -

هبطت اليك من الحبل الافرغ  
 و ذقنا ذات تعدد و تمنع  
 از جمله و باعینات شیخ این میث قولند: -

کفر چو منی گراف و رسان بود  
 محکم از ایمان من ایمان نبود  
 در هر کس چو من یکی و آن هم کافه  
 پس در هر دو هر یک مسلمان نبود

از دفتر

از هر عمل سیه تا اوج رحمت  
بیرون جسم ز قید هر کس و حیل  
کردم همه مشکلات گیتی را حیل  
هر بند گشاده شد گرسنه حیل

بِقَوْلِهِمْ

المرء ما دام حيا يستهان به  
و يحفظ منيك ما انتظت فائتة  
فان الحيات تصب في الأضام  
فصيدة فادسية غذای روح بود و روح الحق...  
و صواب بلیاتی که تحمل کرده و سایر رشون و نایبانش کتبت تواریخ مواضع شود...  
همینطور از شاگردان پاریشاد ابو علی تمیز است که در فقه نیز آراء جدیدی در مسو...  
پرسش اینها... پیرایان تو ز مشهورند در کما صراط جمال لیلین طرانی مسطور است قولند...  
لورده (۱۳۸۳-۱۳۴۶) کاوشن لورده کیش شعر و فالمان میباشد که از کیشیان  
کاتولیک بوده... در عصر خود با صلاح مذهبی پرورخت و کچک قیوت از اصناف زهنگ  
...الحج - انشاهی - کلا-

شود - قوی بود که صلاح پیغمبر برای هدایتشان نبوغ شایسته در کتاب ابقان میر سید  
قولین تعالی حضرت و بعد عیقل صالحی از صنوان غیبی معنوی قدم بیرون نهاد و عباد را بر  
قرب با قید دعوت نمود و صد سینه دانید امر با و مرا لقی و بعضی از مناهلی میفرمود مری خشید  
و اثری ظاهر نیامد و چند مرتبه غیبت اختیار فرمود با آنکه آن جبال ازلی ناس اجزید نیزه احد  
دعوت نیست و چنانچه میفرماید و الی الله ذاکم صالحا قال یا قوم اعبدوا الله  
فانکم من الذخیرة الی اخر القول قالوا یا صالح فذکنت فینا مرجوا قبل هذا  
ایمانا

استهاننا ان نعبدنا عبدا باونا فاننا لفي شك مما ندعونا اليه مرتب  
و حج فامده خشید تا آنکه بصیرت جمع باراج شدند - انشاهی - در قرآن مجید موضع ششم  
راجع بصالح و شود آیاتی نازل شده از جلد در سوره حمود میفرماید و الی محمد انما هم  
صالحا قال یا قوم اعبدوا الله ما لکم من الی غیره هو انشا کرم من الاخر  
واستعمرکم فیها فاستغفروه ثم توبوا الیه ان ربی قریب مجیب  
قالوا یا صالح فذکنت فینا مرجوا قبل هذا انهننا ان نعبد ما نعبد باونا  
واننا لفي شك مما ندعونا اليه مرتب قال یا قوم ارایتم ان کنت علی بیت  
من ربی و انانی منه رحمة فمن یضرب من اللسان عصیته فما ینید و یجی غیر  
تخیر و یا قوم هذنا فاما الله لکم ایه قد ندونا ما کلم فی ارض الله و لا تمسوا  
بئسوا فیاخذکم عذاب قریب فاعفروها فقال سمعوا فی دار کونک انشاء  
ذلک و عد غیر مکذوب فلما جاء امرنا نجینا صالحا و الذین امنوا معرب  
ینا و من خزی یومئذ ان ربک هو القوی العزیز فاخذ الذین ظلموا الفحرة  
فاصبحوا فی ديارهم جائعین کان لهم یغنون فیها الا ان تمود کفر فادعاهم الا  
نعبد الا محمد - انشاهی در تفسیر ابوالفتح رازی در مجله تفسیر خود درستان هلاک نما  
شود و نامه صلح را شروع گماشته و اقوال مفسران را نقل کرده قول در ص ۱۸۱  
صالح و کشتن ناقه را دست کرد محمد بن اسحق و سدی و ذهب کتب الاحبار که عادی چون خدا  
تعالی ایشان را هلاک کرده روزگار بر ایشان برآمد شود از پس ایشان در زمین خلیفه کرد و تکلیف  
کرد و عمر دراز داد و عند ایشان بسیار شد و مزی که از ایشان سرای بگردی در درازی عمر او سر

در این شهر و عمر او با عمر رسیدگی ایشان بایستادند و در کوه خا تا با بیا بیا بر سنگ  
 سنگ سینه و بر تشدید نمودن قوت و مال و کین بودند در زمین طاعنی شدند  
 و نام آنست که اگر از خدای تعالی صلاح طلبان فرستاد به پیروی ایشان از عیب  
 صلاح ایشان حسب ترهیب تر بود و جوان بود در میان ایشان مقام کرده ایشان  
 با خدای تعالی بخواند تا پیر شد پس کسی با ایشان میان نیاورد و الا جامعیتی اندک از جمله پنهان  
 ایشان چون صلاح بر ایشان کماح کرده در دعوت اعدا و انداز و تحویف بعباد خدای تعالی  
 گفتند ای صالح ما آیتی باز نمای که ما بان صدق تو عهدیم گفت چاره خواهد گشتند ما عهدی  
 خواهد بودن اما بان عهد بیرون آید و ما خدایان و جودان خود را بیرون آریم و ایشان را  
 بخوانیم تو نیز خدای خود را بخوان اگر خدای تو تو را اجابت کند ما تو ایمان آریم و اگر خدایان  
 اجابت کنند تو متابعت کنی گفت و با باشد و بر این قرار دادند چون عهد در آمد ایشان تیان  
 بیرون آوردند و بجا و نده ایشان را بخوانند و تضرع کردند و گفتند ای خدایان ما دعا بیا  
 کنید و دعا صلاح اجابت کنید ایشان را پس بود نام او جند بن عمرو بن جویس گفت یا  
 صالح اگر تو پیروی از این سنگ و اشارت کردی سنگ مغز از کوه جدا تا تو بیرون آری  
 ما از جنش شتران سختی شکم بر گرد پر سوی اگر این کنی ما تو ایمان آریم و ترا استخوانیم  
 ایشان عهد کرد که چون از خدای در خواهد خدای اجابت کند میان آنرا و خدای  
 عهد کردند و سوگند آن بخوانند برین صلاح عهد و رکعت نماز کرده و بعبادت کن خدای را بخوانند و از  
 در خواست آنچه خواستند از خدای تعالی اجابت کرد و شکم آن سنگ مانند شکم شتر است  
 کرد و بچرخ در آن عهد بنام گرفت و آن سنگ ناید چنانکه شتر سالد در وقت زادن و بچاش  
 شتری

و شتری از آنجا بیرون آمد عشار بزرگ شکم بسیار موی چنانکه انسان خواسته بودند آنرا  
 هم در حال بچه در شکم او جنبش آمد و شتر سالد آمد در حال بار بچه و شتر بچه بشکل او و بخر  
 دیگر آمد که چون صلاح دعا کرد سنگ بر خود جنبید شکافت و ناقه را از او بیرون کرد صلاح  
 زمامی خواست و در بسنی او کرد و او را از آن سنگ بتدریج بیرون آورد گفتند ایان نیاید  
 تا این شتر استن نشود و بچه زاید هم بر شکل و رنگ خود صلاح دعا کرد و خدای تعالی اجابت  
 کرد و ناقه در حال بار گرفت و در حال بار بجا و تخصیصی چنانکه ایشان تخرج کرده بودند جند  
 بن عمرو چون آن بدید صلاح ایمان آورد و کوهی از قوم و اشرف شود و خواستند تا ایمان آید  
 دو اب بن عمر بن لبید و جیان که صاحب ثمان ایشان بودند ایشان را نمی کردند و مرد و گویا  
 او ریان ابن معمر و او از آنجمله اشرف بود و جند بن عمرو بود او را شهاب بن خلیفه بن محمد  
 بن لبید گفتندی او نیز خواست تا ایمان آید و اسلام ظاهر کند ایشان نمی کردند او را مردی از جمله  
 شود در این باب گفت : **وكانت حفصه من آل عمر** **الدين النبي دعوا شفا**  
**عزیزم خود کلام جمیعاً** **فهم بان یحبب لوالها بنا** **لاضحیح صلاح فینا عزیراً**  
**و ما عدلوا اصحابهم و ابا** **ولکن الغواة من آل حجر** **تولوا بعدد شد هم زبا با**  
 چون ناقه از سنگ بیرون آمد صلاح گفت **هذه ناقه لها شرب و کم شرب يوم معلو**  
 گفت این ناقه است و اورا نصیبی باشد از آب شام نصیبی ناقه صحرای با بچه هر یک کرد و شارب  
 چشمه آب بود که ناقه روزی که نوبت او بود با مردی سیامی و دهن بر آن چشمه آب سخاو می نمود  
 باز خوری تا یک قطره آب آن کردی آنکه باستادی تا مردم بیامدند و از آن شیر سید شید  
 تا هم چند آنکه آب خورده بودی بعضی شیر را روی روز دیگر که نوبت ایشان بودی شتر کرد است  
 نگردیدی

مردی دیدی تا ایشان بیامدی و آنچه برگرفتندی و باز خوردندی و فخره کردندی برای فرز  
 در خنجر است که نماند با ما که باب خوردن زنی شمی بود و شمی بان راه بر رفتی چون کجا خورد  
 بان راه نخواستی باز آمدن از راه دیگر باز آمدی از بزرگی کشش ابو موسی بشری گفت من برین  
 نشود رسیدم آن راه که ناقه بر او بر رفتی و باز نخواستی آمدن به پیوم هشت گز بود و ناقه در تابستان  
 بر پشت وادی حیرا کردی و قد زمستان در یکم وادی و هر چه بود از انعام و چهار پای ارشتر و  
 کا و گو سفند از او تر سینه می و آنچه که او بودی چهره نیارستی کردن برنج افتادند و لا خشنه  
 خدای تعالی این بر سبیل ابتلا و امتحان کرد با ایشان نمود از این خوش نیاید و گفتند این شتر را  
 بجاست تیرم آن باید کردن که او را بکشیم تا چهار پیمان مارا ب خور و چرا آسان باشد و زنی بود  
 و ز شوکر او را خنجره بنت خنم گفتند زن و او بود بن عمر و او بود زنی بود مسنه سال خورده و دختران  
 نیکو داشت و آن بسیار از گا و گو سفند و زنی دیگر بود صد و بیست الهی نام او زنی جوان بود  
 خواتن بحال این زمان هر دو چشم بستند و گفتند کار ما مال است باه شد از صلاح و ناقه او تیرم آن بیاید  
 کردن که ناقه را بکشیم و صدق حکم پسر خال خود بود و نام منتم بن حرا و او بن سعد لقطریت و او مرد  
 مسلمان بود و مال این زن در دست شوهر بودی او از آن مال صرف کردی بر مسلمانان قوم صالح  
 چون زن خبر یافت بر او انکار کرد گفت تو زانی که من مسلمانم و مالی که مرا باشد برایشان صرف کنم  
 زن و او عاصی شد و گوید آن او را از او باز گرفت و این مرد مرد عزیز و منیع بود در قوم خود  
 بهرت و صفت کودکان را از او پرسیدند و این هر دو زن تیرم بستند که ناقه را چگونه بکشند  
 صدق مروی را بجا نماند از شو و خوشتن بر او عرض کرد و گفت ترا این ناقه باید کشتن و اجابت  
 نکرد پس عی بر او این را نام او جصیع بن مهران او را بخواند و خوشتن بر او عرض کرد او اجابت کرد  
 عرّه

مردی دیدی تا ایشان بیامدی و آنچه برگرفتندی و باز خوردندی و فخره کردندی برای فرز  
 در خنجر است که نماند با ما که باب خوردن زنی شمی بود و شمی بان راه بر رفتی چون کجا خورد  
 بان راه نخواستی باز آمدن از راه دیگر باز آمدی از بزرگی کشش ابو موسی بشری گفت من برین  
 نشود رسیدم آن راه که ناقه بر او بر رفتی و باز نخواستی آمدن به پیوم هشت گز بود و ناقه در تابستان  
 بر پشت وادی حیرا کردی و قد زمستان در یکم وادی و هر چه بود از انعام و چهار پای ارشتر و  
 کا و گو سفند از او تر سینه می و آنچه که او بودی چهره نیارستی کردن برنج افتادند و لا خشنه  
 خدای تعالی این بر سبیل ابتلا و امتحان کرد با ایشان نمود از این خوش نیاید و گفتند این شتر را  
 بجاست تیرم آن باید کردن که او را بکشیم تا چهار پیمان مارا ب خور و چرا آسان باشد و زنی بود  
 و ز شوکر او را خنجره بنت خنم گفتند زن و او بود بن عمر و او بود زنی بود مسنه سال خورده و دختران  
 نیکو داشت و آن بسیار از گا و گو سفند و زنی دیگر بود صد و بیست الهی نام او زنی جوان بود  
 خواتن بحال این زمان هر دو چشم بستند و گفتند کار ما مال است باه شد از صلاح و ناقه او تیرم آن بیاید  
 کردن که ناقه را بکشیم و صدق حکم پسر خال خود بود و نام منتم بن حرا و او بن سعد لقطریت و او مرد  
 مسلمان بود و مال این زن در دست شوهر بودی او از آن مال صرف کردی بر مسلمانان قوم صالح  
 چون زن خبر یافت بر او انکار کرد گفت تو زانی که من مسلمانم و مالی که مرا باشد برایشان صرف کنم  
 زن و او عاصی شد و گوید آن او را از او باز گرفت و این مرد مرد عزیز و منیع بود در قوم خود  
 بهرت و صفت کودکان را از او پرسیدند و این هر دو زن تیرم بستند که ناقه را چگونه بکشند  
 صدق مروی را بجا نماند از شو و خوشتن بر او عرض کرد و گفت ترا این ناقه باید کشتن و اجابت  
 نکرد پس عی بر او این را نام او جصیع بن مهران او را بخواند و خوشتن بر او عرض کرد او اجابت کرد  
 عرّه



بود در زیر سنگ پست شد و با شتر آمدند و گفتند ای قوم بس نبود که صالح فرزندان ما بکشت  
 و ما بقول او ایشان را کشتیم تا اکنون مردان ما را بکشت اهل شهر مجتمع شدند بر کشتن تا فرج شد  
 بنی انسخی گفت این تدبیر پس از آن کردند که تا قرآنی کشته بودند و صالح ایشان را و عده خدای  
 بود گفتند ما صالح را کشتیم اگر در این وعده است میگوید ما او را کشته باشیم بعوض خود و اگر  
 دروغ میگوید از برای او بر هم شب بر سه صالح کین کردند تا او را بکشند فرشتگان فرود  
 آمدند و ایشان را به سنگ بکشتند قوم صالح را گفتند تو کشتی ایشان را گفت ایشان خوانند  
 تا بر بکشند خدای ایشان ترا کشت و قوم صالح صلح را حمایت کردند و گفتند ما کینند خبر  
 که او گفته است که از پس سه روز عذاب خواهد آمدن اگر راست میگوید این در باب عذاب سخت برین  
 و پنجم خدای نزل و بگردد دروغ میگوید فایست نخواهد شدن ایشان بر فتنه سگ گفت چون  
 بنی العزاز و برزاد و دیگران فرزندان را بکشتند او با لید و تر عرج شد روزی با جماعتی  
 نشسته بود و شراب مغول بودند ایشان را با بی حاجت بود که شراب آن مروج کنند و از روی  
 نوبت شرب تا قره بود بر فتنه فتنه سخت آمد بر ایشان و گفتند ما این ساعت آب میمان  
 شیر را چه خواهیم کرد این نافرمان ابلاتی است او را باید کشتن تا آب بر ما فراخ شود و بر  
 چهار پیمان ما کشتن زاری ما خدا برین الف گفت من تولای این کار بکنم و این رخ کفایت  
 کنم گفت ای کجا گفت سب کشتن تا قرآن بود که زنی بود که پادشاه شود بود که نام او ملک  
 چون گفتی بسیار صالح ایمان آوردند و روی با او بود و در آن ملک را بکشتند که  
 بود نام او قطام و مشوقه قدرین سالف بود و دیگری قیال مشوقه صدع بود این ملک ایشان  
 بخواند و گفت شما برای من کاری میباید کردن گفتند آن چیست گفت چون اوتت شرب

این مردمان بنشینید ایشان را از آن و تکلیف کنید الا آنکه عده که گفتند که نافرمان صالح را بکشند چون  
 بشرت نشستند و بر عادت ایشان مراد است که نافرمانان استماع کردند و گفتند ما را حاجتی است  
 گفتند تا تکلیف کنیم شما را تا نافرمانان صالح را بکشید گفتند همچنین کنیم اگر بیایدند و بر راه نماند بنشینند  
 هر یکی در پس سگی کین کردند تا چون نافرمانان را بکشوز باز گشت این قدر اساعف تیری بیند است  
 و هر دو ساق نافرمانان و خت دان زمان که پیش از این ذکر ایشان برفت در صورت تخریبی گنج  
 و هم غم و غمزه و دختران را بسیار بستند و بیرون آوردند و با قدر و مصدع عرض کردند قدر عرضی  
 چتر کشتی ما قریب بر کشید و ما قریب را بی کرد نافرمانان دو آوازی کرد و بلند که بچراش و از او شنید  
 و بد است که ایشان غمزه کرده اند با نافرمانان بگرفت و ما کوه شد و ایشان بیامند و نافرمانان بکشتند  
 اهل شهر بیرون آمدند و گوشتها و با شتر بردند و دست کردند و بچستند و بچوزند و بچرا و با کوه بلند  
 گر بخت که آن ره مسنوخوانند و گفتند نام آن کوه قارده بود و این حدیث از شهرن حوشب از روی  
 خدای است که چون خبر کشتن نافرمانان رسید از شهر بیرون آمد و مردمان از راه فخر میروند  
 میگفتند یا نبی الله ما را گناهی نیست نافرمانان و فغان بکشتند صالح گفت بگویم بچه  
 این شتر را دریا بید چاکر او را دریا بید و باد است آری همانا عذاب نیاید شما را ایشان بر فتنه  
 بر کوه بلند بود آهنگ کردند چندانکه میشدند کوه دراز تر شد تا با عیان آسمان بر رسید چنانکه  
 مرغ با دیر روی صالح غمناک چون ضل صالح را بدید بر گریست و سه با گنگ بگرد و کوه شکافت  
 و ضل فرو شد و کس و در اندید که گویین سعی گفت از آنکه نافرمانان کشتند چهار کس از بی ضل  
 او را در فتنه و بکشتند و از کوه بریزانند خنده و گوشتها و گوشتها را دست کردند صالح هم بیام  
 گفت ای قوم حرمت خدای است که اگر دیدار کنون عذاب خدای بر مستعد باشید بر طریق استوار او را



و گفته اند که بندگان امام جعفر است ابد و موقوف داشت و با ما در آنحضرت هیچ زن جاریه انباز  
 داشت چنانکه نبی با جده و علی با فاطمه و در گذشته سید ایزان دارفا اختلاف است -  
 بعضی گویند در زمان حیات جعفر سپری شد فائده نفس انتقال است این است از امام جعفر و اولاد  
 اسمعیل چنانچه موسی بر بارون نفس فرمود و در زمان حیات موسی در گذشته نفس بقیه می باز  
 میگرد و در قول بید انتقال است و جعفری است و موسی از آبای گرم تعیین یکی از اولاد نفرماید  
 ایضا و اجمال بر امام جایز نیست و در آنکه نفس کرده امام جعفر در حق او اشقی خشریه نیز قائلند  
 و بعضی گویند اسمعیل گذشت لیکن اظهار کردند فوت او را جهت قیسه تا مخالفان بهلاک از ایشان  
 در فوت و محزون نشدند گویند که بمصوب خلیفه رسانیدند که اسمعیل را در بصره دیدند و بدعای او نمودند  
 از آثار شفا یافت منصور از امام جعفر استغفار نمود و امام همان محض را که خطا حال منصور نیز در آن  
 بود برای خلیفه فرستاد و آنرا نیز بگویند در همین صفحه بالا و باطنیه ایشانند و ایشان  
 بظاهر شرح کار کنند گویند ما گوئیم خدا موجود است یا موجود نیست یا عالم است یا عالم نیست  
 قادر است یا قادر نیست و چنین در سایر صفات و گویند از اثبات حقیقی در میان او موجود است  
 انبازی شریک در حق و عمتا شود و آن تشبیه است و از نفی مطلق انباز کرد و معذات و آن  
 تعطیل باشد و اطلاق این تعاقب بر حضرت اربابا لوجود بطریق است که هیچگونه مشارکت تصور نیست  
 گویند ایزد متعال مقابل و خالق و حاکم متفادین است گویند چون حضرت ایزد متعال  
 عالمان موهبت علم فرمود او را عالم گفتند چون قدرت در باره قادر است و قادر خوانند  
 هرگز ایزد متعال و قادر در ذات ایزد متعال باعتبار این است که در علم و قدرت است - منتهی  
 در حدیث **عنه** میگوید قولها و این فرموده در اکثر نوامی که هستان مشرق در نوامی خدا و کاشف  
 است

و وقت بسیارند تا بعد از آنکه از این گروه در خزار و پنجاه و چهار مرتبه علی اکبر نامی در لمان  
 و اکثر این سخنان از او شنیدند خلفای اسمعیلیه تا در مغرب بخلاف گذرانیدند و بسبب  
 اولین خلیفه را بنوعی که مرضی اسمعیلیه است خواججه نصیر خوانند در هنگامیکه خود را اسمعیلی میخواند  
 یا بود چنین آوردند و محمد المهدی بن عبد الله بن احمد بن محمد بن اسمعیل بن جعفر صفاف  
 رتبه امامت را بامارت صوری جمع فرموده و گفته اند مهدی آخر الزمان عبارت از محمد بن عبد الله است  
 از محضر صادق و است کند که فرمود علی بن ابراهیم الف و ثلثه شاه یطلع الشمس عن مغربها که  
 لفظ شمس در این حدیث کنایت از محمد بن عبد الله است و بویرد باکر بر کجاست فروغ کرده و جمال  
 دانند و اکثر حقا تا بع اسمعیلیه شده اند چنانچه اسمعیل لقب منصور از جمله فاضل شعرا میر ناصر بن ناصر  
 بود و ولادت میر ناصر در سنه ۳۸۵ هجری پنجاه و نه روی نمود چون بسن تیز و رشید و آهانه حسن است  
 اسمعیلیه شنیده در زمان خلافت امام برحق منصور از خراسان بصره شتافت هفت سال آنجا طوفان  
 نموده هر سال پنج میرفت و باز میآمد و بعایت تقدیر امور شرعی بود و در نوبت آخر میرفت و از راه  
 بصره بازگشته عزیمت خراسان نمود و در سانج ساکن شد ثم فرم را بجماعت منصور و روش اسمعیلیه  
 یمن و هدایت میکرد و جمعی از دشمنان اهل بیت رسول قصد میر ناصر نمودند خوف هر سنان  
 او استیلا یافته در حلی از جمال بدخشان سخنان گشت و بیت سال باب گناه قحط کرد و جمعی  
 نادان او را به اسمعیلیه الموتیه مصاحب شده اند و بعضی از جمال نعمت نام از او در باب معاشرت  
 بالموتیه که در آن مجبور بوده ساخته اند حال آنکه او تابع اسمعیلیه منصوریت بالموتیه موهبت  
 و مصاحبت نداشت این است آنچه در باب ناصر از اسمعیلیه شنوده شد و هم در کتب تاریخ دیده اند  
 اسمعیلیه بعایت بر خلائق مهربان بود و چنانچه منصور بن عزیز المعروف الحاکم با مرشد اسمعیلی در بصره

حکم کرد که شب بخت بیع و شرا بوابه کاکین گذارند و دروازه های مصر بنهند و بر سر کوفه  
 مشاعل برافروزند همه شب اسواق و محلات مردم آمد و شد میکردند و آنحضرت در جمیع علوم  
 مرد و بجزرات چون جد بزرگوار یعنی محمد مختار قادری بود چنانکه فرمود در فلان شب استیمن  
 برسد آخر جهان شد و آنرا اسمعیلیه مغربه مقیده با نور ظاهر شرعی بودند و احوال ایشان  
 تواریخ مشهور است **انفعالیان** ایوان مشهور با اسمعیلیه قستان در و بارند اول ایشان حسن  
 صلیح است چون احوال او در تواریخ با قلام تعصب نگارش یافته لاجرم بر بحریران چنانچه نزد اسمعیلیه  
 است بهادرت مینماید نسبت حسن محمد صلیح شمیری مینموند و جدا کرد از اولاد صلیح فخریه  
 از زمین کوفه و از کوفه بقم گرانید و از قم بری آمد و پدر حسن را علی نیز میگفتند شخصی زاهد و عالم  
 اسمعیلی مذهب بود در خلعتی سبزه میبرد و حاکم آن ولایت بود مسلم رازی بود بواسطه خلاف  
 مذهب با او عدوت میوزید چون امام موفق نیشابوری از اهالی اهل سنت فراسان بود  
 والد حسن حجت دفع مظنه اعدا فرزند سعادت مند را بنیسا بورا آورده بجلس امام موفق بنشما  
 مشغولی گردانید خود را در زاویه قناعت نشسته بعبادت اشتغال داشت گاهی شخصی بلندتر از او  
 عوم از او میزد تا کسان آن را سخنان صحاب قرال و الحاد نسبت میدادند بل بزند و کفر و کفر  
 میافتنند حسن با نظام الملک طوسی و عمر خیام نیشابوری همدرس بود چون پدر بزرگوارش  
 خبر داده بود که نظام الملک بیایه و الای دنیوی و حسن بر تبه بلند صوری و منوی خواهد رسید  
 لاجرم حسن با نظام الملک گفت هر کس از ما بر تبه بلند رسد دومی که او را میزند در میان حرسه  
 علی السویه مشترک باشد و بدینوجب پیمان بستند چون خواجه وزارت یافت در ایام اسرار  
 حکیم عمر خیام بدو پیوسته بود نشانی نشر ضیالی کوشید و خواجه داد در بیع نهشت حسن اظهار کشید  
 که نظام الملک

که نظام الملک او را بخواست چون آنصورت نسبت ببلطنت البارسلمان بخواجه نیر پیرت اما  
 در وقت دولت سلطان ملک شاه در نیشابور بجهنور خواجه آمد اما خواجه بدینچه پیمان برفته بود  
 نیر در اخت بل مجلس پادشاه پیش هم نرسانند ناچار سید انطایفه یعنی حسن با خواجه گفت که تو  
 تو از اهل تحقیق و صحاب عیسی و میدانی که دنیا متاعیت ذلیل رو باشد که از جهت جاه  
 محبت و ریاست نقض میثاق نمائی و خود را در زمره **بیفقتون عهدک الله** داخل گردانی  
**بیعت** دست و پا در کمر عهد کن تا نشوی عهد شکن جب کن  
 خواجه ناچار او را بجلس سلطان در آورد و او را زود فوری کیاستش با سلطان گفت و هم عرض زید  
 که تند و گریه صاحب طیش است اعتماد را نشاید چون حسن مردی دانا و مدبر بود بنا بر اینست  
 وصیانت در اندک فرصتی در مزاج سلطان تصرف بسیار کرده و در بسی از امور خیره و مهمات  
 پادشاه بنا بر سخن او نهاد چون سلطان دانست که خواجه انچه از طیش و گریزی در حق حسن گفته  
 محض افتراست و از خلفهای دیگر سلطان را از خواجه اندک خبری بر حاشیه ضمیر نهشت روزی  
 از خواجه استفسار نمود که بچندگاه و فتری منیع که محتوی بر جمع و خرج مالک باشد ترتیب توان  
 خواجه جواب داد که در دو سال سلطان فرمود که در میر میوه حسن از سلطان مستعد شد که در عرض چهل  
 آن مهم سر انجام یابد مشروط بدانکه در مدت مذکور نویسنده گان در ملازمت او باشند سلطان  
 این عهد مستحسن افتاد و حسن بوجه و فاخته در چهل روز و فتری مشغول بر جمع و خرج مالک  
 غایت تنقیح ترتیب او خواجه از استماع این خبر مضطرب گشته بروی قلم خواجه که با فادام حسن  
 میوزید و بقولی خود خواجه از چهره حسن که برون بارگاه اوراق دفتر دست و هشت گرفته و قرار  
 ابر کرد و چهره آن اوراق را بی ملاحظه ترتیب فراهم آورد و آن صورت را حسن گفت لاجرم در  
 وقت

وقت عرض فرما ابریاقت و تنظیم و ترتیب آن مشغول گشت اوراق را بر هم نهاد سلطان  
 بجمع و خرج و حاصل ولایات تجلیل می نمود حسن می توانست جواب ادو بان و هون گفت سلطان  
 از حلول کت لول شده گفت موجب تعلل چیست چون جواب مطابق سوال نیافت متغیر گشت  
 خواجه نظام الملک فرصت یافته گفت ایامیان در اتمام امری که دو سال مهلت خواهند جا حلیک کرده  
 نماید که در عرض چهل روز آن مهم را کفایت کند جواب آن بزرگان و هون نخواهد بود سابقا عرض  
 رسانیده بودم که در طبیعت او طیش تمام است بخنان و عجم در انشا بد لاجرم سلطان رنجید لهذا  
 حسن فرار برقرار اختیار کرد برود بار شتافت در آن ولایت با عبد الملک عطا کرد و می آمد  
 بود در آمد از آنجا با صفهان رفقه از بیم سلطان و خواجه در خانه رئیس ابو افضل نمان شد روزی  
 در انشاء محاوره بزرگان آورد که اگر دو بار موافق میانم ملک این ترک در دستانی را بر هم نریز  
 رئیس ابو افضل بن شیخزحل بر خط و داغ نموده بی آنکه برسد نایمی حسن اظهار کند اغذیه که  
 تعلق بقوت باغ دارد حاضر ساخت سیدنا از کمال فرست بر مانی انمیر او اطلاع یافته از آنجا  
 بجای دیگر شتافت و بعد از آنکه بقلمه الموت مستولی شد رئیس ابو افضل نزد او آمد میداد  
 فرمود و داغ من بجنب است یا از آن تو دیدی که چون دو بار موافق یافتم چگونه بدو حارسید بعضی  
 سیدنا بمصرفت و در آن زمان منتر را علی برسد خلافت ممکن بود او در منظور نظر الطاف  
 گردانید حسن کیال و نیم در پناه دولت منقرس برود بعد از آن میان او میان امیر الجیوش  
 باط خصومت ممد شد سبب آنکه مختصر سر خود نزار از ولایت عمده خلع کرده آن منصب را بر  
 خود احد که المنجلی با بدلت لقب است تفویض فرمود و ظاهر حکم ثانی بنا بر هجوم عوم بوده که  
 الجیوش بدین معنی حدستان شده حسن گفت اعتبار نفس اول دارد و مردم را با امانت نزار و

کرد امیر الجیوش با اتفاق بعضی امرار بعرض منقرس رسانیدند که حسن را باید بدین مجرم در قلمه و سیاه  
 مجبوس کرد چون چنان کردند بجزو آن برمی از بروج آن قلمه که در کمال متانت بود بنفقا و مردم  
 از این برترین کرامات از حسن ترسیدند آخر الامیر الجیوش حسن با باطله از فرنگیان نشاند  
 بجانب مغرب گسیل کرد چون نغینه میان دریا رسید با وی تند و وزیدن آمد آب تنوع گشت  
 ساکنان کشتی آغاز اضطراب نمودند حسن همچنان بر حال خود بود او هر خصم گوید بپشت  
 ناله باد می بخنجر ای پادمان کس چو کوه کاد می مشت بخبار و عجم باد صر صر  
 در آن انشایکی از مسافران از حسن پرسید که سبب چیست که ترا اضطراب غلبیدیم جواب داد  
 که مولانا یعنی امام خبر داده که ایسی ساکنان کشتی نیزند همان نخله شورش شکین یافت غمبت  
 حسن در دل خلاق جای دادند و کشتی شهری از شهری صغری افتاد و حسن از آنجا بازگشت  
 نشسته در حدو شام از نغینه بیرون آمد و از آنجا بجنب شتافت باز آنجا عاتم بعد او شد و از بعد  
 خوزستان شتافت و از آن ولایت با صفهان ختم بدین قیاس پوشید و پنجان در ولایت  
 عراق و آذربایجان سیر کرده مردم را بر روش اسماعیلیه و امامت نزار دعوت می نمود و احسان  
 بقلعه الموت دیگر قلاع بلاد رودبار و قستان فرستاد تا خلیق را بدو دعوت نماید بانکه  
 روزگاری مردم بسیار نکیش قبول کردند پس در حصه نزدیک الموت بود ساکن شد در کمال  
 و صلاح و تقوی که گوهری او بود سر میرد و آنجا اعیان و متابعان او شنیده بیعت کردند در راه  
 رجب سال چهار صد و هشتاد و چهار هجری شبی فوجی از ساکنان الموت آنجا به اقلعه در آوردند  
 الفضا چون اقلعه درآمد علوی مهدی نام را که از قبل سلطان ملک شاه حاکم آن زمین بود  
 بی اختیار گردانید خالهان اسماعیلیه گویند روزی علوی مهدی گفت که حیل در شرح جایز است ف  
 بعضی

بعضی از جمله شرعی ذکر کرد و میداند تا فرمود که مدار شرع بر راستی است چنانچه در بعضی  
 جیل کشند حتی ایشان را بدین طریق گرفتار سازد بعد از روزی چند مهدی را گفت از این قلعه  
 آنقدر زمین که پوست گاو میخیزد آن تواند بود مبلغ سه هزار دینار بمن بفروش میدی  
 در مقام متابعت برآمده میداند پوست گاو در ایشامی باریک ساخت و آنرا بر سر کعبه  
 کرد و برگرد قلعه کشید برین مظهر که در گذشته است اما بحکومت شغال است متانتش را قبول کرده رقم  
 بر عبارت نوشت که برین مظهر خط است مبع نه از دنیا با قلعه که جلوه می نماید علی ایضا مظهری از امام بنام  
 و آن نوشته را بمهدی داده و او را از قلعه بیرون کرد بعد از مدتی بر اصفهان رسید بواسطه  
 احتیاج آن رقم نزد رئیس مظهر برودت نه از دنیا رز مخرج گرفت الفضا که رسیدنا بعد از  
 صعود بر حصار الموت را گرفت و باندک مرفی تمام رود بار و نستان تحت تصرف در آورد  
 مدت سی و پنج سال بدولت و قبالت گذرانید بعد از آن هفت کس دیگر از اعیان او حکومت کردند  
 مدت دو است این طبقه هشتاد و یک سال متداوفاست و میداند در کمال صلاح و تقوی سیر میزد  
 و بمالعه آنحضرت در ترویج شرع بترتیب بود که شخصی را که فی مناجات از قلعه بیرون کرد هر چند مرد  
 در خواست نمودند دیگر او را بقلعه نگذاشت و در اوقات حکومت دو نوبت زیاده بیام خانه گرفت  
 زفت و هرگز از حصار بیرون نیامد و همواره بتدبیر موزر ملک و ملت اشتغال میفرمود و در ایام  
 او فدایان بسیاری از اکابر و اشراف مخالفین کتاف بقتل رسانیدند و رحلت میداند  
 از دار الملکال بر وفاته بحال در ماه ربیع الآخر پانصد و هشتاد و سی نمود کجا بزرگ امید و لیعهد  
 آنجناب بود و چون حسین قائمی که از عمده اصحاب میداند با طائفه از رفیقان قتل  
 در حقه ضبط در آورد یکی از امرای ملک شاهی که در رود بار بود چند نوبت قلعه الموت را مالان کرد

مرام قتل غارت مرئی داشت چنانچه کارسکان آنحضرا با منظر رسیدند خواسته که قدم در  
 وادی قرار دهند میداند ایشان با بصیرت و ثبات صیفت نموده فرمود که امام یعنی منصور را گفته است  
 که الموتیان باید هیچ طرف نزنند که در این موضع اقبالی بدیشان نخواهد رسیده هم که آن ایام  
 آن شخص بمال عقیبت رفت و میداند از تشویش نجات یافت و آن قلعه را بلده الاقبال نام نهادند  
 و در او اهل چهار صد و هشتاد و پنج امیر ارسلان شاه بفرموده ملک شاه سلطان شکر به بلده الاقبال  
 کشید چون کار هل قلعه با منظر از آنجا میداد و علی که از جمله اتباع میداند با بود در قزوین سیر  
 میبرد شده صد مرد مکل فرستاد و آن گروه با شکوه شبی خود را بقلعه افکنده و آنجا شبخون آریا  
 زده او را سزوم کرد و انید غنیمت بی نهایت بدست آورد چون گر بخانان اردوی سلطان رسیدند  
 قول ساروق را با سپاه فراوان بدفع ایشان فرستاد حسین فانی با رفیقان مومن آباد متحصن  
 بلوازم محاصر پر دوخته چون نزدیک بان رسید که بیکر نظر جلوه گراید ناگاه خبر قتل خواججه نظام  
 الملک بدست او طاهر که از جمله فدایان میداند با بود نشت دریافت و متعاقب آن واقعه شد  
 فوت هلاک نشانه نیز بتواتر پیوست لاجرم آن شکر از هم فروریخت و نزاع بر کبار و سلطان  
 محمد علت صفت ایشان شد کار اسمعیلیه ترقی کرد و قلعه گردو که و امیر نیز در تحت تصرف میداند  
 در آمد آنجا فدایان جهت قتل هل و فقها که با فرقه ناجیه اسمعیلیه کین داشتند و تعصب شکل بود  
 در طرف آفاق مفرق شده بسیاری از آن طائفه را بضررب کار و خنجر کشند انباء بر اینها  
 و فقها مخاف ترسید چون سلطان بر کبار و ابان ملک شاه وفات یافت تسلط امجد بدست  
 خدیوگت احمد بن نظام الملک را با سپاه ولایت و در بار فرستاد و در او اهل پانصد نفوس  
 کین تا یک تو شکیں با بدوزیر ارسال نمود و قریب یک سال جنگ بود چون نزدیک بان رسیدند

قلعه بده الاقبال را بگیرند خرفوت سلطان نجه و معسکرات کت شایع گشت بنایوان شکر  
شب گریختند چون سلطان سخراف سلطنت بر سر نهاد چند نوبت سپاه بجاریه فرقه ناجیه  
و در آن اثنا رسیدنایکی از خادمان سلطان را که دعوت حق اسمعیلیه قبول کرده بود گفت با  
سر سلطان کاروی بجاک فرود بر آما سیبی بدو رسان چون تو پرورده نمک اونی دست بولی  
رسانیدن نه سزا است خادم چنان کرد چون سخراف خواب را آن کار بدید بغایت خاست  
گروید در آنجا آن امر کوشید بعد از وزی چند رسول میدیاد با سزا دست رسید و گفت اگر  
نسبت سلطان محبت نبوی آن کار در فلان شب بر زمین سخت فرود برود و رسیدنم سلطان  
مستندند روز استماع این سخن تو هم سخراف بشتر شده صلح کرد و از این معنی کار رسیدنایکی  
گشت که کمال انجیل حسین فانی با فرات است چنین شنیدند سید عالم که تا پیش از بقصا گشته تان انجیل  
ولد کیش شریف شغال بود بنام پادشاهت در شهر مرگ حریفه رسیدند و در پیشه مشایخ بزرگ میدویدند  
گردانید منصب زارک را با ابوعلی تفویض نمود و باین شخص وصیت کرد که در امور از صواب بدید حسن  
برون نرود و چون از شمال بن قضا یا فارغ گشت در بیت هشتم ربیع الآخر سال مذکور  
بر وقت انجمن انتقال فرمود که با بزرگ امید کرد در اصل از ولایت و بار بود بدستور رسیدنای  
عبادت و تقویت ملت کوشید بعد از آن محمد بزرگ امید حکومت یافت در اوایل ایام است  
او را نشاند با قدر بجای بردست جمعی از خدایان گشته گشت و از آن زمان خلفا از حضرت  
تیغ الموتیان رسید روی چنان کردند او نیز بدستور حسن گذرانید بعد از آن محمد حسن  
بن محمد که مشهور است بین الامام علی ذکیره السلام در نسبت حسن رویت بسیار است نفع  
ایران و او بر محمد میداند و طایفه از اسمعیلیان رود بار و هستان گفته اند که در ایام دولت  
سیدنا

سیدنا فاضل از عمل اعتقاد موسوم و معتقد ابو الحسن سعیدی بعد از فوت منقصر صلی بیکن مال  
از مصر بالموت مدد که یکی را از اولاد نزار بن منقصر که شایسته امامت بود همراه خود آورد و غیر متین  
یعنی حسن هیچ کس بر اینج مطلع نشد و سیدنا را تعظیم و تجلیل ابو الحسن کوشید امام را در قرینه کریم  
قلعه بود متوطن گردانید و بعد از نظر ارشاد ابو الحسن با اجازت اشرف او امام بعبادت حق  
و از او ایمل بوده مستوره در آن قریه بعد خود را آورد و چون عامل شد او را به محزون بزرگ امید سپرد  
و با خوار آن امر حکم فرمود و گفت چون سپهر بهرند آن زن را بجواه محمد بفرموده عمل نموده در زمان  
حکومت محزون بزرگ امید بن بطلمت پیری که عبارات از علی ذکیره السلام است دست و سنی  
پذیرفت و شترت چنان یافت که او بر محمد است جمعی گفته اند هر حرکت و فعلی که از امام صادر باشد  
مجزا بلکه مستحبات است پس نزار که ابو الحسن سعیدی بالموت آورده چون بدرجه بلوغ رسید با بزرگ  
محزون بزرگ امید شارت نمود علی ذکیره السلام حاصل شد هر چند بنا بر آنکه بر سعید و امام بن  
فضل جایز است اما واقع نشد نسبت علی ذکیره السلام بر این موجب بالمتنصر قلعه میرسد  
الفاهر بقوله الله حسن بن المهدي الهادي بن نزار بن منقصر اسمعیلیه او را امام بحق دانند  
فخیش اقیامت خوانند زیرا که اعتقاد ایشان است که قیامت وقتی قائم گردد که مردم بخدا  
رسند و تکالیف شرعیه ارتقا یابد و این معنی عبارات از قیامت است آنحضرت در زمان امام  
خود خلیف را بجای و اصل ساخته رسوم شرعیه را بر انداخته آورده اند که چون آنحضرت تعجب  
بر سادگی خلافت گذشت در پانصد و پنجاه و نه هجری اشرف اعیان قلمرو در ولایه الامام  
آورده فرمود تا در عید گاه آن همایون قلعه فبری روی بجایت جمله نصب کردند و چهار علم او  
سرخ و سپید و زرد و چهار طرف بر خا و در روز هفده ماه مبارک رمضان سنه

ذکر بر سر منبر بر آمده زبان هجر بنیان گشاده فرمود من امام زمانم و تکلیف من بر منی از جهان استم  
 و احکام شرعی را نابود انگاشتم حال از زمان قیام قیامت است باید که خلق باطناً با خدا باشند  
 طاهر هر نوع که خواهند با خود معاش کنند آنگاه سرازیر فرود آمده اخطا کرده فرمود تا بر ستور  
 ایام عید شادی و طرب لکھو و لعب مشغولی نمودند و آنروز قبرک را عید القیام نام نهادند و تاریخ  
 را قند و آنروز است که بعقیده اکثر مورخان در آنروز حضرت امیرالمومنین علی از عبد الرحمن زخم خورد  
 چون رستن از دنیا و پیوستن بعقی باعث لذت ارواح کامل است در این و زین شادی بقدم  
 رسانید و عتقا و آنحضرت آن بود که عالم قریم است در زمان ناتمناهی و معاد و روحانی و جنت و دنیا  
 معنوی و قیامت هر کس مرگ او است آنحضرت رحمت این نامور که از آل بویه بود در ربیع یاضه  
 چهل و یکت بزخم کارد شهید گردید و بوجوب صیت ولدش با امامت رسیدین را چون والدین نامند  
 بر پاداشت جلال الدین زاولاد پدر زهر شهید کرد چون امامت را تاسی و بعصب حکومت  
 ترک مذمت اسمعیله و او بعد از یزید آل در راه رمضان در سنه صد هشت بعزت اسماعیل گذشت  
 بعد از آن علاء الدین محمد بن جلال الدین حسن جمعی را که بگفته جلال الدین جدش را زهر داد  
 بودند و هم در شرب جلال الدین موافق بودند که شیشه مرصیه اجلدیش گرفت و از پدر کما  
 کرد بعد از این حال بی مشورت طبعی قصد کرد خون بسیار برداشت علت مایه نجویا بر او ستولی  
 گشت اسمعیلیه که نیکو نیار او لیا از جنوب جهانی سالم توانند زیت چنانچه موسی الکن بود  
 دشمنی با سنا و اوب انهم زجت کشید در زمان آنحضرت علاء الدین محمد ناصر محتم که حکم قستان  
 بود و خلق ناصری بنام او است و خواجده نصیر را با الموت برد حسن از مدنی مرد غیر اسمعیلی بود  
 علاء الدین را شهید کرد در زمان علاء الدین از تاریخ روزگار شیخ جمال شمس بود در قرون بارش  
 خانی

خلایق مشغول و در خیه شیخ و عوت اسمعیله قبول کرده بود بنابراین علاء الدین او را  
 نمودی و بر مردم قرون سنت نهادی که اگر شیخ در آن طبله بودی خاک قرون را در تو  
 کرده به الموت بروی آنها علماء غیر اسمعیلی شیخ را اسمعیلی ندانستند و در تاریخ فوت گذشت  
 بدیست **جمال ملت** دین قطب اولیای خدا که استاز او بود عتبه امال  
 سال شصت و پنجاه و یک بمحترفت شب و شبته در روز چهارم ثوال بعد از این  
 علاء الدین محمد رکن الدین خورشاه در الموت پادشاه شد حسن ما زنی را با ولادش بکشت و جان  
 ایشان را بوقت ملاکوخان بر او ستولی شد رکن الدین در خواست که او را بدرگاه مکتوفان  
 فرستد این التماس مبذول افتاد در آن مشغول همش را بپایان رسانیدند سلطان از کمال  
 ممتد شد در الموت چند عرض کند بودند و حیاض از سر که و شراب عمل پر کرده و آن شیمان  
 ذخایری که در زمان سیدنا یعنی حسن صباح تربیت یافته بود غیر متغیر نماند همه قحب نمودند  
 اسمعیلیان این معنی را کلمات سیدنا در اختیارند - انتهى -  
 و در کتاب دیباجت ایران تالیف برون **حاصل** مطروبت قولند اسمعیلیه  
 در قرون جدیداً - راجع باصل طائف اسمعیلیه اسمعیله و عقاید آنها کتبی در جلد اول  
 این کتاب مندرج است در جلال آن سلسله بدست علاء کوخان در وسط قرن سیزدهم میلادی  
 مجله در جلد دوم سمت تحریر پذیرفته است آنها هر چند در ایران قوت آنها روی تصنیف نهادند  
 ضعیف شدند و گاه در صفحات تاریخ ایران ظهوری داشته اند در جلد تاجادیه  
 تاریخ التاریخ اشارات بسیار مشاهده میشود اول در صفر قایع سال ۱۲۳۲ - ۱۲۱۷  
 که در وقت آنکه در آن ایام سید و آسمان که در آن او ان دریر و ریاست طائفه را





اللَّهُ وَحْدَهُ وَتَدْرِكُهُ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ فَأَتَيْنَا بِنُوحٍ إِيَّاكُمْ لِيَقُولَ لَئِن كُنْتُ مِنَ الصَّادِقِينَ  
 قَالَ قَدْ وَقَعَ عَلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ رِجْسٌ وَعَصَيْتُمْ أَوْحَاءَ لَوْ تَوَدَّوْنَ أَنْ تَقُولُوا لَنْ نَكْفُرَ بِكُمْ  
 إِنَّمَا نَبَأُكُمْ بِمَا نَزَّلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ فَانظُرُوا إِلَى مَعَكُمْ مِنَ السُّنْظِرِينَ  
 فَابْتِغَيْنَاهُ وَالَّذِينَ مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَقَطَعْنَا دَابِرَ الَّذِينَ كَذَبُوا بِالْآيَاتِ فَأَنكَرُوا فَوَيْلٌ  
 لَهُمْ تَقْبِيرُهُمْ أَفْوَجُ الْفُتُوحِ وَاللَّيْلِ بِمَجْدٍ جَاهِدِ عَادَ وَهُوَ دَبْرُ بَيْنِ طَرِيقِ سَطْوَرِ بَرْتِ قَوْلِهِمْ  
 صَلَاتُهَا ۱۴۱۴ اَهْصَهُ عَادُ وَهَلَاكَ اِيْشَانُ بَرُوَيْتِ مُحَمَّدِ بْنِ اِسْحٰقِ وَاسْتَدَى وَجَرَ اِيْشَانِ اِنْ مَعْرِفَانِ  
 وَهَلِ اِتْوَارِجِ كَفْتَسَدَ عَادُ بَرُوَيْتِ بَيْنِ بَرُوَيْتِ جَالِي كَرَا اَزَا اِحْتَاكُ كَفْتَسَدَ قُلُوبُكَ اَوَا ذِكْرُ  
 اَخَا عَادِ اِذَا اَنْذَرُ قَوْمَهُ بِالْاِحْتَاكِ اَنْ مَالِي بُوَدُ كَرِهِي اِذَا اَنْ رُلِ حَايِجِ خَوَانِ مَذِي  
 بَعْضِي رَاوَهَا وَبَعْضِي رَا بَيْرِي اِز مِيَا نِ عَمَانِ تَا بَحْرِ مَوْتِ اَنْ كَرُ دَرِ زِي نِ فَا شِ تَنْدُو شَا يِ كَفْتَسَدَ  
 وَقَمَرُ كَرُو نِ مَرْدَانِ رَا بَعْضُ قَوْلِي كَرُو دَاوَهُ بُوَدُ خَدَا اِيْشَانِ رَا وُضَا اِيْشَانِ رَا قَوْلِي عَظِيْمِ  
 دَاوَهُ بُوَدُ اِيْشَانِ اِبْتِ پَرْتِ بُوَدُ نُو تَبَانِي دَا شْتَسَدَ هَرِ قَبِيْلَةُ نَامِ كِي صَدَا بُوَدُ نَامِ كِي صَمُو دُ نَامِ  
 كِي جَاوَهُ وَهُوَ قَوْلُهُ تَعَالَى اَحْيَا لَوْ تَوَدَّوْنَ أَنْ تَقُولُوا لَنْ نَكْفُرَ بِكُمْ إِنَّمَا نَبَأُكُمْ بِمَا نَزَّلَ اللَّهُ  
 بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ فَانظُرُوا إِلَى مَعَكُمْ مِنَ السُّنْظِرِينَ فَابْتِغَيْنَاهُ وَالَّذِينَ مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَقَطَعْنَا  
 دَابِرَ الَّذِينَ كَذَبُوا بِالْآيَاتِ فَأَنكَرُوا فَوَيْلٌ لَهُمْ تَقْبِيرُهُمْ أَفْوَجُ الْفُتُوحِ وَاللَّيْلِ بِمَجْدٍ  
 جَاهِدِ عَادَ وَهُوَ دَبْرُ بَيْنِ طَرِيقِ سَطْوَرِ بَرْتِ قَوْلِهِمْ صَلَاتُهَا ۱۴۱۴ اَهْصَهُ عَادُ وَهَلَاكَ  
 اِيْشَانُ بَرُوَيْتِ مُحَمَّدِ بْنِ اِسْحٰقِ وَاسْتَدَى وَجَرَ اِيْشَانِ اِنْ مَعْرِفَانِ وَهَلِ اِتْوَارِجِ كَفْتَسَدَ  
 عَادُ بَرُوَيْتِ بَيْنِ بَرُوَيْتِ جَالِي كَرَا اَزَا اِحْتَاكُ كَفْتَسَدَ قُلُوبُكَ اَوَا ذِكْرُ اَخَا عَادِ اِذَا  
 اَنْذَرُ قَوْمَهُ بِالْاِحْتَاكِ اَنْ مَالِي بُوَدُ كَرِهِي اِذَا اَنْ رُلِ حَايِجِ خَوَانِ مَذِي بَعْضِي رَاوَهَا  
 وَبَعْضِي رَا بَيْرِي اِز مِيَا نِ عَمَانِ تَا بَحْرِ مَوْتِ اَنْ كَرُ دَرِ زِي نِ فَا شِ تَنْدُو شَا يِ كَفْتَسَدَ  
 وَقَمَرُ كَرُو نِ مَرْدَانِ رَا بَعْضُ قَوْلِي كَرُو دَاوَهُ بُوَدُ خَدَا اِيْشَانِ رَا وُضَا اِيْشَانِ رَا قَوْلِي  
 عَظِيْمِ دَاوَهُ بُوَدُ اِيْشَانِ اِبْتِ پَرْتِ بُوَدُ نُو تَبَانِي دَا شْتَسَدَ هَرِ قَبِيْلَةُ نَامِ كِي صَدَا بُوَدُ نَامِ  
 كِي صَمُو دُ نَامِ كِي جَاوَهُ وَهُوَ قَوْلُهُ تَعَالَى اَحْيَا لَوْ تَوَدَّوْنَ أَنْ تَقُولُوا لَنْ نَكْفُرَ بِكُمْ  
 إِنَّمَا نَبَأُكُمْ بِمَا نَزَّلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ فَانظُرُوا إِلَى مَعَكُمْ مِنَ السُّنْظِرِينَ فَابْتِغَيْنَاهُ  
 وَالَّذِينَ مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَقَطَعْنَا دَابِرَ الَّذِينَ كَذَبُوا بِالْآيَاتِ فَأَنكَرُوا فَوَيْلٌ لَهُمْ  
 تَقْبِيرُهُمْ أَفْوَجُ الْفُتُوحِ وَاللَّيْلِ بِمَجْدٍ جَاهِدِ عَادَ وَهُوَ دَبْرُ بَيْنِ طَرِيقِ سَطْوَرِ  
 بَرْتِ قَوْلِهِمْ صَلَاتُهَا ۱۴۱۴ اَهْصَهُ عَادُ وَهَلَاكَ اِيْشَانُ بَرُوَيْتِ مُحَمَّدِ بْنِ اِسْحٰقِ  
 وَاسْتَدَى وَجَرَ اِيْشَانِ اِنْ مَعْرِفَانِ وَهَلِ اِتْوَارِجِ كَفْتَسَدَ عَادُ بَرُوَيْتِ بَيْنِ  
 بَرُوَيْتِ جَالِي كَرَا اَزَا اِحْتَاكُ كَفْتَسَدَ قُلُوبُكَ اَوَا ذِكْرُ اَخَا عَادِ اِذَا اَنْذَرُ  
 قَوْمَهُ بِالْاِحْتَاكِ اَنْ مَالِي بُوَدُ كَرِهِي اِذَا اَنْ رُلِ حَايِجِ خَوَانِ مَذِي بَعْضِي  
 رَاوَهَا وَبَعْضِي رَا بَيْرِي اِز مِيَا نِ عَمَانِ تَا بَحْرِ مَوْتِ اَنْ كَرُ دَرِ زِي Nِ فَا شِ  
 تَنْدُو شَا يِ كَفْتَسَدَ وَقَمَرُ كَرُو Nِ مَرْدَانِ رَا بَعْضُ قَوْلِي كَرُو Dَاوَهُ  
 بُوَدُ خَدَا اِيْشَانِ رَا وُضَا اِيْشَانِ رَا قَوْلِي عَظِيْمِ

بازگرفت

بازگرفت شش سال پیوسته ایشان محمود در بخور شدند و عادت ایشان را چنان بودی که چون  
 ایشان را برخی رسیدی و خواستندی تا دعا کنند و خلاص جویند از آن بیکر آمدندی به بیت  
 الحرام و آنجا دعا کردند مسلمانان و مشرکان همه بیکر جمع شدند و مختلف آداب و عبادت مختلف را  
 و لغات دعا کردند و خانه خدا را بیکر تعظیم کردند یعنی مکان و خانه و مشرک را و کمر در آن عهد  
 عاهد داشتند و برای آن ایشان را عاقلین خواندند که پدر ایشان علی بن ابی طالب بن هاشم بن نضر بود  
 سید ایشان و محضر ایشان در آن وقت مردی بود معوی بن مکرر و مادر او کلیده بنت الحزری بود از  
 فرزندان عاد چون ابران از ایشان منع کردند ایشان را خطا ریگفتند فدی باید سات بیکر  
 تا برای ما باران خواهند جماعتی را نامزد کردند ششم قبل بن عمره و قیوم بن حزال بن حزال و عقیل بن  
 صد بن عاد الا که در مذبذب عقیل و این مرد مسلمان بود اسلام جهان و ششی و بطی بن خبیری حال  
 معوی بن مکرر آنکه لقمان بن عاد را بفرستادند با این گروه و هر کس از ایشان قومی یا خود بسوزند از  
 قبیل و عشیره خود تا عدد ایشان بهفتاد رسید چون بگردیدند نزدیک معوی بن مکرر فرود آمدند  
 و او بظاهر که بود خارج حرم ایشان فرود آورد و اگر کم کرد چه ایشان احوال و همرا را و بودند  
 و ایشان را بجاگاه هماذاری کرد و کوه شدت ایشان نیز یک او عمر مجوز و نوزاد این معوی و کوه  
 مطرب داشت ایشان را جرادان گفتند ایشان سماع کردند و ایشان حمر خوردند و همیشه و  
 عشرت مشغول شدند و قوم خود را دزد و رنج قحط ایشان را فراموش کردند و هر روز نامزد و دست  
 کتر و بیشتر میرسد معوی بن مکرر شکایت از سختی حال معوی شرم داشت آن سخن گفتن و مانع  
 کردن گفت نباید که جل نسبت کنند ایمان که همان منذ اخو بی بی چند گفت و تلفیق کردن کثیرگان  
 و گفت فردا چون این جماعت بگو مشغول شوند این بیتا بقا بر ایشان خوانند تا باشد ایشان را

انتقامی

استباحتی شود و میتها این است  
 اَلَا يَاقِيلُ وَيَحْيَىٰ قَوْمٍ فَهَيْمَةً  
 فَمِصْبِي رَضِ عَادَ اِنْ عَادَا فَمَدَا  
 وَمَا يَبْنُونَ الْكَلَامَا مِنْ الْعَطَشِ  
 الشَّدِيدِ فَلَيْسَ بِرَحْمَةٍ لِّكَ  
 بِالشَّيْخِ الْكَبِيرِ وَلَا الْعِلْمَا  
 وَفَدَاكَ نَفْسَانِمْ حَيِّ  
 فَضْلًا مِّنْ نَّسَائِمِ اِيْحَىٰ  
 وَاقِ الْوَحْشِ بَابِيْهِمْ جَهَنَّا  
 وَلَا تَحْتَقِ الْعَادُ كَسَاهَا  
 وَانْتَمِ بِيْهِنَا فِيمَا اَشْهَيْتُمْ  
 نَهَارًا كَمَا وَلِيْلَكَ التَّمَامَا  
 فَطُحْ وَفَدَاكَ مِنْ وَفَدَاكَ  
 وَلَا وَفُو الشَّيْخِ وَالْكَلَامَا  
 چون برادران این سخن گفتند ایشان گفتند قوم ما را بجاری فرستادند ایشان در روز پنجشنبه  
 مشغول شدیم اینکه کردیم خطاست فرود آمد بروم در حرم و دعا بگنیم تا باشد که خدای مارد قوم  
 ما را باران فرستد مژدن سعد بن حنيفة که مسلمان بود و اسلام پوشید میداشت ایشان را گفت  
 ای قوم شماره استحقاق کرده اید بر عا و شما باران نیاید اگر خواهید که خدای تعالی بر ما و شما رحم  
 کند و باران فرستد یا سید بریم و بجهود ایمان آوریم که این باران جز بندگان او نیاید و بر خود شنا گفت  
 و اظهار سلام کرد چون ایشان این سخن بشنیدند عظیمه من خیریری خال معویة با بخار این سخن گفت  
 اِيَا سَعْدَ فَا تَلِكْ مِنْ قَبْلِ ذُو كَرَمٍ اَمَلِكْ مِنْ عَمُوْدٍ فَا تَا لَنْ نَطِيْعُكَ فَا بَقِيْنَا  
 فَلَنَا فَا عَلِيْنَ لِمَا تَرِيْدُ اِنَا مَرُّ نَا لِنَتْرُكْ ذِيْنَ قَدِ وَذَعَلِ اِنَا صَدْرُ الْعَبُوْدِ  
 وَنَتْرُكْ ذِيْنَ اَبَاءِ كَرَامٍ ذُوِي رَايٍ فَتَنْفَعُ ذِيْنَ نُوَا اِنَّا مَعُوْبَةٌ كَرَّا كَتَّ مَرْتَبِيْنَ  
 با خود باز دار تا ما باشد که او بدین نیت بزدین خود است و این مرد هر دو حسب محترم بود ما کرد  
 ایشان بر فرزند اگر بر خاست روی بگفتند و بگفتند و ایشان هنوز هیچ دعا کرده بودند بیاید  
 محمود را بیستاد و گفت بار خدا یا تو دانی که من از وفد عا درم بار خدا یا حاجت من در آنچه مراد من است  
 روا کن و مراد و عهد جمله ایشان کن بار خدا یا قیل را بده آنچه خواهد از تو و لعنان بن حاد نیز از این  
 وفد و

وفد و جماعت باز پس ستاده بود و دروغهای ایشان از شد کباره رفت و گفت بار خدا یا من  
 آمده ام تو در حاجتی که مرحت باه خود عا درم قیل بن عمر بر خاست و گفت بار خدا یا من زبرا  
 بیماری آمده ام آموکم او را و بر برای اسیری تا فدیة لحم او را با خدا عا درم آنچه خواهی داد و  
 پیش از این آمده بار خدا یا اگر خود بخیر است ما را باران ده که هلاک شدیم خدای تعالی شتر بر  
 پیدا کردی سینه کی سیاه و کی سرخ اگر از میان بر ما حاقنی او از داد و گفت یا قیل فیتا کن  
 برای خود و قومت از این شتر ابر یکی او گفت ابر سیاه اختیار کردم که آن را آب بیش باشد سندی  
 او از داد و گفت آخرت و عا درم لا یبغی من ال عا احدًا الا و لدا لا یترک  
 و لا و لدا الا جعلته یهدی ال ابنا اللودیه المهدی و بنوا اللودیه و مطا  
 بن هنزال بودند و آن ساکنان که بودند با خالیان خود و با عا نبودند برین ایشان دانیان  
 عا درم بودند و خدای تعالی بفرمود تا آن بر بسیار ایشان را فدیة زمین عا درم و ادوی ابر  
 بر ایشان که آن را معین گفتندی ایشان چون ابر دیدند شامانه شدند گفتند عا درم  
 مَطْرًا نَا اِنِ اَبْرِي اِست که ما را باران خواهد داد حق تعالی گفت خطا کردید بل هُوَ مَا لَمْ تَحْتَجِلْ  
 بِمِ رِیْحٍ فِیْهَا عَذَابٌ لَّكُمْ تُدْمِرُ كُلَّ شَیْءٍ بِاَمْرِ رَبِّهَا اِنِ اِنِ اِست که شامانه فدیة عا درم  
 با وی است که در عذاب سخت هلاک کند هر چندی را که بر او گذر کند اول کسی که آن بدید  
 و شناخت زنی بود از عا که در اعمد گفتند چون اثر عذاب بدید نعره بزد و بیفتاد و بجهوش  
 شد چون از آن درآمد گفتند ترا چه بود گفت با وی دیدم در او پاره های آتش در پیشان  
 مردانی که آرزو ما میکنند عمرو بن شعیب و بیت گذازد برش از جوش که چون خدای تعالی  
 با در فرمود که برو تا قوم خود را هلاک کنی یعنی عا درم را خازنان با و گفتند بار خدا یا از این با چه حقیق  
 چه مقدار

چه مقدار بیرون کنیم حق تعالی گفت بر سبیل امتحان چندانیکه بینی گامی برود گفتند بار خدا یا  
 تو هاستری و دانی که ماطقت آن نداریم و آن نگاه تو ازیم داشت و عالم را خراب کنده است  
 گفت چندان که با کشتی برود آن مقدار از با و حقیقت را که در هشت روز و هفت شب سپایی  
 ایشان مسلط شد چنانکه فرمود **تَحْتَهَا عَلِيمٌ يَمْسُجُ لِيَالٍ ذَمَائِنُهُ أَيَّامٌ جَسُومًا**  
**فَرَحَى الْقَوْمَ فَمَا حَسْرَةٌ** بر چه گذر کرد آن راهلک کرد بگردان و شتران ایشان بگذشتی  
 با بارگران برگرفتی و ایشان را در حلقه بردی **يَمِينُ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ مِينَهُ نَهْتِي وَبِتُكْرَمُ**  
 چون چنان دیدند در خانه با رفتند و درها بستند با در آمدی و در دیوار خانه خراب کردی  
 ایشان را برگرفتی و بر هوا زدی و پسندستی و بست کردی در چاه باشند و بستند با در چاه  
 رفتی و ایشان را از چاه بیرون آوردی و بر زمین زدی و بست کردی و خود را و تو مشن صحرا آمدی  
 و خیره ساختند از گل آن با یکدک ایشان رسیدی نزد شهری و شبی گشتی با رحمت و چون صبح شد  
 چنان سخت شدی که شتر و جوی و مردم در او بسته برگرفتی و بر زمین زدی و بز زمین دی حلاکت  
 کردی چون خدای تعالی ایشان را هلاک کرد در همان سیاه بفرستد تا ایشان را برگرفند  
 و در دریا انداختند این کیسان گفت چون خدای تعالی با و حقیقت نفرستد با و هفت مرد بقوت  
 که از ایشان با قوه تر بودند و نفرشان مردی بود نام او خلیان گفت بیایید تا بکنار آوری  
 و این با در آرد کنیم و باز گردانیم بکنار آوری آمدند با وی در آمد و یکت برابر هوا میرود و بر زمین نبرد  
 و خورد و کرد و در خان عظیم قدیم را از رخ میکند و سلا با و خانان ایشان ویران کرد و ایشان را  
 چون در خان خراب کردند در آن صحرا آنگذ چنانکه حق تعالی گفت **كَانَ هَمُّ الْعَجَاذِ وَالْخَلِجِ خَاوِيَةً**  
 تا از ایشان کس نماند الا خلیان و پناه با جانب کوهی داد و این دنیا بگفت : **بِئْسَ**

لَيْمَبْقَى إِلَّا الْخَلِيَانَ نَفْسَهُ **فَاللَّهُ فِي يَوْمٍ دَعَا امْرَأَةَ خَتَانِهَا أَوْطَى شَيْئًا لَمْ يَلْمَسْهُ**  
**لَوْلَا يَحْيَى حَسْبُ لِحَتِهِ** اگر هو و بیاید و گفت و بچک یا خلیان انسلم قلم السلام  
 تا سلامت یابی گفت اگر سلام آرم خدای تو مرا چه دهد گفت بهشت گفت میان که اند که من را  
 در بر میبیم پنداری که شتران بحق اند گفت آن فرشته گان خدای من اند گفت اگر من سلام آرم  
 خدای تو تمام قوم من از ایشان باز خواهد انتقام کشد برای من گفت و بچک پیچ پادشاه  
 دیدی که از لشکر خود انتقام کشد گفت اگر نیز بگذرد حشمت و شوام با در آمد و او را بر بود بران کوه  
 و پاره کرد و با محاب خود لاسحق شد ابوامامه الباهلی رویت کند که گویی ازین است هر شب تمام  
 کنند بر طعام و شراب لغو و لعب روز آید فوک و روز نه گشته خود حشمت کند ایشان را و بر زمین  
 فرو برد و با و حقیقت که عا در اهلاک کرد بر ایشان گمارد با کله خر خواره و در با خوار میباشند و زمان  
 مطرب دارند و جامه حریر پوشند و در خم بزند و از حلو کس نماند الا آن گروه که یکدیگر بودند از کم بیرون  
 آمدند و با نزدیک معوی بن کمر آمدند مردی بر رسید بر شتری نشسته بر شتر سیم از هلاک عادیان  
 و خبر داد ایشان را بحدیث عا و هلاک ایشان گفتند هو در کجا را کردی گفت با صل دی ایشان  
 شکی پدید آمد در گفت او هرگز نیست بگر گفت صدق بویبت منگه و مرشدین بعد را و لقمان عا و  
 قیل بن عمر زانگفتند چون بگرد عا کردند گفتند بار خدا ما را آرزوی که هست به منادی ایشان  
 ند کرد که خدای دعا یا شارا اجابت کرد اکنون حاجت بخواهید و آرزوی خود بخواهید اما مرشدین بعد  
 گفت **اللَّهُمَّ اعْطِنِي تِرًا وَصِدْقًا** بار خدا یا مراد بری و صدقی بده بدنا و را آنچه خوست قیل گفت  
 من آن خواهم که بقوم من رسید گفتند هلاک رسید با ایشان گفت روا باشد **لَا حَاجَةَ لِي إِلَى الْبِقَاءِ**  
**بَعْدَهُمْ** مرا پس ایشان زندگانی نیاید با در آمد و او را هلاک کرد و لقمان بن عا و گفت بار خدا یا

عمر درازیده گفتند چه مقدار غواهی گفت عمر هفت کرکس گفتند دادند چون کرکس از خانه برآمدی  
 او را بر گرفتند و میزدند تا بگری نرسد یا کردی برای تو نشانگر دیگری اگر رفتی میزدند تا بگری نرسد  
 تا نوبت به قتل رسید گفتند هر کسی ایضا شد عمر را شد گفتند هشت سال چون کرکس می رسید پسر بزرگی در گفت  
 یا عمر تو همین یک کرکس نه است گفت هذا لبدک و لبد بزبان ایشان دهر بود یعنی همیشه گفتن این  
 همیشه بخواند ماند چون عمر لبد بر آمد آن روز با دو کرکس آن دو کرکس پدیدند و لبد بیخا و در بر تو است  
 خواست چون لبد بر نجات لقمان باید تا بگرد که لبد را چه شد است در خود فتوری یافت که پدید  
 از آن نیافت بود گفت انھض یا لبد بر خیز یا لبد و خور است تا او را لیکر لبد بر تو است خواست  
 بیخا و برو و لقمان حاد نیز بر دو حدیث او و لبد مثل شد و گفت انی ابد علی لبد یعنی الفنا  
 علی هذا السر قال التابعین: **بخت**

اصح تفاردا و اضحی اهلها اخلوا اخو علیها الذی اخی علی لبد

مهر بن اخی گفت مرشدن بعد چون هلاک عاوشیند این بیتها گفت:

عصا غادر سولهم فامشوا عظاما ما نبلهم القاء لکرمهم بر بهم جهانا  
 علی اثار عا دهم العفا الانزع الالاحلوم غاد فان فلوهم فمقر هو ال  
 من اخیر المین ان بغوه و ما تعنی الضیح و القفا مفضوق ابفشای دام و لک  
 انفس بنینا هود فداء انا نا و القلوب مضعنا علی ظلم و مذ ذمنا الضیا  
 لنا صمد یقال له جمود یقابله صماء و الصباء فاضر الذین لنا با بوا  
 و ادوله من یلزم لک القفا وانی سون الحی ال هود و اخوتم اذا جرت المساء  
 انگر برخاست و بزرگ بود با هود بود و مؤمن با و ما شاء الله انکر فرمان یافت و هود

چون فرمان یافت عمر اعد و بجهه سال بود استغنی بخت

عز زای کاهین - عز اولت معنی گنگت و اما دوست و می کاهن نادری معروف است  
 و کتابت اعترش رعیت بوده قدما کاهستان ایران تقرب تامی داشت و در مدت هشتاد سال  
 که در حکایت و مذکور است اکثری از زمان سلطنت گویش تمامی دوره سلطنت کبابینیز  
 و سیرت پس پادشاهی داریوش و فرود گین و مدت هشت سال از سلطنت او طل زد گینیز  
 لانگی هینس یعنی اردشیر دراز دست سپری شد و دوره سلاطین مذکورند او یک گروه است  
 عزرا از اردشیر دراز دست فرمان و در روسیم و معان و نتهای دیگر که لازم بود یافت با محبت  
 بزرگی از اسرای یهود یا و شلیم مرعیت کرد و این قضیه کباب **بخت** قبل از مسیح بود  
 کتاب عزرا رفت پس از ورود روم عبادت قوم را اصلاح نموده و کینه چند تاسیس کرد  
 کتاب عزرا **بخت** و کتاب نجیافش وی در کتاب خود مرعیت یهود را با او شلیم  
 زمان کورش ذکر کرده عزرا **بخت** و تا شصت سال بعد از آن اعمال خود را بیان میکند عزرا  
**بخت** در این معنی در بیان عزرا **بخت** قبل از مسیح بوده گویند مؤلف کتابیکه درین مورد موم بود و کوفی  
 یعنی مجول است بین عزرا باشد کتابی بود اولت یعنی عزرا پس گویند استغنی **بخت** (فاما مؤلف القصدین)  
 فصل الخطاب کتابی است که ابو الفضل تالیف فرموده و میتوان گفت کتاب لغز است  
 ان کتابت نثر خطیست این کتاب جلی کباب است و یک نثر کامله در حق تقدس موجود است  
 آنچه که در نظر علماء آیات مورخه باسم فصل الخطاب معرفی شده است به نام رساله که  
 آیات مورخه در عین طبع رسید رساله ای بویست و از قبل شرح آن مطور گردید - **بخت**  
 قسطنطین کبیر - در دائرة المعارف برتیا یا چین مطور است - قسطنطین معروف کبیر

۲۲۲-۲۲۸) امپراطور رومان بود در ۲۲۲ فیروزی سال ۲۸۸ میلادی علی الاحتمال متولد شد پدرش هومر به کشتن تان تینوس اول وادارش فالو واهلنا نام داشت انتھی پس از آنکه قسطنطین کبیر در حدود سال ۳۱۳ میلادی بقبول دیانت مسیح متحرکت مسیحیان از آنجا یافتند و بهت این پادشاه بلا دایم مسیح متفوق گشت و دیانت حضرت عیسی منتشر یافت -

گئورگیوس از اهل چین است شرح حالش تفصیل در جلد سوم این کتاب مطروبت -  
تولدین بگوار در سال ۵۵۰ قبل از میلاد در میان مغاره کوه بوقوع پربت در سال ۴۷۸ قبل از مسیح برود زندگی فرمود -

کودش نامش در تواریخ معتبره عرب غرب باخلاف کرده و تفصیل آن در بیشتره ذکر تاریخ خود ذکر کرده که در مقام هیتیجی نخل آن نیست این پادشاه به جهوشن نیز معروف است در گاهنا در جلالتین طرانی مطروبت قولند سیروس هفتمین پادشاه سلسله هخامنشی را قهرم است میتوان او را موسس این سلسله نامید... سلطنت هک و لیک که منقرض رخت بال و استیهای صغیر و بنی تخرن را گرفت و جزو ایران نمود با ما با سازش یعنی توریان جنگ کرد در ضمن یکی از جنگهای با آنان کشته شد (۵۲۸ ق م) سپهرش در زمان خود بر تبه امپراطوری بزرگی نایل گردید - انتھی -

نور - ( nero ) ۶۸-۳۷ میلادی امپراطور رومان بود (۵۴۶۸)  
شوالیه در پانزدهم دسامبر سال ۳۷ میلادی متولد شد پدرش کنستانتینوس نخستین نام داشت فروردین سال بود که پدرش وفات یافت در او موهبت معانی بر بنیانیا) انتھی این پادشاهی سیون

سیحان مظالم شدید مرتکب شد که در متن کتاب شرحی از آن مطروبت -  
(شجاع شائوزی همدان - در فهرست مطالب هند در حد)

صفحه	تساع	شرح
۲	۱	جمع پسر وان ادیان متعدده حقانیت پیغمبر خود را بوسیله نقل ظنورا نور عبیب ثابت میکنند -
۷	۲	در اینکه انبیا باید دارای معجزه حقیقیه باشند یعنی با امری قیام کنند که دیگران از امتیان مثل آن عاجز باشند -
۱۱	۳	در بیان اینکه مظاهر متعدسه با آیات کتاب تحدی کرده و آن را معجزه خودت سر داده اند -
۳۱	۴	در بیان اینکه آیات کتاب که انبیای الهی بدان تحدی شده مؤثره جامع شرائط معجزه و اعلی از سایر مطالب مشنون است -
۳۴	۵	در بیان اینکه مظاهر امرسه قادر بر اظهار حجرات عجیبه است در مقام تحدی باظهار آن اقدام نمیرمایند بلکه اظهارش منوط بآزاده الهیه است نه مخوش خلق -
۴۲	۶	در بیان اینکه کتاب الهی از جهت معجزه است -
۵۶	۷	در بیان اینکه خوارق عادات از دلائل ثانویه محسوب است و دقتی برای اثبات مدعای مظاهر امرسه کافی نبوده و در اصل محسوب میشود -

شعر

صفحه	تعداد	شرح
۶۰	۸	در بیان اینکه اغلب از خوارق منوره بظاهر امر الله که در کتب مقدسه مذکور دارای معانی باطنیه است و بظاهر مجول نیست -
۱۰۶	۹	در بیان آنکه خوارق منوره بظاهر امر الله معنی صحیح و درست و برخی از جمله او است و طریق آیه ساز و تفریق بین آنان -
۱۱۶	۱۰	در بیان اینکه حضرت بل علی و جمال قدس صلی الله علیه و آله و سلم در آیات متعدده فرموده در ذکر قسمی از الواح مبارکه ملوک که از ظلم الهی نازل شده است -
۱۳۹	۱۱	در بیان اینکه حضرت بل علی و جمال قدس صلی الله علیه و آله و سلم در آیات متعدده فرموده در ذکر قسمی از الواح مبارکه ملوک که از ظلم الهی نازل شده است -
۲۰۳	۱۲	در بیان اینکه حضرت بل علی و جمال قدس صلی الله علیه و آله و سلم در آیات متعدده فرموده در ذکر قسمی از الواح مبارکه ملوک که از ظلم الهی نازل شده است -
۲۰۹	۱۳	در بیان اینکه از راه متعدده بجز خدا را راه قدیم و فضل اهل العباد کاهنی بود غریبه و خوارق عجیب از مظاهر تقدس الهیه ظاهر میگردد -
۲۲۵	۱۴	در کیفیت استدلال ببل تقریر در بیان اینکه خوارق منوره دیگری نیستند بشریح شریعتا قدم کند و مدعی باطل و خوش بینی اثر و زائل گردد -
۲۴۰	۱۵	در قدرت و ترجمه اعلام و اکتفا مذکوره در ذیل هر شعاعی است -
۳۷۷	۱۶	در قدرت مطالب مندرجه در این کتاب -
۳۷۹	۱۷	در اشعار کتبی که در این تالیف مورد استفاده نگارنده واقع شده -
۳۸۰	تذکیر	در استدرک برخی از مطالب فائده -

شعاع عهد هجری

در اشعار کتبی که در این تالیف مورد استفاده نگارنده واقع شده -

شماره	اسم کتاب	شماره	اسم کتاب
۱	ایقان مبارک	۱۶	کتاب بیل حاج فرهاد میرزا
۲	مفاوضات	۱۷	تفسیر و الفتح رازی
۳	کتاب مستطاب بیان	۱۸	حجت الصدور
۴	الواح حضرت امیر علیه السلام	۱۹	فراید الوافضائل
۵	کتاب مقدس	۲۰	حج البجیه
۶	قرآن مجید	۲۱	استدلالیه صدر الصدور
۷	بحر المعرفان افشار	۲۲	تفصیل الدائم فی شرح شعاع
۸	المعانی فی الاسماء جبرئیل	۲۳	استدلالیه فی شرح نعیم
۹	دائرة المعارف برتینا	۲۴	تاریخ ظهور الحق
۱۰	دائرة المعارف اسلامی	۲۵	آن سال جهانی - جلد پنجم
۱۱	تاریخ دنیا از زین العابدین	۲۶	ایضاً آیین مزدیسنی
۱۲	گاهنامه حلال الدین طهرانی	۲۷	تاریخ نبیل زرنی
۱۳	سوره هیکل	۲۸	تاریخ حاجی حسین سلطه تبریزی
۱۴	سوره الملوک	۲۹	رساله ابوبتیه
۱۵	مرآت البلدان - جلد چهارم	۳۰	تاریخ مختصر ایران
		۳۱	تذکره مجمع الفصحی
		۳۲	قاموس العبدین
		۳۳	دستانهای قدیم ایران
		۳۴	گلشن حقایق
		۳۵	آیین و دستبازی ایل کاکلی
		۳۶	تقوم سال ۱۲۹۹ هجری
		۳۷	احیاء علوم الدین امام غزالی
		۳۸	نظرة فی الایمان
		۳۹	کشف الغم
		۴۰	تاریخ اتواریخ جلد پنجم
		۴۱	تاریخ سیاسی ۱۳۰۲
		۴۲	عظمت محمد ص
		۴۳	زندگانی محمد ص
		۴۴	دستان المذهب
		۴۵	اشعار نعیم

بیتها و سایر کتب که در این تالیف موجود است و این کتابها را در این کتاب...

شماره	عنوان کتاب	شماره	عنوان کتاب	شماره	عنوان کتاب
۴۶	در وجه ابوالفضل	۵۳	کتاب حسین	۶۰	کتاب مهدی دار سبتر
۴۷	مکاتیب عبدالمطلب	۵۴	مجله ایرانشهر چهارم	۶۱	کتاب خزان سالم طلمین مهری
۴۸	تاریخ ایران بتسایر الملک	۵۵	انوار نقایه زین العابدین	۶۲	سلطان نامه
۴۹	تاریخ ابوالفضل	۵۶	کتاب فقه و کلام جرجی	۶۳	اسرار بقصود
۵۰	فصل خطاب ابوالفضل	۵۷	حجج السامی و حجج القاضی	۶۴	پیرگی یارود
۵۱	شرح آیات موعظه	۵۸	شماره فردوسی	۶۵	مجله اطلاعات
۵۲	تاریخ کلیبی از قاجار	۵۹	اقتدارات		

بیتها و کتب دیگر در این کتاب...

### تکلیف

در این کتاب...

برخی مطالب مواضع معینه در ضمن نگارش از قلم افتاده که در این مقام بنگارند و بگویند  
 ۱- نضر بن علیرضا یکی از مشاهیر اعراب جاهلیت است که بار رسول الله صفا یافت و شیوه نبوت  
 در کتاب مذکور محقق حسین مطهر است قوله نضر از مردم زیرک قریش بود که  
 بجزه آمده و اخبارش هشام بن ابیران وضع عبادت و عقاید ایرانیها را در باره خیر و شر و غیاض  
 گیتی میداشت عزت مخصوصه در جانی میبشت و قوم خویش را بلوی خدا میخواند و از سر نوشتن  
 قریش از آنجا از عبادت غذای مبراز زده بود و در میان میداد و خیز نزدیک او میبشت و راجع بر  
 ایرانیان

برایان سخن میزند و سپس بگویند سخنان محمد با سخنان من چه تفاوت دارد و کلام محمد را از  
 دستهای گذشتگان را فرو نخواهد؟ مردم قریش نیز سخنان نصر را برای تبلیغ بر علیه محمد  
 در آن بدان نقل میکردند آن همی -

۲- ملا علی حقیقی - در کتاب ظهور روح حسین مطهر است حضرت و دیگران را  
 بن ملا محمد از نمایان جیسمان که بعلت شدت نهد و تقوی بجهت صالح شریعت یافت و از معانی  
 علی بود و اولی قشق سال ۱۲۳۹ و نشو و نما و تحسین است و چاره نالکی در جیسمان شد پس مشه  
 رفته است را یکی اشتغال جیسمان است آگاه جانم عراق عرب شده بکلی علوم پرداخت و در جیسمان  
 صیت ظهور حضرت فقط اولی سمعش رسید و از حاجی شیخ مرضی انصاری جوایب حقیقت شد  
 پیشخ طبق سلوب خود چنین جواب ادای آخوند مسائل اصولی این چهار تالیلی من از او ملا علی  
 پس فراغت از تحسینات بشهر گشت و علما و محترمین تجلیل بسیار از وی نمودند و مجد و مبری با و  
 و گذار شد و بعد از انقضا قراء قرآن مقبره سپهسالار با و سپهر گشت و طولی نیافته سفر جیسمان  
 نمود و بواسطه آقا سید ابراهیم و پسر برادرش آقا سید عبد حسین که حضور حضرت جناب بابا با بانه  
 فائز شد تصدیق و ایمان حاصل نمود و اتفاقیکه یکروز بنای شهر تبریز نهادند و نمایان محل مطلع  
 بیضاوت و منافقت برخواستند و نکایت بشه نوشتند و با الهام دو سید محترم مذکور و همی  
 دیگر از مؤمنین با همصداقت همراه دستگیر کرده امواشان بیجا بردند و از ایشان التزم گرفتند که تسبیح  
 نمایند و چون با عالم نیز خطاب عتاب بازخواست نمودند مجبوراً با عالمه حاجرت بشه نمود و با عالم  
 صادق مقدر کسی معاشرت گرفت و بدرک ملاقات جناب بابا با بانه همی رسید و او را دستور داد  
 که در مشاهدات حکمت قرار گرفته مرکز ارباب و مومنان بویست و وقتیکه معلم حصاری متوجه



تسبیح شده از حضرت اعلیٰ بیاید چندین نسخه برای بابیان بلاد نمود و دو نسخه وقت برای مؤمنین  
 مسجد ساخت و در موقع ارتفاع هنگام قطع طهری برای الحاق رفت و کی واقعه خاتمه یافت  
 و ناپا رعبودت گشت و با حاجی عبدالمجید دلا میرزا محمد همدوم و همراز گردید و در مشهد بر جای بود که  
 واقعه شهادت عظمی واقع گردید - آنستکه - هنگام آنکه گوید مرحوم سید مهدی گلپایگانی در عقده  
 در تاریخ وفات اعلیٰ حسینی سروده قولند من محمد الله بود باقی دور روز از شعبان  
 ز اتفاق قضا و سببا الی قولها فالتی عن التاریخ قال فی (نیر الهدی نجابا)  
 ۳- در ضمن شرح حال و ترجمه سنده تاریخ وفاتش از قلم افتاده است - حاج میرزا طراز الله  
 سنده بی فرزند از چند حضرت سنده تاریخ وفات پدر را با خط خود در نظر قرآن مجید نگاشته اند  
 نگاشته اند که از روی عین خط ایشان از قرآن مرفوز نقل نماید قولند سلمنا الله  
 صعوب متصاعدا علی الله والد ماجد حضرت سید روحی سرشته اقدار رب چهارشنبه بیست و نهم  
 ربیع الثانی بیلان یک سنه یکبار و سیصدی و شش مطابق بخدمت بروج دلوها که تا تاریخ  
 همین که کرد سنده صعوبت ملکوت نداشتند سلطان غیب (مغفوسی)  
 آنستکه - هنگام آنکه گوید مرحوم علی شرف لاهیجانی متخلص بعبدلیب کربال <sup>(۳۳۵ هـ)</sup>  
 در شیراز صنوع فرموده از شعرای امر محسوب است هجیده در صنوع جناب شیخ محمد علی بن بیل  
 قرزی بر او حضرت سنده که در اسلامبول خود را هم نام خود و این معنی در ذیل ترجمه سنده آن  
 شده سروده بر منی از آن بقره از ذیل است قولند مرکه سنده

فغان کز آن هم مرگ نبیل ابن نبیل سوخت جان سنده بر بخت شک خلیل  
 نبیل قبل علی کا فید بود خداست در او صفات پندید و مصالح جیل  
 بدست

بدست خویش نما کرد خویش را که نکرد چنین معامله در عهد خویش امپعیل  
 زبان بگفتن نارنج عندلیب گشاد کز ناما مذاقی بر مذکا و طوییل  
 یکی بمصرع نارنج بر خزای و بگوئی بلی بر غر فاعل خروج کرده نبیل  
 ۴- در ایشان مقدم فلا نفع غرب بشریح قانون و شریعت که از کتاب فصل الخطاب <sup>(۳۳۷ هـ)</sup> نقل شد در کتاب  
 در الهیه تالیف مشایخ نیز مسطور است و این عین عبارت است و در خصوص <sup>نقل</sup>  
 قولند مرکه و توجه نظر اهل الانبصا الی التوراة الفریضه الیه الی حدیث فی  
 السنة من الستین لیلادینه فان فلا سفه فرضا بعد ما نشأت فیه روح الحرته  
 وقاموا لقلب الساطنة المطلقة الاستبدادیه و ارفعوا علی وخص العقاید الجبوتیه  
 الودائیه و اذ ان بقاء الامم الاروییه علی العفانما الزاھنه فی الدیانة السیخیه  
 بعد تقدمهم فی المعارفنا لطبیعة و الرناضیه و الفلکیة ضرب من الخال فالذا  
 ان یشترعوا لهم دینا تكون عقائدہ الاصولیة و شرآئعه الادیبیه لبط و اقرت  
 الی العقول و الادواق من تلك العفانما العیفة الی یجها الذوق التلیم باها  
 العقل السیفهم فشرعوا دینا اساسا من عبدا الله و جعلوا الکتاب حلالا  
 للعبادات و کان دینوا یمانهم بیضا حاو یا الفضیلتین کبیرتین الاولى الاعتراف  
 بوجود الباری جل و علا و الثانیة الاذعان بخلود النفس ای بقاء الروح و  
 مدکا قائما بنفسه بعد الموت و شرآئعهم الادیبیه ایضا مؤتسسه علی اصلین کبیرین  
 الاول حجة الله تعالی و الثانی حجة الخلق و جعلوا مناسکهم مشتملة علی صلوات  
 و اذکار و کیفیات و تبها لهم بعض فلا سفهم و قرروا الدیانة لهم هذه بعض شعار

بسيطة ايضا كوضع الطباوق من الاثمار والرياحين على المذابح واستعمال التوت  
 بالالاث والاصوات في المجامع وبعد ما اكلوا واشبعوا وكان هذه الديانة و  
 اسوقها وشاد وها بنعمهم على اساس ميتين عين وذي الاموال الداخلية جامعة  
 كما را الكتاب الخطاب وان سلمهم الى جميع بلاد فرس اليدعوا الناس الى قبول هذه  
 الديانة الجديدة فجدوا كل الحديد في ادخال ديانتهم في كل مدن فرسا وانشر  
 عقايدهم الى بلاد اخرى قال نوقل بن نعم الله بن نوقل الطر ايلقي في كاه  
 نندوا الصحائف في نياحه المعارف بعد نقل هذه الطائفة وندت هذه  
 الديانة بعض انصار في باريس وغيرها ولكن لم يلبثت اليهم ثم بعد بومر كبيره  
 بلاد انفرنوا وطفى خبرهم بالاسلام

فلا انتهى

در

شم الملك شاد وراض

صا و بلسوندين ورا في توفيق باقت عبد الحميد

# اشراق خاوري

ايتك گوهر سومر در مجلد سومر اغاز ميگردد بمنبر و جواله